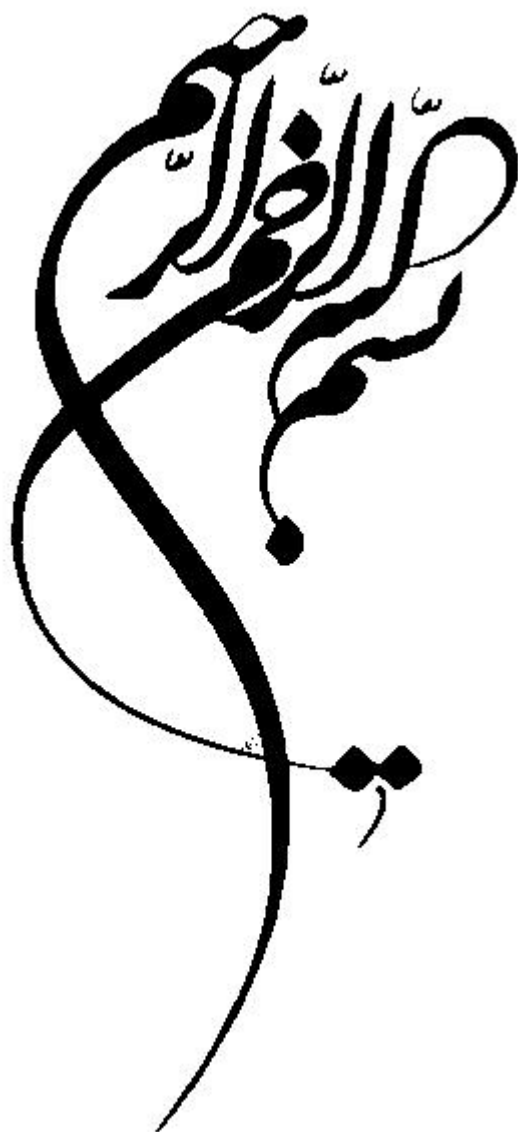




تفسیر حکیم جلد 4

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 1

تفسیر حکیم جلد 4

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 2

تفسیر آیه 99 - 100 - 101

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ.

أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

و قطعاً به سوی تو آیاتی روشن نازل کردیم و به آنها جز فاسقان کافر نمی شوند.

آیا چنین نیست که هرگاه یهود پیمانی (با خدا و رسولانش) بستند، گروهی از آنان آن را شکستند؟ (اینان نه فقط عهد شکستند) بلکه بیشترشان ایمان نمی آورند.

و زمانی که فرستاده‌ای از سوی خدا به سویشان آمد که تصدیق‌کننده کتابی است که با آنان است گروهی از آنان که (دانش) کتاب عطایشان کردیم (با کمال گستاخی) کتاب خدا را پشت سر انداختند و در حقیقت با همه آیاتش به مخالفت برخاستند گوئی از این که این کتاب کلام خداست بی‌خبرند.

شرح و توضیح:

از آیات شریفه مورد توضیح سه مطلب استفاده می‌شود:

1- روشن بودن آیات قرآن برای همگان 2- عهدشکنی دائم یهود. 3- ترك عمل به آیات کتاب از جانب یهود.

1- روشن بودن آیات قرآن برای همگان

قرآن مجید در ضمن آیاتی از وجود خودش و از تورات و انجیل تعبیر به نور و روشنایی می‌کند، و به عبارت دیگر نازل‌کننده کتاب‌های آسمانی و ملکوتی، یعنی حضرت حق از قرآن و تورات و انجیل به عنوان نور و روشنایی یاد می‌نماید.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 3

نور حقیقی است که در پرتو آن همه چیز قابل دیدن و همه چیز قابل درك می‌شود.

نور چنانچه حسی و مادی باشد مانند نور خورشید و نور شعله‌ور در لامپ‌ها و چراغ‌ها از برکت آن اشیاء و عناصر قابل رؤیت می‌گردند و انسان به آسانی به وسیله آن اشیاء و عناصر را از یکدیگر تشخیص و تمیز می‌دهد.

و چنانچه معنوی باشد مانند نور عقل و نور وحی که تابشش، حقایق معنوی، و امور هستی، و مسائل اعتقادی، و احکام و قوانین و اخلاقیات و برنامه‌هایی را که موجب سعادت دنیا و آخرت است برای انسان واضح و روشن می‌سازد، به صورتی که جای ابهام برای آدمی باقی نمی‌گذارد، و فهم آنها برای هر منصفی بسیار آسان می‌شود، و نهایتاً حجت عقلی و شرعی برای انسان ثابت و کامل می‌شود.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا: «1»

و نور روشن گر و واضح کننده‌ای به سوی هم همه شما نازل کردیم.

و آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ: «2»

و انجیل را که سراسر آن هدایت و نور است به عیسی بن مریم عطا کردیم.

قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ: «3»

کتابی را که موسی آورده چه کسی نازل نموده؟ کتابی که برای مردم روشنگر حقایق و سراسر هدایت است.

تورات و انجیل با توجه به این که خدای مهربان از هر دو تعبیر به نور کرده برای همه مردم زمان نزولشان تا عصر بعثت پیامبر اسلام قابل فهم و درک بوده،

(1) - نساء 174.

(2) - مائده 46.

(3) - انعام 191.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 4

و عذر هر کس به بهانه این که ترك عمل به آیاتش بخاطر عدم فهم آن بوده، هرگز در پیشگاه حق چه در دنیا و چه در آخرت قابل قبول نخواهد بود.

قرآن نیز مانند کتاب‌های آسمانی پیش از خودش منبع نور و هدایت است، و فهمش با کمک عقل و ابزار دیگری که در جهت شناخت بکار گرفته می‌شود برای همگان آسان، و عدم رجوع به آن و عمل به آیاتش به بهانه غیر قابل درک بودنش عذر بدتر از گناه و غیر قابل پذیرش در دادگاه الهی است.

قرآن مجید مسائل اعتقادی، و توحیدی، و احکام مربوط به عبادت، و سیاست، و اقتصاد، و خانواده، و حقایق تاریخی و اجتماعی، و واقعیات اخلاقی و روانی و امور مربوط به خیر و شر، و سعادت و شقاوت، و آنچه که در رشد و کمال انسان، و تأمین خیر دنیا و آخرتش نقش دارد به روشنی بیان کرده، و در این زمینه جای ابهامی برای کسی باقی نگذاشته است.

اگر عالمی یهودی و دانشمندی که در عصر نبوت پیامبر اسلام زمان یهود زمان خود را بر عهده داشت به نقل ابن عباس به پیامبر اعظم و رسول مکرم و هادی انسان‌ها و منبع شرف و کرامت گفت: کتابی که برای ما قابل فهم و درک باشد، و ما بتوانیم از حقایقش بهره‌مند شویم برای ما نیاورده‌ای، و خدا نشانه آشکار و روشنی بر تو نازل ننموده تا ما از تو پیروی کنیم و به اطاعت از دستورات بر خیزیم «1» گفته‌ای بی‌منطق، و سخنی بی‌دلیل، و کلامی واهی و پوچ از سر عناد و لجاجت گفته، و بر خلاف عقل و فطرتش و ضد بصیرت و وجدانش زبان در دهان چرخانیده و رحمت دیگری شده و عرض خود را بباد داده است.

(1) - مجمع البیان ج: مؤسسه تاریخ عربی ج 1، ص 214.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 5

سخن بی‌پایه این صوری‌ها و امثال او سخن بی‌سواد کافر و فاسق نبوده، بلکه سخن عالمی بوده که آیات قرآن را درک می‌کرده، و حقایق این کتاب هدایتگر را می‌فهمیده، ولی به خاطر حفظ چند روزه ریاستش بر قوم یهود، و تداوم داشتن سرازیر شدن پولی اندک و متاعی ناچیز به وسیله یهود به کیسه و جیبش به انکار نور و کفر به حق برخاسته، و از تورات که در آیاتش بیان صفات پیامبر و بشارت بر بعثت آن حضرت موج می‌زده روی برتافته، و قرآن مجید را که کتاب هدایت و روشنگر حقایق است منکر شده و به آن کفر ورزیده، و بدتر از این کار این که سخن و اطوار و منشش سبب ماندن یهود در یهودی‌گری، و روی نیاوردنشان به اسلام و ایمان به قرآن شد!!

و این همه جنایت، علتش خروج از مدار انسانیت، و بیرون رفتن از گردونه طاعت حق، و فضای نورانی، فرمانبرداری از پروردگار جهان بود.

وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ:

2- عهدشکنی دائم یهود.

اکثر قوم یهود که در گذشته قومی حس‌گرا، و پای‌بند به امور مادی و حریص به دنیا و مال و منال آن، و بنده شهوات بودند. و نسل به نسل تا این زمان این حالات حیوانی و شیطانی را در خود حفظ کرده‌اند، تمایلی در وفای به عهد و

پیمان و وفاداری به میثاق در آنان پای نگرفته، لذا با هر کس پیمانی ببندند چه با خدا و چه با مردم، خود را به وفای به آن ملزم نمی‌دانند، و هرگاه منافع مادی، یا اجتماعی، یا سیاسی آنان اقتضا کند گرچه آن منافع صد در صد نامشروع باشد به شکستن پیمان و نقض عهد برمی‌خیزند، و تعهد خود را بی‌اعتبار و غیر قابل اجرا اعلام می‌کنند!

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 6

آنان تمام پیمان‌های خود را با خدا در زمان موسی و پس از موسی، و پیمان‌های خود را با موسی و پیامبران بعد از او، و پیمان خود را با آیات تورات که بر نبوت پیامبر اسلام بشارت داشت و متعهد شده بودند با بعثت پیامبر مسلمان شوند، و پیمان‌هایی که تا زمان حیات رسول خدا با مسلمانان بستند با کمال گستاخی و بی‌پروائی شکستند، و امروز هم تا جایی که نویسندگان این تفسیر در مدت عمر اجتماعی‌اش از رسانه‌های خبری شنیده هر پیمانی را با هر نهادی یا ملتی یا مملکتی بستند فقط بخاطر منافع نامشروعشان شکستند.

ابن جریر از ابن جریر در توضیح **نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ** نقل می‌کند که ابن جریر گفته: عهد و پیمانی در کره زمین نبوده که یهود متعهد به آن شوند مگر این که شکستند، آنان قومی هستند که امروز با طرف مقابل خود عهد می‌بندند و فردا آن عهد را پشت سر انداخته و به نقض و شکستن آن برمی‌خیزند. «1»

از جمله **أَوْ كَلِمًا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ** و جمله **أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** با توجه به این که فعل مضارع **لَا يُؤْمِنُونَ** در آیه شریفه دلالت بر استمرار دارد استفاده می‌شود که اخلاق شیطانی پیمان‌شکنی اکثر یهود اخلاق دائمی است، و پیمان شکنان این قوم بنای بازگشت از این رذیله روانی را ندارند، و توبه از این عمل ناروا به قلب آنان خطور نمی‌کند، به این خاطر همه مسلمانان بخصوص آنان که رو در روی صهیونیست از این قوم قرار دارند باید یقین صد در صد داشته باشند که این ملت بی‌شرم به هیچ عهد و پیمانی با هر که ببندند وفادار نیستند و بلکه پیمان بستنشان با اقوام دیگر به ویژه با مسلمانان جز خدعه و فریب و مکر و حيله چیزی نیست.

(1) - الدر المنثور ج 1، ص 232.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 7

3- ترك عمل به آیات کتاب خدا

علمای یهود بر اساس آیات تورات، توراتی که بفرموده حضرت حق نور و هدایت است، تا پیش از بعثت پیامبر اسلام، قوم خود را به آمدن آن حضرت خبر می دادند، و بشارت بر رسالتش را اعلام می داشتند و صفات و مشخصات و ویژه گی های او را روشن و آشکار بیان می نمودند، ولی زمانی که خورشید رسالت او از افق فرمان حق طلوع کرد، از آیات تورات که مورد تصدیق قولی و عملی پیامبر اسلام بود روی برتافتند، به صورتی که گویا توراتی نازل نشده، و چنین کتابی ابداً وجود نداشته!!

راستی منیت و خودپرستی، و دنیاخواهی و غرور، و عناد و لجاج، و آلودگی به هوا و هوس با انسان چه می کند، که زمانی با همه وجود بر اساس آیات تورات به آمدن پیامبر بشارت می دهند، و از او و نشانه هایش سخن می گویند، و عاشقانه برای شناساندن او به قوم یهود تبلیغ می کنند، و پس از ظهور پیامبر به انکار او برمی خیزند، و آنچنان کتاب الله یعنی تورات و انجیل و قرآن را ندیده می گیرند که انگار این کتاب ها از اصل وجود نداشته و از طرف حق نازل نشده، آنهم کتبی که آیاتش برای همگان روشن و آشکار بوده است.

انکار جاهل و ترك عمل نادان به کتاب خدا جای تعجب ندارد، تعجب از کسانی است که خدا در آیه مورد شرح و توضیح آنان را آگاهان به کتاب الله دانسته و به عنوان عالم و دانشمند از آنان یاد کرده است!!

اینان با این کردار ناپسندشان سد و مانع راه دیگران از ورودشان به اسلام شدند، و گناه کفر قوم زمانشان و نسل های بعد را که به آئین تحریف شده یهودیت باقی ماندند به گردن گرفتند، و در برابر متاع اندك دنیا و ثروت ناچیز آن که آنهم از راه مکر و حيله از کیسه قوم خود غارت می کردند آخرت خود را فروخته و عذاب جاودان و آتش همیشگی را برای خود خریدند. پشت سر

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 8

انداختن کتاب خدا که کنایه از ترك عمل به آن، و خالی نگاه داشتن زندگی از آن منبع خیر و سعادت است، در حقیقت جدا شدن از توحید، و کفر به قیامت و انکار و فرشتگان و تکذیب رسالت، و تعطیل احکام، و دور ماندن از احکام و اخلاق و حقایق مسلم اعتقادی و باطنی است، و از دست دادن این همه مایه فضیلت، و زمینه کرامت، و سرمایه خوشبختی در دنیا و آخرت در برابر حفظ ریاست پوشالی، و به دست آوردن اندکی از مال دنیا آنهم به حرام

کاری جاهلانه، عملی شیطانی، و حرکتی ضد انسانیت، و آتش زدن به خرمن آدمیت، و تخریب دنیا و آخرت و گناهی عظیم و معصیتی کبیر و خطائی به سنگینی کوه‌ها، و اشتباهی غیر قابل جبران است.

دانشمندان و علمای یهود که از دانش و علم خود جز کسب درآمد مادی نظری نداشتند، و علم خود را علاوه بر این که در هدایت قوم خود بکار نگرفتند، بلکه علم خویش را سبب حجاب و مانع میان قوم یهود و نبوت پیامبر قرار دادند، دانششان را فاسد، و خود را در اختیار هوای نفس نهاده، و در چاه کفر و فسق و تکذیب و کتمان حق که روزنه‌ای به سوی عذاب ابد دارد سرنگون نمودند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 9

تفسیر آیه 102 - 103

وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرُّوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنَ اللَّهِ خَيْرٌ لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ.

و یهود از آنچه شیاطین در زمان پادشاهی سلیمان از دانش سحر بر مردم می‌خواندند پیروی کردند، و «سلیمان دست به سحر نیالود تا کافر گردد» سلیمان کافر نشد ولی آن شیاطین که به مردم سحر می‌آموختند کافر شدند.

و نیز یهود از آنچه بر دو فرشته‌هاروت و ماروت در شهر بابل نازل شد پیروی کردند، و حال آن که آن دو فرشته به هیچ کس سحر نمی‌آموختند مگر آن که می‌گفتند ما فقط مایه آزمایشیم و دانش سحر را برای مبارزه با ساحران و باطل کردن سحرشان به تو می‌آموزیم پس با بکار گرفتنش در مواردی که ممنوع و حرام است کافر مشو، ولی آنان از آن دو فرشته مطالبی از سحر می‌آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدائی می‌انداختند، در حالی که آنان به وسیله سحر جز به اذن

خدا قدرت آسیب رسانیدن به کسی را نداشتند و همواره چیزی را می‌آموختند که به آنان آسیب می‌رسانید و سودی به حالشان نداشت، و بی‌تردید

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 10

یهودی می‌دانستند که هر کس خریدار سحر باشد در آخرت هیچ نصیب و بهره‌ای ندارد، و یقیناً بد چیزی است آنچه خود را به آن فروختند اگر به این خرید و فروش زیانبار آگاهی می‌داشتند و اگر آنان از روی حقیقت ایمان می‌آوردند و از سحر و جادوی زیانبار پرهیز می‌کردند، و تقوا را سر لوحه زندگی خویش قرار می‌دادند بهتر بود اگر به این حقیقت معرفت می‌داشتند.

شرح و توضیح

مسائل و مطالبی که از دو آیه مورد بحث استفاده می‌شود عبارت است از 1- سلیمان پیامبر 2- شیاطین و تعلیم سحر. 3- سحر 4- آموزش سحر برای ابطال سحر. 5- دانش مایه آزمایش است. 6- حرمت انتخاب سحر به عنوان شغل. 7- عاقبت ساحر. 8- باز بودن راه توبه بر ساحر. 9- ایمان. 10- تقوا.

سلیمان پیامبر

سلیمان (ع) فرزند حضرت داود از پیامبران الهی و انسان والائی است که علاوه بر سلطنت معنوی و مقام با عظمت نبوت، از حکومت و پادشاهی ظاهری هم نصیب و بهره داشت.

آن بزرگوار از قدرتی که در پادشاهی و حکومت داشت به نفع تمام مردم زیر مجموعه حکومتش استفاده کرد، و همه را در حد ظرفیتشان از چشمه با برکت عدالت و رحمت و مهربانی سیراب نمود، و شیرینی شربت حکومت بر اساس حق و عدل، و بر پایه قوانین الهی را به تمام مردم مملکتش چشاند.

او بر اساس آیات قرآن مجید که در هر يك جایگاه خاص خودش شرح و توضیح داده خواهد شد، در فضای ملکوتی گیرندگی و اخذ وحی بود، «1» باد به

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 11

اراده حق با قدرت جایجا کردنش در اختیار آن حضرت قرار داشت، «1» و شیاطین نیرومند برای او غواصی و ساختمان سازی می کردند، «2» از جانب حضرت حق دانش ویژه به او عطا شده بود، «3» و منطق پرندگان را به او آموخته بودند. «4»

سلیمان از دیدگاه حضرت صادق (ع)

حضرت صادق (ع) داستانی عبرت آموز را در رابطه با سلیمان نقل می کنند که دانستنش خالی از فایده نیست.

داود به فرمان حضرت حق، می خواست سلیمان را به جانشینی خود انتخاب کند، هنگامی که این حقیقت را به بنی اسرائیل خبر داد، آنان نسبت به این مسئله به فریاد و جنجال برخاستند، و گفتند: می خواهد جوانی نو رسیده را به جانشینی خود انتخاب کند در حالی که میان ما بزرگ تر و مسن تر از او وجود دارد؟!!

داود قبیله های بنی اسرائیل را خواست و فرمود گفتار و جنجال شما نسبت به مسئله جانشینی به من رسیده، عصاهایتان را به من ارائه کنید، هر عصائی که ثمر داد صاحبش جانشینی پس از من است.

قبائل به این پیشنهاد رضایت دادند، داود گفت: لازم است هر کدام از شما نامش را بر عصایش بنویسد همه نامشان را بر عصایشان نوشتند، سلیمان هم عصایش را در حالیکه نامش را بر آن نوشته بود حاضر کرد، همه را در خانه ای جای دادند و درش را بستند و رؤسای قبائل به حفاظت از خانه همت گماشتند،

(1) - انبیا 81.

(2) - انبیا 82.

(3) - نمل 15 - 16.

(4) - نمل 15 - 16.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 12

چون صبح شد و داود نماز را با آنان خواند پیش آمد و در خانه را باز کرد و عصای همه را بیرون آورد در حالی که عصای سلیمان به میوه نشسته بود، پس همه قبائل به جانشینی سلیمان از داود تسلیم شدند، آنگاه داود سلیمان را در حضور بنی اسرائیل نسبت، به عقل و فهم و دانشش امتحان کرد، پس به او گفت: فرزندم چه چیزی از هر چیزی سردتر و خنک تر است؟ «آن سردی و خنکی که با طبع آدمی ملائم است»؟ سلیمان پاسخ داد گذشت و عفو خدا از مردم، و گذشت و عفو مردم از یکدیگر، پرسید پسرم چه چیزی شیرین تر است؟ گفت: عشق و محبت که نسیم الهی در وجود بندگان اوست داود در حالی که تبسم نمود در رابطه با مسئله جانشینی آرام گرفت و سلیمان را میان بنی اسرائیل برد و گفت: این است جانشینی من در میان شما پس از من. «1»

حضرت صادق (ع) درباره مهمان نوازی سلیمان و کرم و سخایش می فرماید:

«كان سليمان يطعم اضيافه اللحم بالخواري و عياله الخشكار، و ياكل هو الشعير غير منخول:» «2»

سلیمان همواره مهمانانش را با گوشت همراه با بهترین نان که از آرد سپید چند بار الک شده بود پذیرائی می کرد، در حالی که خانواده اش از نانی که آردش الک نشده بود استفاده می نمودند، و خود از آرد جوی که الک نکرده بودند بهره می گرفت.

ثعلبی روایت می کند: مکتوبی از آسمان مهور به مهری از طلا که در آن سیزده مسئله بود به داود نازل شده و به او وحی شد در رابطه با این مکتوب از فرزندت سلیمان پرس، چنانچه از آنها خبر داد پس او جانشین پس از توست، داود هفتاد رهبر مذهبی و هفتاد عالم را خواست و سلیمان را برابر آنان نشانید و

(1) - بحار چاپ دارالتعارف ج 6، ص 27.

(2) - دعوات الراوندی 142 ج 263.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 13

گفت: فرزندان مرا خبر ده از نزدیکترین اشیاء، و دورترین اشیاء و مأنوسترین اشیاء و وحشتناکترین اشیاء و نیکوترین اشیاء و زشتترین اشیاء و کمترین اشیاء و بیشترین اشیاء و دو حقیقت برپا چیست و دو حقیقت در رفت و آمد کدام است و دو چیز خشمگین بر یکدیگر کدام است، و آن کاری که وقتی انسان انجام می دهد بر دیگر کار خدا را سپاس می گوید چیست، و آن کاری که انسان مرتکب می شود و بر دیگر کار به مذمت و سرزنش می نشیند کدام است؟

سلیمان پاسخ گفت: نزدیکترین اشیاء آخرت است، و دورترین اشیاء مقدار عمری است که از دنیا از دست رفته، و مأنوسترین اشیاء جسدی است که روح ناطق در آن است، و وحشتناکترین اشیاء جسد بدون روح است، و زیباترین اشیاء ایمان بعد از کفر است، و زشتترین اشیاء کفر پس از ایمان است، و کمترین اشیاء یقین و بیشترین اشیاء شک است، دو حقیقت برپا آسمان و زمین است، دو حقیقت در رفت و آمد شب و روز است، دو دشمن یکدیگر مرگ و حیات است، و کاری که انسان انجام می دهد و دیگر کار را سپاس می گوید بردباری بر ضد خشم است، و کاری که انسان مرتکب می شود و دیگر کار را سرزنش می کند دشمنی بر اساس غضب است. «1»

از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت شده:

«ما بعث الله نبيا قط الا عاقلاً، و بعض النبيين ارجح من بعض و ما استخلف داود سليمان حتى اختبر عقله، و استخلف داود سليمان و هو ابن ثلاثة عشر سنه و مكث في ملكه اربعين سنة:» «2»

(1) - عرائس المجالس 257 - 258.

(2) - محاسن 193.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 14

خدا هرگز پیامبری را معبوث به رسالت نکرد مگر این که آن پیامبر عاقل و خردمند بود و عده‌ای از پیامبران بر عده‌ای دیگر برتری دارند، و داود سلیمان را به جانشینی خود انتخاب نکرد مگر این که عقلش را آزمایش نمود، و هنگامی که او را جانشین خود نمود بیش از سیزده سال نداشت.

داستانی شگفت در رابطه با سلیمان.

این داستان که راوندی دانشمند بزرگ شیعه در کتاب دعوات نقل می‌کند اگر اتفاق افتاده باشد برای همه مردم در اطمینان به رزق حلال که به وسیله حق از طریق کوشش مثبت به انسان می‌رسد و تخلفی در آن صورت نمی‌گیرد بهترین درس و عبرت و پند و موعظه است:

سلیمان کنار ساحل دریا نشسته بود، چشمش به مورچه‌ای افتاد که دانه گندمی را با خود به جانب دریا می‌برد، سلیمان چشم از او برنداشت تا به آب رسید، ناگهان قورباغه‌ای سر از آب بیرون کرد و دهان گشود، مورچه به دهان قورباغه رفت و قورباغه شناکان به داخل دریا رفت، در حالی که زمانی طولانی بر این داستان گذشت و سلیمان در این مسئله با شگفتی در اندیشه بود!

پس از گذشت زمان معین قورباغه از آب بیرون آمد و دهان باز کرد و مورچه از دهانش خارج شد و دانه گندم با او نبود.

سلیمان مورچه را خواست و از حال و وضع و این که کجا بود پرسید؟ مورچه گفت: ای پیامبر خدا در قعر دریائی که می‌بینی سنگی میان تھی است و در آن کرم کوری قرار دارد، خدا او را در آنجا آفریده و او قدرت بیرون آمدن از آن را برای طلب معاش ندارد، مرا حضرت حق کارگزار روزی او قرار داده است و من روزی‌اش را برای او می‌برم البته پروردگار این قورباغه را مأمور حمل من قرار داده و آبی که در دهان اوست زبانی به حال من ندارد، چون قورباغه به سنگ می‌رسد دهانش را به روزنه سنگ می‌گذارد و من وارد آن می‌شوم، پس از

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 15

این که روزی او را به او رسانیدم از روزنه بیرون آمده وارد دهان قورباغه می‌شوم و او مرا از دریا بیرون می‌آورد.

سلیمان به مورچه گفت: آیا از آن کرم کور تسبیحی شنیده‌ای؟ مورچه گفت: آری می‌گوید:

«یا من لا ینسانی فی جوف هذه الصخرة تحت هذه اللجة برزقك لا تنس عبادك المؤمنین برحمتك.»

ای خدائی که مرا در دل این سنگ زیر این دریای عمیق نسبت به رزق و روزی ات فراموش نمی کنی، برحمت ای مهربان خدا بندگان مؤمن را فراموش مکن. «1»

داستانی دیگر

نقل شده: سلیمان گنجشک نری را دید به ماده اش می گوید برای چه علتی خود را از من باز می داری و مانع می شوی که حق تمتع من از تو معطل بماند، من کسی هستم که اگر بخواهم گنبد بارگاه سلیمان را به منقارم از جای برکنم و به دریا بیندازم میتوانم! سلیمان از گفته مورچه خندید، سپس هر دو را خواست و به گنجشک نر گفت: تو قدرت بر کاری را که گفتی داری؟ پاسخ داد نه ای پیامبر خدا ولی مرد گاهی در برابر همسرش به جلوه گیری می پردازد و خود را نزد او بزرگ نشان می دهد و عاشق را به چیزی که می گوید سرزنش نمی کنند، سلیمان به گنجشک ماده گفت: چرا او را از تمتع و بهره گیری از خود مانع می شوی در حالی که تو را دوست دارد؟ گنجشک ماده گفت: ای پیامبر خدا او عاشق نیست مدعی عشق است زیرا به غیر من هم عشق می ورزد! کلام گنجشک که کلام پرمعنائی بود در قلب سلیمان اثر گذاشت، و به شدت گریست و چهل روز از میان مردم به خلوت و گوشه پنهان نشست و از حضرت حق درخواست کرد

(1) - دعوات راوندی، 115- 116، ح 264.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 16

دلش را نسبت به آن ذات مقدس برای جای گرفتن محبت کامل او خالی کند و دلی قرار دهد که محبت خدا در آن با محبت غیر نیامیزد. «1»

امیرمؤمنان (ع) درباره پایان کار سلیمان می فرماید:

«و لو ان احداً یجد الى البقاء سلماً، او لدفع الموت سیلاً لكان ذلك سلیمان بن داود، الذی سخر له ملك الجن و الانس مع النبوة و عظیم الزلفة، فلما استوفی طعمته و استكمل مدته رمته قسى الفناء بنبال الموت و اصبحت الدیار منه خالیة، و المساكن معطلة، ورثها قوم آخرون:» «2»

و اگر احدی به سوی جاوید شدن نردبانی می‌یافت، یا برای دفع مرگ وسیله و راهی پیدا می‌کرد، هر آینه آن شخص سلیمان بن داود بود، که برای او سلطنت و پادشاهی بر جن و انس و نیز منصب پیامبری و بزرگی قرب و منزلت فراهم بود، ولی زمانی که رزق و روزی‌اش را کامل کرد، و مدت عمرش را به پایان برد، کمان‌های فنا به تیرهای مرگ او را از پا انداختند، شهرها از وجودش خالی شد، و مسکن‌ها نسبت به او معطل ماند، و قومی دیگر وارث آنها شدند!!

شیاطین و تعلیم سحر

اصولاً لفظ شیطان چنان که در آیات مربوط به حضرت آدم توضیح داده شد به معنای موجود دور از حق و حقیقت، انجام دهنده کارهای نامناسب، وجودی پلید و خبیث و بدطینت و سریچ و نافرمان نسبت به قوانین و دستورات خداست چه این که این موجود انسان باشد یا پری یا حیوان، و یا دیو و عفريت.

شیاطین در آیه مورد شرح و توضیح احتمال دارد شیاطین انسی و جنی هر دو باشند.

(1) - بحار، ج 14، ص 95.

(2) - نهج البلاغه، خطبه 182.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 17

اینان با تعلیم دادن سحر به مردم یعنی علمی که عموماً به زیان مردم به کار گرفته می‌شد، مردان و زنان و جوانان و خانواده‌ها و حتی جامعه را دچار مشکلات گوناگون می‌کردند، و از طرفی به عقاید و افکار و اندیشه‌ها و بخصوص دین مردم و وحدت جامعه ضربه می‌زدند، و از این راه هم خود دچار گناه بزرگی می‌شدند و هم دیگران را به عرصه ظلمانی گناه و معصیت که عاقبتی جز خواری دنیا و عذاب آخرت ندارد می‌کشانیدند.

سحر

سحر در لغت به معنای فریب دادن، جادو کردن، ربودن دل، باطل را به صورت حق جلوه دادن، فساد و تباهی آمده است.

این علم در زمان موسی بن عمران در اوج خود قرار داشت تا جایی که ساحران آن زمان قاطعانه به فرعون وعده دادند ما در مبارزه با موسی یقیناً به پیروزی دست خواهیم یافت.

و در زمان سلیمان بخصوص در شهر بابل رواج دوباره پیدا کرد تا جایی که به دست شیاطین و شاگردانشان به عنوان ابزاری مؤثر بر ضد مردم به کار گرفته شد.

صاحب المیزان درباره علم سحر و علوم که هم‌مرز یا در پایه علم سحر است می‌نویسد:

علوم که از عجائب و غرائب آثار بحث می‌کند بسیار است، بطوری که نمی‌توان در تقسیم آنها ضابطه‌ای کلی دست داد، لذا در این بحث معروف‌ترین آنها را که در میان متخصصین آنها شهرت دارد نام می‌بریم:

1- یکی از آنها علم سیمیاست، که موضوع بحثش هماهنگ ساختن و خلط کردن قوای ارادی با قوای مخصوص مادی است، و ثمره‌اش برای دست‌یابی و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 18

تحصیل قدرت در تصرفات عجیب و غریب در امور طبیعی که یکی از اقسام آن تصرف در خیال مردم است، که آن را سحر دیدگان می‌نامند، و این فن از تمامی فنون سحر مسلم‌تر و صادق‌تر است.

2- علم لیمیاست، که از کیفیت تاثیرهای ارادی در صورت اتصالش با ارواح قوی و عالی بحث می‌کند، که مثلاً اگر اراده من متصل و مربوط شد با ارواحی که موکل ستارگان‌اند چه حادثی می‌توانم پدید آورم؟ و یا اگر اراده من متصل شد به ارواحی که موکل بر حوادث‌اند. و بتوانم آن ارواح را مسخر خود کنم و یا اگر اراده‌ام متصل با اجنه شد و توانستم آنان را مسخر خود کنم و از آنان کمک بگیرم چه کارهایی می‌توانم انجام دهم؟ که این علم را علم تسخیرات نیز می‌گویند.

3- سوم علم هیمیا، که در ترکیب قوای عالم بالا با عناصر عالم پائین بحث می‌کند تا از این راه به تأثیرهای عجیبی دست یابد و آن را علم طلسمات نیز می‌گویند. چون کواکب و اوضاع آسمانی با حوادث مادی زمین ارتباط دارند، همان طوری که عناصر و مرکبات و کیفیات طبیعی آنها اینطورند.

پس اگر اشکال و یا بگو نقشه آسمانی که مناسب با حادثه‌ای از حوادث است با صورت و شکل مادی آن حادثه ترکیب شود آن حادثه پدید می‌آید، مثلاً اگر بتوانیم در این علم به آن شکل آسمانی که مناسب با مردن فلان شخص یا زنده

ماندنش و یا باقی ماندن فلان چیز مناسب است، با شکل و صورت خود این نامبرده‌ها ترکیب کنیم منظور ما حاصل می‌شود، یعنی اولی می‌میرد، دومی زنده می‌ماند، و سومی بقا می‌یابد و این معنای طلسم است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 19

4- علم رعیا است و آن علمی است که از استخدام قوای مادی بحث می‌کند تا به آثار عجیب آنها دست یابد به طوری که در حس بیننده آثار خارق‌العاده‌ای در آید و این را شعبده هم می‌گویند. «1»

آموختن این علوم برای زیان زدن به مردم چه زیان به جسم و جانشان چه زیان به آبرو و مالشان از دیدگاه اسلام حرام قطعی و گناه دست‌اندرکارش مساوی با کفر است.

آموزش سحر برای ابطال سحر

اگر راهی برای ابطال سحر ساحران جز آموختن این علم در میان نباشد در صورتی که انسان آراسته به ایمان و تقوا باشد، و در فضائی به سر برد که از اطمینان به خود که آن را جز در ابطال سحر به کار نمی‌گیرد مطمئن باشد آموختنش کار غیر شرعی نیست، بلکه لازم است مدتی را هزینه به دست آوردن این علم کند، و آن را برای دفع و رفع زیان از خیمه حیات مردم به کار اندازد، چنان که دو فرشته حق هاروت و ماروت از جانب حضرت پروردگار مأموریت داشتند این علم را برای مبارزه با ساحران به تعدادی از بابلیان بیاموزند و موکداً به آنان بگویند:

ما برای شما جنبه آزمایش و امتحان داریم و این امتحان به این است که این علم برای دفع زیان بکار رود تا نزد حق نمره قبولی آورید، و اگر جز این باشد مردود شده و به رسوائی دنیا و عذاب آخرت دچار خواهید شد.

(1) - المیزان، ج 1، ص 367.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 20

دانش مایه آزمایش است:

توجه به این نکته که تفصیلش در آیات قرآن و روایات اهل بیت آمده لازم است که هر نوع دانشی و هر گونه نعمتی، و هر موقعیتی و حتی شکل و قیافه در این دنیا برای انسان جنبه آزمایش و امتحان الهی دارد.

کسی که دانش، یا مال، یا آبرو، یا نعمت، یا صورت ظاهر خود را هماهنگ با خواسته‌های حق در راه مثبت به کار گیرد، و به این وسیله به رشد و کمال خود و سعادت دنیا و آخرت خویش و کمال سعادت دیگران بیفزاید قطعاً از آزمایش پیروز و رستگار بیرون آمده و شایسته پاداش و رحمت خدا شده است، و اگر آنچه در اختیار دارد هزینه هوا و هوس و شهوات و مطامع شیطانی و حالات حیوانی خود کند، و از دیگران هم در این زمینه‌ها برای تأمین لذات نامشروع خود سوء استفاده کند در امتحان مردود شده و خود و هر که را در این جهت برای او کارگری کرده مطرود رحمت حق قرار داده و از فیوضات الهیه محروم نموده، و به حزی دنیا و عذاب آخرت گرفتار کرده است.

حرمت انتخاب سحر به عنوان شغل

از آنجا اکثر نفوس از تقوا برخوردار نیستند و با اندک جاذبه مادی یا اجتماعی در مسیر انحرافی قرار می‌گیرند، و با کمترین کینه و دشمنی به درگیری و نزاع با مردم برمی‌خیزند و سحر و جادو در این زمینه‌ها کاربرد دارد و از جمله دانش‌هایی است که اکثراً مورد سوء استفاده واقع می‌شوند، آئین پاک اسلام و فرهنگ سعادت‌بخش حضرت حق انتخاب سحر را به عنوان شغل ممنوع کرده و بر آن مارك و مهر حرمت زده است.

در این زمینه روایات بسیار مهمی امثال روایات زیر در کتاب‌های مهم حدیث نقل شده است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 21

عیسی بن شفق که شغلش ساحری بوده و از این راه معاش خود را تأمین می‌کرده، و از طریق سحر و جادو از مردم پول می‌گرفته بر حضرت صادق (ع) وارد شد و گفت: فدایت شوم حرفه من ساحری است و درآمد روزانه و تأمین معاش و زندگی‌ام از این راه است و با این درآمد و پول جمع شده حج بجا آورده‌ام و خدا دیدار تو را بر من منت نهاده است و اکنون هم از این شغل و حرفه توبه کرده‌ام، آیا برای من راه خروجی از این گناه وجود دارد؟ امام صادق (ع) به او فرمود با این دانشی که داری گره‌ها را از مشکلات مردم بگشای و به کار اینان گره نزن. «1»

«قال رسول الله (عليهما السلام): ثلاثة لا يدخلون الجنة: مد من خمر، و مد من سحر، و قاطع رحم:» «2»

رسول خدا فرمود: سه نفر وارد بهشت نمی شوند: ادامه دهنده شراب خواری، و ادامه دهنده حرفه سحر و جادوگری، و قطع کننده با رحم و خویشان.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«من تعلم شیئا من السحر قليلا او كثيراً فقد كفر و كان آخر عهده بريه وحده ان يقتل الا ان يتوب:» «3»

کسی که چیزی از علم سحر را «برای تخریب زندگی مردم» بیاموزد یقیناً کافر شده، و پیوند و ارتباطش با پروردگارش به خاطر کار غیر شرعی اش قطع می شود و باید به جرم آموختن این حرفه کشته شود یا به حقیقت توبه کند.

از حضرت صادق (ع) از پدرانش از امیرمؤمنان (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:

(1) - تهذیب ج 6، ص 364، ح 1043.

(2) - وسائل ج 17، ص 148، ح 22212.

(3) - قرب الاسناد ص 7.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 22

«نحن اهل بيت عصمنا الله من ان يكون فتنانين، او كذابين، او ساحرين او زيافين فمن كان فيه شيء من هذه الخصال فليس منا و لا نحن منه:» «1»

ما اهل بيتی هستیم که خدا ما را از این که فتنه گر و دروغ گو یا جادوگر و متکبر و خودخواه باشیم حفظ کرده است، پس کسی که چیزی از این خصلت های زشت در او باشد از ما نیست و ما هم از او نیستیم.

یهود از حکم حرمت انتخاب سحر و جادو برای ضربه زدن به مردم که در تورات بیان شده بود کاملاً آگاه بودند و می دانستند. که در تورات آمده:

«من اشتری السحر و ترك دين الله ماله في الآخرة من خلاق:» «2»

کسی که جادوگری را به قیمت رها کردن دین خدا بخرد در آخرت هیچ بهره و نصیبی نخواهد داشت.

این نکته بسیار مهم را نیز نباید از نظر دور داشت که میان آنچه از انبیا و اولیا و تربیت شدگان مکتب توحید و نبوت صادر می شود و آنچه به دست شیاطین و تابعانشان از سحر و جادو و کهنات انجام می گیرد تفاوت اصولی و ذاتی است.

معجزات و کرامات و خوارق عادات که نشأت گرفته از قدرت بی نهایت خدا است از افق وجود انبیا و اولیا به خواست حق ظهور می کند و همه و همه زنجیره های معنوی هستند که انسان را به وسیله آنها به بهشت می کشانند، و سحر و کهنات و شعبده بازی و امثال آنها همه و همه از شیاطین است که در حقیقت زنجیره های هستند که شیاطین به وسیله آنها مردم را به دوزخ می برد، ذات معجزه از طریق هدایت و ذات سحر و جادو از راه ضلالت است، منشأ معجزه صفا و

(1) - تفسیر فرات کوفی 62.

(2) - جامع البیان طبری ج 1، ص 534.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 23

پاکی درون و ارتباط با نفس با حق و از افاضات رب به عبد است، و منشأ سحر و جادو کدورت و تاریکی نفس و آلودگی آن و نتیجه ارتباط با شیاطین است. «1»

عاقبت ساحر

تجربه تاریخ حیات انسان این حقیقت را به اثبات رسانیده و آیات قرآن و روایات هم آن را تأیید می کند که هیچ خلاف کاری و عصیان گری، و ستم پیشه ای که یکی از مصادیق آنها ساحر و جادوگر است عاقبت به خیر نشده، و زندگی بی دغدغه ای نداشته و نهایتاً دچار خسارت های دنیائی و آخرتی شده و گوی سعادت را از دست داده و به ویژه

خود را در آخرت از هر گونه بهره و نصیب الهی و بهشتی محروم نموده است، و با این عمل زشت و کار ناپسندش خود را به عذاب ابد و دوزخ همیشگی فروخته است، چنان که قرآن می‌فرماید:

مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَيْسَ مَا شَرُّوا بِهِ أَنْفُسُهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: «2»

برای ساحر و جادوگر در آخرت هیچ نصیبی نیست، و یقیناً بد چیزی است آنچه خود را به آن فروختند اگر آگاهی و معرفت می‌داشتند.

باز بودن راه توبه بر ساحر

سحر و جادوگری از گناهانی نیست که توبه نداشته باشد و راه جبران به رویش باز نباشد، و حضرت حق هم به مقتضای کرم و لطف و احسان و رحمتش توبه ساحر را می‌پذیرد و او را مورد عفو و مغفرت قرار می‌دهد چنان

(1) - مواهب الرحمن ج 1، 360، به صورت اختصار.

(2) - بقره 102.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 24

که توبه ساحران زمان موسی را پذیرفت و آنان را مورد گذشت قرار داد و به درجات رفیع‌تر معنوی رسانید.

ایمان و تقوا

بازگشت ساحر از شغل ساحری و جبران گذشته‌اش با توبه واقعی و آراسته شدنش به ایمان و تقوا سبب پاداش مهم و بزرگی از جانب خدا است، مسئله توبه و ایمان و تقوا در توضیح آیات مربوطه به این سه مسئله به طور مفصل گذشت.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 25

تفسیر آیه 104

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انظُرْنَا وَ اسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

ای مؤمنان (هنگام سخن گفتن پیامبر) مگوئید راعنا [یعنی در ارائه احکام و قوانین امیال و هوس‌های ما را رعایت کن] بگوئید انظرنا یعنی مصلحت دنیا و آخرت ما را در ارائه احکام لحاظ کن، و [فرمان‌های خدا و پیامبرش را برای بکار گرفتن] بشنوید و برای کافران [که روی گردان از دستورات و احکام و حلال و حرام خدا هستند] عذابی دردناک است.

شرح و توضیح

در این آیه چهارم موضوع مطرح است 1- خطاب تشریفی، 2- راعنا. 3- انظرنا. 4- لزوم شنیدن حق.

خطاب تشریفی

این اولین آیه‌ای است که با خطاب **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** آراسته شده و حدود هشتاد و هفت آیه دیگر با چنین خطاب‌ی در کتاب خدا که در حقیقت تکریم و احترام به اهل ایمان در این امت است جلوه‌گری می‌کند.

امت‌های پیش از امت پیامبر تحت عنوان قوم یاد شده و یا بگفته ابن عباس در آیات تورات با خطاب **يَا أَيُّهَا الْمَسَاكِين** مخاطب گشته‌اند. «1»

امت محمد را چون ندا داد به ندای شرف و مدحت ندا داد و گفت: ای مؤمنان، ای گرویدگان، ای باور دارندگان و این گونه خطاب از نظر لعنت و شرع

(1) - المیزان ج 1، ص 370، ابوالفتح رازی ج 1، ص 92.

مدح و تمجید است، و یهود را در عصر موسی خطاب به مسکنت کرده و در عهد رسول اسلام با تازیانه مسکنت ادب نمود:

و ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ «1»

ذلت و مسکنت، پادشاهی و مکت

در حکایات الصالحین آمده: مردی بود بنام عیسی بن زادن، مجلس وعظ و نصیحت و موعظه و ارشاد داشت، و پیره زنی بود بنام مسکینه الطفاویه که پیوسته ملازم مجلس او بود، و شرکت در آن را رها نمی کرد، يك دو نوبت از حضور پیره زن خبری نشد، واعظ گفت: آن پیره زن کجاست؟ گفتند: بیمار است، چون از کرسی وعظ به زیر آمد گفت: به عیادتش برویم، با جماعتی به عیادت او حاضر شد، چون بیالینش نشست او را در حال جان کندن دید، به حالش گریست در حالی که پیره زن لب می جنبانید و چیزی می گفت، گوش به نزدیک لبش برد، شنید می گوید: کار کردم عمر به سر آمد، رنج بردم به میوه نشست، دوست جستم خبر آمد واعظ گفت پیره زن آگاه است و می داند که کجا می رود آنگاه نفسی چند برآورد و جان بداد، عیسی بن زادن به کارش قیام کرد و او را دفن نمود.

چون شب درآمد و بخفت او را در عالم رؤیا دید که تاج کرامت بر سر نهاده و حله های بهشت پوشیده تبحتر کنان به او گفت: ای مسکینه این توئی؟ گفت: آری ولی دقت کن تا مرا از این پس مسکینه نخوانی که:

«ذهب المسکنة و جاءت الممکلة»

(1) - بقره 61.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 27

درویشی و مسکنت به پایان رسید و از خیمه حیاتم رخت بر بست و پادشاهی و سرافرازی آمد. «1»

ابونعیم اصفهانی از علمای اهل سنت در کتاب حلیة الاولیاء از ابن عباس روایت می کند که پیامبر خدا فرمود:

«ما انزل الله آية فيها يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا* الا و على رأسها و امیرها:» «2»

هیچ آیه‌ای را خدا در قرآن نازل نکرد که در آن یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا* باشد مگر این که علی در رأس و امیر آن است.

راعنا

مفسرین و اهل لغت در رابطه با راعنا مسائلی را به این صورت مطرح کرده‌اند.

1- ابن عباس می‌گوید: در ابتدای ظهور اسلام هنگامی که پیامبر بزرگوار به سخن گفتن در باب معارف و حقایق و تلاوت و بیان آیات و توضیح احکام می‌پرداخت، بعضی از او درخواست می‌کردند با کندی و تأنی و شمرده شمرده سخن بگویند تا بتوانند مسائل را به راحتی بفهمند، و مطالب را آنگونه که باید درك کنند، و زمینه طرح سئوالات و خواسته‌های خود را داشته باشند، برای این درخواست جمله راعنا را که در ریشه لغوی به معنای مهلت دادن است استعمال می‌کردند.

(1) - ابوالفتح رازی ج 1، ص 93.

(2) - الدر المنثور ج 1، ص 254.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 28

ولی یهود این کلمه را که در عبری سب و ناسزا است با دستاویز قرار دادن قول مسلمانان با پیامبر به گفتگو برمی‌خواستند ولی در باطنشان این جمله را به قصد اهانت و ناسزای به آن حضرت به کار می‌گرفتند.

با نزول این آیه شریفه مؤمنان از گفتن این جمله که مورد سوء استفاده یهود بود منع شدند و از آنان خواسته شد به جای آن از انظرنا استفاده کنند.

2- راعنا در مرحله دیگر به این معنا است که: ای پیامبر تو به سخنان و خواسته‌های ما گوش فرا ده، تا ما هم به سخنان و خواسته‌های تو گوش دهیم. در حقیقت می‌خواستند برنامه‌ها و خواسته‌های خود را بر پیامبر تحمیل کنند و در صورت تحقق قبول خواسته‌هایشان از طرف پیامبر، خواسته‌های او را بپذیرند، در حالی که مسئولیت پیامبر رسانیدن پیام‌های خدای مهربان به مردم است، و مسئول پذیرش سخنان و خواسته‌های مردم که اکثر آنها ناشی از جهل و کم ظرفیتی مردم

است نیست، این مردم هستند که صلاح دنیا و آخرتشان در اطاعت از پیامبر است، و بر آنان واجب است که در همه امورشان به حضرت اقتدا کنند و مأموم بودن خود را در هر شرایطی نسبت به پیامبر حفظ کنند نه این که پیامبر از طرفی امامشان و از طرف دیگر مأمومشان باشد، و چه خواسته غیر منطقی و غیر معقولی است که مردم از پیامبر بزرگ که عقل کل و هادی سبیل و اعلم از ثقلین است بخواهد که به خواسته‌ها و سخنانشان گردن نهد و از آنان اطاعت نماید تا آنان هم از او اطاعت کنند و در حقیقت معامله‌ای پایاپای انجام گیرد!!

3- راعنا به این معناست که در ارائه احکام و مسائل و قوانین و دستورات خواسته‌ها و امیال ما را رعایت کن نه آنچه خود صلاح می‌بینی، زیرا ما نمی‌خواهیم در تنگنای قوانین و دستورات تو بدون این که خواسته‌ها و امیال ما رعایت شود قرار بگیریم، ما دینی و آئینی مطابق و هماهنگ با امیال و شهوات

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 29

خود می‌خواهیم که قبول و پذیرش و اجرا و عملش بر ما بسیار بسیار آسان باشد، در اینجا به چنین مردمی باید گفت چنین دینی در حقیقت دین شماسست نه دین خدا که بر اساس خیر دنیا و آخرت شما نظام داده شده، بسیاری از احکام و قوانین دین خدا بر خلاف خواسته‌ها و امیال مردم است، زیرا بسیاری از خواسته‌ها و امیال حیوانی و شیطانی و مادی صرف است و تحققش جز زیان و خسارت برای دنیا و آخرت مردم ندارد، چنانچه دین بر اساس خواسته‌ها و امیال مردم تنظیم شود حلال‌ها حرام و حرام‌ها حلال خواهد شد، و دین از اصل و بنیان در معرض خطر و نابودی قرار خواهد گرفت.

انظرنا

مفسرین و بزرگان از اهل عقل و درایت و دانش و بینش در رابطه با انظرنا چنین می‌گویند:

1- با تأنی و کندی آیات را بر ما بخوان، و مسائل و احکام را برای ما بیان کن و نهایتاً به ما مهلت بده که به درک آیات و مسائل الهی موفق شویم و نیز زمینه پرسش و بیان مطالب خود را برای یافتن حق داشته باشیم.

2- مصلحت همه امور ما و صلاح دنیا و آخرت را منظور نظر داشته باش که آنچه با توجه به پیامبری و رسالت تو برای ما مهم است تأمین خیر دنیا و آخرت ما و اصلاح همه برنامه‌های زندگی ما اعم از مادی و معنوی است.

راستی بر همه مؤمنان و مردان و زنان امت لازم است که با رهبر آسمانی و معلم واقعی، و هدایت گر حقیقی خود خاتم پیامبران چنین برخورد منطقی و معقولی داشته باشند و از حضرتش جز رعایت مصلحت دنیا و آخرتشان را نخواهند، در این صورت است که عنوان امت بر آنان صادق، و راه نجات و سعادت در دنیا و آخرت به رویشان باز خواهد بود، و با چنین خصوصیتی

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 30

می توانند رضایت حضرت حق را جلب، و بهشت عنبر سرشت را برای خود فراهم آورند.

لزوم شنیدن حق

قوانین و فرمانها و احکام و حلال و حرام خدا ریشه در علم و حکمت و عدالت حق دارد، و بر پایه محبت خدا به بندگان و خیر و سعادت همه جانبه آنان پایه ریزی شده است، و هماهنگی با فطرت و عقل سالم و بر اساس ایجاد رشد و تکامل در انسان نظام گرفته و به صورتی است که حجت حق را بر همه انسانها تمام کرده و راه عذر و بهانه ای برای فرار از عمل به آنها باز نگذاشته است، روی این حساب، آیه مورد بحث به همه مردان و زنان امر واجب می کند که فرمانهای خدا و پیامبرش را برای عملی کردن بشنویید و پی گیری کنید، و بدانید برای انکار کنندگان حقایق و آنان که ادب شنیدن را در برابر خدا و پیامبر رعایت نکنند عذاب درناکی است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 31

تفسیر آیه 105

مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ:

کافران از اهل کتاب و نیز مشرکان دوست ندارند که هیچ خیری از سوی پروردگارتان بر شما نازل شود، در حالی که خدا هر که را بخواهد به رحمت خود اختصاص دهد و خدا دارای فضل بزرگی است.

شرح و توضیح

از آیه مورد شرح دو حقیقت استفاده می‌شود:

1- دشمنی و حسادت یهود و نصاری و مشرکین با مؤمنان

2- رحمت و احسان و فضل عظیم حق بر شایستگان.

دشمنی و حسادت یهود و نصاری و مشرکین با مؤمنان

کافران از یهود و نصاری و بت‌پرستان با ظهور اسلام و طلوع قرآن و جلوه‌گر شدن خورشید رسالت و نبوت پیامبر خاتم، آرزوهای خود را بر باد رفته می‌دیدند، و قدرت شیطانی خود را که به وسیله آن مردم را به بردگی می‌کشیدند رو به افول مشاهده می‌کردند، و زمینه غارت‌گری خویش را نسبت به اموال و دسترنج مردم نابود شده می‌پنداشتند و در يك کلمه با توجه به پیشرفت اسلام، و نفوذ قرآن در قلوب، و محبوبیت پیامبر در اعماق دل‌ها عمر حلیه‌گری، و دسیسه بازی، و دست اندازی به عقل و اندیشه مردم را پایان یافته حس می‌کردند، از این جهت در مرحله اول نسبت به پیامبر عزیز اسلام و در مرحله بعد نسبت به اهل ایمان ظرف وجودشان پر از کینه و عداوت شد، و به دنبال این کینه و عداوت که

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 32

رشته خطرناکی از حسادت است به اعمالی غیر معقول، و اموری غیر منطقی بر ضد مؤمنان روی آوردند، تا شاید به خیال خود از رسیدن خیر که عبارت از هر خیر دنیائی و آخرتی از جمله نزول وحی است جلوگیری کنند، و به گمان خود نگذارند اهل ایمان با دریافت وحی و شریعت الهی از طریق نبوت پیامبر به رشد و کمال عقلی برسند، و به عقاید حقه آراسته گردند، و متخلق به اخلاق حسنه شوند، و در فضای پاک انجام اعمال صالحه و کردار شایسته قرار گیرند!!

این بی‌خردان از قدرت مطلقه حق غافل و بی‌خبر بودند که حضرت رب‌العزه که مقام ربوبیتش توجه به رشد و تربیت و کمال مملوکش را دارد، اراده حتمیه و مشیت قطعیه‌اش اقتضا کرده که بر بنده ویژه‌اش وجود مقدس محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله قرآن را نازل کند و از افق قلب پاکش حکمت و علم جامع طلوع دهد تا زمینه هدایت بندگان به سوی توحید، و باور کردن معاد، و رسیدن به حیات طیبیه، و مزین شدن نفوسشان به حسنات اخلاقی، و منور شدن اعضا و جوارحشان به اعمال صالحه فراهم گردد، و از برکت قرآن و رسالت حضرت رحمة للعالمین امتی بیدار، ملتی بینا، جامعه‌ای رشید و آزاد، قومی عالم و آگاه قدم به عرصه وجود گذارد، و حجت حق بر سایر ملل گردد.

این کینه‌ورزان خیالباف که به غلط فکر می‌کردند اگر با پیامبر مؤمنان به خصومت برخیزند، و با عداوت و دشمنی با اهل خدا معامله کنند ریاست چند روزه، و اندک مالی که با حيله‌گری از مظلومان به چنگ آورده‌اند برای آنان باقی می‌ماند، ولی بر خلاف انتظارشان ریاست پوشالی آنان و بخشی از اموالشان با روی آوردن مردم به اسلام از دستشان رفت، و گروهی از آنان در جنگ با مؤمنان کشته شدند و سر از عذاب ابد در آوردند، و باقی‌مانده‌ها هم به زندگی نکبت‌بار و ذلیلانه‌ای دچار شدند، در صورتی که اگر مانند دیگران با قلبی پاک و دلی

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 33

صاف به محضر ملکوتی پیامبر می‌آمدند، و به دست آن چهره آسمانی و فرستاده الهی به قرآن و مفاهیمش ایمان می‌آوردند، و پیشانی بندگی بر درگاه حضرت حق به خاک می‌سائیدند، و درون را از رذائل اخلاقی پاک می‌کردند، و منبعی از اعمال صالحه می‌شدند مانند دیگر مؤمنان به خیر دنیا و آخرت می‌رسیدند و گوی سعادت و سلامت ابدی را از میدان زندگی می‌بردند و از رحمت ویژه حضرت حق بهره‌مند می‌گشتند چنان که در آیه شریفه به این حقیقت اشاره شده است: **وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.**

اینان به جای کینه و عداوت و دشمنی و حسد می‌توانستند با دلی نرم و قلبی با محبت پذیرای اسلام و شریعت حق شوند و خود را ویژه دریافت رحمت واسعه الهی کنند و از فضل عظیم خدای مهربان بهره‌مند گردند، ولی به خاطر تعصب بیجا و غرور و کبرشان برای حفظ چند روزه‌ی ریاستشان بر مشتی عوام، و دل‌خوش بودنشان به متاع اندک و بسیار ناچیز دنیا، آخرتشان را از دست دادند، و خود را به هلاکت ابدی و شقاوت سرمدی دچار نمودند!

در هر صورت آیه شریفه با بیان این معنی که کافران از یهود و مشرکان دوست ندارند هیچ خیری از جانب خدا به شما برسد به همه مؤمنان و گرویدگان به اسلام و امت پیامبر عظیم‌الشأن هشدار جدی می‌دهد، که دست دوستی در هیچ زمانی به سوی این دشمنان قسم خورده دراز نکنید، و هرگز میل قلبی به آنان نداشته باشید، و فریب خوش‌زبانی و وسوسه‌های آنان را برای ایجاد ارتباط با خود نخورید، و به خواسته‌های آنان که برای شما جز زیان خسارت ندارد گوش ندهید، و حتی از پذیرش آنچه برای شما از متاع دنیا می‌آورند پرهیزید، زیرا تعصب جاهلی آنان و نزادپرستی و حس‌گرایی این نابکاران و کینه

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 34

و حقد و حسدشان نسبت به شما پایان ندارد و پیوسته در مقام وارد آوردن ضربه‌های مادی و معنوی به شماست.

کافران از اهل کتاب و مشرکان در صدر اول اسلام و پس از آن بخصوص در این زمان که این فقیر مشغول نوشتن این شرح و توضیح است در دشمنی با مؤمنان و امت اسلامی اصرار و پافشاری دارند، و جداً نمی‌خواهند اهل قرآن از کرامت و شرف و عزت و سربلندی و داشتن هر نوع خیر و خوبی برخوردار باشند، و وجود این معاندان لجباز و دنیاپرستان خائن و ستمگران بی‌رحم در همه جای دنیا برای امت پیامبر اسلام هم‌چون آفتی خطرناک و به راستی مانند میکرب جدام هستند که اگر مسلمانان برای ورود به زندگی خود به آنان راه دهند، یقیناً به تخریب همه جوانب حیات آنان برمی‌خیزند، و کمترین رحم و شفقتی بآنان روا نخواهند داشت، و برای فرو ریختن بنیان زندگی امت به غارت عقل و فرهنگ و زبان و معادن و ارزش‌های دینی آنان دست خواهند زد، چنان که بارها به این نوع جنایات اقدام کرده و مسلمانان پس از بیداری طردشان کرده‌اند.

آنان ایمان مسلمانان و ارزش‌های اخلاقی آنان و روی‌کردشان را به قرآن و معارف الهیه مانع هواها و شهوات و تمایلات و ستم‌گری‌های خود می‌دانند و به همین خاطر فعالیت همه جانبه می‌کنند تا پایه‌های ارزشی امت اسلام را به وسیله رواج فحشا و منکرات و از طریق رسانه‌ها و روزنامه‌ها و مجلات و ایجاد مجالس عیش و عشرت در هم فرو ریزند، و روی هم رفته راه و روزنه هر خیر دنیائی و آخرتی را به روی امت مسدود کنند چنان که قرآن می‌فرماید: **مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ**

در پاورقی تفسیر پرتوی از قرآن جلد اول صفحه 260 آمده:

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 35

«روز طلوع اسلام آئین مسیح را مسیحیان وسیله به بردگی کشیدن مردم، و دولت مقتدر رم آن را وسیله استعمار ملل گرفته بودند، و یهودیان کیش موسی را وسیله برتری و قومیت اسرائیل ساخته بودند بدین جهت با دعوت اسلام که دعوت تسلیم به خدای همه خلق است (نه خدای اسرائیل و نه خدائی که یگانه فرزندش مسیح است و نه خدای حامی ستمگران) به دشمنی برخاستند.

امروز هم سر دشمنی آنان با اصول و فروع متقن و فطری اسلام همین است، با آن که اینان به چشم خود می‌بینند هشیارانی که به وضع استعمارگران و هم‌دستی آنان با دستگاه‌های مسیحیت آشنا هستند می‌گویند: بیشتر این دستگاه‌ها دانسته یا ندانسته عامل استعمارند، اینان زیر چهره نمایندگی مسیح صلح‌جو و ناجی بشریت، در میان ملل راه می‌یابند تا به اوضاع نفسانی و منابع طبیعی آنان آشنا گردند، تا پسران و دختران بی‌سرپرست و سرخورده و آرزومند و بی‌پناهی را در پناه خود گیرند و در قیافه رسالت الهی و عواطف بشری، آنان را وسیله کار خود و دول خود گردانند، با آن که بررسی‌های چندین

ساله ثابت کرده و در گزارش‌هایی که داده‌اند ثبت شده که با آن همه کوشش‌ها و مصارف همراه با دعا و سرود و سرپرستی بیماران و وسائل دیگر جز چند تن از مسلمان‌های غافل را در سراسر کشورهای اسلامی نتوانستند مسیحی پابرجا گردانند و غسل تعمیدشان دهند، پس این کوشش روز افزون برای چیست؟ از بعضی اعترافات و نتیجه مشهود کارشان معلوم است که علاقه و امیدی به مسیحی شدن مسلمانان ندارند، تنها هدفشان این است که سدهای مقاومت عقاید اسلامی را فرو ریزند، چنان که همین که گروه گروه مردم در کشورهای که قرن‌ها در زیر سلطه‌ی کنائس بوده از آئین مسیح بیرون می‌روند، و دستگاه‌های مسیحیت را به باد مسخره می‌گیرند، چرا تا این اندازه نیروهای گوناگون تبلیغاتی و عواطف بی‌شائبه!! انسانی و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 36

مسیحی خود را به دیگران معطوف می‌دارند؟! با آن همه حساب‌گری در اقتصاد و حساسیت و پافشاری درباره آن که منشأ این همه جنگ‌ها شده، این بودجه‌های سنگین برای اعزام مبشرین با تجهیزات کامل به خارج برای چیست؟ اینها می‌خواهند حضرت مسیحی را به دنیا و مسلمانان بشناسانند که خود او را نشناخته و نمی‌توانند معرفی نمایند و به اصول و فروع دعوت او پای‌بند نیستند. مگر مسلمانان، مسیح و دعوت او را با بیان رسای قرآن بهتر و عقلانی‌تر از آنچه در انجیل است نمی‌شناسند؟ از قرآن محکم‌تر و مثبت‌تر برای شخصیت مسیح چیست؟ چرا مسیحیان در برابر مسلمانان با یهودیان که هر تهمتی را به مسیح روا داشته و آن مرد حق پیامبر خدا را به گفته خود با دزدان و رهنان به کشتن دادند همکاری می‌کنند؟!

دول استعماری با ترویج فحشا کوشیده‌اند تا سدهای اخلاقی مسلمانان را بشکنند و راه خیانت و جاسوسی را باز کنند و در راهی که برای رسیدن به این مقصود پیش گرفته‌اند بسی توفیق یافته‌اند.»

این است نتیجه شوم کینه و عناد کافران از اهل کتاب و مشرکان، کافران و مشرکانی که هیچ گونه خبری را برای امت اسلام نمی‌پسندند، این گمراهان شیطان صفت تا برپا شدن حکومت عدل جهانی به وسیله مهدی اهل بیت دست از سر امت اسلامی برنمی‌دارند، و پیوسته آتش کینه و عنادشان بر ضد مؤمنان شعله‌ور است، و با همه وجود می‌کوشند تا مکتب شرك را برای تخریب اساس توحید بر آنان تحمیل کنند، و عقاید پاک و صحیح را به انحراف بکشند، و زمینه پیاده شدن خواسته‌ها و احکام حق را در زندگی مسلمانان نابود سازند.

رحمت و احسان و فضل عظیم حق بر شایستگان

اینکه حضرت حق می‌فرماید: رحمتش را به هر کس بخواهد اختصاص می‌دهد، و به عبارت دیگر معدود بندگانی هستند که از رحمت ویژه او بهره‌مند

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 37

می‌شوند نه بخاطر این است که در آن حریم مقدس و مبارك و در آن پیشگاه با کرامت بخلی وجود دارد که به سبب آن دیگران از دسترسی به آن رحمت محروم‌اند، که جمله

وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

نشان دهنده این معناست که رحمت او که عین ذات است، و احسان و فضلش بی‌نهایت است و به هر صورتی که هزینه کند کمبودی در آن پیدا نمی‌شود، بلکه اختصاص رحمت به تعدادی خاص فقط و فقط بخاطر لیاقت و شایستگی آنان است، که با تکیه بر عقل و اندیشه و ادب در رفتار و متانت در منش و انجام عمل صالح و پای‌بندی به حقایق، و آراسته بودن به صدق و درستی به دست آورده‌اند، و از این طریق خود را به جایگاهی رسانیده‌اند که مطلع الفجر طلوع رحمت خاص حضرت الله شدند و مقام رسالت و نبوت و پیشوائی و رهبری بر جمیع مردم، و مایه جذب خیر مطلق، در دنیا و آخرت را کسب کردند.

به راستی چه زیباست که انسان مدتی محدود برای ظهور لیاقت و شایستگی بکوشد، و با انتظاری به حق و امیدی مثبت برای به دست آوردن رحمت خاص حضرت رب حوصله بخرج دهد، تا بر اساس وعده غیر قابل تخلفی که خدای رحمان داده، رحمتش در خیمه حیات انسان تجلی کند و برای ابد از آن سفره بی‌نهایت و فضل و احسان نامحدود استفاده نماید.

رسیدن رحمت خاص حضرت محبوب به شایستگان مسئله‌ای قطعی و حقیقی حتمی است که عناد معاندان، و حسد حاسدان، و دشمنی دشمنان، و کینه ستیزه‌جویان و قدرت‌هرمنان هرگز نمی‌تواند مانع آن شود، خدا هر شایسته‌ای را که بخواهد مورد رحمت خاصش قرار می‌دهد که احسان و فضلش بی‌نهایت و لطفش قدیم و رحمتش عمیم است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 38

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

کرمش نامتناهی نعمش بی پایان

هیچ خواهنده نرفت از در او بی مقصود

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 39

تفسیر آیه 106 - 107

مَا نُنْسخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلُهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ.

هر آیه ای را که [بر اساس حکمت و لحاظ کردن مصلحت مردم و بنا بر اقتضای زمان] از میان برداریم یا به فراموشی خاطرها داده بهتر از آن یا ماندنش را می آوریم، آیا ندانسته ای که خدا بر هر کاری تواناست؟

آیا ندانسته ای که فرمانروائی و حکومت آسمانها فقط در سیطری اوست و شما را جز خدا هیچ سرپرست و یآوری نیست؟

شرح و توضیح

در دو آیه شریفه مطالب بسیار مهمی چون مسئله نسخ و جایگزینی آن و قدرت مطلقه ی حق و مالکیت او بر آسمانها و زمین و این که سرپرست و یار بندگان فقط اوست مورد توجه قرار گرفته است.

نسخ آیه

کلمه نسخ بنا به گفته ی اهل لغت به معنای زدودن و از میان بردن است، و در اصطلاح و گفتار شرع از میان برداشتن امری و حکمی و جایگزین نمودن امری دیگر و حکمی جدید به جای آن است.

این جابه جایی و جایگزینی نه بخاطر این است که از ابتدا بهتر بودن حکم دوم برای حضرت حق معلوم نبوده و سپس آشکار گشته، بلکه نسخ یک آیه و یک حکم و یک برنامه، که در ظرف زمانی ویژه خودش خیر بوده بر اساس

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 40

حکمت و مصلحت بوده و نسخ آن و جایگزین شدن حکم دیگر به خاطر رسیدن منفعت و سود بیشتر به انسان است، زیرا تمام احکام خدا و همه تکالیف و مسئولیت‌هایی که از جانب حضرت حق متوجه انسان است بر اساس خیر و مصلحت آدمی، و زمینه رشد و سعادت و خوشبختی اوست، که گاهی در زمانی معین و روزگاری محدود مصلحت انسان اقتضا می‌کند که حکمی و فرمانی به عنوان تکلیف به او ارائه شود، و پس از انقضای آن زمان و به پایان آمدن روزگار معین مناسب و اولی است که آن حکم و فرمان و آن تکلیف و مسئولیت از عرصه حیات دینی‌اش زدوده شود و حکمی و آیه‌ای و وظیفه‌ای بهتر و سودمندتر برای او مقرر گردد. در اینجا به این نکته بسیار مهم باید توجه داشت که آیه و حکمی که به جای منسوخ قرار می‌گیرد علاوه بر این که حاوی مصالح منسوخ است از مصالح بیشتر و افزون‌تری در جهت منفعت انسان برخوردار است.

نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا: چون آیه و حکمی نسخ شود حکمی بهتر از آن یا مانند آن که مشقت و سختی‌اش کمتر ولی با پاداش بیشتر است جایگزین آن می‌شود، یا حکمی و فرمانی که از نظر عمل و انجام دادن، مشقتش بیشتر و ثوابش عظیم‌تر و سعادت بخشی‌اش افزون‌تر است به جای آن متوجه انسان می‌گردد، در هر صورت در میدان تشریع فرمانروائی و حاکمیت حق و آگاهی‌اش به مصلحت بندگان اقتضا دارد که حکمی را به خاطر پایان ظرف زمانش نسخ و حکمی دیگر را به جای آن در خیمه تکلیف و مسئولیت انسان قرار دهد، روی این حساب هیچ ایراد و اشکالی ندارد که با از دنیا رفتن پیامبری شریعت او را که بر پایه مصالح امت برای زمانی معین و روزگاری محدود تشریع شده بود نسخ

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 41

نموده و شریعت بهتری بر اساس خیر بندگان و منافع آن پایه‌گذاری کند، و جای هیچ تردید و شکی نسبت به این حقیقت نیست که با بعثت پیامبر اسلام شریعت همه پیامبران گذشته را که محدود به زمان معین بود نسخ کرده و شریعت بهتر و کامل‌تر که تا قیامت پاسخ‌گوی انسان و تأمین‌کننده خیر دنیا و آخرت اوست جایگزین همه شرایع گذشته نموده، شریعتی که بر پایه کمال و جامعیتش و فراگیری قوانینش نسبت به همه زوایای حیات مادی و معنوی بشر مصالح شرایع گذشته و افزون‌تر از آن را در خود دارد.

توجه به این نکته لازم است که مسئله نسخ فراگیر به امور تشریعی و تکوینی است، برداشتن یا زدودن حکم تشریعی در فرهنگ دین و شریعت یقیناً صورت گرفته و روایات بسیاری از پیامبر و امامان معصوم نقل شده که دلالت قطعی بر وجود ناسخ و منسوخ دارد.

و نیز رفع عذاب و پراکنده شدن ابرهائی که همراه با صاعقه مرگبار بوده از قوم یونس بخاطر توبه و رجوعشان به حق از قبیل نسخ آیه تکوینی است.

در هر صورت احکام و قوانین الهی یا امور تکوینی از نظر در برداشتن مصالح دارای اختلاف و مراتب است، و به این جهت حکم و قانون ناسخ به سبب در برداشتن مصالح بیشتر و سود فراوانتر برای مکلف بهتر از حکم و آیه و قانون منسوخ است.

در اینجا لازم است به این حقیقت اشاره شود که انسان پس از مبعوث شدن پیامبر اسلام به شریعت کامل و فرهنگ جامع که حاوی حقایق ابدیه شرایع گذشته بود، و بیش از پیش مصالح وی و خیر دنیا و آخرتش در این آئین آسمانی تأمین گشته بود نیازی به بقای احکام و قوانین شرایع گذشته که ویژه زمان

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 42

خودش بود نداشت لذا همه آنها نسخ گشت و بهتر از آنها و همانند آنها به شکلی دیگر جایگزین شد.

کدام خردمند با انصاف و عاقل با وجدان است، که در صورت مطالعه قرآن و دقت در آیاتش، که نشانگر شریعتی کامل و آئینی جامع است نفهمد که با بودن قرآن و شریعت کامل محمدی اولاً نیازی به دیگر شرایع پیش از اسلام نیست، و ثانیاً همه احکام و قوانین این فرهنگ الهی بهتر، یا از نظر حفظ مصالح و در صورت عمل به آن با پاداش بیشتر افضل از همه شرایع گذشته است؟

امیرمؤمنان علی (ع) با توضیح اهداف و آثار و منافع قرآن همگان را به این معنا توجه می دهد که قرآن ناسخ همه شرایع و احکام و قوانینش بهتر از قوانین ادیان گذشته است، و با بودن قرآن روی گردانی از آن و پای بند بودن به احکام و قوانینی غیر از آن ناشی از تعصب جاهلانه و حسد ورزی به اسلام و تکبر و رو در روئی با حق است.

امام (ع) در بخشی از خطبه بسیار مهمی در نهج البلاغه قرآن را با اوصاف خاص و ویژه اش که جایگزین همه کتاب های آسمانی است و با قوانین کاملش بهتر از همه کتاب های نازل شده است به این صورت معرفی می کند:

«ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ، وَ سِرَاجًا لَا يَجْبُو تَوَقُّدُهُ، وَ بَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ، وَ مِنْهَاجًا لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ، وَ شُعَاعًا لَا يُظْلِمُ ضَوْؤُهُ، وَ فُرْقَانًا لَا يُخْمدُ بُرْهَانُهُ وَ بُنْيَانًا لَا تُهْدمُ أَرْكَانُهُ وَ شِفَاءً لَا تُخْشى اسْقَامُهُ، وَ عِزًّا لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ وَ حَقًّا لَا تُحْدَلُ أَعْوَانُهُ، فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَ مُجْبُوخَتُهُ، وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ بُحُورُهُ، وَ رِيَاضُ الْعَدْلِ وَ عُذْرَانُهُ، وَ اثْنَا فِيهِ الْإِسْلَامُ وَ بُنْيَانُهُ، وَ أَوْدِيَةُ الْحَقِّ وَ غِيْطَانُهُ، وَ بَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ، وَ عُيُونٌ لَا يُنْضِبُهَا

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 43

الْمَاتِحُونَ، وَ مَنَاهِلٌ لَا يُغِيْضُهَا الْوَارِدُونَ، وَ مَنَازِلٌ لَا يُضِلُّ نَهْجَهَا الْمُسَافِرُونَ، وَ أَعْلَامٌ لَا يَعْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ، وَ أَكَامٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ.

جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ، وَ رِيْعًا لِقُلُوبِ الْمُفْهَمَاءِ، وَ حَاجًّا لِبُطْرِقِ الصُّلَحَاءِ، وَ دَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، وَ نُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ، وَ حَبْلًا وَثِيقًا عُزُوتُهُ، وَ مَعْقَلًا مَنِيْعًا ذِرْوَتُهُ، وَ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ، وَ سِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَ هُدًى لِمَنْ اتَّخَذَهُ، وَ عُذْرًا لِمَنْ اتَّخَذَهُ، وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَ فُلْجًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ، وَ حَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ، وَ مَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ، وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّسَ، وَ جَنَّةً لِمَنْ اسْتَلَّامَ، وَ عِلْمًا لِمَنْ وَعَى، وَ حَدِيثًا لِمَنْ رَوَى، وَ حُكْمًا لِمَنْ قَضَى «1»

آنگاه قرآن را بر او نازل کرد، نوری که چراغ‌هایش خاموش نمی‌شود، و نوری که افروختگی‌اش کاهش نمی‌پذیرد، و دریائی که به قعرش نتوان رسید، و راهی که حرکت در آن گمراهی ندارد، و شعاعی که روشنی‌اش تاریک نمی‌گردد، و جداکننده حق و باطلی که برهانش فرو نمی‌نشیند، و ساختمانی که پایه‌هایش ویران نمی‌گردد، و داروهائی که بیم بیماری‌ها بر آن نمی‌رود، و بلند مرتبه و پر قدرتی که یارانش را شکست نمی‌رسد، و حقی که مددکارانش خوار نمی‌گردند، پس قرآن معدن ایمان، و میان سرای آن، چشمه‌های دانش و دریا‌های آن، باغ‌های عدل و داد و حوض‌های آن، پایه‌های اسلام و اساس آن، وادی‌های حق و دشت‌های سرسبز آن است.

دریائی است که آب‌برداران آبش را با کشیدن تمام نمایند، و چشمه‌هائی است که آب‌کشان آب آنها را به پایان نرسانند، و آبشخورهائی است که واردان بر آن از آن کم نکنند، و منازلی است که مسافران راه به سوی آن را گم نمایند، و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 44

نشانه‌هایی است که از چشم راهروان پنهان نمانند، و تپه‌هایی است که روندگان از آنها نگذرند، خداوند آن را سیرابی تشنگی دانایان قرار داده، و بهار برای قلوب بینایان، و مقصد برای راه‌های شایستگان، و دارویی که پس از آن بیماری نیست، و نوری که همراه آن تاریکی وجود ندارد، و ریسمانی که جای چنگ زدن به آن محکم است، و حصار و قلعه با بنیانی که آفات را بر اوج آن راه نیست، و برای دوستدارانش قدرت و عزت، و برای وارد بر آن صلح و امنیت، و برای اقتداکننده به آن راهنما، و برای آن که آن را مذهب خود قرار دهد دلیلی استوار، و برهان برای کسی که با کمک آن سخن گوید، و شاهد کسی که به وسیله آن به جدال و گفتگوی علمی با دشمن برخیزد، و پیروزی آن که به آن حجت آورد، و راهبر کسی که به آن عمل نماید، و مرکب آن که آن را به کار اندازد. و نشانه واضح برای کسی که نشانه جوید، و سپر باز دardنده از بلا برای آن که آن را بکار گیرد، و دانش برای کسی که آن را در گوش جان جای دهد، و خبری صحیح برای آن که آن را روایت نماید، و حکمی حق برای کسی که با آن به حکم دادن و قضاوت بنشیند.

قدرت و فرمانروایی مطلقه حق بر ظاهر و باطن هستی

از آنجا که قدرت و فرمانروایی حضرت حق بی‌نهایت و چنین قدرت و فرمانروایی فقط در انحصار اوست، و هر قدرت و فرمانروایی شعاعی بسیار بسیار اندک از قدرت اوست و استقلال و اطلاقی ندارد، پس تصرف مطلقه و همه جانبه در هر امری فقط و فقط در حیطه اراده، و در دست اوست، و بر این اساس بدون این که چون و چرائی در کارش راه یابد، حق اعتراضی بر کسی ثابت باشد، آزاد است که آیه‌ای از آیات تشریع، یا نشانه‌ای از نشانه‌های تکوین را از میان بردارد، و از لوح خاطره‌ها بزدايد، یا تحقیقش را در میدان عمل و عینیت به تأخیر اندازد و بهترش یا نمونه و مثلش را بر پایه مصلحت بیاورد.

او مالك و فرمانروای هستی است، و مالکیت و فرمانروایی‌اش مقید و محدود نیست، هر وقت و هر زمانی و در هر شرایطی بخواهد با رعایت حکمت و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 45

مصلحت در مملکتش دخالت می‌کند، و در این دخالت و تصرف استقلال دارد، و چون انسان استقلالش در همه امور تبعی و در حقیقت سایه‌ای از استقلال مالك و فرمانروای هستی است، و ذاتا از خود استقلالی ندارد پس او ولی و

سرپرست و یار انسان است، و بدون ولایت و سرپرستی و یاری او به اندازه ذره‌ای و کمتر از ذره‌ای هیچ کاری از دست او بر نمی‌آید، و هیچ حرکتی از او صادر نمی‌شود، و هیچ تصمیمی برای او نمی‌آید، و هیچ عملی از او به ظهور نمی‌رسد. برای این که به گوشه‌ای ناچیز از قدرت مطلقه و فرمانروائی حضرتش پی ببرید به اموری در رابطه با جهان آفرینش و ایجاد پاره‌ای از آفریده‌ها اشاره می‌شود.

کتاب تأثیر علم که از کتاب‌های ارزشمند در رابطه با عرصه گاه خلقت است می‌نویسد:

ما در منطقه شلوغ آسمان اول هستیم، در کهکشان‌ی که 300 میلیون ستاره دارد، این کهکشان یکی از مجموعه کهکشان‌هایی است که 30 میلیون آن تاکنون شناخته شده، فاصله میان دو کهکشان دو میلیون سال نوری است، در عین حال ثانیه‌ای 14 هزار میل از هم دور می‌شوند، دورترین کهکشان‌ها فاصله‌اش با ما پانصد میلیون سال نوری است. منظومه شمسی که فضای نخست است در داخل فضای دوم مانند یک خال است و فضای دوم در سوم چون یک خال، در فضای دوم نزدیک‌ترین ستاره آلفای سنتری است که ما 4/3 سال نوری فاصله دارد، یعنی اگر کسی با سفینه‌ای در ثانیه سیصد هزار کیلومتر به طرف آن برود سه هزار سال دیگر به آنجا می‌رسد؟!

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 46

نور خورشید بر اثر احتراق و تبدیل هیدروژن به هلیوم به وجود می‌آید، این تغییر و تحول برای تأمین نور است.

ثانیه‌ای 630 میلیون تن هیدروژن به 625 میلیون تن هلیوم تبدیل می‌شود که 4/600 میلیون تن نور به دست می‌آید که مختصری از آن به زمین می‌رسد و همین مختصر نور ضامن حیات در کره خاکی است. «1»

درخت‌های سرسبز و دیاتومه‌های میکروسکپی سالیانه معادل 150 میلیارد تن کربن را با 250 میلیارد تن ئیدروژن ترکیب می‌کنند و 400 میلیارد تن اکسیژن آزاد می‌نمایند.

ثابت شده که در میان کره‌های جهان بزرگ کره زمین دارای هوای ثابت است، ضخامت هوای دور کره زمین را از صد کیلومتر تا هشتصد کیلومتر تخمین زده‌اند.

هوا جسمی است لطیف، شفاف و ناپیدا و دارای 5900 میلیارد تن وزن است، هوا پر ارزش‌ترین موجود برای حیات انسان است.

انسان و سلسله جانوران و سلسله گیاهان برای زندگی نیاز به تنفس دارند و تنفس بی وجود هوا ممکن نیست.

پس اگر هوا نبود زنده‌ای نبود، اگر هوا نبود روشنایی ماه و روشنایی‌های دیگر نبودند و حس باصره از کار می افتاد، تنها نقاطی که برابر تابنده قرار می گرفت و می توانست نور را منعکس کند روشن بود.

اگر هوا نبود صدائی و بانگی نبود، چون هوا وسیله نقل موج‌های صوتی است، در نتیجه حس سامعه از کار می افتاد.

اگر هوا نبود خاک نبود، پس کشت و کار و زراعتی نبود چرا؟ اکسیژن جزئی از هواست، در سنگ آجر، فلز اثر می گذارد، سطح مواد ارضی در اثر ترکیب با

(1) - تأثیر علم.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 47

اکسیژن نرم شده و از آن خاک نرم به وجود می آید، خاک را که هوای آرام درست کرده، باد به اطراف می برد و روی زمین می گستراند.

آری اگر هوا نبود، خوراکی یافت نمی شد و حس ذائقه از کار می افتاد.

اگر هوا نبود آتش نبود، چون آتش در اثر اکسیژن هواست، وقتی بخواهند چاه نفت فروزانی را خاموش کنند، تولید خلأ می کنند یعنی هوا را نابود می نمایند، اگر آتش نبود زندگی بشر با نبودن آتش چگونه می شد؟ آیا آسایش در جهان بود؟

اگر هوا نبود بوئی در جهان نبود، زیرا بو عبارت است از پخش ذرات بودار در هوا، پس در اثر نبودن هوا شامه از کار می افتاد.

اگر هوا نبود رگ‌های بدن ما پاره می شد و خون بیرون می ریخت، دیگر حیاتی باقی نمی ماند، هوا فشار مخصوصی به بدن وارد می سازد، یعنی در هر سانتی متر مربع در حدود یک کیلوگرم، این فشار از پاره شدن رگ‌ها جلوگیری می کند، در نقاط بالا که فشار هوا کم است با وسائل مصنوعی فشار هوا را زیاد می کنند.

اگر هوا نبود کره زمین هر روزه به وسیله بیست میلیون سنگ‌های آسمانی بمباران می‌شد، سنگ‌هایی که در حدود پنجاه کیلومتر در ثانیه سرعت دارد، آیا در این صورت جاننداری روی زمین زنده می‌ماند؟ هوا این سنگ‌ها را در خود حل می‌کند تا به زمین نرسند.

اگر هوا نبود گرمای سوزان روزها، و سرمای سخت شب‌ها زنده‌ای باقی نمی‌گذارد و سودهای دیگر و بسیار آیا گران‌قیمت‌ترین چیز را در حیات جانداران، اینگونه رایگان تحت اختیار گذاردن نشانه قدرت نامتناهی، و رحمت نامتناهی، و حکمت نامتناهی سازنده جهان نیست؟ «1»

(1) - نشانه‌هایی از او 340.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 48

الکترون جزئی از هسته اتم است که بر گرد هسته مرکزی می‌گردد، اتم‌ها از نظر شماره الکترون‌ها یکسان نیستند و الکترون‌های این اتم با آن اتم يك اندازه نیستند، چنان‌که از نظر سرعت سیر، الکترون‌ها نیز یکسان نیستند، سرعت سیر الکترون‌های اورانیوم در هر ثانیه 201164 کیلومتر است!!

کیست که این موجود كوچك را در میدان كوچك به چنین سرعت وا می‌دارد؟ بشر که ماده تکامل یافته است، با این چشم خویش قادر بر دیدن الکترون نیست، پس چگونه می‌تواند این حرکت همیشگی را برای آن ایجاد کند، نیروی دیگری هم در عالم طبیعت نیست که بتواند الکترونی با این سرعت سیر بسازد، پس نیروئی ما فوق طبیعت در این جهان حکم فرماست نیروئی که قدرت دارد، دانش دارد، حکمت دارد. «1» و قدرت و دانش و حکمتش مطلقه و بی‌نهایت است.

(1) - نشانه‌هایی از او 263.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 49

تفسیر آیه 108

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ.

آیا می‌خواهید از پیامبران [کارهای نامعقول و غیر منطقی برابر با میل‌های شخصی و اندیشه‌های بی‌پایه باقی مانده از جاهلیت] درخواست کنید همانگونه که پیش از این از موسی درخواست شد؟ و کسی که کفر را به جای ایمان اختیار کند بدون تردید راه راست را گم کرده است.

شرح و توضیح

در این آیه شریفه کاری بسیار زشت که از رسوم و عادات یهود بود، و نزدیک بود مسلمانان هم دچار آن شوند، و آن عبارت از درخواست‌های بیجا، و غیر معقول از پیامبر اسلام بود به شدت مورد نکوهش قرار گرفته، و آن را زمینه‌ای برای تبدیل ایمان به کفر اعلام نموده است.

درخواست‌های بیجا و نامعقول

با توجه به نبوت پیامبران که ابلاغ‌کنندگان پیام‌های حضرت حق به مردم برای رسانیدنشان به حیات طیبه و آخرت آباد بود، و هر يك برای تصدیق شدن نبوتشان و اثبات راستگویی و صدقشان معجزات لازم ارائه می‌کردند، به ویژه نبوت پیامبر عظیم‌الشأن اسلام و معجزه جاویدانش قرآن، و دانش و بصیرتش که شعاع دانش و آگاهی حق بود، و نیز برخورداری احکام و مقررات و معارف الهیه آئینش از استحکام و استواری و منطبق بودن با حکمت و مصلحت، و این که واضح و روشن بود که فرهنگ جامع و کاملش ضامن خیر دنیا و آخرت است، باید انسان‌ها با تکیه بر تعقل و اندیشه صحیح، با همه وجود تسلیم آئین و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 50

شریعت آنان می‌شدند، و راهی جز اقتدا به آن بزرگواران، و پیروی از دینشان نمی‌پیمودند، و از درخواست‌های نامعقول و غیر منطقی به شدت اجتناب می‌جستند، و از سئوالات بی‌مورد و بیهوده پرهیز می‌کردند.

ولی گروهی از مردم چه در زمان پیامبران گذشته و چه در عصر پیامبر اسلام به دور از عقل و منطق درخواست‌هایی داشتند که جز آزار روحی برای پیامبران ثمری نداشت، و درخواست‌های آنان نشان می‌داد که می‌خواستند راه‌گزینی از حق و حقیقت برای خود دست و پا کنند، آیه شریفه مسلمانان را که نزدیک بود چون لجبازان و متعصبان گذشته بخصوص قوم یهود در این وادی خطرناک بیفتند و بعضی هم در این مسیر انحرافی قرار گرفتند بر حذر داشت، و به آنان نسبت به این برنامه غیر منطقی هشدار داد، و به شدت از چنین برخوردی با پیامبر اسلام نکوهش کرد.

به راستی از انصاف و خردورزی دور است که انسان بر پایه تعصبات قومی و افکار جاهلی و اندیشه‌های انحرافی و خیالات فاسد، و امیال شخصی از پیامبر درخواست نامعقول و بیهوده داشته باشد، درخواست‌هایی که لازم است مردود شود و بی‌پاسخ بماند، و درخواست کنندگان طرد شوند.

انسان باید با تکیه بر عقل و منطق و بصیرت و بینش و پختگی و خردورزی، زمینه این گونه درخواست‌های نامعقول را از صفحه وجودش و میدان ذهنش پاک کند، و باطنش را که به نور فطرت آراسته‌اند مرکز درخواست‌های معقول و منطقی در جهت رشد و تکامل و رسیدن به سعادت ابدی و پرورشی و تربیت الهی و انسانی خود قرار دهد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 51

درخواست‌های بیجا و نامعقول پایه فکری و فطری و عقلانی ندارد، بلکه مایه و سببش جهل مرکب و لجاجت و عناد و دشمنی با حق و حقیقت، و باز کردن راه‌گزین از واقعیات و توجیه برای پشت کردن به حقایق است.

مسلمانان باید از رهبران دینی، و انسان‌های آسمانی در جهت تکامل بخشیدن به عقل و روح و نفس و باطن خود و آبادی دنیا و آخرتشان درخواست داشته باشند، و از درخواست آنچه نشدنی است و آنچه مفید هیچ فایده‌ای نیست و اگر هم انجام بگیرد دردی را دوا نمی‌کند، و مشکلی را حل نمی‌نماید، و گرهی را از زندگی و کار درخواست کننده باز نمی‌کند، بلکه جز توهین به حق و بازی‌گری، و فتنه‌افکنی نیست به شدت پرهیزند.

بدون تردید هرچه بر اصرار درخواست‌های نامعقول بیشتر شود، و این کار بیهوده دنبال گردد، درخواست کننده به تیرگی بیشتر روان و قلب دچار می‌شود و فاصله‌اش از حوزه هدایت و نور ولایت حق زیادتر می‌گردد، و راه هر گونه تردید و شک و شبهه بازتر می‌شود، و به ویژه زمینه شبهات و وسوسه‌های گمراهان را در قلب و مشاعر آماده‌تر می‌سازد، و بستر تبدیل ایمان به کفر را با پیگیری کفرپیشگانی چون یهود و نصاری با دنبال کردن شبهات و درخواست‌های نامعقولشان به وسیله مسلمانان فراهم می‌آورد.

بر همه مسلمانان واجب و لازم است در مسئله درخواست‌هایشان از شیوه‌های عقلانی و منطقی پیروی کنند، و روشی حکیمانه در این مورد انتخاب نمایند، نه این که با داشتن راهنمایی چون پیامبر و میزان‌های حقی چون معصومین و کتابی بی‌مانند چون قرآن که حاوی اصول و حقایق و معارف الهیه است و از هر جهت هدایتگر و سازنده خیر دنیا و آخرت است، از روش یهود لجباز و معاند که هر بار از پیامبر بزرگ خدا موسی بن عمران بدون تکیه بر علم و عقل و منطق

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 52

درخواست‌های ناجا و بیهوده می‌کردند و از این طریق آن رهبر آسمانی را هدف انواع آزارهای روحی و شکنجه‌های روانی قرار می‌دادند اجتناب ورزیده و جداً پرهیزند.

مسلمانان اگر خوشبختی خود و خیر دنیا و آخرتشان را می‌خواهند باید زمینه انحرافات فکری و بستر درخواست‌های نامعقول را از خدا و مردان راه حق که مایه از انحرافات یهود دارد در سرزمین حیاتشان بخشکانند، و روحیه اشکال تراشی‌های واهی، و بهانه جوئی‌های غیر منطقی را از عرصه‌گاه وجودشان دور نمایند، و از این که به دست خود و با کمک شبهات و وسوسه‌های دشمنان موجبات تبدیل ایمان را به کفر، و علل انحراف از صراط مستقیم و راه معتدل و میانه را فراهم نمایند دوری کنند و به این حقیقت که در قرآن در سوره مبارکه بقره مطرح است توجه داشته باشند که یهود با این روش انحرافی خود و عادت زشت و کردار ناپسندشان موجبات مغضوب شدن خود را در پیشگاه ربوبیت فراهم و خود و نسلشان را از رحمت واسعه حق محروم و دنیا و آخرتشان را بر باد، و جامعه خود را در بستر روزگار به ذلت و خواری و دربدری و ناامنی دچار ساختند.

نمونه‌ای از خواسته‌های غیر معقول

بنی‌اسرائیل مدتی طولانی بر اساس رحمت حق، و از برکت وجود موسی بن عمران بدون زحمت و مشقت منّ و سلوی به آنان داده می‌شد و آنان از این رزق پاک و فیض ویژه پروردگار بهره‌مند بودند، ولی سر از این رزق برتافتند و به موسی گفتند: دیگر برای ما صبر بر يك نوع غذا ممکن نیست، و طاقت ما در این زمینه تاب شده، و از چنین وضعی ناراحت و ناراضی هستیم از پروردگارت بخواه از آنچه زمین می‌رویانند از سبزی و خیار، و سیر و عدس و پیاز برای ما

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 53

آماده سازد!! موسی گفت آیا شما به جای غذای بهتر که رزق ویژه الهی است غذای پست‌تر را درخواست دارید!! از این پس رزق خاص حق بر شما ممنوع می‌گردد، به شهری درآئید که آنچه درخواست دارید در آن شهر برای خود تأمین کنید،

با این درخواست نامعقولشان و اسائه ادبی که به حق روا داشتند، و در برابر موسی موضع گرفتند به خواری و بیچارگی دچار شدند، و سزاوار خشم خدا گشتند «1»

یهود و نصاری بر اساس امیال شخصی و تعصبات قومی و قبیله‌ای، و کینه و عناد، و لجاجت و جهالت از تو درخواست می‌کنند که از آسمان کتابی غیر قرآن و مکتوبی مطابق میلشان نازل کنی، این بازی‌گران زشت باطن بزرگ‌تر از این خواسته را از موسی درخواست کردند و آن خواسته بزرگ‌تر این بود که به موسی گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده که با چشم سر او را ببینیم، پس آنان را به کیفر ستمی که داشتند صاعقه مرگبار فرو گرفت. «2»

خدای مهربان در قرآن مجید می‌فرماید: بنی‌اسرائیل را از دریائی که فرعون و فرعونیان را در آن غرق کردیم عبور داده به ساحل نجات رسانیدیم، پس به گروهی گذر کردند که همواره بر پرستش بت‌های خود ملازمت داشتند، گفتند: ای موسی همان‌گونه که برای آنان معبودانی هست تو هم برای ما معبودی قرار بده!! موسی گفت [از درخواست بسیار نامعقول شما معلوم است] که بی‌تردید شما گروهی هستید که جهالت می‌ورزید. «3»

(1) - بقره 61.

(2) - نساء 153.

(3) - اعراف 138.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 54

سبک مغزان بی‌انصاف، آلودگان به رذائل روحی خواسته نامعقولشان این بود که پیامبر و سفیر الهی باید از جنس مردم نباشد، و هیچ‌گونه آثار بشری در او دیده نشود سخن نامعقولشان و کلام دور از منطق و عقلشان چنانکه در سوره فرقان آمده این بود: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد، و در بازارها راه می‌رود، چرا فرشته‌ای به او نازل نشده که در معیت او بیم دهنده باشد؟!

یا چرا گنجی به سوی او افکنده نمی‌شود، یا باغی برای او نمی‌باشد که از میوه‌های آن بهره‌مند شود؟! «1»

درخواست‌های معقول و منطقی

مجموعه آیاتی که در قرآن مجید در قالب دعا آمده مانند آیه شریفه:

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا: «2»

بندگان شایسته خدا درخواستشان از حضرت حق این است: پروردگارا ما را از سوی همسران و فرزندانمان خوشدلی و خوشحالی بخش و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده.

همه مؤمنان را اینگونه آیات به درخواست‌های معقول و منطقی راهنمایی می‌کند.

و نیز درخواست‌های که در دعاها و زیارات آمده، مانند این دعا که در پایان زیارت چهارم امیرالمؤمنین از حضرت سجاد نقل شده:

«اللهم ارزقني عقلا كاملا، و لبا راجحا، و قلبا زكيا و عملا كثيرا، و ادبا بارعا...» «3»

(1) - فرقان 7 - 8.

(2) - فرقان 74.

(3) - مفاتیح الجنان زیارت چهارم امیرمؤمنان.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 55

پروردگارا عقلی کامل، و مغزی ممتاز، و دلی پاک و عملی فراوان و ادبی برتر نصیبم فرما.

اینگونه درخواست‌ها نیز انسان را به جانب درخواست‌های صحیح و منطقی و معقول راهنمایی می‌کند.

روایات بسیار مهمی از رسول خدا و اهل بیت رسیده که مردم را به درخواست‌های مشروع هدایت می‌نماید.

از پیامبر اسلام روایت شده:

«العلم خزان و مفاتيحه السؤال فاسئلوا رحمكم الله فانه يؤجر اربعة: السائل، و المتكلم، و المستمع، و المحب لهم:» «1»

دانش مخازن و انبارها است، کلیدهای آن پرسش و درخواست فهم و تحصیل آن است، بنابراین به پرسش و سؤال روی آورید خدا شما را مورد رحمت قرار دهد زیرا در سؤال به چهار نفر پاداش می رسد: سؤال کننده، پاسخ دهنده، گوش دهنده، و دوستدار اینان.

علی (ع) می فرماید:

«القلوب اقفال و مفاتيحها السؤال:»

دلها قفلها هستند، و کلیدهای آن پرسش است.

(1) - كنز العمال 28662.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 56

تفسیر آیه 109

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

بسیاری از اهل کتاب پس از آن که حق برای آنان روشن و آشکار گشت به سبب حسدی که در وجودشان قرار دارد، دوست دارند که شما را پس از ایمانتان به کفر باز گردانند، هم اکنون (از ستیز و جدال با آنان) در گذرید و روی از آنان بگردانید تا خدا فرمانش را به (جنگ یا جزیه) اعلام کند، یقیناً خدا بر هر کاری تواناست.

شرح و توضیح

آیه شریفه به چند موضوع مهم اشاره دارد:

1- تلاش اهل کتاب برای بازگرداندن مسلمانان به کفر.

2- حسد عامل تلاش منفی.

3- زنگ هشدار.

4- روشن بودن حق برای دشمنان.

5- شناخت فرصت در رویارویی با دشمن.

تلاش اهل کتاب برای بازگرداندن مسلمانان به کفر

تابناکی و درخشش اسلام، و حقایق استوار و حکیمانه‌اش قوانین فطری و واقعیات عقلی‌اش، هدایت‌گری همه جانبه قرآنش، سخنان سازنده و دستورات روح پرور و تربیت‌کننده پیامبرش، موعظه‌ها و نصیحت‌های سودمندش، دعوتش به خیر دنیا و آخرت، و مایه‌های سعادت بخش و نوازش‌اش، سبب شد که اهل

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 57

خرد و انصاف با همه وجود و از عمق قلب و جان آن را بپذیرند، و در همه جهات زندگی بکار گیرند و قدمی ثابت و محکم و غیر قابل لغزش نسبت به این فرهنگ الهی و مقدس پیدا کنند چنان که از اضافه ایمان به ضمیر جمع کم استفاده می‌شود **مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِكُمْ** و از برکت این ایمان استوار به حقایق الهیه و معارف ملکوتیه از چاه ضلالت و گمراهی درآیند، و به منطقه نور باطن و علم و آگاهی و معرفت و کرامت وارد شوند و ذلت شرك گرائی را به عزت توحید و یکتا پرستی تبدیل کنند، و سلطه خطرناك فرهنگ جاهلیت را که محصولی جز اسارت عقل و جان و نابود کردن فطرت ندارد، به آزادی عقل از خرافات، و نجات نفس از هوا و هوس و تقویت فطرت، و ایجاد زمینه برای رشد و کمال و تربیت صحیح تغییر دهند، و از سرمایه پر مایه وحی، و هدایت‌گری عقل کل، خاتم رسل برای رسیدن به اوج انسانیت و قله کرامت بهره‌مند گردند.

این عاقلان منصف در سایه نور ایمان و پذیرش اسلام و اعتقاد به حقایق، و دلدادگی به نبوت پیامبر عظیم الشان درهائی از علوم و معارف را به روی خود گشوده دیدند، و راه رسیدن به ملکوت را مفتوح مشاهده کردند، و دل را از زنگ شرك و بت پرستی پاك یافته و آن را آئینه تجلی توحید و معرفت به قیامت ملاحظه نمودند، و دانستند و یقین کردند که با كمك اسلام و یاری ایمان می توانند از همه موانع راه انسانیت عبور کرده و به فلاح و رستگاری برسند و درآینده نزدیک به پیروزی های چشم گیر ظاهری و باطنی و مادی و معنوی دست یابند، از این جهت هر چه بیشتر روی دل متوجه این فرهنگ ناب نمودند، و با قلب و جان به حفظ آن برخاستند، و در عرصه گاه عبادت حق و خدمت به خلق اقامت کردند، و تنها نه خود را به حقایق آن آراستند بلکه به تبلیغ این آئین الهی

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 58

اقدام نموده و برای اضافه کردن نیرو به فرهنگ حضرت حق به کوششی زایدالوصف برخاستند، تا جائی که بسیاری از یهود و نصاری و به تعبیر قرآن اهل کتاب از پدید آمدن نیروئی استوار و پایدار و مردان و زنانی خود ساخته و تربیت شده، و مؤمن و نیکوکار و معتقد و درست کار نسبت به وضع خود و هوا و هوششان و فرهنگ منحط و تحریف شدشان، و ریاست مادی و سلطه شیطانی شان بر توده عوام خود، که تکیه گاه و نیروی ظلم و جنایاتشان بودند، و در اسارت آنان به سر می بردند ترسیدند، و برای حفظ میدان آمال و آرزوها و شهواتشان، با شور و نشاط و میل و رغبت و حرص شدید در مقام برآمدن که با وسوسه اندازی و فتنه گری و ایجاد زمینه و تبلیغات سوء و مکر و حيله اهل ایمان را قدم به قدم از نظر روحی و عملی به وضعی برسانند که نهایتاً سر از کفر درآورده و از توحید و ایمان به قیامت و اعتقاد به پیامبر تهی گردند و همانند خودشان به ذلت ضلالت دچار آیند، و به خسارت بنشینند، و از فیوضات الهیه محروم گردند و این همه نبود مگر از آتش حسادتی که چون اخلاقی ذاتی از درونشان شعله می کشید و عزت و کرامت اسلامیان را بخاطر این حسد برنمی تافتند و چشم دیدن این همه ارزش ها را بر مسلمانان مؤمن نداشتند، غافل از این که مؤمنان واقعی که با چشم دل حقیقت را دیده اند، و به بارگاه ربوبی راه یافته اند، و عزت انسانی را لمس کرده، و مزه حقیقت را چشیده اند گول فتنه گری دشمنان و وسوسه های شیطانی آنان را نمی خورند و دست از اسلام برنمی دارند، و قرآن و نبوت و حقایق الهیه را با چیزی معامله نمی کنند که حرف «لَوْ» که امتناع را می رساند این واقعیات است **لَوْ يَرْثُوكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ**،

اهل کتاب با خیال باطل خود، و اندیشه منحرفشان در این نقشه شوم بودند مؤمنان را گرچه یهودی و نصرانی نشوند تابع خود سازند و ایمان آنان را که

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 59

موجب عزت و استقلالشان بود از آنان بگیرند و آن قدرتمندان با کرامت را به ذلت و ناتوانی بنشانند، آن سبک مغزان دون پایه این رغبت و علاقه‌ای که برای باز گرداندن اهل ایمان به کفر نشان می‌دادند نه بخاطر این بود که به برتری آئین خود عقیده داشتند و نه به سبب این که فرهنگ خود را حق می‌دانستند، بلکه عامل این جنایت هولناک و عمل خطرناک و تبلیغ سوء برای برگرداندن اهل ایمان به کفر که بدترین نوع تبلیغ است خودپرستی و خودخواهی و به انگیزه حسدی بود که از بدترین حالات روانی است که از درونشان شعله می‌کشید و می‌خواستند با این آتش خرمن ایمان اهل خدا را بسوزانند و از وجودشان خاکستری متعفن چون وجود خود به وجود آورند.

در شأن نزول این آیه در تفاسیر آمده: گروهی از متعصبان اهل کتاب، پس از واقعه احد که به ظاهر شکستی به مسلمانان رسید به عمار یاسر و حذیفه یمانی گفتند اگر پیامبر شما حق بود نباید این شکست به شما برسد، شما روی از او بگردانید و اعتقاد به وی را رها کنید که برای شما جدا شدن از پیامبر بهتر است، عمار به آنان گفت شما درباره شکستن عهد و نقض پیمان چه نظری دارید؟ گفتند شکستن عهد کاری بس سنگین و گناهی بزرگ است، عمار گفت: ما با خدای متعال عهد کرده‌ایم که هرگز به محمد کافر نشویم دشمنان گفتند این مرد صابی شد یعنی آئین پدران و گذشتگان را رها کرد و به آئین جدید گروید، عمار در پاسخ آن یاهوگویان سبک مغز گفت:

«اما انا فقد رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بعلی اماما و بالقرآن کتابا و بالكعبة قبله و بالمؤمنین اخوانا.»

بدانید که من به حضرت الله به عنوان پروردگارم و به اسلام در جهت دینم و به محمد از نظر پیامبرم و به علی برای امام بودنم و به قرآن محض کتابم و به کعبه به عنوان قبله‌ام و به اهل ایمان به عنوان برادرانم راضی و خوشنودم.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 60

سپس نزد پیامبر آمدند و آن حضرت را از این جریان خبر دادند، پیامبر بر آنان ثنا گفت و فرمود:

«اصبتما الخیر و افلحتما.»

به خیر رسیدید و رستگاری و فلاح یافتید. «1»

حسد عامل تلاش منفی

حسد به معنای درخواست زوال و از بین رفتن نعمت از صاحب نعمت است، یا نفرت داشتن از این که نعمت در اختیار دیگران باشد، و شدیدترین حالت حسد، اندوه و غصه به خاطر این است که برای کسی خیر و خوشی وجود داشته باشد. «2»

حسد بدون تردید درجه‌ای از کفر است، زیرا حسود در حقیقت از این که حضرت حق به کسی نعمت عنایت فرموده، و او را مورد لطف و احسانش قرار داده ناخشنود و متنفر است، و یقیناً ناخوشنودی از حق و نفرت از فعل حق مرتبه‌ای از کفر است.

مگر نه این است که حضرت حق رحمت و حکمت و لطف بی‌نهایت است، و هر کسی که لیاقت و شایستگی نشان دهد و از خود گنجایش لازم را بنمایاند مستعد گرفتن الطاف و نعمت‌های او می‌گردد، چه نعمت مادی و چه نعمت معنوی.

و یا بر اساس مصلحت عبد، و حفظ خیر دنیا و آخرت او به وی نعمت ظاهری و باطنی عنایت می‌شود، به راستی چه معنا دارد که انسان از خدای رحیم

(1) - تفسیر ابوالفتح، ج 1، ص 290.

(2) - مجمع‌البیان، ج 1، ص 345.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 61

و پروردگار مهربان بخاطر این که به عبدی از عبادش نعمت داده ناراضی باشد، و از فعل حکیمانه حق دلش غرق نفرت گردد، و نسبت به دارنده نعمت آلوده به ناراحتی و رنج درونی و کینه و دشمنی باشد، تا جائی که برای زوال و نابودی از او به نقشه‌های شوم و ترفندهای شیطانی روی آورد، و به ضربه زدن به صاحب نعمت دست زند و خود و دیگران را در مخمصه و مشکل قرار دهد.

متأسفانه گروهی از مردان و زنان در طول تاریخ دچار این حالت شیطانی بوده و چشم دیدن نعمت‌های مادی و معنوی را بر صاحب نعمت نداشته و حریصانه خواسته نامشروع و نامعقولشان این بود که به هر صورت ممکن نعمت از آنان زوال یابد، و با زوال نعمت به خاک سیاه نشسته و به دنیا یا به آخرتشان لطمه وارد شود.

اهل کتاب نسبت به اهل ایمان به خاطر کرامت و استقلال و آزادگی و عظمتشان و به ویژه جامعیت دینشان و کمال آئینشان به شدت حسد می‌ورزیدند و در مقام باز گردانیدن مؤمنان به کفر بودند.

آری هنگامی که آتش حسد در تنور باطن شعله‌ور شود، همه ارزش‌ها خوبی‌های حسود را می‌سوزاند و او را از چهارچوب انسانیت خارج و تبدیل به حیوانی وحشی و درنده می‌کند و او را منتظر فرصت می‌نماید تا علیه صاحب نعمت به کارهای زشت و منفی دست یازد، و اگر بتواند نعمت را از وی سلب و برای خود از این طریق باطل و فعل فاسد اندکی امنیت درونی ایجاد کند.

حسود باید بداند که وقتی آتش حسد ارزش‌ها و حسنات و خوبی‌های او را سوزانید، و به توبه و انابه هم موفق نشد تمام درهای نجات و رحمت به روی بسته، و درهای عذاب و کیفر به روی او باز می‌شود، و در هر حال حسود نه این که از حسادتش هیچ سودی نمیرد، بلکه به زیان و خسارت دچار می‌گردد و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 62

آخرتش را از دست می‌دهد و در پیشگاه حق به عنوان ظالم و ستمگر قلمداد می‌شود، و به خاطر ستم و ظلمش ملعون گشته و از رحمت حضرت حق محروم می‌گردد.

روایات و حسد

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

«ایاکم و الحسد فان الحسد یاکل الحسنات کما تأکل النار الحطب:» «1»

از حسد بپرهیزید، زیرا حسد خوبی‌ها را می‌خورد چنان که آتش هیزم را می‌خورد.

«اما علامة الحاسد فاربعة: الغیبة و التملق و الشماتة بالمصیبة» «2»

اما نشانه‌های حسود چهار چیز است: غیبت از شخص مورد حسد، چاپلوسی، اظهار شادی و خوشحالی به مصیبتی که به محسود رسیده است.

از عطیة بن قیس نقل شده: هنگامی که عیسی به دنیا آمد رئیس شیاطین ابلیس از بخش مشرق نزد او آمد گفت آمده‌ام بگویم امشب در ناحیه من بتی نبود مگر این که سرنگون شد، سپس رئیس شیاطین مغربش آمد و مانند سخن رئیس شیاطین مشرق را گفت، به آنان فرمان داد بیرون روید و در هوا و دره‌ها بگردید که چه اتفاقی افتاده، رفتند و بازگشتند و گفتند چیزی نیافتیم، ابلیس خودش حرکت کرد، ناگهان فرشتگان را گرداگرد محراب عبادت تا آسمان دید، به سوی شیاطینش بازگشت و گفت آن کار مهم در زمین اتفاق افتاد، عیسی به دنیا آمد و

(1) - بحار، ج 73، ص 252.

(2) - تحف العقول، ص 23، چهارمین علامت در روایت نیامده است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 63

خدا او را در بندگانش ظهور داد تا حضرت حق پرستیده شود، اما وظیفه شما این است که با شکست آئین بت پرستی که آئین شرك است بروید و در میان مردم تجاوز به حقوق و حسد را بگسترانید، که این هر دو همتای شرك است. «1»

امیرمؤمنان می‌فرماید:

«صحة الجسد من قلة الحسد.» «2»

سلامت جسم از ناچیزی و کمی حسد در درون انسان است.

و نیز فرموده:

«الحسد شرّ الامراض.» «3»

حسد در میان بیماری‌ها بدترین بیماری است.

از رسول خدا روایت شده روزی به اصحاب خود فرمود:

«الا انه قد دب اليكم داء الامم من قبلکم و هو الحسد، ليس بحالق الشعر و لكنه حالق الدين، ینجی فیہ ان یکف الانسان یده و یخزن لسانه و لا یکون ذا غمز علی اخیه المؤمن:» «4»

آگاه باشید محققاً به شما روی آورده بیماری و مرضی که امتهای پیش از شما دچار آن بودند و آن حسد است، حسد موی بدن را نمی‌زداید، ولی نابودکننده دین است، آدمی از شر حسد وقتی در امان است که زبان و دستش را حفظ کند و به برادر دینی‌اش طعنه نزند، و نسبت به او سخن چینی نکند.

امیرمؤمنان فرمود:

«الحاسد یفرح بالشر و یغتم بالسرور:» «5»

(1) - کشف‌الاسرار میبیدی، ج 1، ص 313.

(2) - غرر الحکم.

(3) - غرر الحکم.

(4) - وسائل باب جهاد النفس 517.

(5) - غرر الحکم.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 64

حسود بر بلا و مصیبتی که به طرف مقابلش می‌رسد خوشحال می‌شود، و به خوبی و مایه خوشحالی که به انسان مورد حسدش نصیب می‌شود غصه‌دار می‌گردد.

حضرت صادق فرمود:

«لیست لبخیل راحة و لا لحسود لذة:» «1»

برای بخیل راحت و برای حسود خوشی و لذت نیست.

و نیز آن حضرت فرمود:

«یاکم ان یحسد بعضکم بعضا فان الکفر اصله الحسد:» «2»

از حسد بر یکدیگر پرهیزید، زیرا ریشه کفر حسد است.

امیرمؤمنان فرمود:

«الحسود دائم السقم و ان کان صحیح الجسم:» «3»

حسود پیوسته بیمار است، اگر چه از نظر بدن سالم باشد.

حضرت صادق به ابی جعفرین نعمان احوال فرمود:

«ان ابغضکم الی المتراسون المشاؤون بالنمائم الحسدة لخواصهم، لیسوا منی و لا انا منهم، انما اولیائی الذین سلموا لامرنا و اتبعوا آثارنا و اقتدوا بنا فی کل امورنا ثم قال: و الله لو قدم احدکم ملاء الارض ذهباً علی الله ثم حسد مؤمناً لکان ذلک الذهب مما یکوی به فی النار.» «4»

(1) - بحار، ج 73، ص 52.

(2) - بحار، ج 78، ص 217.

(3) - غرر الحکم.

(4) - سفینه البحار باب حسد ج ص.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 65

مبغوض ترین شما نزد من بزرگ منش هائی هستند که نسبت به برادرانشان سخن چین و حسودند، نه آنان از من هستند و نه من از آنانم، آنگاه فرمود: به خدا سوگند هر گاه یکی از شما به اندازه‌ی روی زمین طلا در راه خدا هزینه کند، پس از آن نسبت به مؤمنی حسد ورزد، به وسیله همان طلاها پوست بدنش را در دوزخ می‌گدازند.

امام هفتم به هشام بن حکم فرمود:

«یا هشام افضل ما تقرب به العبد الى الله بعد المعرفة الصلاة و بر الوالدین و ترك الحسد و العجب و الفخر:» «1»

ای هشام بهترین واقعیتهای که پس از معرفت به حقایق مایه نزدیک شدن عبد به خداست نماز، و نیکی و احسان به پدر و مادر و وا گذاشتن حسد و خودپسندی و خودستایی است.

ابوبصیر از حضرت صادق روایت می‌کند:

«اصول الکفر ثلاثة: الحرص و الاستکبار و الحسد فاما الحرص فان آدم حين نهي عن الشجرة حمله الحرص على ان اكل منها، و اما الاستکبار فابليس حيث امر بالسجود لادم فابي و اما الحسد فابن آدم حيث قتل احدهما صاحبه:» «2»

ریشه کفر سه چیز است، حرص، تکبر، حسد، اما حرص: آدم هنگامی که از درخت ممنوعه نهی شد حرص او را به خوردن از آن واداشت، اما تکبر: هنگامی که به ابلیس فرمان سجده به آدم داده شده به سبب تکبر امتناع ورزید، اما حسد چیزی است که بر اثر آن یکی از دو فرزند آدم دیگری را به قتل رسانید.

حسد قاتل حسود است

(1) - مستدرک الوسائل، ج 2، ص 327.

(2) - جامع احادیث الشیعه، ج 16، ص 476.

از بادیه نشینان عرب مردی نزد معتصم عباسی مکانت و منزلت ویژه‌ای یافت تا جائی که بدون اجازه معتصم به حرمسرای وی وارد می‌شد، ملا احمدنراقی در کتاب خزائنش می‌نویسد: بادیه‌نشین پیوسته این سخن را می‌گفت: خدایا نیکوکار را پاداش ده، و کسی که بدی کرد، کردار بدش او را به کیفر می‌رساند.

وزیر تنگ‌نظر و حسود معتصم از پیشرفت بادیه‌نشین و قدر و منزلتی که در دربار حکومت یافته بود عذاب درونی و رنج روحی می‌کشید، در باطن آلوده خود گفت: اگر به همین زودی او را از دربار نرانم و به قدر منزلتش پایان ندهم و وی را از چشم معتصم نیندازم نفوذش در معتصم مرا از وزارت خواهد انداخت، ترفندی اندیشید که به او به شدت اظهار محبت کند، و ارادت زیادی نشان دهد تا بتواند او را در منزلش به مهمانی دعوت نماید، نهایتاً در روز معین از او دعوت کرد، و غذای خوش‌مزه‌ای آمیخته به سیر زیاد آماده نمود، عرب بدوی به اندازه‌ی لازم از آن غذا تناول کرد و سپس در کناری نشست، وزیر از باب دلسوزی و موعظه به او گفت: چون نزد معتصم رفتی بسیار مواظبت کن که بوی دهانت او را نیازارد، زیرا خلیفه از بوی آن بدش می‌آید و آزار می‌بیند، از طرف دیگر پیش از آن که عرب بدوی نزد معتصم برود خود را به معتصم رسانید و گفت: این مرد بدوی که به طور ویژه مورد محبت و علاقه تو قرار گرفته به مردم می‌گوید: معتصم دهانی بسیار بدبو دارد و من از بوی بد دهانش نزدیک است هلاک شوم!

عرب بی‌خبر از این قضیه تلخ و میوه‌گندیده حسد پس از ساعتی بر خلیفه وارد شد در حالی که دست جلوی دهانش نهاده بود تا هنگامی که در جایگاه مقررش می‌نشند بوی سیر به مشام معتصم نرسد سپس نشست، معتصم وقتی این حالت را از عرب مشاهده کرد به یقین رسید که وزیر راست می‌گوید، نامه‌ای نوشت و به دست عرب داد و به او قاطعانه گفت این نامه را به فلان شخص

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 67

برسان در حالی که در آن نامه نوشته بود بی‌محابا و بدون ملاحظه آورنده نامه را گردن بزن!

هنگامی که با در دست داشتن نامه بیرون آمد با وزیر روبرو شد، وزیر چون وی را با نامه دید، تصور کرد معتصم برای عرب جایزه‌ای معین کرده تا پس از دریافت به بادیه برگردد، با مهربانی فوق‌العاده از عرب درخواست کرد برای گرفتن آنچه در نامه برایش مقرر شده خود را به زحمت نیندازد، بلکه مقرری را به دو هزار دینار نقد مصالحه کند و عرب پذیرفت، نامه را به وزیر داد و دو هزار دینار را گرفت، وزیر نامه را به شخصی که باید برساند رسانده و تحویل او داد، فرمان معتصم در حق وزیر اجرا شد و به قتل رسید، معتصم وقتی غیبت وزیر را طولانی دید گفتند به فرمان شما کشته شد، از مرد عرب جويا گشت گفتند در شهر است او را خواست و داستان برخوردش را با وزیر پرسید، بدوی همه جریان را گفت، معتصم پرسید

تو درباره بوی دهان من چیزی به وزیر نگفته‌ای عرب گفت: چیزی که من نمیدانم و نفهمیده‌ام چگونه نسبت به آن قضاوت کنم، معتصم گفت چرا در فلان روز دهانت را نزد من گرفته بودی؟ پاسخ داد وزیر مرا دعوت کرده بود و غذائی آمیخته به سیر فراوان به من داد و گفت خلیفه از بوی سیر بسیار ناراحت می‌شود به این خاطر من دهانم را گرفته بودم که شما ناراحت نشوید معتصم گفت:

«قتل الله الحسد بدء بصاحبه»

خدا حسد را نابود کند که در مرحله اول خود حسود را نابود می‌کند. «1»

حسد یا آتش خائمانسوز

(1) - خزائن نراقی.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 68

ابن ابی لیلی از قضات مشهور اهل سنت و معاصر با منصور دوانیقی بود، روزی منصور به او گفت: بسیار اتفاق می‌افتد که داستان‌های شنیدنی و عبرت‌آموز نزد قضات نقل می‌شود تا قاضی به داوری نسبت به آن بنشیند، دوست دارم یکی از آنها را برایت بگوئی.

ابن ابی لیلی گفت: همین طور است که می‌گوئی، روزی پیره‌زنی سالخورده و فرتوت نزد من آمد و با گریه و زاری از من خواست از حق بر باد رفته‌اش دفاع کنم و ستمگر بر او را به کیفر برسانم.

پرسیدم از چه کسی شکایت داری؟ پاسخ داد از دختر برادرم، فرمان دادم دختر برادرش را در دادگاه حاضر کنند، هنگامی که آمد زنی بسیار زیبا و خوش‌اندام بود، تصور نمی‌کنم جز در بهشت شبیهی بتوان برای او جست، پس از جویا شدن از جریان گفت: من دختر برادر این زن فرتوتم و او طبیعتاً عمه من است، در کودکی به علت زود مردن پدرم یتیم شدم و در دامن همین عمه بزرگ شدم و انصافاً او در تربیت و حفظ من دریغ نرورزید، تا این که به حد رشد رسیدم، با رضایت خودم مرا به نکاح مردی طلا فروش در آورد، زندگی بسیار راحت و آسوده‌ای داشتم، از هر جهت در رفاه و خوشی بسر می‌بردم، عمه‌ام به زندگی آرام و خوش من حسادت ورزید، همواره در این اندیشه بود که چنین وضعی را به

سوی دختر خودش تغییر دهد، بر این اساس دائما دختر خود را می آراست و در برابر دیدگان شوهرم جلوه می داد، تا جایی که همسر را فریفت و او از دخترش خواستگاری کرد، عمه‌ام با شوهرم شرط گذاشت در صورتی با این وصلت تن دهد که اختیار من از نظر نگهداری و طلاق به دست او باشد آن مرد فریفته شده راضی شد، هنوز مدتی از ازدواج شوهرم با دختر عمه‌ام نگذشته

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 69

بود که عمه‌ام مرا طلاق داد و از همسر جدا کرد، این داستان وقتی اتفاق افتاد که شوهر عمه‌ام در مسافرت بود، پس از بازگشت روزی برای دل‌داری من نزد من آمد، من هم آنقدر خود را آراستم و عشو و طنازی به خرج دادم تا از او دل ربودم و قلبش را در اختیار گرفتم، از من درخواست ازدواج کرد، به این شرط راضی شدم که اختیار طلاق عمه‌ام در دست من باشد، رضایت خود را به این شرط اعلام داشت با صورت گرفتن ازدواج عمه‌ام را طلاق دادم و يك تنه بر زندگی او مسلط شدم، مدتی با این شوهر به سر بردم تا از دنیا رفت، روزی همسر اولم نزد من آمد و از خاطرات شیرین گذشته با من سخن گفت و اظهار داشت:

تو میدانی که من عاشق تو بوده و هستم اينك چه می شود که به آن زندگی شیرین و آرام باز گردی؟ گفتم: من به بازگشت به تو راضی هستم و مایلم که دیگر بار با تو ازدواج کن به شرطی که طلاق دختر عمه‌ام را به دست من بسپاری، به این مطلب رضایت داد، برای بار دوم همسر او شدم و چون اختیار داشتم دختر عمه‌ام را نیز طلاق دادم، اکنون داوری کن آیا من هیچ گناهی جز این که حسادت بی جای عمه‌ام را تلافی کرده‌ام دارم!! «1»

حسد سبب قتل اولیاء خداست.

ذرقان که همنشین و هم صحبت و دوست بسیار نزدیک احمد بن ابی داود قاضی روزگار معتصم عباسی بود، می گوید روزی احمد از نزد معتصم بازگشت در حالی که بسیار خشمگین و عصبانی به نظر می رسید، پرسیدم از چه روی

(1) - علام الناس 44.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 70

چنین غرق در خشمی، گفت: از دست این سیاه‌چهره یعنی ابوجعفر فرزند علی بن موسی الرضا!!

آرزو داشتم بیست سال پیش از این مرده بودم و امروز را نمی دیدم، گفتم مگر چه شده؟

گفت: دزدی را نزد خلیفه آوردند که به اختیار خود اعتراف به دزدی می کرد، معتصم راه تطهیر و حدّ شرعی او را پرسید، این در حالی بود که بیشتر فقهاء در مجلس حاضر بودند و فرمان داد بقیه به ویژه محمد بن علی را هم حاضر کنند.

از همه ما فقها سؤال کرد حد دزد را چگونه باید جاری کرد و کیفیت قطع دستش به چه صورت است؟ من گفتم **من الکرسّدع**: دست دزد را باید از مچ جدا کرد پرسید به چه دلیل؟ گفتم به دلیل این که کلمه دست شام انگشتان و کف تا مچ می شود در آیه ششم سوره مائده هم در مسئله تیمم آمده:

فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ*

بسیاری از فقها مذهب ما در این نظریه با من موافقت کرده و حکم را تأیید نمودند، گروه دیگر گفتند باید دست را از مرفق برید.

معتصم پرسید به چه دلیل گفتند به دلیل همان آیه که درباره وضو گفته:

وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ

چون حدّ دست را خدا در این آیه تا مرفق معین نموده است.

برخی نیز فتوا به قطع از شانه دادند و استدلال بر این نمودند که دست شامل انگشتان تا شانه می شود.

در این هنگام معتصم روی به فرزند حضرت رضا کرد و گفت: شما در این مسئله مورد بحث نظرتان چیست؟

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 71

حضرت فرمود فقهاء شما نظر خود را گفتند مرا از فتوا دادن در این مسئله معذور بدار، گفت شما را به خدا سوگند می دهم نظر خود را بگوئید.

حضرت جواد فرمود اکنون که مرا قسم داده و ملزم به جواب نمودی می گویم: این حدود که علمای مذهب شما و بخصوص علمای حاضر در مجلس تعیین کردند همه اشتباه و خطاست، درباره دزد لازم است انگشتان او را به غیر ابهام برید، پرسید دلیل شما چیست؟ فرمود: رسول خدا گفته:

«السجود على سبعة أعضاء الوجه و اليدين و الركبتين و الرجلين فاذا قطعت يد من الكرسي او المرفق لم يبق له يد يسجد عليها و قال الله تعالى: ان المساجد لله:»

پیامبر اسلام فرمود: سجده بر هفت محل تحقق می یابد پیشانی، دو دست، دو زانو و دو انگشت ابهام پا، هرگاه دست را از مچ یا مرفق جدا کنند دیگر دستی برای سجده نمی ماند در صورتی که قرآن می فرماید:

أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ: «1»

مواضع سجود ویژه خداست.

«ما كان لله لم يقطع:»

هر چه برای خدا باشد بریده نمی گردد.

معتصم از این حکم شادمان گشت و آن را تصدیق نمود و فرمان داد انگشتان دزد را بر پایه نظر و فتوای حضرت جواد قطع کردند.

ذرقان می گوید: ابن ابی داود به شدت افسرده و ناراحت بود که چرا فتوای او مردود اعلام شد، او از حسادت بخود می پیچید، سه روز پس از این اتفاق نزد معتصم رفت و گفت: آمده ام تو را نصیحتی کنم، این نصیحت و خیرخواهی به سپاس محبتی است که به ما مبذول می داری و از این می ترسم که اگر نگویم

کفران نعمت نموده و به آتش دوزخ بسوزم!! معتصم گفت آماده شنیدن هستم، گفت: هنگامی که شما مجلسی از دانشمندان و فقیهان تشکیل می‌دهید تا امر مهمی از امور دینی مطرح شود، وزراء، امراء، صاحب منصبان لشگری و کشوری، خدم و دربانان حضور دارند، مذاکرات این مجالس در بیرون و در میان مردم گفتگو می‌شود، اگر در چنین مجلسی شما نظر فقها را ارزش نگیرد و آن را قبول ننمائید و گفته محمد بن علی بن موسی را بپذیرید، به تدریج زمینه فراهم می‌شود که مردم به او توجه کنند، و از بنی عباس روی بگرانند تا جائی که خلافت را از تو گرفته و به او واگذارند، با توجه به این حقیقت که هم اکنون گروهی از مردم به امامت و لیاقت او برای پیشوائی امت اعتراف دارند.

حسد ابن ابی داود کارگر افتاد و سخن چینی او در معتصم اثر گذاشت و او را چنان تحت تأثیر قرار داد که احمد بن ابی داود را دعا کرد و گفت:

«جزاك الله عن نصيحتك خيراً»

روز چهارم فرمان داد یکی از نویسندگان از گروهی دعوت کند و حضرت جواد در آن مهمان حضور داشته باشد، ابتدا آن حضرت عذر خواست و فرمود میدانی که من در چنین مجالسی شرکت نمی‌کنم، به دعوت خود اصرار ورزید که این مجلس ویژه آشنائی شما با یکی از وزراء تشکیل می‌شود، بر اساس پافشاری دعوت کننده حضرت بناچار دعوت را پذیرفتند، به هنگام انداختن سفره غذای مسمومی برای ایشان آوردند، حضرت با خوردن آن غذا احساس مسمومیت نمودند، از جای برخاستند صاحب سفره اصرار کرد بمانید و به این سرعت مهمانی را ترك نکنید، حضرت فرمود: برای تو بهتر است که من زودتر این

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 73

میهمانی را ترك کنم، و نهایتاً حضرت جواد به فاصله يك روز بر اثر آن غذای مسموم به شهادت رسید.

داوری امیرمؤمنان نسبت به يك حسود

در روزگار حکومت فرزند خطاب دختر بچه یتیمی در حوزه سرپرستی مردی بود که بیشتر اوقات در مسافرت به سر می‌برد و از جمع خانواده دور می‌زیست، مدت‌ها سپری شد تا دختر به سن رشد و بلوغ رسید، دختر از زیبایی و ملاحظت لازم برخوردار بود، همسر مرد که همه امور خانه را عهده‌دار بود بر زیبایی و آراستگی دختر یتیم به شدت حسد می‌ورزید.

او چشم دیدن دختری یتیم را با نعمت ملاحه و زیبایی نداشت و از طرفی گرفتار این دغدغه و سوسه بود که مبادا شوهرش فریفته جمال او شود و با وی ازدواج نماید.

به این خاطر در غیبت شوهر بر ضد دختر نقشه‌ای خائنه کشید، روزی زنان همسایه را جمع کرد و دختر را با خوراندن شراب بیهوش نمود و با انگشت بکارتش را از بین برد. هنگامی که شوهرش از مسافرت آمد و جوای حال دختر یتیم شد، زن گفت: ابداً حرف دختر را زن او بر اثر زنا بکارتش را از دست داده!!

شوهر پس از ملاقات با دختر هرچه از او پرسید او انکار کرد و سوگند خورد که هرگز دامنم آلوده نشده و من بیگانه‌ای را کنار خود ندیده‌ام، ولی بانوی خانه عده‌ای از همسایگان را به عنوان گواه و شاهد آورد و نهایتاً دآوری را نزد پسر خطاب بردند و او هم نتوانست حقیقت را کشف کند.

مرد درخواست نمود آنان را نزد امیرمؤمنان ببرند، هنگامی که کاشف حقایق و آگاه به وقایع جریان را شنید به بانوی خانه گفت بر زنان این دختر شاهد داری؟ پاسخ داد آری زنان همسایه بر این مسئله گواهی می‌دهند، حضرت شاهدان را

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 74

خواست و شمشیر از نیام کشید و برابر خود گذاشت، یکی از زنان گواهی دهنده را خواست و از وی بر آن مسئله شهادت طلبید او در حالی که در پیچ و خم گفته‌های امیرمؤمنان گرفتار آمد بر شهادت خود اصرار ورزید، فرمان داد او را به محل مخصوصی ببرند، سپس یکی دیگر از زنان را خواست فرمود: ای زن تو مرا می‌شناسی که من علی بن ابی‌طالب هستم و این هم شمشیر من است زن اول گفت آنچه گفت و بازگشت و من به او امان دادم اگر به درستی و راستی سخن گفتی در امانی و گرنه با این شمشیر کیفر خواهی شد.

زن از گفتار امیرمؤمنان به لرزه افتاد، فریاد زد مرا عفو کن تا حقیقت جریان را بگویم فرمود بگو: گفت این دختر با بیگانه‌ای نیامیخته و زنا نکرده، چون از جمال و ملاحه و زیبایی و آراستگی بهره داشت بانوی خانه به او حسد ورزید و از ترس این که شوهرش با او ازدواج نکند از ما دعوت کرد تا دختر را در حال بیهوشی نگه داریم و او بکارتش را زائل کند امام فریاد به الله اکبر برداشت و فرمود:

«انا اول من فرق بین الشهود الا دانیال»

من اول کسی هستم که پس از دانیال میان گواهان جدائی انداختم.

امام فرمان داد زن را حد قذف بزنند و میان او و شوهرش با طلاق جدائی انداخت، بر عهده هر يك از شاهدان پرداخت چهار صد درهم لازم و واجب نمود، و این مبلغ صدق و مهریه‌ای است که در صورت وطی به شبهه باید پرداخت شود، بنا به فرمان حضرت مولا آن مرد که مدت‌ها سرپرستی دختر یتیم را به عهده داشت با دختر ازدواج کرد و از پرداخت مهریه معاف شد.

در این هنگام فرزند خطاب درخواست کرد داستان دانیال را از زبان امام بشنود.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 75

حضرت فرمود: دانیال پسری یتیم بود که پدر و مادرش را از دست داده بود و در سرپرستی پیره زنی از قوم بنی‌اسرائیل قرار داشت، در آن روزگار پادشاهی بر بنی‌اسرائیل حکومت می‌کرد که دو نفر قاضی داشت، آن دو قاضی با مردی صالح و پاک رشته الفت و دوستی داشتند، گاه‌گاه مرد صالح نزد پادشاه می‌رفت و با او ساعتی می‌نشست، پادشاه در آن اوقات به شخصی مورد اعتماد که مأموریتی به او بدهد نیاز پیدا کرد، هر دو قاضی آن مرد صالح را به پادشاه پیشنهاد دادند، شاه او را به مأموریت فرستاد، لحظه رفتن نزد دو قاضی آمد و همسر خود را که بسیار با تقوا و عفیف و پاکدامن بود به آنان سپرد و درخواست کرد گاهی به در خانه‌اش سر بزنند و از وضع او آگاه گردند و چنانچه چیزی برای خانه خواست برایش فراهم نمایند.

روزی هر دو با هم برای سرکشی به خانه آن مرد صالح رفتند، و فریفته آراستگی و وقار و جمال او شدند، شدت دل‌باختگی هر دو به آن زن چنان بود که همان وقت از او درخواست کام جوئی کردند و زن در برابر اصرار نامشروع آنان ایستادگی کرده و به شدت امتناع ورزید، او را تهدید کردند که اگر پاسخ ما را ندهی و خواسته ما را جواب نگوئی نزد پادشاه به زنا دادنت شهادت می‌دهیم تا سنگسارت نمایند، زن باز هم نپذیرفت آنان به پادشاه خبر دادند که همسر آن مرد صالح دچار زنا شده و ما بر کار او گواه هستیم، شاه از شنیدن این جریان بسیار افسرده شد و گفت در عین این که شهادت شما پذیرفته است ولی سه روز برای اجرای حکم به من مهلت دهید در روز سوم مراسم رجم انجام خواهد شد، در ضمن در میان شهر اعلام کرد که در فلان روز زوجه فلانی بواسطه عمل زنا سنگباران خواهد شد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 76

پادشاه پنهانی به وزیر خود گفت در این پیش آمد تو را چه فکر و نظری هست؟ من گمان نمی‌کنم این زن گناهی داشته باشد وزیر گفته پادشاه را تصدیق کرد، روز سوم هنگامی که وزیر از منزل خود بیرون رفت و در کوچه عبور می‌کرد دانیال

طفل خردسالی بود و در میان کودکان بازی می کرد. همین که چشمش به وزیر افتاد بچه ها را دور خود جمع کرد و گفت: بچه ها من پادشاه سپس یکی را زن آن مرد صالح قرار داد و دو نفر از بچه ها را آن دو قاضی معرفی کرد و مقداری خاک روی هم انباشت، بالای آن خاک ها به عنوان تخت پادشاهی نشست و شمشیری هم از نی به دست گرفت.

به یکی از قاضی ها گفت: اینک تو شهادت بده در کدام روز و در چه محل و با کدام شخص این زن را به عمل منافی عفت مشغول دیدی، قاضی شهادت خود را بیان کرد، و زمان و محل و شخص را توضیح داد، سپس قاضی دوم را خواست و گفت مبادا در شهادت خود دروغ بگوئی که با این شمشیر سر از بدنت جدا می کنم، وزیر گرم تماشای این صحنه بود که دید قاضی دوم شهادتش در همه امور بر خلاف شهادت قاضی اول بود در این هنگام دانیال رو به بچه ها کرد و گفت: الله اکبر این دو قاضی دروغ می گویند اینک باید هر دو را مطابق قانون روز بکشید وزیر همین که جریان کودکان را دید با شتاب نزد پادشاه رفت و همه داستان را شرح داد، پادشاه فوراً دو قاضی را حاضر کرد و با جدائی انداختن میان هر دو نسبت به آن زن توضیح خواست، هر کدام مخالف دیگری سخن گفتند، چون حقیقت آشکار شد پادشاه فرمان داد در میان مردم اعلام کنند

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 77

که برای جمع شدن برای سنگسار کردن زن برای اعدام دو قاضی جمع شوند تا هر دو به جرم خیانت به قتل برسند. «1»

زنگ هشدار.

با توجه به حسادت سخت دشمنان نسبت به اهل ایمان به خاطر ثروت مادی و معنوی و به ویژه فرهنگ و آئین کاملشان حضرت حق درباره ی تلاش خطرناک آنان که از حسدشان مایه می گیرد، و تبلیغات سوءشان که در ارتباط با تخریب امور مؤمنان در همه جهات صورت می گیرد هشدار می دهد که اولاً با دقت کامل مواظب تلاششان برای خنثی کردن آن باشند و نگذارند فعالیت این کانون های خطر به ثمر بنشیند، و با دلایل استوار و براهین محکمی که در اختیار دارند تبلیغاتشان را بی اثر سازند و بدانند که این نابکاران دست از کردار خیانت بارشان و تبلیغات سوءشان برندارند، و تصمیم قاطعانه دارند که چراغ پرفروغ دین را خاموش کنند، و اهل ایمان را به سوی کفر سوق دهند و عزت آنان را به ذلت و شوکتشان را به خواری، و استقلالشان را به اسارت تبدیل کنند.

اهل ایمان باید در کمال بیداری و هشیاری و بصیرت و بینائی بسر برند و هرگز از مکر و حيله دشمنان و ترفند آنان غافل نباشند.

روشن بودن حق برای دشمنان

بی تردید همه دشمنان اسلام برای این که بدانند چگونه با اسلام و اهل ایمان مبارزه کنند، و مانع پیشرفت آنان شوند همه جوانب اسلام و کیفیت زندگی اهل ایمان را به دقت مطالعه می کنند، و از زیر و بم امور معنوی و مادی آنان آگاه می شوند، سپس به جنگ با فرهنگ الهی و مؤمنان برمی خیزند.

(1) - بحار، ج 9، ص 571.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 78

در این زمینه دشمن ناآگاه وجود ندارد، زیرا ناآگاهی تاریکی است و تیر به تاریکی زدن به هدف نمی خورد، بر این اساس همه دشمنان از حق آگاهاند و آن را به طور کامل می شناسند و نسبت به آن جاهل ندارند و همین آگاهی سبب حسادت آنان به فرهنگ حق و اهل آن است و بهمین خاطر لحظه ای از دشمنی دست نمی کشند و دقیقه ای از فعالیت بر ضد اهل ایمان آسوده نمی نشینند و از انجام تبلیغات سوء و وسوسه اندازی و ایجاد شك و شبهه فارغ نمی گردند.

جنايات دشمن بر ضد فرهنگ پاك اسلام و اهل ایمان مخصوص به زمان پیامبر اسلام نبوده، جنايات این از خدا بی خبران و حسودان استمرار پیدا کرد و پیوسته از نسلی به نسلی انتقال یافت و امروز یهود و نصاری البته نصاری و یهودی که با صهیونیست در ارتباط تنگاتنگ هستند علاوه بر جنگ ها خائمان سوز نظامی با سرسختی تمام و با در دست داشتن ابزاری چون سایت و ماهواره و سینما و تلویزیون و روزنامه و مجله و در جنگ با اهل ایمان و فرهنگشان هستند و ابداً در این زمینه آرامش ندارند و این شبیخون و جنگ فرهنگی در عین آگاه بودن آنان نسبت به حق است، و با این که حق را آنگونه که هست می شناسند متأسفانه به جای پذیرفتن آن برای تأمین سعادت دنیا و آخرتشان از روی حسد و کینه در جنگ با آن هستند و چنانچه اهل ایمان در هشیاری و بصیرت و صبر و استقامت قرار داشته باشند بدون تردید دشمن را در هر میدانی شکست می دهند و پیروزی قطعی نصیب خود خواهند نمود.

شناخت فرصت در رویارویی با دشمن

فرصت شناسی مسئله بسیار بسیار مهمی است که آئین پاك حق بر آن اصرار دارد، تا جائی که پیروزی در گرو فرصت شناسی است، حزم و احتیاط امری لازم و واجب است، اهل ایمان باید دقت داشته باشند که دشمن با ترفندهای خود در

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 79

صدد عصبانی کردن آنان، و به هم ریختن آرامش و فشار آوردن بر اعصابشان هستند تا آنان را بدون توجه به شرایط زمان و آماده بودن فرصت به میدان جنگ نظامی یا تبلیغاتی بکشند و بر آنان ضربه غیر قابل جبران وارد آورند، لذا قرآن مجید اهل ایمان را از تصمیم عجولانه بر ضد دشمن بر حذر می‌دارد، و بدون اغتنام فرصت به آنان اجازه درگیری با دشمن نمی‌دهد.

قرآن پیش از به دست آمدن فرصت از مؤمنان می‌خواهد بر اعصاب خود و احساساتشان در برابر اعمال دشمنان و تبلیغاتشان مسلط باشند و در زمان آماده نبودن شرایط نبود فرصت لازم جهت رویارویی با دشمن عفو و گذشت پیشه خود سازند و پس از آماده شدن شرایط و به دست آمدن فرصت که میتوان به دشمن شکست سخت داد و به پیروزی قطعی رسید به جنگ نظامی یا فرهنگی اقدام کنند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 80

تفسیر آیه 110

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ يَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

نماز را برپای دارید و با رعایت شرایط ظاهری و باطنی‌اش اقامه کنید و زکات بپردازید، و آنچه از کار نيك انجام دهید و برای آخرت خود پیش فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت مسلماً خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

شرح و توضیح

در رابطه با نماز و زکات در آیه چهل و سوم سوره مبارکه بقره تفسیر و توضیح مفصلی گذشت و درباره‌ی یافتن نیکی‌ها نزد خدا شرح مبسوطی در آیه بیست و پنجم همان سوره تحریر شد و در آیه سی‌ام سوره بقره تا اندازه‌ای راجع به علم حضرت حق مطالبی نگاشته شد.

نماز ارتباط عبد با حق است، ارتباطی که اگر با شرایط لازم انجام گیرد عبد را از هر فحشا و منکری باز می‌دارد و او را از آلودگی‌های باطن نجات داده به سوی پاکی‌ها میبرد.

زکات ارتباط ثروتمند با تهیدست است که اگر این ارتباط از طریق ادای زکات برقرار شود مشکلات زندگی تهیدست را برطرف می‌کند، و روح زکات دهنده را با نور سخا و جود جلا می‌دهد و وی را هم اخلاق حضرت حق می‌کند.

نماز که از تکالیف واجب الهیه است و زکات که از فرائض حضرت حق است و هر دو دارای مشقت بدنی و قلبی است انسان را آبدیده و آماده برخورد با شرایط سخت به ویژه مهیای مبارزه با دشمنان می‌نماید.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 81

نماز و زکات از بهترین توشه‌ها برای آخرت انسان است که در سایه آن و دیگر عبادات و خدمت به خلق خدا میتواند در آن جهان زندگی آرام و عیش راضیه داشته باشد.

اعمالی که خالصانه برای خدا انجام می‌گیرد بر اساس آیات قرآن مجید دارای دوام و بقاست و اگر انسان تا لحظه آخر حیات ایمان خود را حفظ کند اعمال خیر و نتیجه‌های آن به آخرت منتقل می‌شود و انسان پس از برپا شدن قیامت همه آنها را نزد خدا می‌یابد.

آری خدای مهربان پاداش دهنده اعمال نیک و حافظ کردارهای پسندیده انسان و ناظر به همه امور آدمی است.

بر اساس این آیات انسان باید بداند که نتیجه اعمال او ابداً به حضرت حق باز نمی‌گردد، بلکه منافع اعمال به وسیله خداوند مهربان به انسان داده می‌شود، و باید یقین داشته باشد که حضرت احدیت در خلوت و پنهان مراقب اوست، از این جهت باید از اعمال خویش مواظبت کند که با ریا و تظاهر انجام نگیرد، و زشتی از او صادر نگردد.

رسول خدا فرموده:

«ما تصدق احد بصدقة الا اخذها الرحمن بيده فيريها كما يري احدكم فلوله و فصيله فتربوا في كفّ الرحمن حتى تكون اعظم من الجبل» «1»

احدی از شما صدقه و زکات نمی‌پردازد مگر این که خدای مهربان به دست لطف و کرامتش می‌گیرد و آن را رشد می‌دهد چنان که یکی از شما کره اسب و شتر خود را پرورش می‌دهد، این زکات و صدقه در دست حق رشد می‌نماید تا بزرگ‌تر از کوه شود.

(1) - کشف الاسرار، ج 1، ص 315.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 82

بخل در عبادت و بخل در مال چیزی جز خسارت ببار نمی‌آورد، و گاهی زیان غیر قابل جبران باقی می‌گذارد.

در روایت آمده امیرمؤمنان (ع) به گورستان گذر کردند و به اهل قبور خطاب نمودند:

«السلام علیکم یا اهل القبور اموالکم قسمت و دورکم سکنت، و نساءکم نکحت، فهذا خبر ما عندنا، فکیف خبر ما عندکم فهتف هاتف و علیکم السلام ما اکلنا ریحناه و ما قدمنا وجدناه و ما خلفنا خسرناه» «1»

ای خفتگان در گور سلام بر شما، اموالتان میان وارثان تقسیم شد، خانه‌هایتان را تصرف کرده و در آن نشستند، زنانان پس از شما ازدواج کرده و شما را از یاد بردند، این است خبرهایی که نزد ماست، شما چه خبر دارید؟

هاتفی فریاد زد درود بر شما سود ما همانی بود که خوردیم و مصرف کردیم، و آنچه را پیش فرستادیم یافتیم، و آنچه را باقی گذاشتیم خسارتش بر عهده ما باقی مانده است.

در هر صورت خوشا به حال آن انسانی که بدن و جانش را هزینه عبادت کند، و اموالش را در راه خدا هزینه تهیدستان و فقیران نماید، و در همه امور اختیار و مراد خود را فدای اختیار و مراد حق کند.

موسی را گفتند: ای موسی خواهی که همه آن بود که مراد تو بود؟

مراد خود فدای مراد ازلی ما کن و ارادت خود فانی در حضرت باقی نما، تو بنده‌ای و بنده را اختیار و مراد نیست که محکوم مراد خود بودن ترك بندگی کردن است.

(1) - کشف الاسرار، ج 1، ص 316 - ابوالفتح رازی، ج 1، ص 294.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 83

برادران یوسف به حکم مراد خود بودند، مراد ایشان ذلت یوسف و عزت خودشان بود، چون نیک نگه کردند ذلت خود دیدند و عزت یوسف، پنداشتند که چون از پدر جدا گشتند او را خوار گردانیدند مدتی نگذشت که خود را دیدند زیر تخت وی صف بر کشیده و کمر خدمت بر میان بسته چاکروار و غریب‌وار می گفتند:

«یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر»

در پاره‌از روایات آمده:

«عبدی ترید و ارید و لا یكون الا ما ارید فان رضیت بما ارید کفیتک ما ترید و ان لم ترض بما ارید اتعبتک فیما ترید ثم لا یكون الا ما ارید.» «1»

بنده من تو می خواهی و من هم می خواهم، و جز آنچه من می خواهم انجام نمی گیرد، پس اگر به خواسته من رضایت دهی تو را نسبت به آنچه خود می خواهی کفایت می کنم، و اگر به خواسته ام رضایت ندهی تو را در آنچه می خواهی به زحمت می اندازم، سپس جز آنچه خواسته من است تحقق نمی یابد.

(1) - کشف الاسرار، ج 1، ص 320.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 84

تفسیر آیه 111

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

و یهود گفتند: ابداً جز یهودی وارد بهشت نمی شود، و نصاری گفتند: هرگز جز نصرانی به جنت نمی رود، این دروغها و آرزوهای پوچ آنان است، بگو ادعای بی دلیل هیچ ارزشی ندارد، اگر راستگوی در گفتار خود هستید و بهشت رفتن خود را قطعی و حتمی می دانید بر ادعای خود دلیل و برهان بیاورید.

شرح و توضیح:

آیه شریفه دربردارنده دو مسئله است: 1- بطلان آرزوها و ادعاهای بدون دلیل و برهان 2- قبول حقایق و واقعیات متکی بر برهان و دلیل و مردود بودن تقلید از گفته ها و خواسته های بی منطق.

آرزوها و ادعاهای بی دلیل

پیشرفت اسلام در میان مردم به ویژه مدینه نشینان و ظهور عظمت الهی پیامبر، و تجلی آیات قرآن مجید در قلوب اهل خرد و انصاف، و استواری حقایق فرهنگ حق و شریعت محمدی یهود و نصاری را نسبت به از دست دادن موقعیت های مادی و ریاست های چند روزه دنیائی، و خاموش شدن چراغ آئین تحریف شده آنان در برابر طوفان معنویت اسلام و منش مسلمانان در ترس عجیبی فرو برد و آنان را به شدت به وحشت انداخت تا جائی که هر دو طایفه برای تضعیف روحیه مسلمانان که تازه به اسلام گرویده بودند، و خشک کردن نهال ایمان که تازه به رشد نشسته بود، و پراکنده کردن جمع اهل ایمان به پخش عقاید خرافی و ادعاهای بی دلیل که مایه و پایه ای جز انحصارگرایی بیجا و غرور

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 85

و کبر و منیت و خودپسندی و از همه بدتر ریشه ای جز حسد نداشت وادار کرد و هر دو طایفه دست به دست هم داده وارد میدان مبارزه با مؤمنان شده، و به شبیخون فرهنگی روی آوردند و شب و روز به تبلیغ این مسئله پوچ روی آورده و

نسبت به آن سرمایه گذاری کردند که در قیامت هیچ طایفه‌ای جز یهود و نصاری وارد بهشت نمی شوند، و درهای جنت در عالم آخرت فقط و فقط به روی یهود و نصاری باز است.

با این که قرآن در آیات بعد می گوید یهود در صف مخالف با نصاری و نصاری در جبهه دشمنی با یهود قرار داشتند ولی این نابکاران دنیاپرست و مغروران خودپسند به ظاهر با هم همدست شده و به ترویج و تبلیغ مطلبی پوچ که بهشت در انحصار یهود و نصاری است برخاستند!

اینان جز آرزوهای باطل و تمایلات شیطانی، و خواسته‌های غیر منطقی نداشتند، در آیات گذشته خواندید که آرزو می کردند خیری بر مسلمانان نازل نشود، و دوست داشتند اهل ایمان را به کفر باز گردانند، و بهشت قیامت را در انحصار خود می دانستند، آری این آرزوهای پوچ و خواسته‌های نامعقول آنان بود

تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ.

انگیزه‌های نفسانی، طغیان شهوات، ریاست طلبی، مادی گرایی، و خودخواهی آنان را دچار این آرزوها و امیدهای واهی کرده بود، و پندارشان این بود اگر این آرزوها و امیدها را که منحصر نسبت به نجات خود و ورودشان به بهشت دارند به شدت تبلیغ کنند روحیه اهل ایمان را نسبت به عقایدشان سست، و شخصیت آنان را در هم می شکنند و نحال اسلام را از ریشه و بنیان بر می کنند غافل از این که آنچه بر دلیل و برهان و بر حق و حقیقت استوار است ماندنی است، و هیچ شبیخونی نمی تواند آن را سست و از هم بگسلد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 86

یهود و نصاری تا به امروز که قرن دو هزار میلادی و پانزدهم هجری است همه ترفندهای خود را با در دست داشتن انواع ابزارها برای نابودی اسلام و تضعیف امت محمد بکار گرفتند ولی در نقشه و طرحشان موفق نشدند و اسلام روز به روز گسترش یافت تا جایی که هم اکنون گرایش به اسلام در اروپا و آفریقا و آمریکا به شدت پا گرفته و بی تردید آینده از اسلام است، و عمر ادیان دیگر نزدیک به پایان رسیده است.

در رابطه با آرزوهای باطل و دست نیافتنی روایات بسیاری رسیده که در توضیح آیات دیگر به آن اشاره خواهد شد در اینجا به دو روایت برای تکمیل شرح آیه بسنده می شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الکيس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت، و العاجز من تبع نفسه هواه و تمنى على الله:» «1»

زيرك و زرينگ کسی است که خود را محاسبه کند، و برای پس از مرگش عمل نماید، و ناتوان و عاجز کسی است که خود را به دنبال هوای نفس و تمایلات بی‌مهار ببرد، و بر خدا و رحمتش آرزوی باطل و دست نیافتنی بندد.

قبول مسائل متکی به دلیل و برهان

اسلام آئین آسمانی و فرهنگ وحی، و دین خداست که جز حق و حقیقت و مسائل هماهنگ با فطرت و دعوت به تعقل و تفکر چیزی در آن نیست.

(1) - ابوالفتح، ج 1، ص 297.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 87

اسلام برای خردمندان، عالمان، اندیشمندان، متفکران، صاحبان بصیرت ارزشی فوق‌العاده قائل است.

اسلام در مبارزه‌ای بی‌امان با جهل و نادانی است، و خردورزی را عبادت دانسته، و تحصیل دانش و بینش را فریضه به حساب آورده است.

اسلام گفتگو و بحث و جدال به بهترین روش را با دیگر فرهنگ‌ها و مکاتب اجازه داده، زیرا با توجه به دلایل و براهینی که برای اثبات حقانیت خود دارد واهی‌ای از رویارویی با دیگر ادیان ندارد.

اسلام در جدال و بحث با هر طایفه و گروهی و حتی با دشمنان سرسخت و حسود مکتب وحی پیوسته پیروز بوده، و پاسخی که سبب شکستش باشد تاکنون دریافت نکرده و از این پس هم دریافت نخواهد کرد.

دانشمندان بزرگ اسلام به ویژه علما و اندیشمندان پرورش یافته در مکتب اهل بیت کتاب‌های پر بار، علمی، استدلالی، فنی در زمینه بحث‌های دینی و عقلی و منطقی تدوین کرده‌اند که حقانیت این آئین متکی بر دلیل و برهان را اثبات می‌کند.

کتاب‌هایی نظیر احتجاج، دلائل الصدق، الفین، عبقات، شرح تجرید، کفایة الموحدين، شافی شیخ طوسی، الغدير، المراجعات و صدها کتاب کلامی و اعتقادی دیگر دلیلی بر صدق این ادعاست. اسلام از ابتدای ظهورش در برابر تبلیغات و ادعاهای مکتب‌ها به ویژه مکتب یهود و نصاری طلب دلیل و برهان کرد.

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

و چون در برابر اسلام از آوردن دلیل و برهان بر اثبات مدعای خود عاجز بودند حقانیت خود و بطلان ادعاهای طرف مقابل را ثابت نمود.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 88

اسلام با محکوم کردن یهود و نصاری بخاطر نداشتن دلیل نسبت به این مسئله که می‌گفتند بهشت در انحصار یهود و نصاری است تبلیغاتشان را از اثر انداخت و به مسلمانان و مؤمنان دلگرمی و امید مثبت داد که بهشت نه این که در انحصار این دو گروه نیست بلکه اینان بخاطر این ادعاهای کذب و نیت‌های شومشان علیه دیگران، و تحریف حقایق از رفتن به بهشت محروم‌اند و بهشت برای کسانی است که به خدا و قیامت ایمان دارند و اهل عمل صالح و اخلاق حسنه هستند و از آرزوهای بی‌پایه و عقاید بی‌مایه و ادعاهای کذب دورند، و جز پاکی و صداقت و شرافت و کرامت و امیدهای مثبت که میوه درستی و فضیلت است سرمایه کسب نکرده‌اند.

آنان به تبعیت از قرآن و پیامبر و امام معصومشان امیرمؤمنان جز بر حق و حقیقت و دلیل و برهان و حکمت و معرفت و تعقل و تفکر تکیه ندارند و از امور واهی و خیالی و گمان‌های باطل می‌پرهیزند.

امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید:

«لا تتکل علی المنی فانها بضایع النوکی»

بر آرزوی بی‌پایه و دست نیافتنی تکیه نکن که آرزوی بی‌پایه کالای احمقان و خیال پردازان است. «1»

آرزوی بیجا و دست نیافتنی

حجاج بن یوسف که در بی رحمی و ستم، و بیدادگری و ظلم زبان زد ملت اسلام است و در خیانت و جنایت موجودی کم نظیر بود روزی در بازار گردش می کرد، شیر فروشی را دید با خود حرف می زند، در گوشه ای ایستاد و به سخنان وی گوش داد، شیر فروش می گفت: این شیر را می فروشم پولی که می گیرم فلان

(1) - ابوالفتح رازی ج 1، ص 297.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 89

قدر می شود، استفاده آن را با درآمدهای آینده ام جمع کرده تا به قیمت گوسپندی ماده برسد، از شیرش استفاده می کنم و مازادش سرمایه ای جدید می شود نهایتاً با حسابی دقیق به این نقطه رسید که پس از چند سال دیگر سرمایه داری خواهم شد که گاو و گوسپند زیادی خواهم داشت، سپس دختر حجاج یوسف را خواستگاری می کنم پس از ازدواج با او شخصیت معتبری خواهم شد، اگر روزی دختر حجاج سر از اطاعتم برتابد با پای خود چنان لگدی به او می زنم که دنده هایش بشکند، همین که خواست ادای لگد زدن را درآورد پایش به ظرف شیر خورد و همه شیرها روی زمین ریخت و اصل سرمایه از دست رفت!!

حجاج پیش آمد به دو نفر از همراهانش فرمان داد شیر فروش را بخوابانند و صد تازیانه محکم بر پیکرش بزنند، شیر فروش که با از دست دادن اصل سرمایه اش افسرده و غصه دار بود به حجاج گفت چرا بدون تقصیر مرا به تازیانه می بندید؟ حجاج گفت: مگر نه این بود که اگر دختر مرا می گرفتی چنان لگدی به او می زدی که دنده هایش بشکند اینک به کیفر آن لگد باید صد تازیانه نوش جان کنی!!

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 90

تفسیر آیه 112

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

آری کسانی که همه وجود خود را تسلیم خدا کنند در حالی که نیکوکارند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

شرح و توضیح

یهودی بودن و نصرانی بودن و پاداش مکتب‌های دیگر شرط ورود به بهشت نیست، ادعای یهودی و نصاری در این که یهودیت و نصرانیت سبب ورود به بهشت است ادعائی سخیف و باطل و پوچ است و هیچ دلیل و برهانی بر صدق این ادعا وجود ندارد، حضرت حق از باب لطف و رحمتش و احسان و فضلش به همه بندگان اعلام کرده شرط ورود به بهشت تسلیم دل و باطن و همه وجود به حضرت حق جهت اطاعت از او و تبعیت از اوامر و نواهی او و نیز انجام هر کار خیر و عمل نیکی است که خالصانه و بودن ریا انجام گیرد.

آیه شریفه زمینه راه یافتن یهود و نصاری را به شرط تسلیم در برابر حق و نیکوکاری که در حقیقت قبول اسلام و عمل بر اساس قوانین محکم آن است ممکن دانسته و به آنان با همه دشمنی و کینه‌ای که نسبت به مؤمنان دارند اعلام می نماید که درهای رحمت حق و ابواب فیوضات الهی به روی شما باز است، این شما هستید که باید این فرصت عظیم را غنیمت دانسته و دست از لجاجت و خودخواهی و تعصب بیجا و غرور منیت و انحصار حقایق به خود بردارید و به آئین حق بگروید و از فیض بی نهایت خدا بهره‌مند شوید و خود را از رحمت

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 91

حضرت ارحم‌الرحمین محروم نکنید و آخرت ابد و بهشت جاوید را با چند روزه دنیای فانی و زود گذر عوض ننمائید.

انسان‌های تسلیم خدا که کردار و عملشان نیکو و خالصانه و برای حضرت حق است در قیامت از فرع اکبر و هول و هراس و ترس و وحشت در امنیت همه جانبه هستند و غصه و اندوه و واهمه و بیم برای آنان نخواهد بود.

آنان به مقتضای ربوبیت حضرت حق دارای پاداش و مزد شایسته‌اند، و محصول تسلیم بودنشان و نیکی و نیکوکاری آنان بهشت جاوید و جنت ابدی است و در آنجا از هر نعمتی که بخواهند بهره‌مند می شوند و از عنایات و الطاف پروردگارشان نصیب می‌برند.

بدون تردید وقتی وجه باطن، و روی دل، و صورت نفس، و چهره درون تسلیم خدا شود، و حالت انقیاد و خضوع و خشوع و خاکساری در برابر حضرت حق پیدا کند، و هر بیگانه‌ای و بت و بت‌تراشی را از کعبه درون بیرون بریزد و حالت و نیت ابراهیمی پیدا کند، از دسترس هواها و هوس‌ها و تمایلات غیر منطقی و شهوات غیر معقول آزاد می‌گردد و به هر چه روی می‌آورد برای رضای خدا روی می‌آورد و به هر عملی وارد می‌گردد برای خدا و خوشنودی حضرت او وارد می‌شود و خلاصه در همه امور از حضرت حق اثر می‌پذیرد، و از تأثیرات هوا و نفسانیات شیطانی در امان می‌ماند، و شایسته پاداش عظیم و آزادی از غصه و اندوه و ترس و بیم می‌گردد.

آری تسلیم نیکوکار، و عامل خالص، و محب بی‌شائبه، و موحد مؤمن هنگامی که قدم به عرصه قیامت می‌گذارد و همه درهای بهشت را به روی خود باز می‌بیند از جنس حزن و اندوه و جنس ترس و خوف برای ابد رها می‌گردد

لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 92

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«ان للجنة ثمانية ابواب: باب يدخل منه النبيون و الصديقون و باب يدخل منه الشهداء و الصالحون و خمسة ابواب يدخل منها شيعةنا و محبوبنا.

فلا ازال واقفا على الصراط ادعو و اقول: رب سلم شيعتي و محبي و انصاري و من تولاني في دار الدنيا فاذا النداء من بطنان العرش قد اجيبت دعوتك و شفعت في شيعتك.

و يشفع كل رجل من شيعتي و من تولاني و نصرني و حارب من حاربنی بفعل او قول في سبعين الفا من جيرانه و اقربائه.

و باب يدخل منه سائر المسلمين ممن يشهد ان لا اله الا الله و لم يكن في قلبه مثقال ذرة من بغضنا اهل البيت:» «1»

برای بهشت هشت در است، از يك در پیامبران و صدیقان وارد می‌شوند، از يك در شاهدان و شایستگان داخل می‌گردند، و از پنج در شیعیان و عاشقان ما به بهشت می‌روند.

من پیوسته بر صراط قرار دارم خدا را می‌خوانم و می‌گویم: پروردگارا شیعیان و عاشقانم را امنیت بده و یاران و کسانی که مرا در دنیا یاری کردند و دوست داشتند سالم بدار، ناگهان از باطن عرش ندا می‌آید دعوت مستجاب شد، و شفاعت درباره شیعیان پذیرفته گشت.

هر مردی از شیعه و دوستانم و آن که مرا یاری داده، و با کسی که با من جنگیده با عمل و زیانش جنگیده هفتاد هزار نفر از همسایگان و اقوامش را شفاعت می‌کند.

و دری از بهشت را دیگر مسلمانان که اهل توحید بودند و در دلشان به وزن ارزنی کینه ما اهل بیت نبوده وارد می‌شوند. اهل سنت به اسنادشان از همام بن ابی

(1) - علم الیقین ج 2، ص 1016.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 93

علی روایت می‌کنند که می‌گوید به کعب درباره شیعیان علی بن ابی طالب چه می‌گوئی؟

کعب گفت: وصف آنان را در قرآن مجید یافتیم اینان حزب الله انصار دین خدا، و پیرو و شیعه ولی او هستند، بندگان ویژه خدایند و منتخبان از خلق حضرت حق.

آنان را برای دینش برگزیده، و برای بهشت آفریده، مسکنشان فردوس اعلاست در خیمه‌هایی از درّ و غرفه‌هایی از لؤلؤ.

مقربان نیکوکاری هستند که از رحیق مختوم می‌نوشند و آن چشمه‌ای است که به آن می‌گویند تسنیم، غیر شیعه علی از آن نمی‌آشامد، تسنیم چشمه‌ای است که خدا به فاطمه دختر محمد (علیهما السلام) همسر علی بن ابی طالب بخشیده، از زیر ستون عرش در می‌آید، بر کافور بهشتی قرار دارد، طعمش طعم زنجبیل بهشتی و بویش بوی مشک است سپس از بالا به پائین می‌ریزد، و شیعیان و محبان از آن می‌آشامند.

برای قبه‌ای که جهت این چشمه قرار دارد چهار ستون است یکی از لؤلؤ سپید که زیر آن چشمه‌ای در مسیرهای اهل بهشت جاری است که به آن سلسبیل می‌گویند، و قبه‌ای از درّ زرد که زیر آن چشمه‌ای می‌جوشد که به آن طهور می‌گویند و این همان است که خدای عزوجل در کتابش فرموده:

و سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا: «1»

و ستونی از زمرد سبز است که دو چشمه شراب و غسل از آن جاری است که هر چشمه‌ای تا پائین‌ترین مقام بهشت می‌رود مگر خود تسنیم که تسنیم از

(1) - انسان 21.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 94

مکانی با رفعت برای اهل علین می‌ریزد و بهشتیان ویژه از آن می‌نوشند، و آن بهشتیان ویژه پیروان علی و دوستان او هستند، این است قول خدای عزوجل:

يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ، خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلَيْتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ، وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ، عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ: «1»

آنان را از باده‌ی ناب و طهوری که سرپسته و مهر و موم شده است می‌نوشانند، مهر و مومش مشک است و رقابت کنندگان و مسابقه‌گران باید به سوی این نعمت‌ها بر یکدیگر پیشی گیرند و این باده ناب مهر و موم شده آمیخته‌ای از تسنیم است، آن چشمه فوق‌العاده‌ای که همواره مقربان از آن می‌نوشند.

سپس کعب گفت: خدا مردم را دوست ندارد مگر کسانی که از آنان پیمان محبت به علی و شیعه بودن نسبت به او را گرفته است. «2»

مگر می‌شود آنان که تسلیم خدا و اوامر و نواهی او هستند و از هیچ کار نیکی و عمل خیری روی گردان نمی‌باشند با دیدن این نعمت‌های بهشتی و چشمه‌های خوش‌گوار باز هم ترس و اندوهی برای آنان باشد؟ هرگز، چنان که قرآن می‌فرماید: لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

جمله‌ی اسمیه «وَهُوَ مُحْسِنٌ» دوام و ثبوت در نیکوکاری و عمل خیر را می‌رساند که اثر تسلیم وجود به حق و تغییر حالات نفس به حالات ملکوتی و الهی است.

حالت تسلیم به حق که عبارت از خضوع در برابر او و فرمان‌های حضرت اوست، حالتی که خالص از هر شائبه‌ای باشد، و کمترین اثر شرکی در آن دیده نشود، و در حقیقت حالتی که همه وجود انسان را در گردونه طاعت قرار دهد، و

(1) - مطففین 25 - 28.

(2) - علم‌الیقین، ج 2، ص 1026 - تفسیر برهان، ج 4، ص 440.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 95

از هر معصیتی دور نماید و این حالت که يك حالت باطنی است باید در ظاهر وجود انسان با نیکی و نیکوکاری و عبادت خالص خود را نشان دهد، از بهترین و برترین حالات انسان است، که موجب سعادت دارین و تحقق خوشبختی در دنیا و آخرت است.

در رابطه با عبادت خالصانه که میوه تسلیم به خداست، و عبادتی بی‌شائبه و پاک از هر گونه شرك و ریاست، در آیه شریفه هشتاد و سوم سوره مبارکه بقره مشروحاً مطالبی آورده شده، که در این بخش نیاز به بحث مفصل در این زمینه دیده نمی‌شود.

امیرمؤمنان (ع) درباره‌ی تسلیم و این که با مسئله یقین و تصدیق و اقرار و عمل دارای وحدت است، و انسان تسلیم حق عملاً بر همه اوامر و نواهی حق گردن می‌نهد، و از طاعت خدا و اجتناب از معاصی غافل نمی‌ماند می‌فرماید:

«لا نسبنا الاسلام نسبة لم ينسبها احد قبلى: الاسلام هو التسليم، و التسليم هو اليقين، و اليقين هو التصديق، و التصديق هو الاقرار، و الاقرار هو الاداء و الاداء هو العمل.» «1»

اسلام را به گونه‌ای معنا کنیم و توضیح دهیم که احدی پیش از من به این صورت معنا نکرده باشد:

اسلام جز تسلیم بودن در برابر خدا نیست، و تسلیم همان یقین و باور قطعی نسبت به حقایق است، و تصدیق قبول کردن و پذیرفتن است، و پذیرفتن همان اقرار به واقعیات از عمق قلب و جان است و اقرار عبارت از ادا نمودن و اداء همان عمل کردن بر طبق خواسته‌های پروردگار و اطاعت عملی از دستورات و دوری ورزیدن از معاصی و گناهان است.

(1) - نهج البلاغه حکمت 125.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 96

تفسیر آیه 113

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

قوم یهود گفتند نصاری بر آئین و روش درستی نیستند، و نصاری گفتند یهود بر آئین و روش صحیحی نمی‌باشند در حالی که همه آنان کتاب آسمانی [تورات و انجیل را می‌خوانند، دو کتابی که حق بودن هر دو آئین را پیش از بعثت پیامبر مسلم می‌داند]

کسانی که نادانند و از آگاهی به حقایق عاری هستند سخنی مانند سخن آنان درباره‌ی آئین اسلام گفتند، پس خدا روز قیامت در میان آنان درباره‌ی آنچه با هم اختلاف می‌کردند داوری می‌کند.

شرح و توضیح:

آیه شریفه متضمن چند مسئله است: 1- اختلاف یهود و نصاری با یکدیگر و متهم نمودن یکدیگر به پوچ‌گرائی 2- زشتی اختلاف با توجه به آگاهی هر دو قوم از حق 3- اتهام بی‌مورد نادانان شرک به مکتب حق. 4- داوری خدا در قیامت میان اهل اختلاف.

اختلاف یهود و نصاری با یکدیگر

یهود و نصاری پس از حضرت مسیح بر اساس هواها نفسانی و سرکشی غرائز حیوانی و میل شدید به مادی‌گری هر يك دیگری را به پوچی و این که دین و آئینشان پایه و اصلی ندارد متهم می کردند.

هر يك از آنان می خواست طرف مقابل را از میدان فعالیت به عقب براند، تا متاع اندك دنیا و كالای قلیل زندگی ظاهر که به وسیله عوام از مردم به دستشان

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 97

می رسید و در سایه آن به عیش و نوش می پرداختند به خودش برسد، و در انحصار او باشد، بهمین خاطر با یکدیگر اختلاف و خصومت و کینه و دشمنی داشتند و هر يك مزاحم یکدیگر بودند، در حالی که حق بودن دین موسی تا زمان بعثت مسیح با توجه به آیات هدایت گر تورات برای مسیحیان روشن بود، و حق بودن آئین مسیح که تصدیق کننده دین موسی بود و انجیل بر آن گواهی می داد برای یهود روشن بود، و هر دو گروه پیوسته آیات کتابشان را می خواندند و می دانستند و می فهمیدند که دینی که آیات تورات و انجیل آن را تأیید می کند يك دین است و آن همان صراط مستقیم خداست و آگاهی داشتند که انجیل مکمل تورات است، و برای هر دو طایفه معلوم بود که تورات و انجیل به حقانیت آئین اسلام و پیامبری محمد گواهی می دهد و هر دو گروه می دانستند که اسلام مکمل اسلام موسی و مسیح است و می بایست بفرمان تورات و انجیل به اسلام روی آورند، ولی تعصبات بیجای آنان و غرور و کبرشان، و هوا و هوسشان و دنیا خواهی و روح مادی‌گری شان آنان را روی در روی هم قرار داد، و هر يك دیگری را متهم می کرد که به آئین پوچ و بی اصلی گرایش دارد، و از طرفی هم با پیامبر و آئین بر حق او هر يك به صورتی دشمنی می کردند و در برابر پیشرفت آن می ایستادند تا جائی که برگشت مؤمنان را به کفر آرزو می کشیدند!

زشتی اختلاف و آثار شوم آن

اختلاف و رو در روی هم بودن که ناشی از هوا و هوس و طغیان غرائز حیوانی است سبب ستم یهود بر نصاری و ظلم نصاری بر یهود و خیانت هر دو به اسلام و مؤمنان و نهایتاً محرومیت هر دو طایفه از رحمت خدا در دنیا و آخرت و موجب مزاحمت شدید برای مسلمانان بود.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 98

امروز هم یهود و نصاری در امر دین با یکدیگر اختلاف دارند، و در عین اختلاف هر دو گروه در برابر اسلام و مسلمانان صف آرائی نظامی نموده و دست به شبیخون بسیار مخرب فرهنگی زده، و در امور مسلمانان چه در مسائل معنوی و چه در مسائل سیاسی و اقتصادی اخلال می کنند.

امروز هم هر دو طایفه بر باطل خود پافشاری دارند و از روی آوردن به حق امتناع می ورزند و خود را از فیوضات و الطاف و رحمت خدا در دنیا و آخرت محروم نموده و به شدت مزاحم ملت اسلام و در فکر خاموش کردن چراغ شریعت محمدی هستند.

متأسفانه مسئله بنیان کن اختلاف که رسول بزرگوار اسلام از پدید آمدنش در امت خود بسیار واهمه داشت گریبان این امت را نیز گرفته و آنان را به فرقه‌های مختلف تقسیم کرده و همه را روی در روی یکدیگر قرار داده و هر يك روش دیگری را به باطل بودن متهم می کند و از این راه ضربه جبران ناپذیری به پیکر امت زده و راه را برای ورود دشمنان به همه شئون ملت اسلام باز کرده و میدان تاخت و تاز را به تمام امور ملت اسلام در اختیار دشمن گذارده، و اگر مسلمانان از اختلاف دست برندارند و روی به وحدت و اتحاد نیاورند دشمن نابکار آنان را بیش از پیش به ضعف و زبونی می کشد و او را وادار به تحمل خسارات و زیان‌های شدید می کند، و سعادت دنیا و آخرتشان را در معرض برباد رفتن قرار می دهد.

شگفت آور است که با بودن قرآن این معجزه جاوید پیامبر و کتاب مصون مانده از تحریف، و با بودن فرهنگ اصیل اهل بیت که جز تفسیری واقع گرایانه به قرآن نیست، و هر دو مایه اتحاد و سبب وحدت ملت اسلام و امت پیامبر است و اکثر مسلمانان تا اندازه‌ای آن را تلاوت نموده به مفاهیم پاره‌ای از آیاتش

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 99

آشنا هستند، و می دانند که خدای مهربان از همه آنان خواسته **وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا: «1»**

بر خلاف قرآن به فرقه‌های مختلف تقسیم شده و همه روی در روی هم قرار گرفته و یکدیگر را نفی می کنند و شگفت آورتر این که همه فرقه‌ها با اختلافی که با یکدیگر دارند بالاتفاق با شیعه که جز به قرآن و مکتب اهل بیت که مفسر قرآن‌اند و پیامبر در حدیث ثقلین تمسک به هر دو را اکیداً وصیت نموده و اعلام داشته:

«ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا من بعدی ابداً»

اگر به هر دو تمسك جوئید و زندگی و حیات خود را در همه امور هماهنگ با قرآن و اهل بیت قرار دهید هرگز روی ضلالت و گمراهی را نخواهید دید، در خصومت آشکار و کینه شدید هستند و تشیع را که از زمان پیامبر بر اساس احادیث متقن بر اساس قرآن و پیروی از امیرمؤمنان و پس از او از امامان معصوم از فرزندان پناه گذاری شده باطل دانسته و بنیانگذارش را شخصی خیالی به نام عبدالله بن سبأ می شمارند، شخصی که وجود خارجی نداشته و دست پخت دشمنان شیعه است و خیالی بودنش ابتدا به وسیله طه حسین نویسنده مشهور مصری اعلام شد سپس توسط دانشمندی فرزانه و محقق بسیار توانا بنام علامه سید مرتضی عسگری در کتابی مفضل به نام عبدالله بن سبأ همراه با دلایلی متقن با ثبات رسید.

شیعه با روی آوردن به قرآن و اهل بیت به وصیت پیامبر که در اکثر کتابهای شیعه و سنی روایت شده و جزء روایات متواتر و صدورش از رسول خدا قطعی

(1) - آل عمران 103.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 100

و یقینی است، عمل کرده و می کند و به راهش که همان راه خدا و انبیاء الهی است و به تعبیر قرآن صراط مستقیم است ادامه می دهد و تحت هیچ شرایط و جوی از آن دست بر نمی دارد، گرچه همه فرقه های به ظاهر اسلامی و بلکه همه مردم جهان آن را نپسندند.

برای شیعه با توجه به کتابهای متقن کلامی اش که حاوی مستدل ترین بحث های علمی و برهانی بر اثبات امامت امامان معصوم و خلافت بلا فصل علی بن ابی طالب از رسول خداست، و آن کتابها پیروی از امیرمؤمنان و یازده امام بعد از او را به عنوان وجوب شرعی روشن نموده، حق روشن و آشکار است، و برای او راهی به سوی شك و تردید در این حقیقت وجود ندارد، و از دشمنی ها و آزارهای دیگران نسبت بخودش به خاطر پای بندی اش به این مسلک قرآنی واهمه و ترس ندارد، و این راه را پس از درگذشت پیامبر تا امروز از لابلای خون و زندان و تبعید و انواع محرومیت ها طی کرده و تا عصر ظهور عدالت همه جانبه به دست مهدی آل محمد طی خواهد نمود.

مسئله‌ای که همه بر آن اتفاق دارند این است که: «در زمان رسول خدا عموم مسلمانان به مدلول قرآن کریم و سنت رسول خدا، رسول و اقربای رسول را دوست داشتند و هم اکنون شیعه بر این عهد استوار است.

ولی گروهی از مسلمانان که پس از رسول خدا قدرت را به دست گرفتند به «بھانه و عندنا کتاب الله حسبنّا»¹

از عترت رسول خدا جدا شدند و این جدائی به آنجا کشید که بسیاری از عترت پیامبر به دست امت شهید شدند و در میان شهدا ذراری فاطمه زهرا و

(1) - گفتار عمر بن خطاب به نقل صحیح بخاری ج 1، باب کتاب‌العلم طبع بمبئی سال 1270، ص 15.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 101

اولاد علی مرتضی و ائمه معصومین را می‌توان دید که بی‌شک اهل بیت پیامبر بودند، اهل بیتی که خدا در حقشان فرمود:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا: «1»

شیعه از همان صدر اول اسلام در زمره یاران اهل بیت قرار گرفت و بر سر این حقیقت و وفاداری نسبت به آن چون ابوذر تبعید شد، و مانند حجر بن عدی و عمر و بن حمق خزاعی به شهادت رسید و مثل میثم تمار بر سر دار ابن زیاد دست و پا و زبانش قطع شد!! «2»

واژه شیعه در قرآن مجید.

کلمه شیعه در کلام الله مجید سه نوبت ذکر شده:

اول به معنای فرقه و گروه مانند

ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا: «3»

دوم به معنای پیرو و دوست پیامبر، چنان که در داستان موسی آمده:

فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُفْتَنَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ: «4»

سوم به معنای پیرو و نگهدار مکتب و اعتقاد حق، آنجا که خدای تعالی حضرت ابراهیم را به راه و روش و اعتقادی توحید نوح معرفی می کند می فرماید:

وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ: «5»

(1) - احزاب 33

(2) - کتب مغازی، الغارات ثقفی، وقعه صفین، و کتاب سلیم بن قیس هلالی رجوع شود.

(3) - مریم 69.

(4) - قصص 15.

(5) - صافات 83 و 84.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 102

در این آیه کریمه حضرت ابراهیم با همه شموخ مقام و عظمت نبوت شیعه حضرت نوح به حساب آمده است.

شگفت از دوستان ناآگاه و دشمنان دانا، و مزدوران استعمار است که پیدایش این لغت و ظهور این واژه و معتقدان به آن را به زمان صفویه نسبت می دهند!!

در کشف زمخشری آمده:

من شیعه یعنی از کسانی که در اصول دین با حضرت نوح همراه است گر چه شریعت نوح و ابراهیم با هم تفاوت دارد.

ابو محمد حسن بن موسی نوبختی که در قرن چهارم می زیسته در کتاب الفرق و المقالات چنین می گوید:

ارکان فرق اسلامی چهار فرقه می‌باشند: شیعه، معتزله، مرجئه، خوارج.

اما شیعه فرقه علی بن ابیطالب می‌باشند که در زمان حیات پیامبر و پس از مرگ او به شیعه علی موسوم بودند، و فقط او را امام می‌دانستند که از آن جمله مقداد بن اسود، سلمان فارسی، ابوذر جندب بن خباده غفاری، عمار بن یاسر و هر کس که علی را دوست می‌داشت، و اینان اولین کسانی هستند که در امت پیامبر به تشیع توصیف شدند زیرا نام تشیع از دیر زمان به پیروان ابراهیم و موسی و عیسی و دیگر پیامبران صلوات الله علیهم اجمعین اختصاص داشت.

المنجد کتاب بسیار معروف لغت می‌گوید، شیعة الرجل: یعنی پیروان و یاران مرد، شیعه یعنی گروه، به يك نفر و دو نفر شیعه گفته می‌شود و جمع آن شیع و اشیاع است و این نام غلبه دارد بر کسانی که علی و اهل بیتش را دوست دارند تا جایی که برای آنان نام ویژه شده. «1»

دائرة المعارف الاسلامیه می‌گوید:

(1) - المنجد ص 411، طبع 1956 میلادی.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 103

تاریخ پیدایش شیعه تمامی برمی‌گردد به این که علی بن ابی طالب خلیفه شرعی، پس از درگذشت پیامبر است. «1»

شیعه در حدیث و سنت پیامبر

سیوطی در تفسیر الدر المنثور ضمن تفسیر آیه کریمه:

أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

آورده: ابن عساکر از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت: نزد رسول خدا بودیم که علی روی آورد، پیامبر فرمود: سوگند به کسی که جانم به دست اوست، روز قیامت این و شیعیانش رستگارند. «2»

فضل بن شاذان نیشابوری در کتاب پرقیمت الايضاح خطاب به اهل سنت می گوید: شمائید که روایت می کنید رسول خدا به علی (ع) فرمود: ای علی تو و شیعیانت در بهشت هستید. «3»

و شما روایت می کنید از ام سلمه همسر رسول خدا که گفت از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

شیعیان علی رستگارانند، وای بر کسی که بر خدا کافر شود، آیا خرد را به کار نمی بندید، آیا میدانید چه حکم می کنید؟ آیا شیعیان علی به جز کسی که علی را دوست می دارند و دشمنانش را دشمن و از فرمانش اطاعت می کنند و به حکمش راضی هستند و اولاد صالحش را دوست دارند کسی دیگر است. «4»

(1) - دائرة المعارف، ج 14، ص 57.

(2) - الدر المنثور.

(3) - الايضاح، ص 476.

(4) - همان مدرک، ص 476.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 104

اگر غیر شیعه کتب هم چون ینابیع المودة، نهج الحق علامه حلی، احقاق الحق قاضی نور الله، ملحقات احقاق آیت الله مرعشی در بیست و پنج جلد ضخیم، الغدير علامه امینی، اثبات الهداة از شیخ محمدحسن حرّ جبل عاملی، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام آیت الله صدر، المراجعات و النص و الاجتهاد سید شرف الدین، و اصل الشیعه کاشف الغطاء و عبدالله بن سبا در دو جلد و احادیث عایشه و خمسون و مائة صحابی مختلق از علامه عسگری به دقت می خواند و کتب روائی و فقهی شیعه هم چون دوره کافی، تهذیب، استبصار، من لا یحضره الفقیه، وسائل، وافئ، شافی و آثار درخشان این طایفه را با به کار گرفتن عقل مطالعه می کرد «1» باب افترا و تهمت به روی شیعه بسته می شد، و فضای آلوده و تاریک اختلاف که غیر شیعه بر امت اسلام تحمیل کرده از میان می رفت و هوای سالم وحدت و اتحاد بر امت سایه می افکند و قدرت شگفت آوری از مسلمانان به وجود می آمد که همه دشمنان شرقی و غربی را از هوس تسلط بر آنان باز می داشت، و

تمام مشکلات حل می‌شد و گره از کارهای امت گشوده می‌گشت، و درهای رحمت و فیوضات حق به روی آنان باز می‌شد.

اگر حضرت حق توفیق رفیق را هم کند و به اتمام این شرح و توضیح یاری‌ام نماید در اولین آیه‌ای که لفظ شیعه بکار گرفته شده مطالب مفصل و در خور توجه و مستدلی در رابطه با شیعه و تشیع و پیروان مکتب اهل بیت متذکر خواهم شد.

روایات و مسئله شوم اختلاف

از رسول خدا روایت شده:

(1) - شیعه می‌پرسد، 22.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 105

«ما اختلفت امة بعد نبیها الا ظهر اهل باطلها علی اهل حقها:» «1»

امتی پس از پیامبرش دچار اختلاف نشد مگر اینکه فرقه باطلش بر گروه اهل حقش چیره گشت. و آن حضرت فرمود:

«لا تختلفوا فتختلف قلوبکم:» «2»

با یکدیگر اختلاف نداشته باشید، که نتیجه اختلاف پراکندگی قلوبتان از یکدیگر است. علی (ع) فرمود:

«سبب الفرقة الاختلاف:» «3»

مایه پراکندگی مردم از یکدیگر اختلاف است.

و نیز آن حضرت فرمود:

«لو سكت الجاهل ما اختلف الناس:» «4»

اگر نادان سکوت کند و غیر متخصص در امر تخصصی دخالت ننماید مردم با هم اختلاف پیدا نمی کنند.

نهج البلاغه می گوید:

«و انما انتم اخوان على دين الله، ما فرق بينكم الا خبث السرائر، و سوء الضمائر، فلا توازرون و لا تناصحون و لا تباذلون و لا توادون:» «5»

(1) - كنز العمال، خ 929.

(2) - كنز العمال، خ 895.

(3) - غرر الحكم.

(4) - بحار، ج 78، ص 81.

(5) - نهج البلاغه، خطبه 112.

تفسير حكيم، ج 4، ص: 106

جز این نیست که شما بر اساس دین خدا با هم برادر هستید، چیزی جز آلودگی درون‌ها، و بدی نیت‌ها شما را از یکدیگر جدا نساخته به این خاطر یکدیگر را یاری نمی‌دهید، و نسبت به هم خیرخواهی نمی‌کنید، و به هم بخشش و بذل ندارید، و با یکدیگر دوستی نمی‌ورزید.

امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید:

«ان الشيطان يسنى لکن طرقة، و يريد ان يحل دينکم عقدة عقدة، و يعطیکم بالجماعة الفرقة، و الفرقة الفتنه فاصدقوا عن نزعاته و نفثاته:»¹

بی تردید شیطان راههای ضلالت و گمراه کننده‌اش را به روی شما می‌گشاید، و خواسته‌اش باز کردن و سست نمودن دژهای استوار دین شماست، او شما را می‌خواهد از وحدت و اتحاد محروم و به اختلاف و جدائی دچار سازد، اختلاف و جدائی فتنه است، از تحریکات و افسون‌گری‌هایش که میوه تلخ آن تفرقه است کناره‌گیری نموده خود را حفظ نمائید.

عبدالمؤمن انصاری می‌گوید: به حضرت صادق (ع) گفتم:

«ان قوماً رووا ان رسول الله قال: ان اختلاف امتی رحمة فقال صدقوا قلت: ان كان اختلافهم رحمة فاجتماعهم عذاب؟ قال: ليس حيث ذهب و ذهبوا انما اراد قول الله عزوجل: «فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة» فامروا ان ينفروا الى رسول الله و يختلفوا اليه فيتعلموا ثم يرجعوا الى قومهم فيعلموهم انما اراد اختلافهم من البلدان لا اختلافاً في دين الله انما الدين واحد:»²

(1) - نهج البلاغه خطبه

(2) - معاني الاخبار، 154.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 107

گروهی روایت می‌کنند که رسول خدا فرمود: اختلاف امتم رحمت است حضرت فرمود راست گفتند، گفتم (اگر اختلافشان رحمت است پس وحدت و اتحادشان عذاب است!!)

حضرت صادق فرمود اینگونه که تو می‌پنداری و آنان تصور می‌کنند نیست، حضرت مرادشان از اختلاف قول حضرت حق در این آیه است که می‌فرماید:

چرا و به چه سبب از هر جمعی گروهی کوچ نمی‌کنند تا دین‌شناس شوند و هنگامی که پس از دین‌شناسی بازگشتند به قومشان هشدار دهند؟

به مردم فرمان داده شده به سوی رسول خدا رفت و آمد کنند تا معالم دین را بیاموزند سپس به قومشان بازگشته دین را به آنان تعلیم دهند منظور از کلمه اختلاف در قول رسول حق رفتن از شهرها به سوی شهر دیگر برای یاد گرفتن و فهمیدن دین است نه اختلاف در دین خدا، جز این نیست که دین یکی است و اختلاف در آن حرام و ممنوع است.

اتهام بی مورد نادانان مشرک به مکتب حق

به همان صورت که یهود دین نصاری را بر حق نمی دانستند و نصاری نیز دین یهود را مردود می شمردند، مشرکین نادان و بت پرستان جاهل بر ضد آئین استوار و مکتب الهی اسلام که سراسر مسائلش منطقی و عقلی و محصول وحی حضرت حق بر قلب ملکوتی پیامبر عظیم الشان اسلام بود اتهام می بستند که این دین و این مکتب واهی و باطل و بر حقیقتی استوار نیست!!

این اتهام به قول قرآن مجید نتیجه جهل و نادانی و سفاهت و بی خردی آنان بود.

این بی خردان بی خبر اگر حاضر می شدند نسبت به هر حکمی از احکام الهی، یا قانونی از قوانین حق، یا امری از امور علمی قرآن یا مسئله ای از مسائل عالی اسلام که جز خوشبختی و سعادت انسان هدفی نداشت عقل خود را به کار می گرفتند و اندک دقتی به خرج می دادند، و تا جایی که میسر بود جواب هر برنامه ای را می سنجیدند، به گناه عظیم افترا و اتهام دچار نمی شدند، و با ورود به

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 108

حوزه ستیز با دین خود را بدبخت دنیا و آخرت نمی نمودند، بلکه از برکت خردورزی و حرکت عقلی، و دقت نظر، و تحقیق در حقایق تسلیم اسلام می شدند، و از این چراغ پرفروغ برای سلوک در راه حق و جاده انسانیت بهره می گرفتند، و خیر دنیا و آخرت خود را تأمین نموده به قلّه سعادت و خوشبختی و رشد کمال و نهایت کار به رضایت الله و جنت الله می رسیدند.

ولی این نابکاران نادان که خانه توحید را با نصب سیصد و شصت بت تبدیل به بتکده کرده بودند، و خود را متولیان آن به وکالت از سیصد و شصت قبيله می دانستند، و هر سال آن قبایل به ویژه در ایام مخصوص انواع ندورات را به پای بت ها می ریختند و می رفتند و مدعیان تولیت بتخانه مفت و مجانی از آن همه ندورات که در آن زمان ثروت کمی نبود نصیب می بردند، به خاطر اندکی مال و ثمن نجس بر ضد دین بخصوص در میان عوام قبایل سخن پراکنی کرده و بدون این

که اجازه تفکر به مستمعان بدهند آئین اسلام را مورد حمله زبانشان و سخنان واهی و باطلشان قرار می دادند، و مانع از پذیرش اسلام به وسیله زائران و حاضران می شدند!!

آنان می دانستند که اگر اسلام به توده مردم مخصوصاً قبایل بت پرست برسد، و جامعه فرصت اندیشه در حقایق آن داشته باشد دسته دسته و گروه گروه به مکتب الهی ایمان می آورند و از بت پرستی دست برمی دارند و به جای هزینه کردن نذورات برای بت های بی جان و جاندار، مال خود را برای رفع مشکلات هم نوعان خرج کرده، و به مصرف امور خیر می رسانند و آن بی خردان و نادانان و جاهلان و سبک و مغزان از مفت خوری و پر کردن جیب خود به ناحق بی بهره می شوند، به این خاطر برای حفظ بت و بت پرستی متوسل به تهمت و افترا به

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 109

دین حق می شدند، و فرصت تفکر و اندیشه به قبایل و مسافران و حاضران نمی دادند.

داوری خدا در قیامت میان اهل اختلاف

روز قیامت که وقوعش حتمی و برپا شدنش یقینی است، روز عدل و داد و انصاف و حساب است.

دادگاه های قیامت بر اساس قسط و عدالت برپا می شود، و معیار سنجش و میزان ارزیابی اعمال در آن روز جز حق چیزی نیست.

داور آن روز و حسابرس در آن دادگاهها فقط خداست، که بر پایه عدالت داوری می کند، و هر کس را پس از پایان داوری به هر پاداش یا کیفری که سزاوار آن است می رساند.

آن روز یهود و نصاری و مشرکان نادان نسبت به اتهاماتی که به حق زدند، و مانع پیشرفت حقیقت و گسترش آن میان مردم شدند به وسیله خدای حکیم و پروردگار عادل با رعایت عدالت محاکمه می شوند، و بی تردید محکوم می گردند و به کیفر اختلافشان با یکدیگر و اتهامشان به آئین حق روانه دوزخ شده و در آنجا همیشگی و ابدی خواهند بود.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 110

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

چه کسانی ستمکارتر از کسانی هستند که از متذکر شدن نام خدا در مساجد خدا مانع شدند، و در خرابی آن مساجد کوشش نمودند، آنان را شایسته نیست که در آن «مراکز عبادت» درآیند جز در حال ترس «از عدالت و انتقام حق» برای آنان در دنیا خواری و زبونی است و در آخرت عذابی بزرگ است.

و مالکیت مشرق و مغرب فقط ویژه خداست، پس به هر کجا رو کنید آنجا روی خداست یقیناً خدا بسیار عطا کننده و داناست.

شرح و توضیح

از دو آیه شریفه سه نکته بسیار مهم استفاده می شود:

1- ارزش و جایگاه مساجد. 2- ستمکارترین مردم ستمکاران به حق خدا و حق بندگان اویند. 3- همه جا بدون جهت خاص، وجه خداست.

ارزش و جایگاه مساجد

از اضافه شدن کلمه‌ی مساجد به الله استفاده می شود که مساجد از حرمت و قداست ویژه‌ای برخوردار است، که دیگر اماکن در همه روی زمین از چنین قداست و حرمتی برخوردار نیست.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 111

مساجد در طول تاریخ به این خاطر بنا شده که توده مردم در آن به فراگیری حقایق و مسایل دین مشغول شوند، و سپس بر اساس معرفت و بینائی به عبادت پردازند.

مساجد در حقیقت مراکز شرك‌زدائی، تحقق توحید در قلوب، تعلیم حقایق، تربیت مردم، آراسته شدن انسان‌ها به کمالات و ارزش‌ها، و سکوی پرواز روح به مقام ملکوت و نقطه قرب، و محل به دست آوردن خیر دنیا و آخرت، و رسیدن به سعادت و خوشبختی همه جانبه است.

مساجد محل اجتماع مؤمنان، و جایگاه عابدان و پاکان، و کلاس بحث و مباحثه در مسائل الهی و انسانی، و فضای زیارت اهل ایمان با یکدیگر، و جای خبر شدن از مشکلات مردم، و گره‌گشائی از کار آنان است.

مساجد با نیت پاک، و پول پاک و کوشش پاک بنا شده، سپس وقف حضرت حق گشته تا خداخواهان و خداجویان در آن حضور پیدا کنند و از مسیر آن خود را به رضایت و جنت حق برسانند.

عارف معارف الهیه مرحوم ملکی تبریزی می‌گوید:

و لازم است هنگامی که آهنگ مسجد می‌نمائی و قصد احرام حضور خانه خدا می‌کنی، به اندازه توانائی‌ات در شناخت آداب حضور کوشا باشی، زیرا هر چه معرفت بیشتر باشد عمل با ارزش‌تر است، و مراعات ادب سبب تقرب عبد به خدا می‌شود، و کسی که آداب حضور را رعایت کند، این عمل سبب قرب رو به خدا می‌شود و قرب سبب قبولی اعمال می‌گردد، بلکه نفس قبولی و منظور و هدف قبولی اعمال نهایت آرزوهای هر آرزومندی است.

و بجاست که برای شناخت آداب حضور حضرت ذوالجلال آداب حضور سلاطین و حکام را میزان قرار دهی، و به این معنا توجه کنی چنان که عظمت

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 112

این سلاطین با عظمت ذات اقدس حق قابل مقایسه نیست، هم‌چنین نسبت رعایت ادب حضور در محضر پروردگار هم با رعایت ادب حضور سلاطین و حکام قابل مقایسه نیست، و با توجه به این امر است که می‌یابی نه تو و نه احدی قدرت مراعات حق ادب حضور پروردگار را ندارد.

پس از این که این حقیقت را دانستی، پس نیک بنگر که در حضور پروردگار رفتارت چگونه است؟ و تقصیر و قصور خود را همیشه در نظر داشته باش که همین امر تو را به باب کرم حضرت حق رهنمون شود، آری با کمال تضرع و زاری توفیق دعایت آداب حضورش را از او بخواه، و زبان حالت مترنم به این آیه شریفه باشد:

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ: «1»

آیا «جز خدا» کسی هست که وقتی مضطر و درمانده او را بخواند جواب گوید و گرفتاری اش را برطرف سازد؟ در این هنگام است که درهای پذیرش به رؤیت گشوده می شود و آن که نجات دهنده هر درمانده ای است دعای تو را مستجاب می کند.

در این مورد از حضرت صادق (ع) روایتی به این مضمون در کتاب مصباح الشریعه نقل شده است:

هر گاه به درب مسجدی رسیدی، پس بدان که تو آهنگ سلطانی بزرگ و پادشاهی عظیم نموده ای که بر بساطش جز پاکیزه شدگان دیگری پای ننهد، و برای مجالست او جز صدیقان و راست کرداران را رخصت ندهند.

و آنگاه که بر بساط او قدم نهی بدان که اگر اندک غفلتی از تو سر زند در خطری عظیم و پرتگاهی سهمگین قرار گرفته ای و بدان که او قادر است که به هر گونه ای که بخواهد با تو با فضل و عدلش معامله کند، پس اگر بر تو لطف

(1) - نل، 62.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 113

فرمود و با فضل و رحمتش با تو معامله نمود، طاعت اندک تو را می پذیرد و در برابر آن مزد و پاداش بسیار نصیب تو می نماید، و اگر بخواهد با عدلش با تو معامله کند ترا از درگاهش می راند و طاعتت را هر چند زیاد باشد به چاه مردودی خواهد افکند و او آنچه را بخواهد انجام می دهد.

بنابراین، در پیشگاه او به عجز و تقصیر و فقر خود اعتراف کن، چرا که تو قصد عبادت و انس با او نموده ای، و اسرار را بر او عرضه نما و آگاه باش که او پنهان و آشکار همه مخلوقات را می داند، و هیچ ذره ای بر او پوشیده نیست.

در حضور او هم چون فقیرترین و بی چیزترین بندگان باش و قلبت را از هر آنچه که تو را از او غافل کند و به خود مشغول نماید و حجاب میان تو و او گردد خالی کن، چرا که او جز پاکیزه ترین و خالص ترین دلها را نپذیرد، و نیک بنگر که از کدامین دفتر نامت خارج می شود!

پس اگر حلاوت مناجات با او را چشیدی و از گفتگوی با او احساس لذت نمودی، و از جام رحمت و کراماتش چشیدی این نشانه حسن اقبال او بر تو و اجابت دعوت از سوی اوست، و بدان که تو برای خدمت او شایسته‌ای، بر این اساس وارد مسجد شو که صاحب مسجد به تو اذن و امان داده است، و اگر غیر این بود، پس مانند درمانده‌ای که همه درب‌ها به رویش بسته شده و هیچ کاری از او ساخته نیست از ورود به مسجد خودداری کن و کنار مسجد به ایست و بدان که هر گاه او بداند که تو به حقیقت به او پناهنده شده‌ای به چشم رأفت و رحمت و عطوفت به تو نظر خواهد کرد و تو را به انجام آنچه مورد رضای اوست موفق خواهد نمود، چرا که او کریم و بزرگواریست و کرم و بزرگواری را نسبت به بندگان که درمانده و مضطر در پیشگاه او ایستاده‌اند و چشم طلب به باب لطف او دوخته‌اند دوست دارد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 114

و هر گاه این آداب مراقبت را برای باب مسجدی شنیدی و ادب عبادات و وظایف عبودیت و بندگی و طاعات را دانستی، آنچه در اخبار و روایات در بیان پاداش و جزاء اعمال وارد شده برای تو عظیم و بزرگ جلوه نمی‌کند و خواهی دانست که آن فضایل برای کسانی است که اعمالشان آن گونه باشد نه برای مثل من و تو که در غفلت بسر می‌بریم و در زمره بی‌خبران هستیم.

البته به این نکته توجه داشته باش که اگر تو از انجام این امور و تأدب به این آداب کسل باشی سزاوار است که آن را ترك نکنی، بلکه هر اندازه برایت میسر است انجام بده و از این که نتوانستی آداب لازم را بطور کامل تحقق دهی شرمسار باش و کنار درب مسجد با خواندن آیه **أَمِّنْ يُجِيبُ** به نحو اجمال هم که شده اصلاح حال خود را از حضرت ذوالجلال بخواه و چنانچه بر این امر اندک هم مراقبت نمائی خیر بسیاری در آن خواهی یافت. «1»

جایگاه مساجد در روایات

«عن ابی ذر قلت یا رسول الله کیف تعمر مساجد الله؟ قال: لا ترفع فیها الاصوات و لا یخاض فیها الباطل، و لا یشتر فیها و لا یباع و اترك اللغو مادمت فیها فان لم تفعل فلا تلومن یوم القيامة الا نفسك.» «2»

ابوذر می‌گوید به رسول خدا گفتم: مساجد چگونه آباد می‌شود؟ حضرت فرمود: صداها در آن بلند نگردد، و در آن به امور باطل فرو نروند، و خرید و فروش در آن مکان مقدس صورت نگیرد، و تا در آن هستی از کار بیهوده و عبث بپرهیز، و اگر در مساجد اینگونه رفتار نکنی جز خود را در قیامت سرزنش مکن.

(1) - اسرار الصلاة 167.

(2) - بحار، ج 77، ص 58.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 115

حضرت باقر (ع) فرمود:

«من بنى مسجداً كمفحص قطاة بنى الله له بيتاً فى الجنة:» «1»

کسی که به اندازه لانه مرغ سنگ خوار مسجدی بنا کند، خداوند برای او در بهشت خانه‌ای بنا نماید.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«و من اراد دخول المسجد فليدخل على سكون و وقار فان المساجد بيوت الله و احب البقاع اليه ...:» «2»

کسی که می‌خواهد وارد مسجد شود باید با آرامش و وقار وارد گردد، زیرا مساجد خانه‌های خداست و محبوب‌ترین سرزمین‌ها نزد او.

و نیز آن حضرت پیوسته می‌فرمود:

«من اختلف الى المساجد اصاب احدى الثمان: اخا مستفاداً فى الله عزوجل، او علماً مستطرفاً، او آية محكمة، او رحمة منتظرة، او كلمة ترده عن ردى، او يسمع كلمة تدله على هدى، او يترك ذنباً خشية او حياء:» «3»

کسی که رفت و آمد به مساجد داشته باشد به یکی از هشت حقیقت می‌رسد: برادری دینی در راه خدا که از او بهره و فایده نصیب گردد، یا دانشی جدید به او رسد، یا آیتی استوار به دست آورد، یا رحمتی که به آن امید بود دریافت نماید، یا سخنی که او را از ضلالت باز دارد یاد گیرد، یا کلمه‌ای بشنود که وی را به هدایت رهنمون گردد، یا گناهی را به سبب خشیت از عظمت حق یا بخاطر شرمساری ترك کند.

حضرت صادق (ع) فرمود:

(1) - من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 62.

(2) - من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 63.

(3) - من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 62.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 116

«عليكم بايتان المساجد فانها بيوت الله في الارض و من اتاها متطهراً طهره الله من ذنوبه و كتب من زواره فاكثروا فيها من الصلاة و الدعاء:» «1»

شما را به رفتن به مساجد سفارش می‌کنم زیرا مساجد خانه‌های خدا در زمین است، کسی که با طهارت به مساجد بیاید خدا او را از گناهانش پاک می‌کند و وی را از زائرانش می‌نویسد، در مساجد زیاد نماز و دعا به جای آورید.
رسول حق می‌فرماید:

«من مشى الى مسجد يطلب فيه الجماعة كان له بكل خطوة سبعون الف حسنة:» «2»

کسی که بخاطر شرکت در جماعت به سوی مسجد قدم بردارد، برای او معادل هر قدمی هفتاد هزار حسنه است.
امام ششم فرمود:

«من بنى مسجداً بنى الله له بيتاً في الجنة:» «3»

کسی که مسجدی بسازد خداوند برای او خانه‌ای در بهشت بنا کند.
رسول اسلام به ابوذر فرمود:

«ان الله تعالى يعطيك مادمت جالساً في المسجد بكل نفس تنفست درجة في الجنة و تصلى عليك الملائكة و تكتب بكل نفس تنفست فيه عشر حسنات و تحى عنك عشر سيئات:» «4»

(1) - بحار، ج 83، ص 384.

(2) - بحار، ج 76، ص 336.

(3) - وسائل، ج 3، ص 485.

(4) - بحار، ج 85، ص

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 117

خداوند تا زمانی که در مسجد نشسته‌ای به هر نفسی که می‌زنی درجه‌ای در بهشت به تو عنایت می‌کند، و ملائکه بر تو درود می‌فرستند، و به هر نفسی که در آن می‌کشی ده حسنه به تو عطا می‌کند و ده سیئه از تو می‌زداید.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«ثلاثة يشكون الى الله عزوجل: مسجد خراب لا يصلی فيه اهله، و عالم بین جهال، و مصحف معلق قد وقع علیه غبار لا یقرء فيه» «1»

سه چیز در قیامت به خدا شکایت می‌کنند: مسجد غیر آبادی که اهلس در آن نماز نمی‌خوانند، و عالمی که میان نادانان است و از او بهره نمی‌گیرند، قرآن آویخته شده‌ای که غبار بر آن نشسته و آن را نمی‌خوانند.

از رسول خدا وایت شده:

«احب البلاد الى الله تعالى مساجدها و ابغض البلاد الى الله اسواقها» «2»

بهترین سرزمین‌ها نزد خدای تعالی مساجد، و مبغوض‌ترین آنها بازارها هستند.

در توضیح این روایت باید گفت: مسجد مکانی است که برای یاد خدا و توجه به او و انجام عبادت خالصانه بنا شده، یا جائی که غافل وقتی در آن وارد می‌شود به ذکر خدا و عبادت مشغول می‌شود، و بازار محلی است که اکثر دل‌ها در آن

بخاطر کشش‌های پرقدرت مادیت و جاذبه‌های ظاهری از یاد خدا دچار غفلت می‌گردد و از اندیشه پاک و صحیح اعراض می‌نمایند.

به این خاطر مساجد شریف‌ترین مکان و بازارها پست‌ترین محل است.

(1) - بحار، ج 83، ص 385.

(2) - تفسیر کبیر، ج 4، ص 13.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 118

رسول خدا فرمود:

«من خرج من بيته الى المسجد كتب له كاتبة بكل خطوة يخطوها عشر حسنات، و القاعد في المسجد ينتظر الصلاة كالقانت و يكتب من المصلين حتى يرجع الى بيته:» «1»

کسی که به قصد رفتن به مسجد از خانه‌اش بیرون رود، نویسنده عمل او به هر قدمی که برمی‌دارد ده حسنه برای او می‌نویسد، آن که در مسجد به انتظار نماز نشسته مانند شخص عبادت کننده است، و از نماز گذاران نوشته می‌شود تا به خانه‌اش بازگردد.

ستمکارترین مردم

با توجه به جایگاه مسجد و عظمت آن و انتسابش به پروردگار مهربان، و این که مرکزی برای هدایت انسان‌ها، و تعلیم علوم دینی و محلی برای تربیت مردم و تزکیه نفوس آنان است، و جایی است که مؤمنان از برکت آن به شناخت و زیارت یکدیگر نایل می‌شوند و گره از مشکلات هم می‌گشایند، و غبار رنج و ناراحتی از چهره یکدیگر می‌زدایند، یقیناً کسی که بر اساس هوا و هوس و طغیان غرائز حیوانی و حسدورزی نسبت به حقایق و اهل ایمان، و به سبب دشمنی و کینه از این که مردم در آن مکان‌های مقدس به یاد خدا مشغول شوند و به زبان و قلب ذکر حق گویند و به جوارح و جوانح به عبادت خالصانه پردازند، و به تعلیم و تعلم مسائل الهی بنشینند، و نفوس خود را از آلودگی‌ها تزکیه نمایند، جلوگیری نماید

و عاشقان حق و حقیقت را از ورود به آن مراکز الهی منع کند و به این صورت دست به تخریب معنوی آن دراز کند، یا بنای ظاهر آن را ویران نماید از همه ستمکارتر و ظالم‌تر است.

(1) - تفسیر کبیر، ج 4، ص 16.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 119

بی‌شک چنین ظلمی که از طرفی ظلم به حق خداست و از جانب دیگر ستم به بندگان الهی است، گناهی بسیار بزرگ و یقیناً موجب خواری در دنیا و عذاب عظیم در آخرت برای ستم‌کننده است.

به راستی بسیار شگفت‌آور و تعجب‌آمیز است که گروهی از مردم با تکیه بر خردورزی و استدلال، و اندیشه و تفکر حقیقت را می‌پذیرند، و حق را به جان و دل قبول می‌کنند، و به آئین راستین الهی آراسته می‌شوند، آنگاه با هزینه خود به نحوی عاشقانه و خالصانه بنائی را بنام مسجد بنا می‌کنند تا در آن گرد هم آیند و زیان و دل غرق یاد خدا کنند، و به قرائت آیات الهی و فهم آن اقدام نمایند، و همه وجود خویش را در فضای عبادت و بندگی بیاورند، و باطن از شوائب شرك تصفیه نمایند، و تبدیل به مردمی با تربیت و با وقار و منبعی از معرفت و کرامت و منفعت گردند، و چراغ درستی و سلامت و صفا و صمیمیت، و شرف و حقیقت را در جامعه روشن کنند، و فضائی از امنیت به وجود آورند ولی گروهی دیگر با این مکان‌ها و با چنین مردمی به جنگ و ستیز برخیزند و درب مساجد را به روی آنان ببندند، و جمع ایشان را پریشان و پراکنده کنند، و حق مساجد را که حق خداست و حق عبادت و بندگی را که حق انسان‌هاست پامال نمایند و از این طریق به خود و ناموس خود و به دیگران خسارت‌های غیر قابل جبران بزنند!!

به حق باید گفت اینان در میان ستم‌کاران جهان از همه ستمکارتر و در جمع ظالمان تاریخ از همه ظالم‌ترند، و قطعاً مستحق خواری در دنیا و عذاب عظیم در آخرت‌اند، و باید گفت چنین طایفه‌ای یقیناً حزب شیطان و از گروه ابلیس و بدترین مردم‌اند.

امیرمؤمنان درباره‌ی چنین گروهی می‌فرماید:

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 120

«اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَعْمَارِهِمْ مَلَائِكًا وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ إِشْرَاقًا، فَبَاضَ وَ فَتَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَركَبَ بِهِمُ الزَّلْزَلُ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخُطْلَ فَعَلَّ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ.»

«1»

شیطان را ملائک و پشتوانه زندگی خود گرفتند، او هم از آنان به عنوان دام استفاده کرد، در درونشان لانه گرفت، و در دامنشان رشد یافت، دیدنشان با دیده شیطان و زبانشان در گفتن زبان شیطان شد، بر مرکب لغزشها سوارشان کرد، و امور فاسد را در دیدگانیشان جلوه داد، کارشان کار کسی است که شیطان او را شریک سلطنت خود قرار داده و با زبان او به یلوه سرائی پرداخته است.

باید به این نکته مهم توجه داشت که «ظاهر آیه شریفه را نمی توان ناظر به واقعه مخصوصی دانست، و هیچ قرینه ای برای چنین تطبیقی در میان نیست، این آیه بیان حقیقتی است کلی و شامل حوادث گذشته مانند خرابی های بیت المقدس و زمان نزول آیه مانند منع مشرکین از ورود مسلمین به مسجد الحرام در واقعه حدیبیه و آینده مانند خرابی های صلیبی ها و قرامطه از مساجد، و هم چنین بی رونق شدن معابد و مساجد امروز که همه نتیجه و آثار شوم اختلاف و تضاد منتسبین به ادیان است که معابد و مساجد را سنگری برای انشاء و ابراز اختلافات و تأمین هواها و منافع خود ساخته اند.

سبب مهم بی رونقی مساجد و معابد و رمیدگی مردم از آئین، در آوردن آئین خدا و دعوت پیامبران به صورت اندیشه های بی پایه و آرزوهای غیر برهانی و نفی و اثبات ها و تضادها می باشد، یهود و نصاری نخست در برابر هم صف آرائی کردند و آئین و معابد یکدیگر را بی پایه و ناحق شمردند، آنگاه هر دو دست در دست هم داده در برابر آئین اسلام و دعوت آن هم صف و هم صدا شدند.

(1) - نهج البلاغه، خطبه 7.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 121

نتیجه این شد که در اثر پیشرفت دانش و بالا آمدن سطح عقول از مطالب محدود و خود ساخته طرفداران ادیان و تناقض گوئی و تحمیل آنان، بیشتر مردم از دین رمیدند و دست از هر آئینی برداشتند، تا آنجا که در برابر همه ادیان صف فشرده ای تشکیل دادند. «1»

راستی ظالمانه‌ترین عمل نسبت به دین از طرف طرفداران جاهل ادیان، و دشمنان عنود و کفرپیشه این بود که یا با ایجاد ارباب و ساختن جوّ وحشت و ترس، و به میدان آمدن اسلحه مردم را از ورود به مساجد منع کردند و در برابر یاد خدا در مساجد و عبادت عابدان ایستادند، یا با آمیختن خرافات در اصول و فروع دین، و تحمیل هواهای نفس، بر معارف و مسائل دینی قلوب نسل‌های روشن ضمیر و درس خوانده و بیدار شده را نسبت به مساجد بی‌میل و زمینه خرابی آن خانه‌های خدا را از نظر معنوی فراهم، و گاهی چنان بلای هولناکی بر سر معابد آوردند که جز اندکی از کار افتاده و بی‌خاصیت در آن مکان‌ها شرکت نمی‌کنند.

«مگر جز این است که غرائز و قوای حیوانی در آدمی منشأ هر ستم و تجاوز است؟»

و تنها محیطی که این غرائز را محدود و وجدان حق‌جوئی و عدالت‌خواهی را بیدار و فعال می‌گرداند همان محیطهائی است که به نام خدا و حق و عدل برپا گشته و بنام مسجد که محل سجده برای خدا و اخضاع سرکشی‌هاست نامیده شده است، اگر خودبینی و امتیازجوئی آدمی و صورت‌ها و اندیشه‌های ناشی از آن در حریم مساجد راه یافت صورت و معنای خدائی مساجد را ویران می‌کند و ظاهر آن را از رونق می‌اندازد.

(1) - پرتوی از قرآن، ج 1، ص 274.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 122

چون مساجد ویران گردید بند و حدی برای سرکشی غرائز نمی‌ماند و جلوی هر ستمی بازمی‌گردد.

پس آنان که دیگران را از مساجد ممنوع و به خود محدود می‌سازند و نور فطرت خدائی را خاموش و نام غیر خدا را بلند می‌کنند از هر ظالمی ظالم‌ترند.

همه جا وجه خداست.

این هشدار حکیمانه به اهل دین و ثابت قدمان در مسیر الهی، و آراستگان به ایمان استوار و یقین عارفانه است که اگر ستم‌کارترین ستمکاران به هر شکل و صورتی شما را از دخول در مساجد، و یاد خدا و عبادت و بندگی در آن مکان‌های مقدس بازداشتند، و درب این پایگاه‌های الهی را به روی شما بستند، و یا به تخریب ساختمان و ظاهر آن اقدام

نمودند، نباید شما از سلوك صحيح خود دست برداشته و از یاد حضرت حق غافل شده، و از انجام عبادات و فرائض الهیه باز بمانید که همه جا نقطه طلوع نور خداست و همه جا به عنوان عام مسجد و محل و عبادت است.

از رسول بزرگوار اسلام روایت شده:

«جعلت لی الارض مسجداً و تراها طهوراً»¹

همه روی زمین را برای من مسجد قرار داده‌اند، و خاک زمین برای من عامل طهارت است.

به هر جا به سوی خدا رو کنید همانجا وجه خداست، و احدی نمی‌تواند شما را از توجه به خدا و عبادت او با توسعه داشتن این حقیقت منع کند.

(1) - صافی، ج 1، ص 182.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 123

برای ذات حضرت احدیت جهت خاصی وجود ندارد، او خالق جهات است و خود جهتی ندارد، پس به هر کجا برای یاد او و برای بندگی او رو کنید به خدا روی آورده‌اید.

گروهی از فقهای بزرگ آیه شریفه را در مسئله نماز تطبیق بر نماز مستحب و نماز خوف و نماز کسی که در شب بسیار تاریک یا در بیابان از یافتن قبله عاجز است نموده‌اند، و روایاتی هم در این زمینه در کتاب‌های مهم روایی نقل شده است.

در هر صورت «آنان که مساجد و نام خدا را از دیگران ممنوع و به خود محدود ساخته‌اند مانند مردمی هستند که در عمق دره‌ای همی روز و شب می‌گذرانند و پا از آن فراتر نمی‌نهند، و چون همواره تابش و واتاب خورشید عالمتاب را بر دیوارها و محل خود دیده‌اند می‌پندارند که همواره آفتاب بر آنان می‌تابد و تنها نور خورشید ویژه آنان است با آن که همه جا محل تابش و واتاب نور خداست و قدرت تصرف و مالکیتش درخور دو بزرگ جهان و سراسر آن هویداست، چون متصرف

در همه است پس توجیه کننده و پدید آورنده جهات است و خود جهتی ندارد، چون جهتی ندارد هر کسی هر گاه در هر جهتی که هست و روی دل به هر چه جز او دارد از آن روی گرداند به او روی آورده است.

داستانی که به نام قهوه‌خانه سورات یکی از نویسندگان آورده این محدودیت نظر اهل مذاهب را می‌نمایاند.

گویند قهوه‌خانه سورات در یکی از بنادر اقیانوس هند بوده و اهل مذاهب و ملل مختلف همیشه در آن رفت و آمد داشتند و گرد هم می‌نشستند و به بحث می‌پرداختند شبی در آنجا دانشمند متحیر ایرانی، غلام بت پرست، برهمنی، یهودی، کشیش کاتولیک، پرستانت، مسلمان سنی، شیعه، و اسماعیلی که گرد هم

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 124

جمع بودند به جدال برخاسته و هر يك می‌كوشید تا خدا و حقیقت را محدود به آئین و پیمبران و رهبران خود کند، تا آن که حکیم چینی را به حکمیت خواستند، او گفت: مثل متحیر در وجود خدا مانند کسی است که می‌خواست حقیقت نور آفتاب را بشناسد، آن قدر در آن چشم دوخت تا کور شد پس از آن گمان می‌کرد که آفتابی وجود ندارد، و هر يك از شما مانند مردمی هستید که در جزائر دور افتاده و دره‌های اطراف زمین به سر می‌برند و از آنجا هیچ بیرون نرفته‌اند از این رو چنین می‌پندارند که آفتاب تنها بر کوه و سرزمین آنان می‌تابد و فقط از همانجا غروب می‌کند، با آن که پرتو آفتاب نه محدود به يك گوشه از زمین و نه سراسر زمین است، بلکه بر سیارات دیگر هم می‌تابد، و هر جا مشرق و مغرب باشد و هر چه خود را در معرض تابش خورشید گرداند و روی به آن آرد محل و مورد تابش آن است «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ.» «1»

بس که هست از همه رو و زهمه سو راه به تو

به تو برگردد اگر راهروی برگردد

خدا واسع است یعنی در فرمانروائی و علم، و حکمت و قدرت و تدبیر و همه صفاتش که بی‌نهایت است واسع است، یعنی با همه صفاتش نسبت به کل شیئی فراگیر است.

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ. «2»

وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ. «3»

(1) - پرتوی از قرآن، ج 1، ص 276.

(2) - بقره، 255.

(3) - انعام، 80.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 125

و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ. «1»

اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. «2»

(1) - اعراف، 156.

(2) - بقره، 115.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 126

تفسیر آیه 116 - 117

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ فَاِتْنُونَ.

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

و یهود و نصاری گفتند: خدا برای خود فرزندی گرفته!

خدا «از هر نقص و عیب و اوصاف بی پایه و باطلی که به حضرتش می دهند» منزّه و پاک است، بلکه آنچه در آسمانها و زمین است مخلوق و مملوک اوست «نه فرزند او زیرا فرزند هم جنس پدر و مادر است و چیزی در هستی هم جنس خدا نیست» و همه نسبت به او مطیع و فرمانبردارند.

«بی سابقه ماده و مدّت و نقشه» پدید آورنده آسمانها و زمین است و هنگامی که فرمان به وجود آمدن چیزی را صادر کند فقط به آن می گوید باش پس بی درنگ لباس هستی می پوشد و تحقق عینی پیدا می کند.

شرح و توضیح:

در این دو آیه شریفه‌ی مورد بحث به چهار مطلب اشاره شده است:

- 1- ادعای گزینش خدا فرزندی برای خویش 2- مملوک بودن و مطیع بودن همه موجودات نسبت به حق. 3- آفرینش آسمانها و زمین بدون سابقه ماده و نقشه. 4- اراده حق بر تحقق خلق.

گزینش خدا فرزندی برای خویش

در آیه شریفه ادعای باطل و واهی و سخن بی منطقی دیگر از یهود و نصاری نقل شده دائر بر این که خدا فرزندی برای خود دارد، و البته با توجه به قرائنی که از نوشته‌های این دو طائفه به دست می آید قائل به این هستند که فرزند خدا در

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 127

اموری که به دست خداست شریک اوست، و در کارگردانی و اداره کشور هستی به او کمک می دهد و بازوی اوست.

قرآن در رابطه با ادعای بی دلیل و سخن جاهلانه، و تهمت بی پایه یهود و نصاری درباره فرزند داشتن خدا در سوره مبارکه توبه می فرماید:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ: «1»

و یهود گفتند عزیر پسر خداست، نصاری ادعا کردند مسیح فرزند خداست، این گفتاری بی دلیل و واهی است که به زبان می آورند و به گفتار کسانی که پیش از این به حقایق کفر ورزیدند شباهت دارد، خدا آنان را نابود کند چگونه از حق به باطل منحرف می شوند؟!

باید به این دروغ زنان ستمکار، و یاوه گویان بدکردار گفت ادعای شما نسبت به حضرت حق مقتضی این است که بگوئیم خدا دارای شبیه و مثل و مانند است، خدا محتاج و نیازمند می باشد، و خدا در معرض فناست.

در رابطه با مطلب اول باید گفت میان همه فرزندان و حلقه‌ی پیش از آنان که پدران و مادران هستند از نظر صفات جسمی و روحی و اخلاقی و رنگ‌ها و کیفیت‌ها شباهت هست، و چون عزیر و مسیح دو بشر و دو انسان‌اند و شما یهود و نصاری به انسان بودن هر دو معتقد هستید پس باید معتقد به این مسئله گردید که خدا جسم و روح است و دارای رنگ و صورت و شکل و شمایل، و صفات محدود و کیفیت‌های گوناگون و نهایتاً موجودی بشر مانند است، اگر این باشد باید گفت او موجودی به تمام معنا محدود، ضعیف، نیازمند، اهل خورد و

(1) - توبه، 30.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 128

خوراك و پوشاك و نهایتاً در معرض مرگ و فناست و چنین موجودی البته نمی تواند خالق این همه موجود، و کارگردان این همه مخلوق، و به وجود آورنده آسمان‌ها و زمین، و دریاها و کوهها و انواع گیاهان و حیوانات و حافظ آنها باشد، چون چنین فضای با عظمتی چون فضای هستی با میلیاردها موجودات گوناگونش نمی تواند ساخت موجودی باشد که چون فرزندش به اقتضای پدر بودنش برای چنان فرزندی آراسته به همان اوصاف فرزندش باشد! و شما ناچار هستید که یا معتقد شوید که خدا هم بشری چون دیگر بشرهاست، که فطرت و عقل شما از چنین اعتقادی امتناع دارد یا معتقد شوید که خدا در همه چیز فوق همه موجودات و هیچ شباهتی در هیچ امری با مخلوقاتش ندارد که این اعتقاد اعتقاد صحیحی است و آیات تحریف نشده تورات و انجیل و آیات قرآن مجید که معجزه جاوید محمد و سالم از تحریف است بر این حقیقت دلالت دارد.

سُبْحَانَهُ

در آیه شریفه که منصوب بر مصدریت است به همین معنا اشاره دارد که خدا از هر محدودیتی، و هر گونه شباهتی به مخلوقات، و از هر عیب و نقصی و از هر ادعای باطلی که نسبت به او دارند منزّه و پاک است.

أَلَيْسَ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: «1»

چگونه برای او فرزندی باشد در حالی که برای او همسری نبوده، و این حقیقتی مسلم است که او هر چیزی را آفریده «نه این که زائیده» و او به هر چیزی دانا و آگاه است.

(1) - انعام، 101.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 129

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَأَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ: «1»

آفریننده آسمانها و زمین است، از جنس خودتان برای شما جفت‌هایی قرار داد «که با قرار گرفتن کنار یکدیگر به صورت ازدواج مشروع زاد و ولد پدید آورید» و از چهارپایان هم برای تولید نسل جفت‌هایی آفرید، شما را با این تدبیر حکیمانه زیاد می‌کند و به کثرت نسل می‌آراید، هیچ چیزی مانند و مثل او نیست و او شنوا و بیناست.

علاوه بر این هر نر و ماده‌ای احساس نیاز به داشتن فرزند دارد، و خود را محتاج به اولاد می‌بیند، که از تنهایی درآیند، و فرزند زینت و آرایش زندگی‌اش باشد، و نسبت به کمالات او افتخار کند، و به هنگام عجز و ناتوانی بازوی پرقدرتش باشد و پس از مرگ نامش را زنده بدارد، و یاد خیری از او به جای گذارد، و در حوادث و پیش‌آمدها به یاری و کمک او برخیزد، آیا شما قوم یهود و نصاری این نیازمندی و حاجت، و احتیاج را نسبت به خدا که با داشتن فرزند برطرف شود معتقد هستید؟ اگر چنین اعتقادی داشته باشید پس باید گفت شما به خدائی معتقد هستید که از جنس نر است و دارای طرفی از جنس ماده است و نهایتاً دارای فرزندی بنام عزیز و مسیح است!!

در این صورت باید گفت بشری نیازمند و موجودی محتاج را به عنوان خدا و معبود و کارگردان انتخاب کرده‌اید که این انتخابی باطل و گزینشی سخیف و بی‌پایه است و خدای جهان آفرین از ادعاهای باطل و افتراءات شما و از هر نیاز

(1) - شوری، 11.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 130

و احتیاج و عیب و نقصی منزه است و اگر این گونه نبود هستی به وجود نمی‌آمد، و پهن دشت عالم وجود به این زیبایی و منظمی کارگردانی نمی‌شد.

و نیز باید گفت فنا و مرگ از مقتضیات موجود محتاج و نیازمند و محدود و غیر مستقل است، حضرت حق با توجه به نشانه‌ها و آیاتش در کتاب هستی وجودی بی‌نهایت و غیر محدود و ذاتی مستقل و بی‌نیاز و غیر محتاج و آفریننده موت و حیات و سازنده حدود و کیفیات و ذره ذره جهان هستی در پدید آمدن و ادامه حیات نیازمند به اوست، و همه مخلوقات به خاطر حدود جسمی و زمانی نهایتاً در کام مرگ قرار می‌گیرند ولی خالق حیات و مرگ ذاتی ابدی و جاوید و دائمی و سرمدی است، و اگر فنائی در او راه داشت باید ازلی هم نمی‌بود، چون به وجود آمدن و مردن از خصوصیات موجود محدود و نیازمند است و حضرت او شبیه به چیزی و چیزی مانند او نیست.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَإِنْ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ: «1»

ای همه هستی ز تو پیدا شده جج

خاك ضعيف از تو توانا شده ج آنچه تغیر نپذیرد توئی آن که نمرده است و نمیرد توئی جما همه فانی و بقا بس‌تر است ملک تعالی و تقدس‌تر است هر که نه گویای تو خاموش بهر چه نه یاد تو فراموش به ججزدر تو قبله نخواهیم یافت گر نوازی تو که خواهد نواخت ج

(1) - الرحمن 26 - 27.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 131

از پی توسست این همه امید و بیم

هم تو ببخشای و ببخش ای کریم جدر گذر از جرم که خواهند ایم ج چاره ما کن که پناهنده ایم جنبده نظامی که یکی گوی تست ج دردو جهان خاک سرکوی تست جخاطرش از معرفت آباد کن جگردنش از دام غم آزاد کن جج این بی خردان دچار جهل مرکب وجود بی نهایت، و حضرت ازلی و ابدی، و قائم به ذات را در باطن تاریک خود، و اوهام ظلمانی خویش محدود پنداشته و رنگ و بو و صفت مخلوق به او داده و اعلام داشته اند که حضرتش عزیز و عیسی را به فرزندی انتخاب نموده است، اینان به این حقیقت توجه نکرده اند که متولد شدن کسی از کسی به این است که جزئی از اجزاء مادی وجود او از بدنش جدا گردد و پس از پیمودن مراحل فردی نظیر و شبیه او شود، در صورتی که او وجود بی نهایت است و هر چه غیر او در پهن دشت هستی است محدود و فنا شدنی است و حضرتش از هر مثل و ماندنی منزّه است، و آنچه در این عالم آثار و صفات مخلوق را دارد مخلوق است نه خالق. حضرت حق در امر خلقت فعلش ابداعی است یعنی هیچ موجودی آفرینشش از روی نقشه و الگو انجام نگرفته است، و کار حضرت او مانند

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 132

دیگران از روی تقلید و شبیه سازی نیست، و فرزند داشتن فرع بر وجود مثل و نظیر و مشابه قبلی است و چنین چیزی درباره وجود حق تصور ندارد. «1»

آنچه گذشت در صورتی است که مراد از لغت ولد معنای عرفی آن باشد یعنی زائیده شدن ولد از حلقه قبل از خود، اما اگر مراد انتخاب کسی به عنوان فرزند باشد نه زائیده شدن، چنان که از معنای اتخاذ استفاده می شود باز هم مطلبی صد در صد باطل است، زیرا ملاک انتخاب و اتخاذ فرزند حاجت مندی و نیاز است که حضرت حق با توجه به آیات قرآن و نشانه هایش در جهان آفرینش وجودی غنی و بی نیاز است، و نسبت به حضرت او نیاز و احتیاج تصور ندارد، و هر دو گفتار در رابطه با بطلان سخن مشرکین که گفتند خدا از فرشتگان دخترانی برای خود انتخاب نموده است صادق است.

وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا. «2»

یقیناً معتقدان به این گونه خرافات و سازندگان این مسائل و مدعیان این اباطیل در چاه ضلالت سرنگون، و در لجن زار کفر و شرک قرار دارند.

ذره ذره جهان هستی، و آثار و آیات و نشانه‌های او با همه وجود به احدیت او و بی‌مثل و ماندی او فریاد رسا دارند، و به غنای مطلق او و بی‌نهایت بودنش در همه کمالات اقرار می‌کنند، و هر ادعائی را غیر از احدیت و بی‌نهایت بودن کمالات و نظیر و مثل داشتن او باشد باطل و سخیف اعلام می‌دارند.

فیلسوف بزرگ اسلامی صدرالمألهین در کتاب اسرار الایاتش در قاعده سوم در توحید حق تعالی و احدیت حضرتش که نفی کثرت و ترکیب و اجزاء است و صمدیت او که بی‌نیازی مطلق وی و احتیاج همه ذرات هستی به اوست می‌فرماید:

(1) - المیزان ج 1، ص 358، به اختصار.

(2) - اسراء 40.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 133

دلیل بر احدیت او ذات مقدس اوست، چنان که آیه **شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: «1»** به آن گواه است.

دو با دلایل متین و براهین استوار علمی و عقلی، روشن شده و معلوم گشته و شاید تو خواننده هم دانسته باشی که او حقیقت وجود و خالص و صرف وجود است و حقیقت وجود و هستی وجودی را گویند که او را مطلقاً نه ماهیت باشد نه ترکیب، او احد است و صمد، و هر چه که احد و صمد باشد یکتائی است که دومی برایش نیست و تنها و بی‌شریک است و هرگز انبازی برای او نبوده، و در وجودش عدد که نشانه ترکیب است راه ندارد، چون تصور کثرت در خالص حقیقت شیئی محال است، و هر چیز که ذاتش حقیقت وجود صرف که تمام‌تر از آن وجود ندارد باشد امکان فرض دوئیت در آن محال است چه رشد به وقوع وجود از آن حقیقت در خارج.

بی‌شک هر دو تائی دوئیت آن دو یا از جهت ذات و حقیقت است مانند سیاهی و حرکت و یا از جهت جزء خارج حقیقت مانند انسان و اسب و یا ذهنی است مانند سیاهی و سپیدی و یا از جهت کمال و نقص در ذات حقیقت مشترک است.

مانند سیاهی شدید و سیاهی ضعیف یا به سبب امر زائدی که عارض بر آن حقیقت مشترکه می شود مانند نویسنده و بی سواد، و چیزی از آن وجوه و جهات مختلف که نام بردیم نمی توان تصور نمود که آن جهات منشأ تعدد واجب الوجود گردد، اول از جهت اتحاد حقیقت وجود، دوم از جهت بساطت آن حقیقت، سوم از جهت تمامیت ذات واجب الوجود، و آن که هر ناقص محدودی معلول و مخلوق غیر خود است، چهارم از جهت محال غیر ممکن بودن این که واجب متأخر و پس از مخصص خارجی باشد، بلکه لازم می گردد هر مخصصی

(1) - آل عمران 18.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 134

از کم و کیفیت و غیر اینها که فرض شود وجودش متأخر و پس از حقیقت وجود باشد.

پس در این صورت لازم می آید که ذات واجب تعالی به ذات خود متعین و شاهد بر وحدانیت و یگانگی ذات خود باشد
شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: و آیاتی که در قرآن دلیل بر وحدانیت خداوند تعالی است بسیار است از جمله:

و قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الدُّلِّ وَ كَبِّرُهُ تَكْبِيرًا: «1»

بگو ستایش ویژه خداست که نه فرزندی برای خود گرفته، و نه در فرمانروائی شریک دارد و نه او را به سبب ناتوانی و ذلت یار و یآوری است و او را بسیار بزرگ شمار.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ: «2»

این آفریده های شگفت و این تغییرات و تحولات که در بزم هستی جریان دارد، دلیل بر این است که فقط آن ذات مستجمع جمیع کمالات و آن وجود صرف و مطلق، حق است و آنچه بجز او به عنوان معبود می خوانید و می پرستید باطل محض است و تنها آن ذات بی نهایت والا مرتبه و بزرگ است.

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (1) اللَّهُ الصَّمَدُ (2) لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ (3) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (4).

بگو او خدای یکتاست، خدائی که از همه بی نیاز و همه به او نیازمندند، نژائیده و زائیده نشده و هیچ کس نه در ذات و نه در صفات همانند و همتا و شبیه او نیست.

(1) - اسرا 111.

(2) - لقمان 30.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 135

دانستی که معنای واحد این است که از دوئیت و شرکت بین خود و دیگری ذاتاً امتناع دارد، و دوئیت و شرکت نسبت به او از محالات است، و معنی احد این است که در آن نه ترکیبی است و نه برای او اجزاء و بخش و پاره‌ای است، پس واحدیت عبارت است از نبود شریک و نفی دوئیت. و احدیت عبارت است از نفی کثرت و نبودن ترکیب و اجزاء در ذات او به هیچ وجهی از وجوه.

و معنای صمد بی نیازی است، یعنی همه اشیاء و موجودات و ذرات عالم هستی به او نیازمندند و این خود دلیل است بر آن که ذات او احد است یعنی در ذات او کثرت و ترکیب و اجزاء نیست، چون اگر برای او جزء بود هر آینه برای حفظ ترکیب و تلفیق اجزاء به دیگری نیاز و احتیاج داشت، و هر واحدی تنها و مفرد است و شریک و انبازی برای او نیست چون اگر برای او در حقیقت ذات مقدسش شریک و انبازی باشد، هر آینه آمیخته شده از آنچه که به آن از دیگری امتیاز و جدائی پیدا کرده (یعنی شریک) و آنچه که با دیگری در آن شریک است (یعنی ذات مقدسش) پس در این صورت مرکب است، و اگر در سلطنت و قدرت برایش شریکی باشد، دیگر وجود او بی نیاز و صمدی نیست که غیر او محتاج به او باشد، پس بی نیازی و صمدیت او دلیل بر احدیتش و احدیتش دلیل فردانیت و یگانگی او در ذات و سلطنت و قدرت اوست.

این که می‌فرماید نه کسی فرزند او و نه او فرزند کسی است دلیل بر این است که وجودش ازلی و دائمی است و بقاء وجودش بسته به نوع و پی در پی آمدن اشخاصی که به توسط آنان بقاء نوع تداوم یابد نیست، مانند انسان طبیعی که نوع آن بسته به تداوم افرادی است که همانند یکدیگرند و هم چنین در غیر انسان از امورات طبیعی که انواع آن به تجمد و تازه و نو شدن افراد آن است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 136

و این که می‌فرماید: هیچ کس مثل و همتای او نیست، دلیل بر آن است که مکان ندارد در مرتبه وجود او موجودی وجود داشته باشد، چون هر موجودی غیر از واجب الوجود معلول و مخلوق او و محتاج به اوست و وجودش از وجود واجب تعالی متأخر و پس از اوست، بنابراین مثل و ضد و همتائی برای او نیست. «1»

با توجه به حقایق مستدل و استوار و متینی که در سطور گذشته خواندید سخافت و بطلان و بی‌پایه بودن ادعای یهود و نصاری و مشرکین دائر بر این که خدا برای خود فرزندی گرفته روشن‌تر از شعاع خورشید برای شما روشن شد و دانستید که حضرت او در ذات و صفات و کمالات واحد و احد است و از کل موجودات بی‌نیاز و همه موجودات در همه امورشان از به وجود آمدن و بقاء وجود، و تأمین منافع و دفع زیانها به او محتاج و نیازمندند.

ملوك بودن و مطیع بودن همه موجودات در پیشگاه او.

آری ذات مقدسی که احد و واحد است، و شريك و انباز ندارد، و ذاتش مرکب از بخش‌ها و اجزاء نیست آنچه که در آسمان‌ها و زمین است یعنی همه آفریده‌ها در سیطره مالکیت و فرمانروائی او هستند، و در تحقق وجودشان و ادامه هستی و بودشان، و در مسیر رشد و کمالشان محتاج به اویند، و معنا ندارد قدرت بی‌نهایتی که هستی و میلیارها میلیارد موجود متنوع آفریده، در حالی که نه به آفریدن آنها و نه به خود آنها نیاز داشته برای خود انتخاب فرزند کند، ذات بی‌نهایت و غنی مطلق و فرمانروای هستی، و به وجود آورنده همه موجودات به

(1) - اسرار الآیات 69.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 137

چه سبب و برای چه اتخاذ فرزند نماید؟! راستی اندیشه یهود و نصاری و مشرکین نسبت به حضرت او چه اندیشه سخیف و بی‌پایه‌ای است.

آن که اندیشه و اندیشنده در سیطره مالکیت و فرمانروائی اوست و هر آنچه در آسمانها و زمین است مسخر اراده و فرمان و خالقیت اوست چه احتیاجی به فرزند دارد؟!

همه و همه که ذاتشان عین فقر و نیاز و تهیدستی و احتیاج است بر درگاه ربوبیت و یکتائی اش به طور دائم در حال درخواست و گدائی و بندگی و فروتنی اند، و نسبت به مشیت و اراده ازل و ابدی اش خاضع و خاکسار، و در برابر مالکیت و سلطنت و فرمانروائی اش منقاد و فرمانبردارند، با این حساب او را چه نیازی به فرزند است، که فرزند داشتن او منافای با ذات و سلطنت و مالکیت و الهیت و یگانه بودنش در معبودیت است، معبودیت او که ناشی از ذات و قدرت و سلطنت مطلقه اوست ملاک بی نیازی اش از همه موجودات غیبی و شهودی است، و ولادت شیئی از دیگر شیئی یا اتخاذ فرزند ملاک نیازمندی و احتیاج است و ملاک بی نیازی و ملاک احتیاج ضد یکدیگر و قابل اجتماع در حضرت واحد و احد نیست، پس همه ما سوای او به منزله بودنش از داشتن فرزند شاهد و گواه است، و ادعای یهود و نصاری و مشرکین از نظر علمی و منطقی و طبیعی پیشیزی ارزش ندارد و ادعائی باطل و ریشه در ضلالت و گمراهی و کفر و شرک و جهل محض دارد.

آفرینش آسمانها و زمین بدون سابقه نقشه، مدت، و مایه های عنصری

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ بدیع مبالغه در ابداع است، **بَدِيعُ** در لغت عرب عبارت از به وجود آوردن چیزی بدون ماده و زمان و مکان و ابزار و نقشه از قبل آماده شده است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 138

بداعت حضرت او اختصاص به نوعی از انواع ندارد، بلکه شامل همه موجودات اعم از غیبی و شهودی است، او که آسمانها و زمین را بدون سابقه ماده و زمان و مکان و ابزار و نقشه به وجود آورده است، و فعلش دلالت بر قدرت بی نهایت او و ربوبیت مطلقش دارد، و هر ذره ای را که با بداعتش به وجود آورده همه عقول حتی عقول کامله در برابر آن متحیر و شگفتزده است چه نیازی به اتخاذ ولد و انتخاب فرزند دارد؟!

او که نسبت به همه موجودات هستی مبدع است یعنی بدون سابقه چیزی اشیاء را به وجود آورده است نشان می دهد که هم جنس هیچ موجودی نیست، بنابراین انتساب فرزند به او با توجه به مبدعیت حضرتش امری باطل و غیر قابل قبول است، زیرا هر فرزندی با ریشه و اصل خودش که پدر و مادر است بجانست دارد زیرا پدر و مادر مسبوق به او هستند و فرزند هم در همه عناصر و خصوصیات مشابَهت با آنان دارد، و این مسئله نسبت به حضرت حق امری ممتنع و محال

است و مدعیان فرزند داشتن خدا در کمال جهل و نادانی قرار دارند و از لطائف و اشارات لغات و صفاتی که برای حضرت اوست در بی خبری محض به سر می برند، آنان اگر از معانی واحد، احد، صمد و بدیع نسبت به حضرت او آگاهی داشتند زبان به این یاوه گوئی‌ها آلوده نمی کردند، و قلب خود را به این اوهام در تاریکی فرو نمی بردند، و خدای ساخت اوهام و اذهان علیل خود را بر خود و پیروانشان تحمیل نمی کردند، و به خدای جهان آفرین که کتاب‌های آسمانی به ویژه قرآن و پیامبران به انسان معرفی کرده‌اند خدائی که از هر عیب و نقصی منزّه است مؤمن می شدند و از این طریق خیر دنیا و آخرت خود را تأمین می نمودند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 139

در رابطه با به وجود آمدن جهان که از نظر قرآن مجید تکیه بر مبدعیت حضرت حق دارد و آن عبارت است از ایجاد آسمان‌ها و زمین بدون سابقه ماده و مدت و مکان و ابزار، دانشمندان این فن نظرهای مختلفی دارند:

«برخی از دانشمندان عقیده دارند که میلیون میلیون سال پیش انفجاری غول‌آسا به وقوع پیوست و گاز و غبار حاصل از آن کهکشانش را به وجود آورد، اینان مدعی‌اند این حقیقت که کهکشانش از یکدیگر دور می شوند و جهان گوئی گسترش می یابد «1» تنها می تواند در نتیجه چنین انفجار جهانی باشد و در واقع فکر می کنند که اثر این انفجار هنوز باقی است و ادامه دارد.

فرضیه دیگری که به وسیله دانشمندان نظیر پرفسور هویل ابراز شده این است که جهان همیشه بوده و همیشه خواهد بود. «2» پرفسور گامو که از دانشمندان فلکی غرب است می گوید:

ما از عمر نیمه مواد رادیو اکتیو مانند اورانیوم و توریم آگاهییم و فراوانی آنها را نیز در زمان حاضر می دانیم و می توانیم حساب کنیم که بیش از چند میلیون میلیون سال از پیدایش این عناصر نمی گذرد. سن سیارات و ثوابت که به وسیله طیف نما تعیین شده است با محاسبات این دانشمند تطبیق می کند، ولی منجمان

(1) - کتاب خدا قرآن مجید که بیانگر حقایق در همه زمینه‌هاست درباره گسترش جهان تا پایان کار و برپا شدن قیامت در سوره ذاریات آیه 47 می گوید: و السماء بنیناها بأیید و انا لموسعون: آسمانها را به قدرت و نیرو بنا کردیم و ما گستراننده هستیم.

(2) - چنین دانشمندی اگر به عمق جریانات هستی به ویژه قانون تحول و تغییر پی میبردند می فهمیدند که تحول و تغییر نشانه حدوث جهان است و اینکه آفرینش نبوده و به قدرت بداعت حق به وجود آمده، و روزی هم خواهد رسید که اوضاع این نظام از هم فرو می ریزد و جهان دیگر بنام آخرت رخ خواهد نمود.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 140

و کیهان شناسان دیگر این پرسش را پیش می کشند، اگر جهان با يك انفجار آغاز شده است ماده ای که منفجر شده است از کجا آمده است. «1»

برای این که به گوشه ای از اراده ابداعی حضرت حق نظر کنید و بدانید نوآوری او چه داستان شگفت انگیزی است و روشن گردد که همه عقول حتی عقول عالیه در برابر درك این حقیقت در کمال عجز و ناتوانی هستند به حقیقت زیرا توجه کنید:

منجم مشهور فرانسوی ژراردو وکولور معتقد است که نوار کهکشان های دور دست تنها قسمتی از يك فوق کهکشان است و می گوید: این فوق کهکشان دارای 40000000 سال نوری طول و چند میلیون سال نوری ضخامت است و شامل هزاران کهکشان است و شکل آن با مقیاس بسیار بسیار بزرگتر به کهکشان ما و کهکشان امرهء المسلسله شباهت دارد.

هم چنین عقیده مند است که کهکشان ما با سرعتی برابر 3 / 900 / 000 کیلومتر در ساعت در این فوق کهکشان دور می زند!!

شاید بسیاری از پرسش ها را بتوان با نمونه هایی که بنظر می رسد در سراسر جهان تکرار می شوند پاسخ گفت.

الکترونها به دور هسته می چرخند الکترون ها به روی مدارها حرکت می کنند، ترتیب قرار گرفتن اتم ها در طبیعت تنها به صورت چند حلقه و زنجیر ثابت است، زمین و سیارات به دور خورشید می چرخند، خورشید به دور مرکز کهکشان گردش می کند و کهکشان ما به عقیده وکولور در فوق کهکشان دور می زند.

(1) - بهترین وقائع کننده ترین پاسخی که قرآن به این پرسش می دهد با صفت بدیعت حق می دهد، او که قدرت بی نهایت

و علم بی‌نهایت است جهان و به تعبیر قرآن سماوات و ارض را بدون سابقه ماده و مدت و مکان و ابزار و آلت و نقشه به وجود آورد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 141

آیا همه این جهان جزئی از يك فوق جهان است و در درون آن می‌چرخد؟ تنها گذشت زمان و تجربه و آزمایش می‌تواند به چنین پرسش‌هایی پاسخ دهد. «1»

منجمان و کیهان شناسان با مشاهده‌های رادیو تلسکوپی صورتی از 2000 کهکشان که 50 / 000 / 000 تا 100 / 000 سال نوری از ما دورند تهیه کرده‌اند، این کهکشان‌ها نیز با مقیاسی بزرگ متر هم چون کهکشان ما به شکل نوار پهنی در آسمان قرار گرفته‌اند. «2»

و این همه و نیز جهان‌های دورتر و به تعبیر قرآن همه آسمانها و زمین بدون سابقه ماده و مدت و مکان و آلات و ابزار و بدون نقشه و الگو به قدرت بی‌نهایت حضرت او و اراده ابداعی‌اش به وجود آمده است.

اراده حق بر تحقق خلق

قدرت نامحدود و دانش بی‌نهایت او هر گاه بخواهد با کلمه کن فعلی چیزی را به وجود بیاورد بدون مهلت و توقف به وجود می‌آورد، حدوث حادث در دستگاه قدرت او نیاز به زمان و واسطه و ابزار ندارد، چون اراده فعلی‌اش حتی بدون این که امر قوی در کار باشد حدوث شیئی و عنصر و موجودی را بخواهد بدون فاصله حادث می‌گردد **وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا** «3» و این کار و دیگر کارها برای خدا بسیار آسان است.

نظری هم با کمک دانشمندان و تلسکوپ‌ها به عالم بالا بیندازید و پس از درک برخی از واقعیات که شما را بسیار متعجب و شگفت‌زده می‌کند در

(1) - افق دانش 130.

(2) - افق دانش 131.

(3) - نساء 169.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 142

عین حال بدانید که آنچه را به هر صورت و با نظم خاص حضرت حق قرار داده برای او کاری آسان و سهل است.

«هر چه چشمان مسلح نیرومندتر گردد بر شماره ستارگان کشف شده افزون تر می شود، شماره ستارگان کشف شده سرسام آور است.

می گویند کهکشان ما به طور تخمین از دویست میلیون ستاره تشکیل شده است، فاصله متوسط هر يك از ستاره های آن در حدود چهار سال نوری است!!

سرعت سیر نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر است، عرض کهکشان ما در حدود دویست هزار سال نوری است و به طور تقریب سی هزار منظومه شمسی در آن وجود دارد.

منظومه شمسی ما با سیارات و اقمارش، با دم و دستگاهش، با چاکران و پیروانش در يك مدار بزرگی می چرخد، و يك دور کامل آن در مدت دویست تا سیصد میلیون سال صورت می گیرد، دستگاه عظیم کهکشان ما که توده ای است از میلیون ها ستاره به دور نقطه مرکزی کهکشان با سرعت عجیبی می چرخد.

مطالعات دورپنهای نجومی نشان داده که کهکشان های بسیاری وجود دارد که هر کدام مشتمل بر میلیون ها ستاره است، فاصله هر يك از این کهکشان ها با دیگری از يك تا دو میلیون سال نوری است. سحابی؛ را در گذشته ابرهای مشتعلی می دانستند، ولی هرشل با تلسکوپ خود اثبات کرد که بیشتر آنها مجموعه ای از ستارگان است، تا کنون چند میلیون سحابی کشف شده است، سحابی عظیم آندرومدا دارای هزاران میلیون ستاره است و يك هزار سال نوری از ما فاصله دارد، عرض آن 45000 سال نوری است، سحابی ماژلان میلیون ها

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 143

ستاره دارد، نور برخی از ستارگانش پانصد هزار برابر از خورشید ما بیشتر است، سحابی ماژلان در فاصله ده هزار سال نوری از ما قرار دارد. «1»

(1) - نشانه‌هایی از او 336.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 144

تفسیر آیه 118 - 119

و قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ.

و جاهلان و نادانان «که مذهبی جز حس گرائی و پای بندی به مادیت محض ندارند» گفتند چرا خدا با خود ما سخن نمی گوید یا نشانه و معجزه‌ای برای شخص ما نمی آید؟!

گذشتگان آنان نیز مانند سخن ایشان را گفتند، دلهایشان «در تعصب و لجاجت و تاریکی و گمراهی» شبیه یکدیگر است، تحقیقاً ما «به اندازه لازم» نشانه‌ها و آیات را برای اهل باور بیان کرده‌یم.

به راستی ما تو را به درستی و بر پایه حق بشارت دهنده و بیم رسان فرستادیم و تو «پس از ابلاغ پیام الهی» مسئول وضع و حال دوزخیان نیستی.

شرح و توضیح

در دو آیه شریفه دو مسئله بسیار قابل توجه مطرح است:

1- جهل و نادانی ریشه خواسته‌های غیر معقول. 2- رسالت و پیامبری رسول با کرامت اسلام همراه با دو هدف اساسی.

1- جهل و نادانی ریشه خواسته‌های غیر معقول

در آیه صد و هشتم سوره مبارکه بقره درباره درخواست‌های غیر منطقی و سئوالات بیجا چه از حضرت حق و چه از پیامبران الهی بحث بسیار مفصلی گذشت که تکرار آن را در توضیح این آیه شریفه یعنی آیه 118 لازم نمی‌بینم،

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 145

فقط به آنان که آلوده به درخواست‌های غیر منطقی و نامعقول هستند و ریشه خواسته‌های آنان هم بر اساس آیه شریفه و مباحث متین روانشناسی و روانکاوی جهل و نادانی و حس گرائی است و با این کار دور از اخلاق انسانی علاوه بر این که در برابر حق تکبر می‌ورزند و برای عدم قبول حقایق و فرار از ایمان و پذیرش مسئولیت بهانه‌جوئی می‌کنند باید گفت حضرت حق به زبان فطرت و زبان عقل و زبان وحی و زبان پیامبران با همگان که شما هم جزء آن هستید سخن گفته و نیازی نبوده که با استثناء با شما هم سخن بگوید، و به اندازه لازم به دست پیامبران برای هدایت همگان معجزه جاری ساخته و لازم نبوده ویژه شما معجزه‌ای بنماید، بنابراین درخواست شما نسبت به این که خدا اختصاصاً با شما گفتگو کند، یا معجزه‌ای ویژه شما به شما نشان دهد درخواستی نامعقول و غیر منطقی است، و این سئوالات بی‌جا و خواسته‌های جاهلانه پیش از شما مشرکان و بت پرستان و مادی‌گران در قوم یهودی و نصرانی هم سابقه داشته در حالی که پیامبران آنان برای هدایتشان هم دارای وحی یعنی خطابات الهی به انسان بودند و هم دارای معجزات لازم برای تصدیق شدن حق، و همانطور که یهود و نصاری برای فرار از قبول حق عدم و پذیرش مسئولیت بهانه‌جوئی کردند و به عناد و لجajt و کفرشان نسبت به حقایق باقی ماندند، شما هم جز برای عدم پذیرش حق بهانه‌جوئی نمی‌کنید، و جز تکبر در برابر حق کاری صورت نمی‌دهید و بر عناد و کفرتان اصرار می‌ورزید.

اگر قصد شما از این خواسته‌ها راه یافتن به حق و حقیقت و ورود به فضای معنوی هدایت است قرآن مجید که وحی الهی است و نیز معجزه جاوید محمدی برای شما و آیندگان شما تا قیامت کافی است، و وحی دیگری جز قرآن، و نشانه دیگری جز نشانه‌های فرستاده شده لازم نیست.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 146

کتاب خدا قلب مشرکین را در آلوده بودن به تعصب بی‌جا، و کبر و خودپسندی، و عناد و لجajt و انحراف و گمراهی با قلب گذشتگان نشان یعنی یهود و نصاری یکی می‌داند!

شگفت آور است با این که انسانها در عبور زمان عقل و علمشان به سوی تکامل حرکت می کند، و باید در پذیرش حق نسبت به گذشتگان مردمی سهل تر و در آسان گرفتن بهتر و نرم تر باشند، ولی می بینیم گروهی از انسانها عقل را تعطیل، و ریشه معرفت نسبت به حقایق را خشکانده و برای این که چند روزی در لجنزار شهوات ولذات نامشروع بدون مانع و رادع به سر برند، و اندکی بیشتر مال و منال دنیا را از مسیرهای غیر منطقی به دست آورند، به بهانه جوئی روی آورده، و با بودن قرآن مجید و نشانه های حق در طلب گفتگوی خدا با خود و رسیدن آیات دیگر جز آیات نازل شده به خویش هستند!

به حقیقت وحی الهی که در قرآن تجلی یافته و نشانه های حق برای آنان که مسافر دیار یقین اند، و می خواهند به قلّه معرفت و کمال و تربیت و انسانیت، و درستی و فضیلت و خیر دنیا و آخرت برسند کافی است.

خردهای پیشرفته، و قدم گذارندگان در وادی علم و دانش آیات و نشانه های خدا را در سراسر هستی می نگرند و گفته های خدا و اوامر و نواهی او را که در قرآن نظام گرفته با جان و دل می پذیرند، و صراط مستقیم را برای رسیدن به لقاء و قرب طی می کنند و با همه وجود به پیامبر بزرگ اسلام و قرآن حکیم و عظیمش تسلیم می گردند.

آنان به این حقیقت آگاه اند که حضرت حق براساس مهر و عطوفتش به انسان و برای هدایت او با زبان آیات با وی سخن گفته و با زبان وجود موجودات نشانه هایش را بیان داشته **قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ**، این قسمت از آیه پاسخ

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 147

منطقی و کوبنده به گویندگان **لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ** می باشد، و این پاسخ هر عذر و بهانه ای را مردود می شمارد و حجت خدا را بر لجبازان عنود، و متکبران خودخواه تمام می کند.

«در محاورات سقراط حکیم با شاگردانش قریب به این مضمون آمده: شاگردان می پرسند که آن مبدء آفرینش و خیر اعظم که می گوئی از آفرینش ما مقصودی دارد، چرا خود با ما سخن نمی گوید؟ سقراط پاسخ می دهد:

او به زبان ضمیر شما که شما را به خوبی و خیر می خواند و از بدی و شر بر کنار می دارد و زبان عمومی مردم و آیات و نظام جهان و با شما پیوسته سخن می گوید.» «1»

2- رسالت پیامبر همراه با دو هدف اساسی

مشرکین مکه هم چون پیشینیان خود از یهود و نصاری که در تاریکی جهالت و نادانی و کبر و غرور و مادی‌گری به سر می‌بردند، به گمان باطلشان تصور می‌کردند درب سخن‌گوئی خدا به روی هر کس باز است، که هر وقت بخواهند خدا با آنان سخن گوید، یا میدان ارائه نشانه و معجزه چنان گسترده است که هر گاه میلشان اقتضا کند نشانه و معجزه‌ای رخ نماید به این خاطر می‌گفتند **لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ؟**

در حالی که نزول وحی و تکلم خدا با انسان و پدیده معجزه حقیقی است که از افق نبوت طلوع می‌کند و نبوت مقام شامخ خاصی است که در اهلش و آن که شایسته و لایق آن است قرار می‌گیرد.

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ: «2»

(1) - پرتوی از قرآن 280.

(2) - انعام 124.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 148

خدا داناتر است که مقام رسالت را کجا قرار دهد.

مقام پیامبری ویژه انسان کاملی است که از ابتدا در سایه تربیت حضرت حق رشد کند

«ادبی ربی فاحسن تأدیبی.»

پروردگارم مرا به ادب آراست و این تأدیب را به صورت احسن به انجام رسانید.

امیرمؤمنان به کمیل فرمود:

«ان رسول الله ادبه الله عزوجل و هو ادبی و انا اؤدب المؤمنین.»

خدا رسولش را به ادب آراست و او مرا مؤدب به آداب نمود و من مؤمنین را به ادب می‌آرایم.

پیامبر فرمود:

«انا ادیب الله و علی ادیبی»

من تأدیب شده خدایم و علی ادب شده من است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«ان الله عزوجل ادب نبيه فاحسن ادبه.»

خدای عزوجل پیامبرش را مؤدب به آداب نمود و این ادب را به نیکوتری صورت در وجودش قرار داد.

پیامبری ویژه انسان جامعی است که پیش از طلوع آفتاب نبوت از افق قلبش در میان بدترین مردم مشهور به حسن سلوک، وقار و بزرگواری، متانت و بردباری، درستی و صحت عمل و آراسته به اخلاق حسنه باشد، و چنان که در کتابهای حدیث و تاریخ آمده پیامبر اسلام پیش از بعثت از چنان حسن سلوک و اخلاقی برخوردار بود که همگان از درستی و سلامت کردارش شگفت زده بودند و قوم خائن و معصیت پیشه مکه او را ملقب به لقب امین نمودند.

پیامبری ویژه آن انسان ویژه‌ای است که دارای ریشه خانوادگی اصیل و آباء و امهات و اجدادی با کرامت و مؤحد باشد، چنان که در این رابطه امیرمؤمنان درباره‌ی پیامبر اسلام می‌فرماید:

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 149

«مستقره خیر مستقر، و منبته اشرف منبت، فی معادن الکرامه و مهادد السلامة، قد صرفت نحوه افئدة الابرار و ثنیت الیه

ازمة الابصار:» «1»

قرارگاه خانوادگی‌اش بهترین قرارگاه، و محل رشد و نموش شریف‌ترین محل است، در معادن بزرگواری و گهواره‌های سلامت، قلب خوبان بخاطر آن همه خوبی‌ها و ریشه اصیلش شیفته او شد، و توجه دیده‌ها به سوی او متوجه گشت.

«حتى بعث الله محمداً صلى الله عليه وآله شهيداً و بشيراً و نذيراً خیر البرية طفلاً و انجبها كهلاً، و اطهر المطهرين شيمه و

اجود المستطمرين دبة:» «2»

تا این که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را گواه همه خوبی ها و بشارت دهنده و بیم رسان برانگیخت، آن وجود مبارکی که در کودکی بهترین مردم، در بزرگسالی نجیب ترین انسان و در اخلاق پاک ترین پاکان و دوام و پیوستگی وجودش از همه بیشتر بود.

«جعلہ اللہ سبحانہ بلاغا لرسالتہ و کرامۃ لامتہ، و ربیعا لاهل زمانہ و رفعة لاعوانہ، و شرفا لانصارہ:» «3»

خداوند پاک او را تبلیغ کننده پیام هایش، و وسیله ی کرامت امتش و بهار اهل زمانش و بلندی مرتبت یارانش و شرف هواخواهانش قرار داد.

پیامبری ویژه آن موجود والائی است که از عقل کامل و بصیرت جامع، و چشم حق بین، و ظرفیتی به گنجایش هستی، و قلبی مرکز انوار برخوردار باشد.

(1) - نهج البلاغه، خطبه 95.

(2) - نهج البلاغه، خطبه 104.

(3) - نهج البلاغه، خطبه 189.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 150

این خصوصیات در وجود مبارک پیامبر بنابر آیات قرآن و روایات به طور اکمل وجود داشت و بهمین خاطر خورشید نبوت و خاتمیت آن از افق جان ملکوتی اش طلوع کرد، و جهان را به نور عقل و علم و بصیرت و رسالتش روشن ساخت.

حضرت حق خبر ظهورش را به همه پیامبران اعلام نمود، و اوصاف کمالش را در کتب آسمانی بیان کرد، و از رسولانش ایمان به نبوت او را پیمان گرفت و از پیامبرانش خواست برای حل مشکلات و گشوده شدن گره از کارهایشان به معنویت او و اهل بیتش توسل جویند.

او برای نجات بشر از همه مفساد و مهالکی که به آن دچار بود، با همه ارزش‌های ملکوتی و حقایق معنوی و قرآنی که سراسر حق و هدایت بود مبعوث به رسالت شد.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ.

امیرمؤمنان اوضاع پیش از رسالت او را به این صورت بیان می‌کند:

«ارسله علی حین فتره من الرسل، و طول هجعة من الامم و اعتزام من الفتن، و انتشار من الامور، و تلظ من الحروب و الدنيا کاسفة النور، ظاهرة الغرور، علی حین اصفرار من ورقها، و ایاس من ثمرها، و اغوار من مائها، قد درست منار الهدی، و ظهرت اعلام الردی، فهي متجهمه لاهلها، عابسة فی وجه طالبها، ثمرها الفتنة، و طعامها الجيفة و شعارها الخوف، و دثارها السیف.»¹

پیامبر را در زمانی فرستاد که رشته رسالت منقطع، و خواب غفلت ملت‌ها طولانی، و فتنه‌ها جدی، و امور زندگی و ارزش‌ها از هم گسیخته، و آتش جنگ‌ها شعله‌ور بود.

(1) - نهج البلاغه، خطبه 88.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 151

نور دنیا و آفتاب حقایق در کسوف، و دنیا با ظهور چهره فریبده در حال خودنمایی، برگ‌های درخت زندگی زرد، نومیدی از بارور شدن شجره حیات بر دل‌ها چیره، و آب زندگی فروکش کرده بود.

زمانی که نشانه‌های هدایت کهنه، علائم گمراهی نمایان بود، دنیا به اهلش روی زشت نشان داده و نسبت به خواهنده‌اش عبوس بود، میوه‌اش فتنه، غذایش مردار، جامه زیرینش ترس، و جامه رویش شمشیر بود.

امیرمؤمنان (ع) در خطبه دیگر درباره‌ی روزگار پیش از بعثت می‌فرماید:

«بعثه و الناس ضلال في حيرة، و خابطون في فتنة، قد استهوهم الاهواء، و استزلتهم الكبرياء، و استخفهم الجاهلية الجاهلاء، حيارى في زلزال من الامر، و بلاء من الجهل، فبالغ صلى الله عليه وآله في النصيحة، و مضى على الطريقة و دعا الى الحكمة و الموعظة الحسنة:» **«1»**

خداوند هنگامی پیامبرش را مبعوث به رسالت کرد که مردم در وادی گمراهی حیران بودند، و کورکورانه در فتنه می رفتند، هواهای نفسانی عقل و خرد را از آنان ربوده، کبر و خودپسندی آنان را دچار لغزش نموده بود، و جاهلیت تاریک، آنان را به سبک سری و بی اعتباری نشانده از این جهت در کارها ناآرام و سرگردان و جامعه ای دچار جهالت و نادانی بودند، پیامبر اسلام خیرخواهی را نسبت به آنان به نهایت رسانید، و در تبلیغش به راه حق حرکت نمود، و آنان را به حکمت و موعظه حسنه دعوت فرمود.

گروهی از مفسران کلمه حق را در ابتدای آیه شریفه **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ** به قرآن معنا کرده اند یعنی خداوند مهربان برای هدایت جامعه انسانی پیامبر را همراه با قرآن مبعوث به رسالت نمود.

امیرمؤمنان (ع) درباره ای اهداف قرآن در جامعه انسانی می فرماید:

(1) - خطبه ی 94.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 152

«فجاءهم بتصديق الذی بین يديه والنور المقتدى به، ذلك القرآن فاستنطقوه و لن ينطق و لكن اخبركم عنه الا ان فيه علم ما يأتي و الحديث عن الماضي و دواء داءكم و نظم ما بينكم:» **«1»**

پس او با کتابی که تصدیق کننده حقایق کتاب های آسمانی بود و نوری که باید از آن پیروی شود به جانب مردم آمد آن نور قرآن است، آن را به سخن آورید ولی هرگز سخن نمی گوید اما من شما را از آن خبر دهم که چه اهدافی را دنبال می کند، آگاه باشید که دانش آنچه می آید، و خبر آنچه در عالم گذشت، و درمان دردهای شما و مقررات نظم دهنده زندگیتان در این کتاب است.

و نیز آن حضرت درباره ی قرآن می فرماید:

«و ان الله سبحانه لم يغط احداً بمثل هذا القرآن، فانه جبل الله المتين، و سببه الامين، و فيه ربيع القلب و ينابيع العلم، و ما للقلب جلاء غيره:» «2»

و یقیناً خداوند احدی را به مانند این قرآن پند نداده، قرآن رشته محکم خدا، و وسیله امین اوست، در آن بهار دل و چشمه‌های دانش است، دل را به غیر آن مایه جلا نیست.

آری پیامبر بزرگ اسلام این انسان کامل و جامع، و این چهره عرشی و ملکوتی با دارا بودن همه ارزش‌های انسانی و پخته‌ترین عقل، و سرشارترین علم و دانش و آراسته بودن به بصیرت همه جانبه همراه با قرآن مبعوث به رسالت شد تا جهانیان را از تاریکی جهل و ظلم و بی‌خبری و سیئات اخلاقی برهاند و با ارزش‌های الهی و اسلامی و انسانی آشنا سازد و با حکمت پیامبری‌اش و قرآن حکیمش به توفیق خدای حکیم جامعه‌ای حکیم بسازد.

(1) - نهج البلاغه، خطبه 157.

(2) - نهج البلاغه، خطبه 175.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 153

با رسالت او و نزول قرآن حجت همه جانبه بر بشر کامل شد، و نیازی نبود که با بعثت او و قرآن عظیمش خداوند با کسی دیگر یا جمعی دیگر گفتگو کند و آیه و نشانه‌ای برای آنان ارسال نماید، تا از حضرت حق توقع بیجا داشته باشند و خواسته غیر معقول مطرح کنند که **لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ**.

او با عنوان خاتمیت و معلم حکمت و کتاب و تزکیه کننده نفوس، و منجی انسان از مفساد و مهالک، و تأمین کننده خیر دنیا و آخرت، و تضمین کننده سعادت بشر، مبعوث به رسالت شد، و با بودن او که از هر جهت کامل بود، و با گوهر بی‌نظیری چون قرآن که از هر جهت جامع بود نیازی به حجت دیگر نبود، بنابراین هر کس مایل به هدایت و سعادت و نجات باشد باید به او و کتابش توسل جوید، و هر که از او و قرآنش روی برگرداند هلاکت و شقاوت او حتمی و ابدی است.

او برای اصلاح عقاید مردم، و تزکیه نفوس آنان از سیئات اخلاقی و آراستن انسان‌ها به عمل صالح مبعوث به رسالت شد، و با بعثتش تحولی شگرف در همه جوانب حیات بشر پدید آورد، و راهی نو پیش پای انسان باز کرد، و چراغی خاموش نشدنی در خیمه حیات او برافروخت.

اگر پس از مرگ او خائنان و منافقان و یهود و نصاری جلوی پیشرفت آئین او را در حیات انسان نمی‌گرفتند، و قرآن و اهل بیتش را به زنجیر اسارت و تعطیلی در خانه‌نشینی نمی‌کشیدند یقیناً وضع تاریخ و مسیر حیات انسان و چهره تمدن و مدرسه علم غیر از این بود که الان هست.

آن نابکاران پیشرفت آئین او را گند و طلوعش را محدود به زندگی قلیلی مؤمن و اهل باور کردند، و اکثر مردم روزگار او و پس از او را از بهره‌گیری از نبوت و قرآنش محروم و خائن و منافق و لائیک و یهودی و نصرانی و زردشتی بودائی باقی گذاشتند!!

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 154

صدرالمُتألهین درباره عظمت پیامبر اسلام و این که آن حضرت فرستاده بر حق خداست، و وجود مبارکش بر هر حقیقی برهان و دلیل است می‌گوید:

«در علوم الهی ثابت شده است که حق تعالی بر هر چیزی برهان و دلیل است، چنان که فرمود:

أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ: «1»

آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز گواه است؟

و نیز ثابت شده که ابتدا همانند انتهی و بدایت عین نهایت و خداوند فاعل تمام اشیاء، و انسان کامل که از آن کامل‌تر وجود ندارد نتیجه و غایت مخلوقات است.

«لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُكَ الْإِفْلَاقُ»: «2»

اگر تو نبودی اِفْلَاق را نمی‌آفریدم.

پس لازم است که انسان کامل برهان و دلیل بر همه اشیا باشد چنان که فرمود:

وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا: «3»

و تو را بر این امت گواه و برهان آوریم.

و از شواهدی که دلالت بر این مطلب دارد این است که حضرت حق به هر پیامبری معجزه و برهانی عطا فرمود ولی شخص پیامبر اسلام و وجود او را برهان و دلیل قرار دارد و فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا: «4»

(1) - فصلت 53.

(2) - بحار ج 15، ص 4.

(3) - نساء 41.

(4) - نساء 174.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 155

ای مردم یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما برهان و دلیلی چون پیامبر آمد، و نور روشنگری چون قرآن به سوی شما نازل کردیم.

برهان پیامبران و دلایل آنان در حقایقی غیر خودشان بود مانند برهان موسی که در عصا و دست و دیگر معجزاتش بود، ولی همه وجود پیامبر اسلام برهان بود.

برهان چشمش آن بود که فرمود: از من در رکوع پیشی نگیرید زیرا شما را از پشت سر خود همانطور که پیش روی خود را می بینم مشاهده می کنم. «1»

و برهان بصیرت و باطن او آن که:

ما زاعَ الْبَصَرُ وَ ما طَغَى (17) لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى: (18) «2»

چشم او از حقایق آنچه باید بنگرد بی‌هیچ کم و بیش مشاهده کرد، آنجا از بزرگ‌تر آیات حیرت انگیز پروردگار را به حقیقت دید.

و فرمود:

زمین برایم کشف و آشکار شد، خاور و باختر آن را دیدم. «3»

و برهان چشائی او آن که فرمود: این دست پخته گوسپند مسموم است. «4»

و برهان لمس و سودن او آن است که فرمود: خداوند دستش را میان دو کتف من قرار داد تا این که خنکی آن را احساس نمودم.

و برهان زبانش این که خداوند فرمود:

(1)-

(2)- نجم 17- 18.

(3)-

(4)-

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 156

وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى (3) إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى: «1»

و هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، سخن او جز وحی خدا نیست.

و برهان آب دهانش این که در روز خندق به جابر فرمود: خمیر خود را نان نکنید و دیگ‌های خود را از اجاق پائین نیاورید تا من بیایم، پس آمد و آب دهان در خمیر و دیگ انداخت و برکت یافت، جابر گوید: به خدا سوگند آنان هزار نفر بودند، هر چه توانستند خوردند تا این که رها کرده و برگشتند، در حالی که دیگ ما در حال جوشیدن بود و خمیر ما همانگونه نان می‌شد. «2»

و برهان دیگر آب دهان او آن که در روز خیبر در حالی که امیرمؤمنان چشم درد سختی داشت آب دهان بر چشم او مالید که به توفیق و اذن الهی چشم درد حضرت برطرف شد.

و برهان دستش آن که خداوند فرمود:

وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى: «3»

و هنگامی که به سوی دشمنان تیر انداختی تو نینداختی بلکه خداوند انداخت.

و برهان دیگر دستش این که ریگ در دست او تسبیح گفت. «4»

و برهان انگشتان او آن که چون به آن اشاره به ماه نمود دو نیمه گشت «5» و دیگر این که آب از انگشتانش جاری شد و مردم بسیاری از آن نوشیدند.

و برهان سینه او آن که خداوند فرمود:

(1) - نجم 3 - 4.

(2) -

(3) - انفال 17.

(4) -

(5) - قمر 1.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 157

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ. «1»

ای رسول من آیا ما تو را شرح صدر عنایت نکردیم.

و برهان قلب او آن که چشمانش به خواب می رفت ولی قلبش بیدار بود خداوند می فرماید:

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى: «2»

آنچه را دل پیامبر دید آن دل به پیامبر دروغ نگفت هر چه را دل دید حق و حقیقت بود.

امثال این دلایل و براهین در ظاهر وجود مقدس او (علیهما السلام) به اندازه ای است که شماره نتوان کرد.

و اما براهین باطن وجود او و قوای پنهانی وی، از آنها برهان حافظه اوست:

سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى: «3»

ما آیات قرآن را بر تو قرائت می کنیم پس هرگز فراموش نخواهی کرد.

و برهان قدرت و نیروی علم او: علی (ع) فرمود: رسول خدا هزار باب از دانش را به من آموخت و من از هر باب آن

هزار باب استنباط نمودم، وقتی حال ولی چنین باشد پس حال پیامبر آموزنده چگونه است؟

و اما برهان قوت و قدرت عملی او معراجش به جسد نورانی اش «4» به دورترین نقطه آسمانها یعنی «سدره المنتهی» است.

«5»

و اما برهان عقل عملی او: خداوند می فرماید:

(1) - انشراح 1.

(2) - نجم 11.

(3) - اعلی 6.

(4) - اسرا 1.

(5) - نجم 14.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 158

وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ. «1»

و یقیناً تو بر بلندای ملکات و سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری و خود فرمود:

«بعثت لاتمم مکارم الاخلاق:» «2»

«مبعوث شدم تا ارزش‌های اخلاقی را به کمال برسانم» «3»

رسول خدا در روایاتی درباره خود می‌فرماید:

«ایها الناس لا نبی بعدی و لا سننه بعد سنتی فمن ادعی ذلك فدعواه و بدعة الی النار و من ادعی ذلك فافتلوه:» «4»

ای مردم پس از من پیامبری نخواهد بود، و روشی بعد از روش من نیست، کسی که پس از من ادعای نبوت کند ادعا و بدعتش راهی به سوی آتش است و هر کس بعد از من ادعای پیامبری نماید او را به قتل برسانید.

«انا دعوة ابراهیم و کان آخر من بشر بی عیسی بن مریم:» «5»

من درخواست ابراهیم از خدا، و آخرین پیامبری هستم که عیسی به ظهورم بشارت داد.

«كنت اول الناس فی الخلق و آخر هم فی البعث:» «6»

من در آفرینش اول انسان و در نبوت آخرین پیامبرم او مبعوث به رسالت شد تا اهل ایمان و عمل صالح را به سعادت ابدی و پاداش سرمدی بشارت دهد، و بی‌دینان و آلودگان به اعمال زشت و اخلاق پست را از شقاوت دائمی و عذاب همیشگی بترساند.

(1) - قلم 4.

(2) -

(3) - اسرار الآيات 210.

(4) - امالی مفید 33.

(5) - كنز العمال 31889.

(6) - طبقات ابن سعد ج 1، ص 149.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 159

شیوه او در تبلیغ براساس بشارت و انذار درسی آموزنده برای همه مبلغان است، مبلغ معارف دینی و حلال و حرام الهی اگر بخواهد سخنش در مردم اثر بگذارد باید از روش پیامبر اعظم در بشارت دادن و انذار پیروی نماید.

او در برابر کسانی که از نبوت و قرآنش و بشارت و انذارش روی بگردانند و دوزخی شوند هیچ مسئولیتی ندارد، زیرا با بشارت و انذار و بیان حقایق و اشاره به عواقب خوبی‌ها و زشتی‌ها حجت را بر همگان تمام می‌کند و بر این اساس هر کس دوزخی شود به دست خود دوزخی شده و پیامبر در برابر او هیچ مسئولیتی ندارد.

در مسئله بشارت و انذار نسبت به هر کدام به يك آیه و يك روایت اکتفا می‌کنم.

پیامبر اسلام بشارت دهنده به پاکان است که در آخرت به مزد پاکی خود به چنین جایگاهی می‌رسند:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَهُمْ فِيهَا كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءُهُمْ: «1»

صفت بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده چنین است:

در آن نهرهایی است از آبی که مزه و رنگش برنگشته و نهرهایی از شیر که طعمش دگرگون نشده، و نهرهایی از شراب که برای نوشندگان مایه لذت است، و نهرهایی از عسل خالص است و در آن بهشت از هر گونه میوه‌ای برای آنان فراهم است، و نیز آمرزشی از سوی پروردگارشان ویژه آنان است آیا اینان مانند

(1) - محمد 15.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 160

کسانی هستند که در آتش همیشگی و جاودانه‌اند و از آبی جوشان به آنان می‌نوشانند که روده‌هایشان را متلاشی می‌کند؟! می‌کند؟! می‌کند!؟

حضرت باقر (ع) می‌فرماید:

«اما الجنان المذكورة في الكتاب فانهن جنة عدن، و جنة الفردوس، و جنة النعيم، و جنة المأوى قال: و ان الله تعالى جنانا محفوفة بهذه الجنان و ان المؤمن ليكون له من الجنان ما احب و اشتهى يتنعم فيهن كيف يشاء.

«و اذا اراد المؤمن شيئاً انما دعواه به اذ اراد ان يقول: سبحانك اللهم، فاذا قالها تبادرت اليه الخدام بما اشتهى من غير ان يكون طلبه منهم او امر به و ذلك قول الله تعالى دعواهم فيها سبحانك اللهم و تحيتهم فيها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمين يعنى بذلك ما يقضون من لذاتهم من الجماع و الشراب يحمدون الله تعالى عند فراغهم.

واما قوله اولئك لهم رزق معلوم قال: يعلمه الخدام فيأتون به اولياء الله قبل ان يسألوهم اياه

واما قوله تعالى فواكه و هم مكرمون قال: فانهم لا يشتهون شيئاً في الجنة الا اكرموا به. «1»

بهشت‌های ذکر شده در قرآن عبارت‌اند از: بهشت عدن، بهشت فردوس، بهشت نعیم، بهشت مأوی آنگاه حضرت باقر فرمود: برای خدا بهشت‌هایی است گرداگرد این بهشت‌ها، یقیناً برای مؤمن از بهشت‌ها آنچه را دوست دارد و می‌خواهد فراهم است، در آنها آنگونه که بخواهد بهره‌مند از نعمت‌ها است.

(1) - کافی ج 8، ص 95

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 161

چون چیزی را بخواهد و اراده کند بدون طلبیدن یا فرمان دادن به آوردن آن می‌گوید: **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ**

بنگاه خدمه بهشت آنچه را خواسته به سرعت نزد او می‌آورند، و این همان قول خداست که در قرآن از آنان نقل می‌کند:

دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: «1»

خدا را وقتی به نعمت حورالعین و نوشیدنی‌ها بهره‌مند شدند و از لذاتش فراغت یافتند به آن سپاس و ستایش می‌نمایند.

و اما گفته حق

أُولَئِكَ هُمْ رَزَقُ مَعْلُومٌ: «2»

حضرت باقر در توضیح این آیه می‌فرمایند: خادمان بهشتی پیش از آن که بهشتیان از آنان رزقی را درخواست کنند به نزد آن دوستان خدا می‌آورند.

و اما گفتار خداوند

فَوَاكِهُ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ: «3»

معنایش این است که بهشتیان چیزی را از نعمت‌های بهشت نمی‌خواهند مگر این که آنان را به نعمت درخواستی آنان اکرام می‌نمایند.

پیامبر اسلام ناپاکان و بی‌دینان و متکبران از حق را از عذاب آخرت عذابی که به گوشه‌ای از آن در این آیه اشاره شده بیم می‌دهد.

(1) - یونس 10.

(2) - صافات 41.

(3) - صافات 42.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 162

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: «1»

ای اهل ایمان خود و اهل خود را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگ‌هاوند حفظ کنید، بر آن فرشتگانی خشن و سخت‌گیر گمارده شده‌اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند، و آنچه را به آن مأمورند همواره انجام می‌دهند.

آن روز به کافران گفته می‌شود: ای کافران امروز عذرخواهی نکنید فقط آنچه را همواره انجام می‌دادید جزا داده می‌شوید.

صدوق به اسنادش از حضرت صادق (ع) روایت می‌کند.

روزی رسول خدا در میان یارانش نشسته بود که امین وحی غصه‌دار و حزین و با رنگی تغییر یافته به محضر آن حضرت آمد پیامبر از او پرسید چه شده که تو را غصه‌دار و حزین می‌بینم؟ عرضه داشت چرا اینگونه نباشم در حالی که امروز منافخ دوزخ را نهادند، پیامبر پرسید منافخ دوزخ چیست؟

جبرئیل گفت:

«ان الله تعالى امر بالنار فاوقد عليها الف عام حتى احمرت، ثم امر بها فاوقد عليها الف عام حتى ابيضت، ثم امر بها فاوقد عليها الف عام حتى اسودت و هي سوداء مظلمه فلو ان حلقة من السلسلة التي طولها سبعون ذراعاً وضعت على اهل الدنيا لذابت الدنيا من حرها، و لو ان قطرة من الزقوم و الضريع قطرت في

(1) - تحريم 6- 7.

تفسير حكيم، ج 4، ص: 163

شراب اهل الدنيا مات اهل الدنيا من تنهها قال: فبکی رسول الله و بکی جبرئیل فبعث الله اليهما ملكا فقال ان ربكما یقرئكما السلام و یقول: انی قد امتکما من ان تذنبا ذنباً اعذبکما علیه: «1»

خدا امر به آتش کرد پس هزار سال آن را برافروخت تا قرمز شد، سپس امر به آن کرد پس هزار سال دیگر آن را برافروخت تا سپید گشت، آنگاه امر به آن نمود پس هزار سال دیگر آن را برافروخت تا سیاه شد، هم اکنون آن آتش سیاه تاریک است، اگر حلقه‌ای از زنجیری که در آن آتش است بر اهل دنیا بگذارند دنیا از شدت حرارتش آب می‌شود، و اگر قطره‌ای از زقوم دوزخ را و مایه ضریع آن را در نوشیدنی اهل دنیا بچکانند همه اهل دنیا از بویش نابود می‌شوند!!

حضرت صادق فرمود: پیامبر و جبرئیل گریستند، خدا فرشته‌ای را نزد آن دو نفر فرستاد و گفت پروردگارتان به شما سلام می‌رساند و می‌فرماید من شما را از اینکه دچار گناهی شوید که بخاطر آن به عذاب دوزخ معذب گردید امنیت و مصونیت دادم.

(1) - علم الیقین فیض کاشانی ج 2، ص 1032.

تفسير حكيم، ج 4، ص: 164

تفسیر آیه 120 - 121

وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِیَاهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

یهود و نصاری هرگز از تو «و امت» راضی نمی شوند تا این که نهایتاً از آئینشان پیروی کنی بگو مسلماً هدایت خدا که قرآن است فقط هدایت واقعی است و اگر پس از دانشی که چون قرآن برایت آمده از هوا و هوس های آنان پیروی کنی از سوی خدا هیچ سرپرستی و یآوری برایت نخواهد بود.

آنان که کتاب آسمانی عطایشان نموده ایم آن را به طوری که شایسته آن است تلاوت می کنند به آن ایمان دارند و کسانی که کافر به آن هستند هم آنان نقد هستی خود را تباه کرده اند.

شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه به چند مطلب و مسئله محوری که باید در خور توجه ملت اسلام باشد اشاره شده است:

1- رضایت یهود و نصاری از پیامبر و امتش در صورت یهودی شدن یا نصرانی شدن آنان.

2- تنها هدایت و بلکه حقیقت هدایت قرآن است.

3- امکان راه یابی آراء باطل و هواهای شیطانی یهود و نصاری در امور حیاتی مسلمانان.

4- تلاوت شایسته و به حق نسبت به آیات خدا.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 165

خوشنودی یهود و نصاری از مسلمانان به شرط یهودی یا نصرانی شدن آنان گرچه خطاب آیه شریفه به پیامبر اسلام است: **وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى** ولی با توجه با الغاء خصوصیت نسبت به آن حضرت به نظر میرسد باید آیه شریفه را متوجه ملت اسلام دانست، چنان که تاریخ برخورد یهود و نصاری با ملت اسلام گواه بر این معناست که این

دو قوم لجوج که در هر دوره و زمان و نیز در این دوره دست در همه فتنه‌ها داشته و دارند، و زمینه‌ساز هر نوع فسادى در بستر تاریخ بوده و هم اکنون هم هستند دست از کینه و دشمنی و عداوت و خیانت نسبت به ملت اسلام برنمی‌دارند مگر این که مسلمانان که همیشه بخاطر ایمانشان و گرامی‌داشت ارزش‌ها خاری در چشم آنان و مانعی در مسیر افسادگری‌شان بودند از هدایت الهی یعنی توجه به قرآن و عمل به آن دست بردارند و از اوهام و خرافات آنان و حقایقی که به دایره تحریف کشیده‌اند پیروی نمایند و نهایتاً آئین کامل و سالم خود را کنار گذاشته به قرآن مجید که نشانگر همه حقایق و خیر دنیا و آخرت انسان است پشت کنند و به آئین تحریف شده آنان روی آورند و به عنوان یهودی یا نصرانی جز پیکره نحس آنان گردند، در غیر این صورت این دو طایفه با ملت اسلام آشتی نخواهند کرد، و از آنان طبق گفته حق هرگز خوشنود نخواهند شد و به فتنه و فساد خود در همه امور مسلمانان ادامه خواهند داد.

این ملت اسلام است که باید از دین خود محافظت نماید، و پای‌بند به آئین خود باشد، و سعی کند که جلوی فتنه و فساد و ترفندهای این دو طایفه که جز زیان و خسارت و خرابی دنیا و آخرت نتیجه و میوه‌ای برای ملت اسلام ندارد بایستد، و نگذارد این خائنان به آنان خیانت کنند و به دینداری و دین شناسی و ایمانشان لطمه بزنند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 166

این جانب در اولین آیه‌ای که از سوره بقره سخن از اهل کتاب به ویژه یهود به میان آورده شرح بسیار مفصلی که از مفسد و فتنه‌گری‌های آنان در زمان موسی و مسیح و در عصر بعثت پیامبر اسلام و به ویژه در این زمان آورده‌ام و به ترفندهای آنان و مفسادشان و مقاصدی که برای به‌لجن کشیدن جهان و تھی کردن ملت‌ها از فرهنگشان، و زدن ضربات جبران ناپذیری که نسبت به مسلمانان در نظر دارند از کتاب‌های خوشان اشاره کرده‌ام و در اینجا نیازی به توضیح بیشتر در این زمینه نمی‌بینم.

تنها منبع هدایت قرآن است.

آری تنها منبع هدایت قرآن مجید است، زیرا از هر گونه تحریفی که دیگر کتاب‌های آسمانی به دست دزدان راه انسانیت دچار شدند به اراده حق سالم و صحیح مانده و در مصون ماندنش از تحریف هیچ شک و تردیدی نیست و اعتقاد همه شیعیان اهل بیت با تکیه بر خود آیات قرآن و روایات اهل بیت و نظر بزرگ‌ترین عالمان این طایفه این است که قرآنی که امروز در اختیار همه مسلمانان از هر قوم و طایفه‌ای است عیناً همان قرآن زمان پیامبر و امامان معصوم است، و هر کس جز این اعتقادی داشته باشد اعتقادش باطل و غیر معقول است.

این کتاب همه انسان‌ها را در همه امور حیات و مسائل زندگی به خیر و سعادت هدایت می‌کند، و زمینه لقاء و رضایت حق و آخرت آباد را برایش فراهم می‌نماید و او را از افتادن در ضلالت و گمراهی حفظ می‌کند.

در این زمینه در توضیح **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** بحث قابل توجهی به میان آمد، و توضیح مفصلی درباره هدایت‌گری قرآن داده شده.

در این بخش به اشارات کوتاهی که از صدر المتألهین درباره هدایت‌گری قرآن در کتاب اسرار الآياتش آمده اشاره می‌کنم «بدان که یکی از نام‌های نیکوی قرآن

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 167

نور است، زیرا قرآن نوری است عقلی که به وسیله آن نور احوال مبدء و معاد کشف و آشکار می‌گردد، و به آن نور حقایق اشیاء دیده و درک می‌گردد، و انسان توسط آن نور در قیامت راهنمایی یافته و راه رسیدن به بهشت را می‌پیماید.»

و لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: «1»

ما کتاب نازل شده بر تو را نوری عظیم قرار دادیم که هر کس از بندگمان را بخواهیم به وسیله آن هدایت می‌کنیم بی‌تردید تو به کمک این نور مردم را به راه راست که راه خداست هدایت می‌نمائی.

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: «2»

بی‌تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است، خدا به وسیله آن نور کسانی را که از خشنودی او پیروی می‌کنند به راههای سلامت راهنمایی می‌کند، و آنان را به توفیق خود از تاریکی‌های (جهل، کفر، شرک و نفاق) به سوی روشنائی «معرفت، ایمان، عمل صالح و اخلاق حسنه» بیرون می‌آورد و به سوی راه راست هدایتشان می‌نماید.

و از نام‌های بزرگ قرآن حکمت است، حکمت و علم استوار و دانش حقیقی عنایتی است ربانی و بخششی است الهی که نصیب کسی نمی‌شود مگر از جانب حق:

(1) - شوری 52.

(2) - مائده 15 - 16.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 168

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ: «1»

خدا حکمت را به هر کس بخواهد عنایت می کند و آن که حکمت به او داده شده بی تردید خیر فراوانی به وی داده اند و جز صاحبان مغز این حقیقت را متذکر نمی شوند.

قرآن از رسول اسلام تعبیر به معلم کتاب و حکمت نموده است:

يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ: «2»

در این آیه شریفه اشاره به این است که: حکمت که گاهی از آن تعبیر به قرآن و گاهی به نور و نزد حکما به عقل بسیط می شود از احسان و فضل الهی و کمال ذات احدی است که هر کس از خواص بندگان را برگزیند و مورد دوستی و محبت خود قرار دهد عنایت می فرماید

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. «3»

مانند پادشاهی که لباس مخصوص خود را به هر کس از نزدیکان خود که بخواهد عنایت می نماید، چون حکمت واقعی از صفات ذاتی حق بوده و هیچ يك از بندگان و مخلوقات به آن دست نیابد مگر پس از تجرد و دوری از دنیا و از وجود خود به تقوا و زهد واقعی و فناء از آلودگی های طبیعت و عادات و ورود در جمعیت و گروه مهیمین از فرشتگان و بندگان مقرب و نزدیک به حق تعالی، تا این که خداوند او را از علم لدنی خود بهره مند کند و حقایق آیات قرآن را که همان حکمت است بر قلب او مکشوف سازد و به او خیر کثیر و احسان و

(1) - بقره 269.

(2) - جمعه 2.

(3) - جمعه 4.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 169

رحمت نامتناهی بخشد و به حیات طیبه که دور از آلودگی‌های این جهان است زنده فرماید و نوری به او عطا کند که توسط آن نور در تاریکی و حجاب‌های دنیا و برزخ‌ها و قبرها یعنی عوالم و عقبات پس از مرگ که به موازات پیمودن مراحل برای او پیش می‌آید گذر کند چنان که در قرآن می‌فرماید:

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «1»

آیا کسی که از نظر روحی و عقلی مرده بود و ما او را (به وسیله هدایت قرآن و آراسته شدن به ایمان) زنده کردیم و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم به درستی و سلامت زندگی کند، مانند کسی است که در تاریکی‌های جهل و گمراهی است و از آن بیرون شدن نیست، اینگونه برای کافران به خاطر لجاجت و عنادشان آنچه انجام می‌دادند آراسته شد تا گمان کنند اعمالی که همواره انجام می‌دهند نیکوست!!

و از نام‌های مبارك قرآن روح است کتاب خدا در این زمینه می‌فرماید:

يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ: «2»

روح را به فرمانش به هر کس از بندگانش که بخواهد القا می‌کند تا مردم را از روز قیامت بیم دهد.

و از صفات و نام‌های قرآن حق است:

(1) - انعام، 122.

(2) - غافر 15.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 170

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ: «1»

بگو قرآن را روح القدس از سوی پروردگارت به حق و راستی نازل کرده، تا کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت بدارد و برای اهل تسلیم هدایت گرو مژده باشد.

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَنْتَظِرُ أَوَّلُوا الْأَلْبَابِ: «2»

آیا کسی که یقین دارد آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است، مانند کسی است که از نظر باطن نابینا است فقط خردمندان با بصیرت متذکر این حقیقت هستند.

و از نام‌های شریف قرآن هدی است، زیرا قرآن هدایت و راهنمایی به حق می‌کند و بلکه خود حق است.

ذَلِكَ هُدًى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ: «3»

این قرآن هدایت خدا است که هر که را بخواهد به وسیله آن راهنمایی می‌کند.

و از نام‌های شریف آن ذکر است، چون انسان بتوسط قرآن امورات آخرت و حالات مبدء و معاد را یاد می‌کند.

فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ: «4»

(1) - نحل 102.

(2) - رعد 19.

(3) - زمر 23.

(4) - زحرف 43 - 44.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 171

پس به آنچه به تو وحی شده در جهت اعتقاد و عمل چنگ بزن، بی تردید تو هر راه راست هستی، و مسلماً این قرآن برای تو و قوم تو مایه تذکر و شرف و عزت است و به زودی درباره آن بازخواست خواهید شد.

و از نام‌های قرآن شفاء است، چون مؤمن توسط قرآن از بیماری‌های نفسانی و امراض درونی و رنج‌های روز رستاخیز، از قبیل نادانی و رشک بردن، و بزرگ منشی و تظاهر به پاکدامنی و ریا و نفاق و دورویی و خودآرائی و شهوت و خشم و عشق به جاه و قدر و شرف و سایر بیماری‌هایی که وقتی در نفس محکم و استوار گردید پزشکان روحانی از درمان آن عاجزند رها می‌یابد و درمان می‌شود.

قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدىً وَ شِفاءً.

بگو این قرآن برای اهل ایمان سراسر هدایت و درمان است.

صفات و اوصاف و نام‌های قرآن بسیار است و شرحش موجب تطویل سخن می‌گردد، به همین مقدار که توضیح داده شد، و معلوم گشت که تنها منبع هدایت «البته با تعلیم پیامبر و اهل بیتش» قرآن است کافی است. «1»

امکان راه‌یابی آراء باطل و هواهای شیطانی یهود و انصار در امور مسلمین

با توجه به وضع فعلی اکثر مسلمانان، و به ویژه مردان و زنان غرب‌زده آنان، و شکل زندگی برخی از مدعیان مسلمانی که برگرفته از فرهنگ یهود و نصاری است، و با عنایت به این که در آیات گذشته مورد شرح و توضیح به طور مفصل درباره نفوذ این مودیان در زندگی مسلمانان و فتنه و فساد که حاکم بر اهل اسلام نموده‌اند، از شرح تکراری این عنوان خوداری می‌کنم و تنها به ملت اسلام و امت پیامبر از باب خیر خواهی عرضه می‌دارم که از قبول روش و منش و

فرهنگ آنان که ریشه در شهوات و هواهای نفسانی آنان دارد و ثابت کرده‌اند که دشمن آشکار مسلمانان هستند پرهیزند و عزت و شرف خود را از غارت شدن به دست این غارتگران حفظ کنند، که اینان به هیچ عنوان اهل رحم و مروت نیستند و با خواب کردن مسلمانان و دور کردنشان از فرهنگ اسلام در صدد غارت ثروت مادی و معنوی آنان هستند.

تلاوت شایسته

از معارف الهیه، و گفتار اهل تخصص استفاده می‌شود حق تلاوت مرکب از سه حقیقت است:

- 1- قرائت قرآن به صورتی منظم و با رعایت آداب.
 - 2- فهم و درک آیات و به عبارت دیگر تدبر در حقایق این کتاب عظیم آسمانی.
 - 3- عمل به آیات الهی، و مسئولیت پذیری نسبت به احکام و حلال و حرام آن، و آراسته شدن به واقعیات تربیتی این کتاب.
- آری آنان که با قلب و عقل قرآن را دریافت می‌کنند و **آتَيْنَاهُمْ**، و به تدبر و اندیشه در آن برای فهم حقایقش می‌نشینند، و در هر کجا و در هر شرایطی که عمل به آیاتش اقتضا دارد به عمل برمی‌خیزند منحصرأ اینان هستند که به کتاب الهی ایمان دارند، ولی قرائت بی‌تدبر، و گریز از عمل به آیات کتاب کفر به آن و موجب تباه شدن سرمایه وجودی انسان و سبب دچار شدن به خزی دنیا و عذاب آخرت است.
- اگر یهود و نصاری هم حق تلاوت تورات و انجیل را که برخی آیاتش بیانگر اوصاف پیامبر اسلام است رعایت می‌کردند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 173

قطعاً به پیروی از تورات و انجیل به رسول اسلام ایمان می‌آوردند و برای همیشه آتش فتنه و فساد، و ایجاد تفرقه میان ملت‌ها، و غارت ثروت مظلومان و گسترش گناهان اخلاقی و مالی و اجتماعی خاموش می‌شد.

ولی این دو گروه آیات این دو کتاب را به زبان قرائت کردند و می‌کنند، ولی حاضر به دقت و تدبر در آیات این دو منبع هدایت و عمل به آن نیستند، چنان که در میان مسلمانان هم اینگونه افراد زیاد است، قرآن را به زبان قرائت می‌کنند ولی به خود نوبت اندیشه و تدبر در آیاتش را نمی‌دهند، و نسبت به آن مسئولیت گریز هستند و همین خلأ تدبر و خالی بودن جای عمل سبب شده که دشمنان بتوانند اهواء و آراء باطلشان را بر بسیاری از مرد و زن امت تحمیل کنند و آنان را وادار

نمایند که از فرهنگ منحط، و انواع مفاسد و معاصی یهودیت و نصرانیت پیروی کنند و نهایتاً خود را به خواری و پوکی و گرفتاری‌های روانی و اخلاقی دچار نمایند!

همین پیروی از اهواء نفسانی و نقشه‌های شیطانی یهود و نصاری سبب شده که پیروان که مشتی مسلمانان تو خالی و به ظاهر مسلمان‌اند از ولایت و یاری خدا محروم شوند و در چنگال شیاطین و فرهنگشان اسیر باشند، و از درك فیوضات الهیه دور بمانند و مانند اربابانشان دچار خسارت گردند.

حضرت صادق در توضیح حق تلاوت می‌فرماید:

«ان حق تلاوته هو الوقوف عند ذكر الجنة والنار و يسأل في الاولى و يستعيز من الآخرة:» «1»

حق تلاوت این است که در کنار آیات مربوط به بهشت و دوزخ درنگ کنی و در حقایق آیات مربوط به این دو مکان اندیشه نمائی، تا معلومت گردد آیا

(1) - مجمع البیان ج 1، ص 371.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 174

متصف به اوصاف اهل بهشتی در این صورت بهشت را از خدا درخواست کنی، یا آلوده به اوصاف دوزخیانی تا آن اوصاف را از خود دور کرده و از خدا بخواهی که تو را برای مصون ماندن از عذاب دوزخ پناه دهد و راه آن را برای همیشه به رویت ببندد.

و نیز از آن حضرت در توضیح حق تلاوته روایت شده:

«يَتْلُونَ آيَاتَهُ وَ يَتَفَقَهُونَ بِهِ وَ يَعْمَلُونَ بِأَحْكَامِهِ ... انما هو تدبر آياته و العمل بأحكامه:» «1»

حق تلاوت به این است که آیات به صورت منظم و با رعایت آداب قرائت شود، و دقایق و حقایق آن درك گردد و به احکامش عمل کنند و نهایتاً حق تلاوت تدبر و اندیشه در آیات و عمل به احکام آن است.

راهیابی به حقایق قرآن.

افرادی بودند که سواد نداشتند، ولی با شنیدن مسائل الهی از زبان پاکان، خالصانه و عاشقانه به آن مسایل عمل می کردند، و در حال عمل به احکام الهی تقوا به خرج داده از محرمات اجتناب می نمودند، و نهایتاً عمل آنان به مسایل الهی و رعایت تقوا و اجتناب از محرمات آنان را به حریم قرآن وارد کرد و قلب و جانیشان را به تسخیر معارف کشید از جمله این افراد شخصیت معروف قرآنی مرحوم بابا کاظم است که آرامگاهش در قبرستان حاج شیخ قم زیارتگاه اهل دل است.

اینجانب علاوه بر زیارت قبر نورانی او، و شنیدن احوالاتش از کسانی که او را دیده بودند، يك سفر به محلی که در آنجا به طور اعجاز آمیزی حافظ قرآن شد

(1) - برهان ج 1، ص 147.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 175

رفتم و با آشنایان و اقوام و نزدیکانش ملاقات نموده و با آنان به امامزاده‌ای که آن معجزه در آنجا به وقوع پیوست رفتم.

به تواتر کسانی که او را زیارت کرده‌اند از او نقل کرده‌اند که گفته: ماه رمضان ماه بهار قرآن و ماه عبادت و صیام گوینده‌ای مذهبی از جانب آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری به روستای ما آمد و ضمن گفته‌های الهی و نورانی‌اش از نماز و زکات و خمس و روزه سخن گفت و اعلام کرد هر مسلمانی حساب سال نداشته باشد و حقوق مالی خود را نپردازد و از آن مال پاك نشده خانه و لباس بخرد و از آنها استفاده کند نماز و روزه‌اش درست نیست.

پس از شنیدن احکام الهی به خانه رفتم و به پدرم گفتم: چرا زکات غلات را نمی دهی؟ گفت: پسرم این حرف‌ها را از کجا آورده‌ای؟ گفتم يك روحانی از قم آمده و می گوید: اگر کسی حقوق الهی اموالش مانند زکات را نپردازد مالش حرام است، پدرم در پاسخ من گفت: او برای خودش این سخنان را بافته!

من گفتم با توجه به سخن شما ماندن من نزد شما به صلاح من نیست و به حالت قهر به شهر قم آمدم.

پدرم پس از مدتی کسی را فرستاد و مرا به روستا بازگرداند، ولی سخن من از قول آن روحانی با پدرم ادامه یافت و یا فشاری می‌کردم که زکات اموالش را بپردازد او هم پاسخ می‌داد این فضولی‌ها به تو ربطی ندارد.

باز خانه پدر را ترك کردم و این بار به تهران آمده و مشغول کار شدم، پدرم افرادی را فرستاد و مرا به روستا برگرداندند ولی بگو مگوی ما ادامه یافت تا با وساطت پیران محل پدرم حاضر شد قطعه‌ای زمین کشاورزی و بذر به من

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 176

واگذار کند تا من مستقلاً به کشاورزی مشغول شوم و او از اصرار من به زکات خلاص گردد.

او زمین را با هشت بار گندم به من داد، من هم بی‌معطلی نیمی از آن گندم را به عنوان زکات به فقرا و نیم دیگر را کشت کردم و خدای مهربان برکتی به زراعت من داد که در آن ناحیه بی‌نظیر بود.

محصول زمین را در وقت لازم درو کردم و به شکرانه عنایت حق با تهیدست نصف کردم تا بیشتر از زکات معمولی در راه خدا داده باشم، و سال‌های بعد هم همین رویه را ادامه دادم و حضرت حق هم به برکاتش بر من می‌افزود.

یکی از سال‌ها که گندم درو کرده را خرمن کرده بودم تا ظهر آن را باد می‌دادم که گاه از گندم جدا شود ولی هنگام ظهر بخاطر گرمی هوا باد قطع شد و من از خرمن باد دادن متوقف شدم با خود گفتم: اکنون برای استراحت می‌روم و هنگام عصر با كمك حق به باد دادن خرمن باز خواهم گشت.

پشته‌ای علوفه برای گوسپندانم آماده کردم و آن را به دوش برداشته به سوی آبادی روان شدم در میان راه با دو سید جوان نورانی و خوش چهره بر خورد کردم. که تا آن زمان آنان را ندیده بودم، به هر دو سلام کردم و آنان با کمال محبت جوامم را دادند.

از آنان پرسیدم کجا؟ آیا به امام‌زاده می‌روید؟ گفتند آری گفتیم من هم با شما بیایم؟ گفتند بیا.

من تصور کردم آنان راه امام‌زاده را بلد نیستند ولی هنگامی که حرکت کردیم دیدم هر دو جلوتر می‌روند، به امام زاده‌ای که آن را شاهزاده حسین می‌گویند رسیدیم، پشته علوفه را از پشتم به زمین گذاردم و همراه آنان وارد حرم شدم، آنان سوره حمد و قل هو الله را خواندند و من هم همراه آنان می‌خواندم و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 177

صندوق را می‌بوسیدم و دوری زدم اما آنان چنین نمی‌کردند بلکه فقط حمد و سوره قرائت می‌نمودند.

از آنجا بیرون آمدم و به امام زاده دیگری که آن را هفتاد دو تن می‌نامند رفتیم، باز من دور می‌زدم ولی آنان فقط مشغول خواندن فاتحه بودند. ناگاه آن دو سید رو به من کردند و گفتند کاظم آن بالا را بخوان گفتم من سواد خواندم و نوشتن ندارم، گفتند به آن کتیبه بنگر می‌توانی بخوانی!

نگاه کردم کتیبه‌ای دیدم که نه پیش از آن دیده بودم و نه پس از آن دقت کردم به خط سپید پر نوری این آیه شریفه نوشته بود:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ تا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

آیه را خواندم آنان جلوتر آمدند، یکی از آن دو سید مرا نگاه داشت و دست خود را از پیشانی تا سینه‌ام کشید و سوره حمد را خواند و به چهره من دمید و همه قرآن را در سینه من نهاد، من حالم دگرگون شد و هنگامی که بخود آمدم دیدم شب فرا رسیده برخاسته به آبادی آمدم یکی از اهالی روستا به نام کربلایی علی مرا صدا زد و گفت: کاظم کجائی چرا برای جمع کردن خرمونت به صحرا نرفتی؟ گفتم کربلایی دو بزرگوار آمدند و من همراه آنان به امام زاده رفتم و آنان همه قرآن را در سینه من نهادند و رفتند.

گفت: پسر چه می‌گوئی مگر دیوانه شده‌ای، آیت الله حاج شیخ عبدالکریم که مجتهد است همه قرآن را از حفظ ندارد تو حافظ قرآنی؟!

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 178

گفتم می‌توانید مرا امتحان کنید، مردم روستا جمع شده مرا به خانه ملای روستا بردند، او در عین تصدیق درست کاری و صداقت من گفت: هم اکنون او را امتحان می‌کنیم قرآن آوردند و گفتند: بخوان گفتم از حفظ پیرسید.

ملای ده ابتدا سوره الرحمان و سپس یس و مریم و بعضی از سوره‌های دیگر را پیشنهاد داد و من همه را از حفظ بدون کمترین لغزش قرائت کردم.

ملای روستا قرآن را بوسید و گفت: مردم کاظم درست می‌گویند او مورد لطف خاص قرار گرفته.

مردم بر سر من ریختند و لباس‌هایم را به عنوان تبرک بردند و اگر ملای روستا مرا در اتاق مخصوص نبرده بود مردم محل گوشت بدنم را نیز به عنوان تبرک می‌بردند!

ملای روستا به زحمت مردم را از خانه بیرون کرد و گفت کاظم اگر جان خودت را می‌خواهی همین شبانه از اینجا برو و در غیر این صورت به عنوان تبرک از دست مردم دچار آسیب خواهی شد.

گفتم خرم و گوسپندانم را چه کنم، گفت: من دستور می‌دهم آنها را حفظ و جمع‌آوری کنند و سپس پولی در اختیار من گذاشت و من شبانه به ملایر آمدم و خدمت مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا شهاب رسیدم و او نیز مرا امتحان کرد و غرق شگفتی و حیرت شد، خبر وضع من پس از آن به تویسرکان، همدان، کرمانشاه و حتی عراق رسید. «1»

(1) - کرامات صالحین 356.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 179

تفسیر آیه 122 - 123

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَتَىٰ فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ.

وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ.

ای بنی اسرائیل نعمت‌های مرا که به شما عطا کردم و این که شما را بر جهانیان (زمان خودتان) برتری دادم یاد کنید.

و از روزی پروا کنید که نه کسی از کسی عذابی را دفع می‌کند و نه از کسی (در برابر گناهانش برای آزادی از دوزخ) فدیة و عوضی می‌گیرند و نه کسی را شفاعتی سود دهد و نه (برای رهایی از عذاب) یاری می‌شوند.

شرح و توضیح

این دو آیه شریفه عیناً مانند دو آیه 47 و 48 سوره مبارکه بقره است که شرح و توضیح مفصل آن گذشت و در اینجا نیاز به شرح و توضیح مجدد ندارد.

وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.

و یاد کنید هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری (دشوار و سخت) آزمایش کرد، پس او همه آنها را به طور کامل به انجام رسانید پروردگارا به خاطر نشان دادن شایستگی و لیاقتش، به او گفت من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم ابراهیم گفت و از دودمانم نیز پیشوایانی برگزین پروردگار فرمود:

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 180

پیمان و عهدهم «که امامت است» به ستمکاران نمی‌رسد.

شرح و توضیح:

در این آیه شریفه چهار مطلب محوری و بسیار مهم قرار دارد، که برای هر کدام توضیح و شرح قابل توجهی لازم است، آن چهار مطلب عبارت است از:

1- ابراهیم 2- آزمایش 3- رهبری و امامت 4- نفی رهبری و امامت از ستمکاران.

1- ابراهیم

این انسان کامل، و موجود جامع، و منبع کرامات، و چشمه فضایل، و قهرمان توحید، و پدر پیامبران پس از خود، مطلع الفجر است که همه ارزش‌های الهی و انسانی از افق وجودش طلوع کرد، و جهانیان و تاریخ را به نور پاینده و ابدی‌اش منور و روشن ساخت.

گوشه‌ای از سرمایه‌های معنوی این انسان والا را که به خاطر لیاقت و شایستگی و علم و عملش به دست آورد، قرآن مجید به این صورت نقل می‌کند:

صدیق، حلیم، قانت، وفادار به عهد، بردبار، رجوع‌کننده به خدا، مخلص، محسن، مستجاب الدعوة، پیامبر، خلیل، دارنده کتاب آسمانی، مقرب، برگزیده، صالح، خیر، حنیف، تسلیم حق، که هر يك را به خواست حق، در ضمن آیاتی که این

اوصاف را بیان نموده شرح خواهم داد، شماره این آیات که ویژگی‌های این انسان بی‌بدیل، و این پیشوای بی‌نظیر را به تصویر کشیده حدود صد و هشتاد آیه است!

این اوصاف و ارزش‌ها، و کرامات و ویژگی‌ها محصول شیرین معرفتی بود که ابراهیم نسبت به خدا و قیامت داشت، معرفتی که از پیامبران پیش از خود به دست آورده بود، و فزونی‌اش از واردات و الهامات غیبیه بر قلبش نشأت

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 181

می‌گرفت تا آنجا که به اوج یقین و باور رسید و بلکه یقین و باور با وجودش اتحاد یافت.

وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ: «1»

و اینگونه ملکوت و مالکیت و ربوبیت خود و حقایق پشت پرده همه آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهیم تا در زمره اهل یقین قرار گیرد.

آری معرفت ریشه و منبع ظهور همه حقایق و ارزش‌ها و سبب آشکار شدن همه کرامات و فضایل است.

اهل معرفت هنگامی که متعلقات معرفت را که افضل همه آنها حضرت حق و خدای عزوجل است می‌یابند، عاشق و دلباخته آنها گشته، و به سعی و کوشش و مجاهده برمی‌خیزند، تا خود را عملاً آراسته به حقایق کنند و خود را به مقام قرب برسانند و همای سعادت را در آغوش گیرند، و گوی خوشبختی را در میدان مسابقه معنوی به دست آرند.

همانطور که معرفت سبب تحقق ارزش‌ها و ظهور کرامات و عامل تبدیل انسان زمینی به موجودی ملکوتی، و فرشی به حقیقت عرشی است، جهل به حقایق و غفلت از واقعیات سبب ظهور رذایل و ظلمات و عامل تبدیل انسان به پست‌ترین پستان، و علت دچار شدن آدمی به خزی دنیا و عذاب آخرت است. صدرالمتألهین در کتاب اسرار الآیات درباره شومی جهل می‌گوید:

دوری از معارف الهی و دانش‌های اصیل و علوم نورانی و ستیز با آنها با وجود استعداد و نیروی یادگیری و امکان آموختن آنها، اصل همه بدبختی‌ها و عذاب‌ها است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 182

جهل و نادانی ریشه تمام بیماری‌های باطنی و نفاق درونی، و زمینه کشت هر درخت لعنت شده و پلید و ناپاک است.

جهل و نادانی تاریکی و ظلمتی است که از درگاه حق و حریم خدا چه در دنیا و چه در آخرت بی‌نهایت فاصله دارد، و فاصله و دوری آن تا ابد قابل کم کردن نیست، جهل دشمن‌ترین دشمنان انسان است که تنها با اسلحه علم و دانش و معرفت و بینش نابود شدنی است.

جهل ریشه و ماده عذاب دردناک قیامت، خسران و زیان بزرگ، و عامل پشیمانی و تأسف در عرصه قیامت است.

قرآن مجید درباره جاهلان و دور ماندگان از معارف الهیه معارفی که تنها سبب رشد انسان، و تضمین سعادت او در دنیا و آخرت است می‌فرماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ: «1»

اینان کسانی هستند که خدا بر دل و گوش و چشمشان به کیفر طغیان و عصیانشان مهر شقاوت و تیره‌بختی ابدی زده و اینان از معارف و حقایق الهیه بی‌خبرند.

آری هر کس از حقایق دینی و معارف آسمانی و یاد حضرت حق غافل بماند، و در بی‌خبری بسر ببرد، اهل دوزخ خواهد بود و در قیامت کر و کور محشور می‌شود.

مسلم است که آبادی خانه آخرت و ساختمان قیامت بر شناخت و معرفت حق و شئون او استوار است، زیرا جهان آخرت جهانی ادراکی و به عبارت دیگر دست یافتنی است، و برخلاف دنیا محل و مرکزی زنده و پابرجا و پیچیده به هر

نوع حرکت مثبت و ظهور نتایج و محصولات ابدی است، و به بیانی روشن تر ساختمان و بنای آباد آن جهان عبارت است از عقاید حقه، و بصیرت و دانش، و قصد پاك، و نیت ملكوتی، و ادراكات خالص و معنوی، و ساختمان دنیا بنایش بر ظلمت و تاریکی مادی و آبادانی اش منوط به شهوات حیوانی و آرزوهای باطل، و آمال پوچ و امیدهای واهی است، آن که بدون معرفت و آلوده به کور باطنی در این دنیا زندگی می کند، چون همه عیش و زندگی اش بخاطر کوردلی حیوانی محض است، هیچ راهی به ساختن آخرت آباد، و عیش جاودان ندارد، و چون از دنیا بگذرد و وارد آخرت گردد کور باطن وارد می شود در حالی که از ساختمان و آبادی و زندگی پاك و دسترسی به نعمت های همیشگی آخرت محروم خواهد بود.

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا: «1»

بنابراین روشن باشد که هر کس حضرت حق را نشناخت اشیاء و موجودات هستی را آنگونه که باید نخواهد شناخت، و هنگامی که انسان بخاطر عدم شناخت خدا، موجودات هستی و اشیاء را به حقیقت نشناسد، نمیتواند آن چنان که باید آنها را مورد استفاده قرار دهد، و در راه درست و صحیح به کار گیرد به ناچار دنیائی چون حیوانات به ظاهر آباد و لذت بخش پیدا می کند و آخرتی صد در صد خراب و بدون نتیجه و سود نصیبش می گردد.

در محل خود با دلایل و براهین ثابت شده که شناخت واقعی چیزی حاصل نمی شود مگر از راه دانستن سبب و علت آن چیز، و کسی که مبدء و علت موجودات را نشناسد یقیناً جاهل به اشیاء و موجودات است و از زمره هلاک

(1) - اسراء 72.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 184

شدگان در آخرت می باشد، چون گفته شد که منزل آخرت وجودش ادراکی و به عبارت دیگر عناصر ساختمان آبادش حقایق حقه و اعمال صالحه و اخلاق حسنه است، پس هلاک شونده در آخرت کسی است که حقایق را ندانسته و در نتیجه معرفت به حق تعالی نداشته است.

خدا در قرآن مجید می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنَأُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ.

أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: «1»

مسلماً کسانی که دیدار [قیامت] ما [و محاسبه شدن اعمالشان] را امید ندارند و به زندگی دنیا خوشنودند و به آن آرامش یافته‌اند و آنان که از دلایل و نشانه‌های ما که آیات تکوین و تشریع است بی‌خبرند جایگاهشان به کیفر غفلت و گناهانی که همواره مرتکب شده‌اند دوزخ است.

حضرت حق در این آیه شریفه جهل و نادانی به حق، و آیات و نشانه‌های وجودی خود را اصل و ریشه دوزخی شدن و گرفتار آمدن به عذاب دردناک می‌داند، و سبب این پیش‌آمد ناگوار و قیامت مصیبت‌بار، و فردای دردناک این است که جان‌های نادانان و نیت و هدف جاهلان، پیوسته متوجه لذات و خوشی‌های جسمانی و خواسته‌ها و تمایلات شهوانی و اهداف مادی و ظاهری است، زیرا جز این امور حسی چیز دیگری نمی‌دانند و از حقایق و معارف ملکوتی بی‌خبرند، ولی عارف به حضرت حق و شناسای حقایق هستی و آشنای به واقعیات معنوی پیوسته توجهش به عالم قدس و وجه الله و به طور دائم خواستار مقام قرب و نزدیک شدن به حضرت دوست است، و عاقبت هم عند

(1) - یونس 7-8.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 185

الله محشور می‌شود، و مع الله می‌ماند و از رضایت الله و جنت الله تا ابد بهره‌مند می‌گردد، زیرا در معارف آمده:

هر کس هر چه را دوست دارد، خداوند او را با آن محشور خواهد نمود.

و نادان جاهل که غیر از امور باطل و بی‌پایه و فناشدنی، و آرزوهای زودگذر نابود شدنی چیزی را دوست ندارد و تردیدی نیست که دنیا و خواهش‌ها و شهوات زودگذر همان امورهای باطل و بی‌ارزش و خیالی‌اند، پس حشر این جاهل و این

بی خبر پست و نادان به سوی عرصه هلاک و تاریکی هاست و ضرورتاً بازگشتش به آتش دوزخ و نهایتاً نصیب او از آمدن به دنیا و بازگشت به قیامت عذاب دردناک و شکنجه سخت است، قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ.

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ يُصْذَوْنَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ: «1»

وای بر کافران از عذابی سخت، آنان که زندگی دنیای فانی را بر آخرت باقی ترجیح می‌دهند، و مردم را از راه خدا باز می‌دارند، و می‌خواهند آن را با وسوسه و شبهه‌اندازی و اغواگری کج نشان دهند، اینان در گمراهی دوری به سر می‌برند.

بر این اساس و روی این منوال اصل و ریشه هر سعادت و نیک‌بختی و خرمی و شادمانی عبارت است از ایمان به خدا و کلمات و آیات و فرشتگان و کتاب‌های حق و پیامبران و روز قیامت و خروج از این جهان پست و تاریک با قدم معرفت و علم، و پرواز از عالم طبیعت و معدن پلیدی و ظلمت و پوسیدگی، به عالم پاکی و قدس و طهارت و نور.

(1) - ابراهیم 2- 3.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 186

و این مقامی است که حضرت ابراهیم با قدم معرفت و با پر قدرتمند عمل به آن رسید، و در پی این مقام به مرتبه بلند امامت و پیشوائی نسبت به همه جهانیان نایل گشت.

تعقل و اندیشه در همه امور، به ویژه جریاناتی که در کنار انسان می‌گذرد، و توجه به حقایقی که فطرت پاک آدمی مایه جهت‌دهی به سوی آنهاست، و دفع اوهامی که هر از گاه به انسان حمله می‌کند، و شناخت باطل و زدودن آن از خیمه حیات و زندگی، و به دست آوردن واقعیات، و تسلیم شدن در برابر حق، و مبارزه با اهل باطل و عقاید پوچ آنان، و استقامت در این راه، کارهای بسیار مثبتی بود که ابراهیم از هنگام قدم گذاشتن به زندگی شروع و تا لحظات آخر عمر ادامه داد، و از این طریق اثرات شگرفی در زندگی و حیات انسان گذاشت!

«جمعی از روانشناسان بر این اعتقادند که: شخصیت و افکار هر فرد عکس العمل محیط و نمونه کامل تربیت اجتماعی او می باشد.

برخی دیگر عامل وراثت را به طور مستقل و یا به کمک محیط نیز به حساب آورده و به این وسیله رو حیات و منش ها را تبیین می کنند، ولی در تاریخ بزرگانی به چشم می خورند که برخلاف جریان محیط قدم برداشته و با استقلال فکری کامل و حریت و آزادی به معنای واقعی، معتقد به هدفی شده و با افکار عامه مردم که به اعتقاد آنان خرافی و باطل بوده به مبارزه برخاسته اند، اگر چه خود این مبارزه و مخالفت با خرافات و اباطیل نیز تأثیری از محیط در جهت عکس است چنان که نقل شده به لقمان گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت از بی ادبان!

این پاسخ استوار این حقیقت را می گوید که: رفتار غلط اکثریت مردم و انتقادی که به نظر این بزرگان می رسید، سبب می شد که مسیر خود را غیر مسیر

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 187

عامه مردم قرار دهند، و راه دیگری را که راه حق و عقل و حکمت است انتخاب نمایند، و بیداری فکر و باز بودن چشم و توجه به اشکالات و انتقادات و ایستادگی در برابر اکثریت دلیل کمال عقل و توانائی فکر و اندیشه در این گونه انسان های بزرگ و با ارزش است.

ابراهیم در محیط بت پرستی و ماه و ستاره پرستی و خورشید محوری طلوع می کند و از این مهم تر و بالاتر این که تحت سرپرستی عمویش که بت ساز و بت فروش است رشد می کند و از ابتدا که خود را می شناسد و در خود فکر می کند، و نسبت به جریاناتی که در اطرافش می گذرد اندیشه می نماید، و در مسیر حرکت عقلی قرار می گیرد چیزی جز بت و بت سازی و بت فروشی و بت پرستی نمی بیند.

آنچه می بیند به سبب اندیشه های صحیحش، و حرکت عقلی اش، و نگاه انتقاد برانگیزش عقل و روح و جان و درون وی را رنج می دهد، و حس کنجکاوی او را در این عرصه جهان و آفریننده حکیم آن ارضاء نمی کند.

ابراهیم با خود می اندیشد بت! بت! این چه برنامه غلط و عقیده باطل و موهومی است؟!

چرا مردم در برابر این مجسمه های بی روح و عقل، این همه کرنش و خضوع می کنند، و این همه قربانی ها و هدایا برای آنها نثار می نمایند؟!

چرا برای این بت‌ها چنان مقام‌هایی قائل‌اند که هر کس برخلافشان سخن گوید به حبس و تبعید و اعدام محکوم می‌شود؟ مگر این موجودات بی‌حس و حرکت چه خدمتی به این پرستان و جامعه کرده‌اند که شایسته این همه مقامات شده‌اند؟ ابراهیم با توجه به این که آراسته به حقایق الهی و انسانی بود، و عقل فعالش و روح و روان متحرک و زنده‌اش در برابر موهومات و خرافات به ویژه

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 188

بت‌پرستی موضع سختی داشت، و عاشق رشد و کمال و بیداری انسان بود و مانند همه پیامبران تشخیص داده بود بزرگ‌ترین مانع رسیدن به رشد و کمال و هدایت و معرفت بت‌پرستی است، و دور بودن مردم از حقیقت توحید و یکتاپرستی، همه نیروی خود را از همان ابتدای جوانی به هزینه گذاشت تا این معبودان خیالی و پوشالی را نابود کند، و قلب و جان مردم را از پیوند با آنان قطع نماید و این زنجیر سنگین خرافات را از دست و پای عقل مردم بگشاید. او می‌دانست که این راه راهی است بس سخت و دشوار و پرخطر و ممکن است مبارزه با این خرافات به قیمت از دست رفتن جاننش تمام شود، ولی او که جز دلسوزی نسبت به مردم و عشق به هدایت آنان و رسانیدنشان به حوزه با برکت حریت و آزادی هدفی نداشت و می‌دانست در این راه اگر جاننش را نیز مایه بگذارد ارزش دارد، با خلوص نیت و قلبی پاک در این راه قدم گذاشت و شعارش این بود:

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ خَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ: «1»

من به دور از انحراف و با قلبی حق‌گرا، همه وجودم را به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید متوجه کردم و ابداً از مشرکان نیستم و نخواهم بود.

او با چنین ایمان و یقینی، و چنین عقل و اندیشه والائی، بصیرت و فکر با ارزشی، و قصد و نیت پاکی وارد کارزار شد و با همه افکار و عقاید غلط به مبارزه برخاست، و از این که مخالفان با همه نیرو و قدرت در برابرش صف‌آرایی کردند نهراسید، حضرتش در برابر تهدیدهای نمرد و دولت با قدرتش که او را به شدت تهدید می‌کردند به وحشت نیفتاد، و کمترین تأثیری بر روح بلندش

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 189

نگداشت و راهی که برای نجات انسان‌ها در پیش گرفته بود ادامه داد تا به اهداف مقدسش تا جائی که امکان داشت رسید.

ابراهیم مانند دیگر دلسوزانی که مأموریت داشتند انسان‌های غافل را بیدار کنند، و آنان را از شر بدترین دشمنشان یعنی جهل نجات دهند، غافلان و جاهلان را بیدار، و از بند خرافات آزاد کرد، و زنجیرهای اوهام را از دست و پایشان باز نمود، تا جائی که عقل و فکر مردم را در مجرای صحیح بکار انداخت، و به دنبال آن جنبش‌های علمی که مدت‌ها بعد به وقوع پیوست پی‌ریزی شد، بشر امروز که از پیشرفت‌های علمی برخوردار و به آن مفتخر است، باید بداند که چنین مردان بزرگ و آسمانی به ویژه ابراهیم کمک شایانی به این نهضت علمی کردند.

انسانی که معتقد به معبودیت خورشید و ماه و ستاره و آب و آتش و کوه و سنگ و درخت و گاهی گوساله و گاو است، و برای آنان قداست خاصی قایل است چگونه به خود اجازه می‌دهد موضع آنان را در زندگی و این که آنها ابزار حیات هستند بشناسد و در مقام تسخیر آنها برای به کارگیری در زندگی‌اش برآید، و در راه منافع خود از آنها استفاده نماید؟!

ابراهیم مانند همه مردان ملکوتی و آسمانی انسان را ارزیابی کرد و به او در ضمن هشدارهایش اعلام نمود که: ای انسان تو بالاتر و والاتر از آن هستی که در برابر اشیاء و موجودات چه بی‌جان و چه جاندارشان فروتنی کنی و به عبادت برخیزی و برایشان قربانی کرده هدیه‌های گران‌قیمت نثار کنی، تو از تمام موجودات این جهان از نظر ظرفیت و معنویت بزرگ‌تر و پر ارزش‌تر می‌باشی و همه آنها برای تو آفریده شده‌اند که تو از آنها در مسیر زندگی بهره‌مند گردی.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 190

تو باید بدانی که با این عقل خداداد و فطرت نورانی، و روح والا راه پیشرفت فکری و علمی برای تو تا بی‌نهایت باز و آزاد است. «1»

تولد شگفت‌انگیز ابراهیم

ایالت پهناور بابل در منطقه بین‌النهرین در سیطری حکومت ستمکار متجاوزی به نام نمرود بود.

جامعه بابل در کنار حکومت او غرق در خوش گذرانی، بی خبری، غفلت، خوردن مواد الکلی و مست کننده، ربودن دختران، و زشت کاری بودند، و آئینشان پرستش بت، و تواضع و سجده در برابر مجسمه‌ها بود.

جامعه بابل در کنار حکومت او غرق در خوش گذرانی، بی خبری، غفلت، خوردن مواد الکلی و مست کننده، ربودن دختران، و زشت کاری بودند، و آئینشان پرستش بت، و تواضع و سجده در برابر مجسمه‌ها بود. «2»

روزی منجم معروف آن روزگار به نام خلیلید در جمع دانشمندان علم هیئت و ستاره شناسان و در حضور نمرود آغاز سخن کرد و چنین گفت:

پادشاه! در این سال فرزندی از صلب پدر به رحم مادر انتقال می‌یابد، و به همین زودی دیده بر جهان باز می‌کند، او مانند دیگر کودکان نیست، زیرا آنچه من از دانشم و آینده‌نگری‌ام به دست آورده‌ام این است که این کودک به رشد میرسد، و مردم را به آئینی جدید دعوت می‌کند، و از پرستش بت‌ها و مجسمه‌ها منع می‌نماید و نهایتاً تاج و تخت تو را بر باد می‌دهد!

(1) - قهرمان توحید 43 با تصرف و اضافه کردن به عبارات.

(2) - قاموس کتاب مقدس 150.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 191

نمرود گفت: اتفاقاً من خوابی دیده‌ام که تا اندازه‌ای گفتار تو و پیش‌بینی‌ات را تایید می‌کند، خواب دیدم ستاره‌ای طلوع کرد و نور ماه و خورشید را از میان برداشت، تعبیر کننده خواب به من گفت، امپراطوری تو، عبادت بت‌ها و مجسمه‌ها، کاخ حکومت و آرزوهای فراوانت، زن‌های زیبا و درباریان خوش گذرانت همه و همه به دست این کودکی که در آغوش این جامعه پرورش می‌یابد نابود می‌شود و تو را از تحت فرمانروایی و سلطنت به زمین می‌افکند. «1»

نمرود: وای چه کسی باور می‌کند که این همه قدرت و شوکت این همه احترام و عظمت، این آئین من، و پرستش بت‌ها به پایان می‌رسد و در چاه نابودی سرنگون می‌شود، نه برایم باورکردنی نیست، این تعبیر کننده خواب، و این منجم و ستاره‌شناس معروف مرا می‌ترسانند، کدام قدرت جرأت دارد در برابر قدرت و حکومت من به ایستد، و مرا مغلوب نماید؟

این ارتش و لشکر این سربازان و خدم و حشم، این همه نیرومند و قدرت‌مندی که مطیع من هستند، از به وجود آمدن این طفل به فرمان من جلوگیری می‌کنند، و اجازه نمی‌دهند قدم به دنیا بگذارد، و اگر به دنیا آید او را هلاک می‌کنند و نابود می‌سازند.

خلید گفت: من از روی ارادت و علاقه به شما و حکومت و رژیم شما، آینده را برایتان بازگو کردم و وضع را روشن بیان کردم و امیدوارم که اعلیٰ حضرت از این تذکرات به وحشت نیفتد و به فکر چاره افتد.

نمود: ای دانشمندان علم هیئت، و این حاضران در مجلس همه شما سخنان خلید را شنیدید و به او اعتراض نکردید، معلوم می‌شود که به آینده‌بینی او اعتماد دارید، و حوادثی که در آینده برایم اتفاق می‌افتد قبول دارید و آن را یقینی

(1) - تاریخ طبری ج 1 ص 165.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 192

می‌دانید، شما که يك عمر بر سر خوان نعمت نشسته‌اید و از سفره چرب و شیرین من استفاده کرده‌اید و سعد و نحس ایام را برایم بیان نموده‌اید، و مرا اسیر این افکار ساخته‌اید، می‌خواهم این مشکل را برایم حل کنید.

منجمان مجلس و درباریان شگفت‌زده بودند و نمیدانستند چه بگویند که از میان آنان خلید لب به سخن باز کرد و گفت شاه‌ها من معتقدم شما در این سال میان مردان و زنان جدائی اندازید، و زنان آبستن را هم بازرسی کنید، هر کدام فرزند پسر به دنیا آوردند به تیغ جلاد بسپارید و نوزدان دختر را سالم بگذارید، چنانچه بخواهی از خطری که از ناحیه این طفل تو را تهدید می‌کند رهائی یابی، باید یکسال مداوم جدائی میان مردان و زنان و کشتن نوزادان پسر را انجام دهی تا تخت و تاج خود، حرمسرای خود و دربار و حکومت و همه چیز خویش را از سقوط برهانی.

نمود: وزیر دربار! وزیر دست به سینه دوید و تعظیم کرد و منتظر خطاب نمود ماند، نمود گفت: برنامه‌ای را تنظیم کنید که مردان از زنان جدا شوند، و زنان آبستن مورد بازرسی قرار گیرند و هر کدام پسر آوردند به قتل برسند!

وزیر دربار: شاه‌ها چاره این کار آسان است، مردم را از شهر بیرون می‌کنیم و زن‌ها را داخل شهر باقی می‌گذاریم و برای هر ده نفر مرد يك مأمور قرار می‌دهیم که آنها را محافظت کنند تا فرار نکنند و پنهان به شهر بازنگردند و کنار زنان خود

قرار نگیرند! و قابله‌ها را استخدام می‌کنیم و به آنان فرمان می‌دهیم بی‌اجازه وارد منازل شوند و زنان را بازرسی کنند تا هر زنی که آبستن است فرزند او را سقط کنند یا زمانی که کودکش به دنیا آمد اگر پسر است او را به قتل برسانند و اگر دختر است رهایش سازند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 193

نمرود گفت به هر قیمتی که هست باید تاج و تخت مرا از خطر این پسری که می‌گویند نجات دهید و از به وجود آمدن این طفل جلوگیری کنید.

بسیاری از قدرت‌مندان و ثروتمندان و مردمان در غفلت عجیبی به سر می‌برند، نمی‌دانند و توجه ندارند که در برابر خواسته حق و اراده مطلق او نمی‌توانند کمترین عرض و اندامی کنند، خبر ندارند که هر دست و پا زدن برای پیش‌گیری از تحقق اراده حضرت رب‌العزه بی‌اثر و بی‌ثمر است و در برابر قدرت حق، هر قدرتی پوچ و واهی است.

در هر صورت به فرمان نمرود این سلطه‌گر معروف ملت بابل از شهر بیرون رفتند و منطقه را ویژه زنان قرار دادند، شهر در انحصار قابله‌ها، جلادان، بچه‌های شیرخوار، مادران باردار در آمد و تا جایی که تاریخ ثبت کرده از هفتاد و هفت تا حدود صد هزار طفل به تیغ جلادان سپرده شدند!! «1»

قابله‌ها که باید ضامن سالم به دنیا آوردن نوزادان باشند به فرمان طاغوت بی‌خبر وارد منازل می‌شدند، مادران از ترس آنان و جلادان گاهی طفل خود را سقط می‌کردند، و گاهی نوزاد خود را می‌دیدند که در برابر چشمان اشکبارشان به جلا د سپرده می‌شوند، ناله‌های جانسوزشان در دل آن بی‌رحم‌ها هیچ اثری نداشت، فقط انتظار می‌کشیدند تا نجات‌دهنده ظهور کند و زمینه نابودی نمرود و نمرودی‌ان و آن قدرت طاغوتی فراهم آید.

تارخ «پدر ابراهیم» که جزء مأموران مورد اعتماد دربار نمرود و پاسدار شهر بود و باید از مردها جلوگیری می‌کرد که به شهر در نیایند و با زنان‌شان هم‌بستر

(1) - روضة الصفا ج 1 و ناسخ ج 1 ص 160.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 194

نشوند، دیده‌اش به جمال نونا که از اولاد نوح و همسر وی بود افتاد و بی‌اختیار با همسرش خلوت کرد، و نطفه ابراهیم به رحم مادر انتقال یافت! «1»

تاریخ‌نویسان احتمال می‌دهند تاریخ از بیرون شهر مأمور شده باشد داخل شهر شود، و مأموریتی انجام دهد ولی با نمرود پیمان بست که کنار همسرش نرود، ولی هنگامی که وارد شهر چشمش به جمال همسرش افتاد و نهایتاً به وصال وی رسید و به اراده‌ی حق در حالی که عهد و پیمانش را با نمرود فراموش کرد، نطفه ابراهیم به رحم نونا منتقل شد. «2»

هر چه بود تاریخ پس از این هم‌خوابی، دریافت که همسرش به زودی باردار می‌شود و باید چاره‌ای بیندیشد، تاریخ برای فرار از شر نمرودیان و برای مصون ماندن از پیش آمدن خطر به منطقه اور نزدیک بابل و یا سرزمین هرمزجرد رهسپار گردید. «3»

منجمان به اطلاع نمرود رسانیدند که نطفه طفل در رحم مادر قرار گرفته، و به زودی قدم در جهان می‌گذارد. نمرود از این خبر وحشتناک برآشفته، و انگشت حیرت به دندان گزید و مبهوت شد و با خود می‌گفت: چه دستی با من مبارزه می‌کند که او را نمی‌شناسم؟!

تصمیم گرفت به هر قیمتی شده طفل مورد نظر را نابود کند، فرمان داد زنان باردار را زندانی کنند تا مأموران سازمان حفاظت یکی پس از دیگری آنان را

(1) - تاریخ طبری ج 1 ص 217.

(2) - روضة الصفا ج 1 ص 100.

(3) - تاریخ طبری ج 1 ص 165.

در هر صورت با آن همه کشتار و خونریزی و ظلم و جنایت نتوانستند از انعقاد نطفه ابراهیم جلوگیری کنند، و نهایتاً ابراهیم دیده به جهان می‌گشاید و افق تاریک زمین را روشن می‌سازد و با جمال ملکوتی خود لبخندی به دستگاه ظالمانه نمرود می‌زند تا روز نابودی نمرود و نمرودیان به دست قدرت او که دست قدرت خدا بود برسد.

او گویا به زبان حال به نمرود و نمرودیان خطاب کرد: با آن همه قدرت و خدم و حشم و کارآگاه و سرباز و جلاد و قاتل که برای نابودی من آماده کرده بودید نتوانستید از به وجود آمدن من جلوگیری کنید، من به اراده صاحب هستی و حضرت مالک الملوك به دنیا آمدم و تا آخرین قطره خونی که در کالبد من است، و تا آخرین نفسی که از سینه من بیرون می‌آید برای نجات مردم، و نابودی بت و بت پرستی، و از بین بردن خرافات و اباطیل، و سرنگون کردن تاج و تخت نمرودی، و برچیدن بساط ظلم و بیدادگری و جنایت و خیانت با همه شما مبارزه می‌کنم و در مبارزه خود اندکی درنگ نمی‌ورزم.

در هر صورت آنچه را حضرت حق به سود جهانیان اراده کرده بود به وقوع پیوست، روز اول ذوالحجة «2» در محیط خفقان و کشتار و زندان و تبعید، در محیطی که جمعیت از روی رغبت و یا بخاطر ترس فریاد جاوید نمرود، زنده با نمرود سر می‌دادند قهرمان توحید، عقل کامل، عارف عاشق، دلسوز جهانیان، خلیل الرحمن، ریشه پیامبران پس از خود، حضرت ابراهیم (ع) به دنیا آمد، تا

(1) - الکامل ابن اثیر ج 1 ص 56.

(2) - ناسخ ج 1، ص 182.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 196

پرچم توحید را به اهتزاز درآورد، و بت‌ها را بشکند، و آئین بت‌پرستی را براندازد، و در ایمان و عمل و اخلاق اسوه جهانیان شود، و به امامت و پیشوائی انسان‌ها برسد.

2- آزمایش و امتحان

آزمایش و امتحان بر دو صورت است: 1- آزمایش نسبت به کسی که وضع و حالش و درستی و نادرستی‌اش برای آزمایش‌کننده مجهول و نامعلوم است، و آزمایش‌کننده می‌خواهد با آزمایش و امتحان وضع و حال او و درستی و نادرستی‌اش را روشن کند، سپس تصمیم لازم را برای او بگیرد، چنین آزمایش بر پروردگار عالم محال است، زیرا حضرت او آگاهی و عملش نسبت به همه موجودات و احوالاتشان، و ظاهر و باطنشان و آغاز و انجامشان، و حیات و مرگشان و عاقبت و پایان کارشان، و پاداش و کیفرشان ازلی و ابدی است و چیزی از حضرتش پنهان نیست.

2- آزمایش و امتحان به معنای ارائه تکالیف و مسئولیت‌ها، به فرد مورد آزمایش، و قرار دادن او در معرض اوامر و نواهی برای تحقق رشد و کمال او، و ظهور استعدادها و لیاقتش و نیز آشکار شدن آنچه شایستگی در وجود اوست، تا مستحق الطاف و عنایات و فیوضات آزمایش‌کننده شود، و مردم به او به عنوان اسوه و سرمشق بنگرند، و به عقاید و اعمال و اخلاق او اقتدا نمایند، و چنین آزمایشی بر حضرت حق نسبت به بندگان رواست، و این بندگان هستند که یا به تکالیف و مسئولیت‌ها و اوامر و نواهی عمل می‌کنند، و نسبت به حقایق ارائه شده وفاداری نشان می‌دهند، و با انجام تکالیف و ادای مسئولیت‌ها و تحمل رنج و مشقت در این زمینه استعدادها و لیاقت‌های خود را ظهور می‌دهند و به انسانی کامل و جامع و مقتدای مردم تبدیل می‌شوند، و یا خود را در عرصه برخی از

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 197

آزمایشات قرار می‌دهند، و تا حدی کشتی حیات خویش را به ساحل نجات می‌رسانند، و یا از همه آزمایشات و ابتلائات روی می‌گردانند و از پذیرش تکالیف و مسئولیت‌ها امتناع می‌ورزند، و خلاصه نسبت به حق و شئون حضرت او تکبر می‌نمایند، و سفینه زندگی را در فساد و معصیت و گناه و طغیان غرق می‌کنند و از استحقاق رحمت و لطف و عنایت الهی خارج می‌گردند، و برای ابد هیزم جهنم می‌شوند.

وَقَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ ذُلٌّ ذَلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ: «1»

و آنان را در زمین به صورت گروه گروه پراکنده کردم، گروهی از آنان مردمی شایسته «که صلاحیت و شایستگی آنان با انجام تکالیف و صبر بر عبادت و اجتناب از معاصی ظهور کرد» و گروهی از آنان غیر صالح‌اند، ما آنان را با خوشی‌ها و سختی‌ها و رنج‌ها آزمودیم باشد که به صلاح و درستی بازگردند.

آری خوشی‌ها که محصول سلامت بدن، عقل، و مال و ثروت است زمینه‌های تکالیف و مسئولیت‌ها هستند، و مصائب و دردها، و تنگدستی و مضیقه‌های مالی نیز زمینه‌های نوعی دیگر از تکالیف، غیر صالحان هنگامی که تکالیف عقلی، بدنی،

مالی، و تکالیف مربوط به سختی‌ها را مشتاقانه انجام دهند، و با رغبت به پایان برسانند و در يك كلمه در اتمام عبادت رب و خدمت به خلق صبر و بردباری نشان دهند، یقیناً به صف صالحان می‌پیوندند و از شایستگان می‌شوند و مستحق الطاف و عنایات حضرت حق می‌گردند.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَهْلُهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا: «2»

(1) - اعراف 168.

(2) - کهف 7.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 198

مسلماناً ما آنچه را «از معادن، درخت، نبات، حیوان، دریا، باغات، مرغزارها و دیگر آثار» روی زمین است آرایش و زینت زمین قرار دادیم تا آنان را به این همه نعمت‌ها در معرض تکالیف و مسئولیت‌ها قرار دهیم که کدامشان نهایتاً از جهت عمل و اجرای تکالیف نیکوترین عمل کننده هستند.

لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيراً وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ: «1»

یقیناً در اموال و جان‌هایتان «با ارائه تکالیف و مسئولیت‌های مربوط به آنها» آزمایش خواهید شد، و مسلماً از کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی به آنان داده شده و نیز از کسانی که مشرک هستند سخنان رنج‌آور زیادی خواهید شنید و اگر در برابر آزار این دو طایفه شکیانی ورزید و به اجرای تکالیف خود ادامه دهید و از تجاوز از حدود الهی پرهیزید سزاوار شمایست، این اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

پرتوی از قرآن درباره امتحان و آزمایش ابراهیم می‌نویسد:

با توجه به لغت ابتلاء، و در نظر آوردن سرزمین و محیطی که ابراهیم در آن چشم‌گشوده است، و اندیشه‌ها و گفتار و رفتار و احتجاج‌ها و مجاهدت‌های ابراهیم، شاید ابتلاء و حقیقت کلمات و اتمام آن را بتوان درك کرد.

معنای مطابقی ابتلاء گرفتاری است، چون گرفتاری آزمایشی دربردارد یا تکلیفی می‌آورد به معنای اختبار و امتحان و تکلیف هم آمده، از این جهت بیشتر مفسرین ابتلاء ابراهیم را به معنای امتحان و تکلیف گرفته‌اند.

مبتلا کسی است که دچار و دست به گریبان با کشمکش‌های جواذب و عوامل مختلف باشد، مانند مبتلای به بیماری یا عشق که جواذب مزاجی یا

(1) - آل عمران 186.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 199

نفسانی او را به یکسو می‌کشد و جواذب دیگر یا محیط و موانع به سوی دیگر، پس اگر جاذبی از خیر و شر یا بیماری و صحت یا وصل و انصراف، از جاذبه‌های دیگر رها یا منصرف سازد، از بلا و ابتلاء جسته و آسوده مطمئن گشته.

ابراهیم در محیطی چشم‌گشود که سراسر آفاق آن را اوهام بشرک و ستاره پرستی فرا گرفته بود.

بناهای مجلل، هیاکل بتان و ستارگان از هر سو به آسمان کشیده بود، و دانشمندان اختر شناسان و غیب پرداز که با لباسهای سپید و چهره‌های مهیب پاسداری این معابد و هیاکل را داشتند، و همه قلوب را مسخر خود ساخته بودند.

مردم آن سرزمین گرفتار اوهامی بودند که با دانشهای ویژه آن زمان در هم آمیخته و به توارث و تقلید و تعظیم، در نفوس ریشه دوانیده بود، همه طبقات در برابر بت‌هایی که صورت پیشوایان گذشته، و نقش ربوبیت و تدبیر ستارگان را مینمایانید سر تعظیم فرود می‌آوردند و پیشانی نیایش به خاک می‌سائیدند.

در چه خاطری جز آنچه همه می‌اندیشیدند، اندیشه‌های راه مییافت و چه چشم عقلی جز آنچه همه میدیدند میتوانست ببیند، و کدام نفس میتوانست از بند آن اوهام رهائی یابد و بطلان آنها را دریابد، چه زبانی جرأت آن را داشت که کلمه مخالفی گوید و چه اراده‌ای می‌توانست در برابر آنها پا برجا بماند.

آیاتی از قرآن مجید از هر جهت ابراهیم و ابتلائات او را روشن می‌نماید «و سرافراز بیرون آمدن او را از امتحانات نشان می‌دهد، و او را در قله‌ادای تکلیف و مسئولیت آنهم به نحو کامل و شایسته می‌نمایاند فَأَتَمَّهُنَّ»

حاصل مضمون آیه 76 سوره انعام این است: پس از آن که کلمه حق در وجودش طلوع کرد با پدر خوانده‌اش آذر به احتجاج می‌نشیند، اوهام و شرک را

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 200

طرد و محکوم می‌کند، قدرت ملکوت آسمان‌ها و زمین برایش نمودار می‌گردد تا به مرحله یقین می‌رسد، آنگاه از آن محیط شرک‌زا خود را بیرون می‌کشد، در خلوتگاه خود به بررسی طلوع و غروب و تابش اختران می‌اندیشد، پس از نمایان شدن ملکوت و ظهور قدرت ربوبی، توحید قدرت را درمی‌یابد.

آنچه روی مردم آن محیط و عموم مردم را از مبدأ آفرینش گردانیده بود، شرک در ربوبیت و اتخاذ ارباب بود نه شرک در مبدأ و صانع.

ابراهیم با بررسی طلوع و غروب اختران و مسخر بودن آنان، غبار اندیشه‌های مردم درباره روحانیت و تدبیر و ربوبیت اختران که از اوهام محیط برخاسته بود از برابر وجودش و چشم قلبش زایل می‌شود، آنگاه تجلی این حقیقت و گردانیدن روی خود را به سوی آن اعلام نمود **وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** و خاطرش از اضطراب و ترس بیاسود و به امنیت گرائید، از پس آن دیگر از تهدید به خشم خدایان ساخته و اربابان بی‌اثر نهراسید.

این آیات می‌نمایاند که چگونه کلمه ربوبیت اذ **اِبْتَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ** ابراهیم را از محیط شرک تا مقام رؤیت ملکوت و توحیه و آرامش خاطر پیش برد و آن حضرت با همه وجود این کلمه و به عبارت دیگر این آزمایش و مسئولیت اعتقادی را تکمیل نمود، و کلمه رحمت او را برای رهائی خلق از بندهائی که بر عقولشان بسته و به عرصه عبادت و بندگی غیر خدا در آورده بود، از آسایشگاه امن و آرامش برانگیخت تا با زبان دعوت و احتجاج بپا خاست و در میان آن گمراهان به راه افتاد.

سوره انبیاء از آیه 53- ابراهیم را با رشد ویژه‌اش می‌نمایاند: در برابر پدر خوانده‌اش و دیگران بپا خواسته و آنان را به سرزنش گرفته: چرا و با کدام دلیل و برهان با زبونی و پستی در پای‌ت‌ها معتکف شده‌اند؟ آنان به روش پدران

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 201

گذشته خود استناد می کنند، او گمراهی گذشتگان را اعلام می نماید، آنان نمی خواهند باور کنند که ابراهیم با عقیده راسخ و تصمیم قاطع سخن می گوید، او آنان را به ربوبیت پروردگار و پدید آورنده آسمانها و زمین دعوت می نماید، و تصمیم خود را برای درهم شکستن بت ها بی پروا آشکار می کند.

از مجموعه آیات و روایات، بت شکنی ابراهیم چنین تصویر می شود:

گویا در شی بوده که مردم به بتکده ها روی آورده بودند و گروه گروه پیرامون آنها نیایش و پایکوبی داشتند تا توجه خاطرشان را جلب کنند، هر طبقه ای نیاز خود را از رب النوع همان نیازمندی می طلبیدند، همین که به خانه های خود بازگشتند، و آسوده خاطر چشم پرستند، ابراهیم با تبری که با خود داشت از کمین بیرون جست و همه را جز بت بزرگ را که برای اتمام حجت تبر را در برابر او گذارده بود درهم شکست.

مردم پس از شکسته شدن بت ها برای یافتن و دستگیر کردن ابراهیم از یکدیگر نام و نشان او را می پرسیدند تا دستگیرش کردند و به محاکمه عمومی اش کشانیدند.

ابراهیم در بازپرسی گویا به بت بزرگ که نشانه و آلت جرم با او بود، یا دیگر بت های سر پا مانده اشاره می کند: اگر اینان زبان و قدرت دفاع دارند از خودشان بپرسید؟

ابراهیم گویا خود چنین محاکمه عمومی را طالب بود، تا چنان که بت های منصوب در بتکده ها را درهم شکسته، لانه اوهام بت تراش را نیز درهم شکند و تکانی به خردها دهد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 202

این سؤال و جواب خواه ناخواه افکار خفته ای را بیدار می نماید، و اشخاص مستعدی، به خود می آیند، و سرهائی فرود می آید و آثار بهت و شرم در قیافه های نمایان می شود.

ابراهیم ضربه محکم و صریح دیگری بر اندیشه های آنان می زند: این چه اندیشه ای است؟ چیزهائی را می پرستید که سود و زبانی نمی رسانند، از خود هم قدرت دفاع ندارند!

پاسداران و متولیان بتان از قدرت منطق و گفتار بت شکن ابراهیم هراسناک می شوند، و برای حفظ این آئین که با همه گونه منافع نامشروعشان در ارتباط است، احساسات عمومی را برای خاموش نگاه داشتن افکار، به عنوان قیام برای یاری

دادن به خدایان برمی‌انگیزند تا ابراهیم را به مرگ با آتش محکوم می‌کنند و آتشی را به دست همه برای سوزانیدن ابراهیم برمی‌افروزند و دستور می‌دهند تا او را به وسیله منجیق و در برابر انبوه تماشاگران و مدافعان بت‌ها در میان شعله‌های آتش بیندازند!!

اراده و خواست حضرت حق و روح حق پرستی ابراهیم آتش را برای او برد و سلام می‌گرداند، و نقش آتش افروزی دشمنان به باد می‌رود.

سوره مریم از آیه 42، ابراهیم را آنچنان به صدق و پیامبری و تصدیق به حق می‌ستاید که در برابر پدرخوانده‌اش که بسی برای ابراهیم زحمت کشیده بود می‌ایستد: چرا مجسمه‌های نابینا و ناشنوا و بی‌اثر را می‌پرستد؟! او را به پیروی از خود دعوت می‌کند و عبادت بت‌ها را عبادت شیطان و وهم و خیال می‌خواند و پدرخوانده‌اش را از عذاب خداوند بر حذر می‌دارد، پدرخوانده هم او را با خشم از خود می‌راند، او با ادب خشم پدر را فرو می‌نشاند، و خود از محیط اوهام دوری می‌جوید.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 203

در سوره‌ی شعرا از آیه 70، ابراهیم را می‌نمایاند که با قوم خود به احتجاج برخاسته است، بت پرستی آنان را سرزنش می‌کند، می‌کوشد تا مگر چشم آن مردم را به تدبیر و تصرف خداوند یکتا باز کند، می‌گوید: همان پروردگاری است که مرا آفریده و هدایت کرده، سیر و سیرام می‌کند، شفایم می‌بخشد، حیاتم داده و می‌میراند، چشم‌آمزش به او دارم، آنگاه از حضرت حق می‌خواهد که به وی حکمت و حکومت کامل ایمان و تشخیص حق و باطل عنایت فرماید و ملحق شدن به صالحان را از پیشگاه حضرت رب‌العزه می‌طلبد، چشم به آینده دارد تا زبان صدق و حقش در میان آیندگان چون حجت باقی بماند و وارث فردوس برین گردد، آمرزش پدر خود نه پدرخوانده‌اش را که بر بت‌سازی و بت پرستی تا پایان عمرش اصرار ورزید از خدا می‌خواهد، و سرفرازی روز رستاخیز را برای خود درخواست می‌نماید.

سوره‌ی بقره آیه 258، ابراهیم بت شکن را در برابر پادشاه مستبد و مورد پرستش قوم نادان بابل نشان می‌دهد که در مقابل آن متکبر جبار ایستاده با وی مجاحه می‌کند و با برهان حیات و تسخیر و تصرف، پروردگار را می‌نمایاند تا باد غرور خدائی‌اش را می‌خواباند و مبهوت و محکومش می‌سازد.

در آیه 263، ابراهیم را با زبان الحاح و تضرع از پروردگار می‌نمایاند که برای آرامش قلبش سر حیات و راز معاد را به وی نشان دهد، پروردگارش برای دیدن این حقیقت، به او مسئله چهار پرنده را پیشنهاد می‌نماید.

سوره صافات از آیه 82، ابراهیم را با قلب سلیم و احتجاج با پدر و قومش، در نظر گرفتن اختران و سلب معبودیت از آنان، روی گرداندن از خلق، خطاب مسخره آمیزش با بت‌ها، دستگیری‌اش، محکوم شدنش به آتش، رسیدن بشارت به او درباره‌ی فرزندی بردبار و صالح نشان می‌دهد می‌گوید: چون فرزند ابراهیم

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 204

بالغ و نیرومند شد، چنان که می‌توانست با پدرش همکار و کوشا باشد ابراهیم به او گفت: من در خواب همی می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم بنگر چه می‌بینی، فرزند گفت پدر جان مأموریت خود را انجام ده من را انشاءالله از صابران خواهی یافت، همین که هر دو تسلیم شدند و پیشانی فرزند را بر خاک نهاد ندا دادم که ای ابراهیم خوابت را تحقق دادی این خود ابتلاء آشکارا بود.

در هر صورت با توجه به آیات قرآن مجید و روایات و نظر مفسران محقق و متخصص منظور از کلمات که ابراهیم به آنها آزمایش شده و به عبارت دیگر در عرصه تکالیف سخت و مشقت‌ها و مسئولیت‌های سنگین قرار گرفته و نسبت به آنها مورد امر و نهی بوده و از عهده همه آنها به خوبی و به طور کامل برآمده عبارت است از:

نماز با خشوع، اعراض از همه امور و کارهای بیهوده، زکات، حفظ تمایلات از انحرافات، امانت‌داری، وفای به عهد، محافظت بر عبادت به ویژه نماز، حالت تسلیم، ایمان، فروتنی در برابر حق، صدق، صبر، خشوع قلبی، صدقات، روزه، پاکدامنی، ذکر، توبه و رجوع به حق، بندگی خالصانه، حمد الهی، رکوع، سجود، امر به معروف، نهی از منکر، پاس‌داشت حدود و مقررات الهی، برخورد با پرستش‌کنندگان ستاره و ماه و خورشید، ذبح اولاد، افتادن در آتش، هجرت و دوری از وطن، نبوت پیامبر و امامت امامان، یقین بردن هاجر و اسماعیل به بیابان بی‌آب و گیاه مکه و رها کردن آنان، معرفت به توحید، شجاعت، بت‌شکنی، حلم و بردباری، مقاومت در برابر دشمنان، مهمان‌داری، عزلت از عشیره، دفع بدی به کارهای پسندیده، توکل، اینها کلماتی بود که ابراهیم پیش از نبوت و پس از نبوت چنان که از آیات و روایات استفاده می‌شود به آنها امتحان شد و نسبت به آنها مورد تکلیف و مسئولیت قرار گرفت و از همه آنها سرفراز و قبول بیرون

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 205

آمد، و همه را به طور کامل و جامع به انجام رسانید **فَأَتَمَّهُنَّ** و پس از مقام نبوت «چنانچه از آیه شریفه که ابراهیم را مورد خطاب قرار داده: **قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ** و خطاب حق به او دلیل بر داشتن مقام نبوت در زمان خطاب است» به مقام با عظمت امامت و رهبری و پیشوائی نسبت به همه انسان‌ها در جهت نفع آنان انتخاب شد و برای ابد در ایمان و عمل

و اخلاق و امتحان و ابتلا و انجام تکالیف به صورت کامل و تمام اسوه و سرمشق جهانیان و حتی پیامبران پس از خودش شد.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ «1»

قطعاً برای شما در همه امور ظاهری و باطنی ابراهیم و کسانی که در ایمان و اخلاق و عمل با او هستند سرمشقی نیکوست.

اگر یهودیان و نصرانی‌ها که مدعی هستند ابراهیم از آنان است و برخی از آنان ادعا می‌کنند که از فرزندان و نسل او هستند، ابراهیم را به حقیقت سرمشق خود قرار می‌دادند و از او پیروی می‌کردند به اسلام واقعی که در نبوت حضرت محمد و آیات قرآن مجید تجلی دارد مؤمن می‌شدند و سبب ایمان آوردن دیگران هم می‌شدند، و از این طریق به همه شرور و مفسد خاتمه داده می‌شد، و کره زمین و ساکنان روی آن در همه قاره‌ها از امنیت و سلامت نفس برخوردار می‌شدند، و زندگی مردم رنگ و بوی بهشت الهی را می‌گرفت، و خوشبختی و سعادت فرد فرد بشر برای ابد تامین می‌شد.

اما دروغ‌گوئی و نفاق این دو طایفه که از زمان موسی و مسیح با وجودشان عجین شده، آنان را از آئین ابراهیمی که موسی و مسیح و پیامبر میان آن دو مبلغش بودند دور نگاه داشت و به دین و آئین دست ساخته خودشان که محصول

(1) - ممتحنه 4.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 206

زیان‌باری از هوای نفس و شهوات انحرافی است گرویدند و هر دو طایفه پیش از بعثت پیامبر اسلام در گوشه و کنار آسیا و آفریقا و پس از بعثت رسول الهی در جوامعی که می‌زیستند به ویژه در مدینه منشأ انواع مفسد، معاصی، گناهان و شرور شده و خود و دیگران را در لجن‌زار ضلالت نگاه داشتند و در برابر پیشرفت اسلام سدی آهنین شدند.

و امروز هم این دو طایفه در آسیا به ویژه در خاورمیانه، و آفریقا و اروپا و آمریکا از ایجاد هیچ فساد و اخلاقی در زندگی مردم دنیا امتناع ندارند و می‌کوشند که فرهنگ مثبت ملت‌ها و به ویژه مسلمانان را نابود کنند، یا مسخ نمایند و فرهنگ شیطانی خود را بر همه تحمیل نمایند، و زمین و زمینیان را از توحید و عبادت حق و گرایش به حق دور سازند.

روایات ابتلا و امتحان

انسان نسبت به همه نعمت‌ها، و حوادث و پیش‌آمدها در معرض امتحان و آزمایش و به عبارت دیگر يك سلسله تکالیف عبادی و اخلاقی قرار می‌گیرد، که اگر به آن عبادات، یا حالات اخلاقی مانند صبر و استقامت و توکل قیام کند در حقیقت از عهده امتحان بر آمده و شایسته الطاف و فیوضات الهیه و مقامات معنوی، و پاداش دنیائی و اخروی خواهد شد، و اگر از انجام تکالیف عبادی، و تحقق حالات اخلاق امتناع ورزد، و اعراض نماید، و سستی و تنبلی و فرار از مسئولیت نشان دهد، از درك فیوضات محروم، و از رحمت الهیه مطرود، و در امور زندگی دچار شکست می‌شود، و از دریافت پاداش‌های حضرت حق در قیامت بازمانده، و دسترسی به مقامات معنوی را از دست خواهد داد.

بر مؤمن و مدعی بندگی لازم است فرصت عظیم امتحانان الهیه را غنیمت شمارد، و از این کلاس مفید و پرفایده تا جائی که امکان دارد استفاده کند، و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 207

تلخی و سختی و رنج و مشقت آزمایشات را بخاطر نتایج شیرینش تحمل نماید، و با هزینه کردن توان و قدرت و تمکن خدادادی‌اش از محصولات پر قیمت دنیائی و آخرتی امتحان بهره‌مند گردد.

حضرت صادق (ع) از پدران‌اش از رسول خدا روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«ان الاسلام بدء غریبا و سيعود غریبا كما بدء فطوبی للغریاء فقيل: و من هم یا رسول الله قال: الذین یصلحون اذا فسد الناس، انه لا وحشة و لا غربة علی مؤمن و مامن مؤمن یموت فی غریته الا بکت علیه الملائكة رحمة له حیث قلت بواکيه و فسح له فی قبره بنور تالاً من حیث دفن الی مسقط رأسه:» «1»

بی‌تردید ظهور اسلام در فضای غربت بود، و دوباره به فضای غربت باز می‌گردد، نهایتاً خوشا به حال غریبان، به حضرت گفته شد غریبان چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود:

آنان که پیوسته در همه امورشان به سوی صلاح و درستی حرکت می کنند، زمانی که مردم به خاطر جاذبه های شیطانی در همه جهات زندگی خویش به جانب فساد و معصیت و گناه و لذت های نامشروع قدم برمیدارند.

برای مؤمن در هیچ زمانی و در میان هیچ جامعه ای وحشت و غریب نیست، مؤمنی در غریب نمی میرد مگر اینکه فرشتگان بخاطر مهر و محبت نسبت به او برایش گریه می کنند آنجا که گریه کننده بر مومن اندك است، برزخش را به نوری وسعت و گشایش می دهند که آن نور در سراسر محیط برزخش درخشش دارد.

حضرت باقر (ع) در ضمن توضیح مسئله امتحان و آزمایش فرمود:

(1) - بحار ج 67 ص 200 ح 2.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 208

«ان المؤمن یتلی بكل بلیة و یموت بكل میتة الا انه لا یقتل نفسه:» «1»

مؤمن به هر امتحان، امتحان می شود، و به هر نوع مرگی از دنیا می رود، ولی مؤمن دست به خودکشی نمی زند.

امام صادق (ع) می فرماید:

«ان عظیم الاجر لمع عظیم البلاء و ما احب الله قوماً الا ابتلاهم:» «2»

یقیناً پاداش عظیم در کنار امتحان شدید و سنگین است، نشانه محبت خدا به يك جمعیت و قوم، قراردادنشان در معرض امتحان است.

و نیز از آن حضرت روایت شده که به سدید فرمود:

«ان الله اذا احب عبداً غته بالبلاء غتا و انا و ایاکم یا سدید لنصبح به و نمسی:» «3»

هر گاه خدا بنده ای را دوست داشته باشد او را در امتحان شدید و سخت فرو می برد، و ما اهل بیت و شما شیعیانمان ای سدید شب و روزمان غرق چنین امتحانات سخت و ابتلائات شدید است.

حضرت صادق (ع) از پیامبر اسلام روایت می کند:

«ان عظیم البلاء یکافاً به عظیم الجزاء، فاذا احب الله عبداً ابتلاه الله بعظیم البلاء، فمن رضی فله عند الله الرضا و من سخط البلاء فله عند الله السخط:» «4»

بی تردید امتحان سنگین، با پاداش بزرگ تلافی می شود، هر گاه خدا بنده ای را دوست داشته باشد او را به آزمایش سنگین و امتحان سخت امتحان می کند، کسی

(1) - کافی ج 2 ص 254.

(2) - کافی ج 2، ص 252 - 253.

(3) - کافی ج 2، ص 252 - 253.

(4) - کافی ج 2، ص 253.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 209

که به امتحان الهی رضایت دهد خدا از او راضی خواهد بود، و هر کس نسبت به امتحان ناراضی باشد، خدا از او ناراضی خواهد بود.

امام صادق (ع) می فرماید:

«انما یتلی المؤمن فی الدنيا علی قدر دینه او قال علی حسب دینه:» «1»

مومن در دنیا به اندازه دینش به آزمایش سپرده می شود.

امام ششم در روایتی می فرماید:

«ان فی الجنة منزلة لا یبلغها عبد الا بالابتلاء فی جسده:» «2»

بی تردید در بهشت مقامی است که عبد جز به امتحان در بدنش به آن نمی‌رسد.

و در روایت دیگر می‌فرماید:

«یا عبد الله لو يعلم المؤمن ماله من الجزاء في المصائب لتمنى انه قرض بالمقاريض:» «3»

ای بنده خدا اگر مؤمن بداند که در پیش‌آمدهائی که برای او می‌شود چه پاداشی قرار دارد، هر آینه آرزو می‌کند که بدنش با قیچی‌ها قطعه قطعه شود!

رسول خدا از خدای عزوجل روایت می‌کند:

«لو لا انی استحی من عبدی المؤمن ما ترکت علیه خرقة يتوارى بها، و اذ اكلت له الايمان ابتليته بضعف في قوته و قله في رزقه، فان هو حرج اعدت اليه فان صبر باهيت به ملائكتي الا و

(1) - کافی ج 2، ص 253.

(2) - کافی ج 2، ص 255.

(3) - کافی ج 2، ص 255.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 210

قد جعلت عليا علما للناس فمن تبعه كان هاديا و من تركه كان ضالا، لا يحبه الا مؤمن، و لا يبغضه الا منافق:» «1»

اگر از بنده مؤمنم شرم نداشتیم، پوششی که خود را با آن بپوشاند برایش نمی‌گذاشتیم، و زمانی که ایمانش را کامل کنم او را به کم کردن قدرتش، و اندک شدن رزقش امتحان می‌کنم اگر بر آن صبر نکند و نسبت به امتحان من دل‌تنگ شود، گرفته از او را به او باز می‌گردانم، و اگر استقامت ورزد به وجودش به فرشتگانم مباحثات می‌کنم.

بدانید که علی (ع) را برای مردم پرچم هدایت قرار داده‌ام، کسی که از او پیروی کند اهل هدایت شده، و هر کس او را رها کند به گمراهی دچار گشته، علی را جز مؤمن دوست ندارد، و کسی جز منافق با او دشمنی نمی‌ورزد.

امیرمؤمنان می‌فرماید:

«ما من الشيعة عبد يقارف امراً نهيناه عنه فيموت حتى يبتلى ببليّة تمحص بها ذنوبه، اما في مال و اما في ولد و اما في نفسه حتى يلقي الله عزوجل و ماله ذنب و انه ليلقى عليه الشيء من ذنوبه فيشدد به عليه عند موته.» «2»

کسی از شیعیان ما نیست که مرتکب گناهی شود، که ما از آن نمی‌کرده‌ایم، مگر این که تا زمان مرگش مبتلای به امتحاناتی شود که بوسیله آن از گناه پاک شود، یا امتحان در مال، یا در اولاد، یا در وجود خودش، و اگر گناهی بر او بماند، با سخت گرفتن در جان دادنش از گناه پاک می‌گردد.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

(1) - بحار ج 67، ص 226، ج 35.

(2) - خصال ج 2، ص 169.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 211

«ان البلاء للظالم ادب، و للمؤمن امتحان، و للانبياء درجه، و للاولياء كرامة.» «1»

بی‌تردید پیش آمده‌ها برای ستمگر مایه ادب، و برای مؤمن امتحان، و برای پیامبران درجه و برای اولیاء کرامت است.

روایات باب امتحان و ابتلاء بسیار زیاد است، اگر بخواهید از همه آنها آگاه شوید به جلد دوم اصول کافی و جلد 67 بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی مراجعه کنید.

3- رهبری و پیشوائی

با توجه به خطابی که از جانب حضرت حق به ابراهیم در آیه شریفه مطرح است، باید گفت این خطاب در زمانی به ابراهیم شده که آن حضرت از مقام نبوت برخوردار بوده است، چون حضرت حق به غیر پیامبر وحی نمی‌کند و جز با پیامبر سخنی مستقیم ندارد. و از این که مقام امامت را برای ذریه‌اش درخواست می‌نماید معلوم می‌شود زمان درخواست از

وجود اسماعیل و اسحاق برخوردار بوده، و چون اسماعیل و اسحاق بر اساس آیات قرآن در روزگار کهنسالی به او عنایت شده و این عنایت پس از داشتن مقام نبوت بوده پس مقام امامتی که به او داده شده پس از مقام نبوت است و مقامی فوق مقام نبوت، و سخنی که برخی از مفسران غیر شیعه دارند که منظور از مقام امامت مقام نبوت است سخنی بی‌مورد و کاملاً خلاف آیات قرآن مجید است، در حقیقت مقام امامت برای ابراهیم تکمیل مقام نبوت او و دلیل بر رسیدنش به اوج مرتبه معنوی

(1) - بحار ج 67، ص 235.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 212

و قله با عظمت کمال و جامعیت است، و روایات نقل شده از اهل بیت هم این معنا را تأیید می‌کند.

در کتاب شریف کافی از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«قد کان ابراهیم علیه السلام نبیا و لیس بامام حتی قال الله تعالی: «انی جاعلك للناس اماما قال: و من ذریقی قال لا ینال عهدی الظالمین» من عبد ضما او وثنا لا یكون اماما:» «1»

ابراهیم دارای مقام نبوت بود، و امامت برای وی نبود تا خدا به او گفت من تو را امام و پیشوای مردم قرار می‌دهم، پرسید این مقام در ذریه من نیز خواهد بود؟ خطاب رسید پیمان و عهدم به ستمگران نمی‌رسد، آنان که بت پرستیدند دارای چنین مقام و مرتبه‌ای که امامت است نمی‌شوند.

از حضرت صادق (ع) نیز روایت شده:

«ان الله عزوجل اتخذ ابراهیم عبداً قبل ان یتخذہ نبیا، و ان الله تعالی اتخذہ نبیا قبل ان یتخذہ رسولا و ان الله اتخذہ رسولا قبل ان یتخذہ اماما فلما جمع له الاشیاء قال: و من ذریقی» «2»

خدای عزوجل ابراهیم را به عنوان عبد انتخاب کرد، پیش از آن که او را به نبوت انتخاب نماید، و او را به نبوت اختیار کرد پیش از آن که مقام رسالت به او عنایت کند، و به مقام رسالت برانگیخت پیش از آن که مقام امامت را به او عطا نماید، چون به مقام امامت نایل آمد قرار گرفتن این مقام را در برخی از فرزنداناش درخواست کرد.

در هر صورت از آیات قرآن و روایات استفاده می شود که مقام امامت برای حضرت ابراهیم در اواخر عمرش و پس از نبوت و رسالتش قرار داده شد کتاب کافی شریف در روایتی از حضرت صادق (ع) نقل می کند:

(1) - مواهب الرحمن ج 2، ص 16.

(2) - کافی ج 1، ص 175.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 213

پیامبران و رسولان خدا چهار طبقه اند:

- 1- پیامبری که فقط برای خود پیامبری دارد و وظائف شخصی خود را از حضرت حق دریافت می کند و نسبت به دیگران از نظر پیامبری مسئولیت ندارد و برای غیر خود تعیین تکلیف و وظیفه نمی کند.
- 2- پیامبری که در خواب می بیند و آواز فرشته را می شنود و او را به چشم نمی بیند و به احدی مبعوث نیست و خود دارای رهبر و امام است چنان که ابراهیم نسبت به لوط رهبر و پیشوا بود.
- 3- پیامبری که در خواب ببیند، و آوای فرشته را بشنود و او را با چشم خود ببیند و با او روبرو شود و به يك گروه کم یا بیش مبعوث باشد مانند یونس، خدا درباره یونس می فرماید:

ما او را برای صد هزار بلکه بیشتر فرستادیم «1»

از صد هزار سی هزار بیشتر بودند و برای یونس امام و پیشوا بود.

4- پیامبری که هم در خواب ببیند و هم آوای فرشته بشنود و هم در بیداری فرشته را به چشم ببیند مانند پیامبر اولوالعزم، ابراهیم مدتی پیامبر بود و امام نبود تا خدا فرمود:

به راستی من برای تو مقام امامت قرار دادم گفت: و از نژاد من هم خدا فرمود عهد من به ستمکاران نمی‌رسد... «2»

بر اساس آیات کتاب خدا به ویژه آیه مورد بحث و مخصوصاً جمله **لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** و آیاتی که برابر روایات کتب فریقین به امامت امامان

(1) - صفات 147.

(2) - کافی ج 2، کتاب حجت، ص 39.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 214

از اهل بیت تفسیر شده، و بر پایه معارف الهیه منصب امامت و رهبری به ابراهیم خاتمه نیافت، بلکه این مقام و منصب با عظمت جهت هدایت خلق ادامه یافت، تا از افق وجود محمد بن عبدالله و امیرمؤمنان و یازده فرزند معصومش طلوع کرد، و حجت خدا را در همه زمینه‌ها بر مردم تمام نمود و برای دنیا و قیامت آنان عذری باقی نگذاشت از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«الحجة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق:» «1»

حجت و امام منصوب پیش از مردم بوده و با مردم نیز هست، و پس از مردم هم خواهد بود.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ما زالت الارض الا و لله فيها الحجة، يعرف الحلال و الحرام و يدعو الناس الى سبيل الله.» «2»

زمین همیشه نباید جز آن که برای خدا در آن حجتی باید که حلال و حرام را به مردم بفهماند و مردم را به راه خدا دعوت نماید.

عیاشی از صفوان جمال در توضیح **فَأَتَمَّهُنَّ** گویا از حضرت موسی بن جعفر روایت می کند که حضرت فرمود.

خداوند امامت را به محمد و علی و امامان از نسل علی تمام کرد.

صاحب مواهب الرحمن که از فقهای بزرگ شیعه و عارفی وارسته و محقق تواناست می فرماید:

(1) - کافی ج 2، ص 48.

(2) - کافی ج 2، ص 50.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 215

صفوان بن یحیی از بزرگان از اصحاب حضرت کاظم است و شخصی ثقه و مورد اطمینان و انسانی والاست و هر چه را روایت می کند از امام معصوم روایت می کند. «1»

بحث امامت و این که مقامی فوق نبوت است، و این که این مقام با عظمت برای امیرمؤمنان و یازده فرزند معصوم او بر اساس آیات و روایات ثابت است در صدها کتاب کلامی، علمی، تخصصی، فنی، روایی، استدلالی آمده است که من نیازی نمی بینم در این زمینه به طور مشروح مطالبی را بیاورم فقط به نقل روایتی از مهم ترین کتاب هایمان کتاب شریف کافی که از مهم ترین روایات باب امامت است و به بیان معرفی امام از طریق اوصاف و ویژه گی هایش و مقام امامت و این جایگاه با عظمت از قول سلطان سریر ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا برخاسته اکتفا می کنم روایتی که حق را کاملاً روشن می کند، و حجت را بر همه تمام می نماید، مگر این که کسی دچار تعصب جاهلی و بیماری تکبر از حق، و عاشق ستمکاران، و مرید ظالمان، و مقدم کننده دیگران در امور دین و دنیا بر امامان بر حق اهل بیت باشد، که آیات و روایات بر چنین کسی هیچ اثری ندارد!!

عبدالعزیز بن مسلم می گوید: در ایام علی بن موسی الرضا در مرو بودیم، در آغاز ورود خود روز جمعه در مسجد جامع گرد آمدم، و در موضوع امامت که مورد اختلاف فراوان مردم بود بحث کردم، چون شرفیاب محضر حضرت رضا شدم و بررسی های مردم را در امر امامت به حضرت عرض کردم تبسمی فرمود و به من خطاب کرد:

این مردم نادانند، و از آراء خود فریب خورده‌اند، مسلماً خدای عزوجل جان پیامبر اسلام را نگرفت تا دین را برای او کامل کرد، و قرآنی برای او فرستاد که

(1) - مواهب الرحمن ج 2، ص 18.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 216

شرح همه چیز در آن است، حلال و حرام و حدود و احکام، و آنچه را مردم به آن نیازمندند همه را در آن بیان کرده «سوره انعام 38» ما در این کتاب چیزی را فروگذار نکردیم.

در سفر حجة الوداع که آخر عمر پیامبر بود این آیه نازل شد: «امروز دین شما را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم» امر امامت از تمام نعمت است.

پیامبر از دنیا رفت تا برای مردم همه معالم دین آنان را بیان کرد، و راهشان را برای آنان روشن نمود و آنان را بر جاده حق واداشت و علی را برای آنان رهبر و پیشوا قرار داد، و از چیزی که مورد نیاز امت باشد صرف نظر نکرد تا آن را بیان نمود، هر که گمان می‌کند که خدا دینش را کامل نکرده، کتاب خدا را رد کرده است و هر که کتاب خدا را رد کند به آن کافر است، آیا قدر و موقعیت امامت را در میان امت می‌دانند تا از جانب مردم اختیار را انتخاب در آن روا باشد. بی‌تردید امامت اندازه‌ای فراتر و مقامی والاتر و مکانتی بالاتر و آستانی منیع‌تر، و عمقی فروتر از آن دارد که مردم با عقل خود به آن رسند، یا با رأی و نظر خود آن را درك کنند یا به انتخاب خود امامی تعیین کنند!

امامت مقامی است که حضرت ابراهیم پس از آن که مقام نبوت و خلت را پا برجا کرد به آن رسید، این امامت سومین درجه و فضیلتی بود که خدا او را به آن مشرف کرد و نامش را به وسیله آن بلند گردانید و فرمود: «به درستی که من تو را برای مردم امام قرار دادم» خلیل از شادمانی گفت: «و از ذریه و نژاد من هم» «1»

(1) - بقره 124.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 217

خدای تبارك و تعالى فرمود: «عهد من به ستمکاران نمی‌رسد» این آیه شریفه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل اعلام می‌کند و آن را ویژه برگزیدگان پاك می‌داند.

سپس خدای تعالی ابراهیم را گرامی می‌داشت و امامت را در ذریه برگزیده او نهاد و فرمود «اسحاق و یعقوب را غنیمتی بزرگ به او بخشیدیم و همه را شایسته قرار دادیم و آنان را امامان و رهبرانی مقرر کردیم که به فرمان ما هدایت می‌نمودند به آنان انجام کارهای خیر و اقامه نماز و پرداخت زکات را وحی نمودیم و همه برای ما بنده واقعی بودند.»¹

این امامت پیوسته در ذریه او بود و از یکدیگر قرن به قرن ارث می‌بردند تا آن را به پیامبر اسلام به ارث داد و فرمود: «به راستی سزاوارترین مردم به ابراهیم پیروان اویند و پیروان او این پیامبر و اهل ایماناند و خدا سرپرست مؤمنان است»²

مقام امامت به پیامبر اختصاص داشت و به فرمان خدا آن را به علی (ع) چنان که خدای تعالی واجب کرده بود واگذاشت، سپس به ذریه برگزیده او منتقل شد، ذریه‌ای که خدا به آنان طبق گفته‌اش در قرآن علم و ایمان داده است «و کسانی که به آنان علم و ایمان داده شد می‌گویند: بی‌تردید شما بر اساس قضا و قدر ثبت شده در کتاب خدا لوح محفوظ تا روز قیامت از پذیرش حق درنگ کردید و اینک این روز قیامت ولی به شما به حق معرفت نداشتید»³

امامت تا قیامت در فرزندان علی است زیرا پس از محمد پیامبری معبوث نمی‌شود، این نادانان و جاهلان چگونه از نزد خود امام می‌تراشند با آن که امامت

(1) - انبیا 71- 72.

(2) - آل عمران 68.

(3) - روم 56.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 218

مقام انبیا وارث اوصیاء است، امامت نیابتی الهی و خلافتی از پیامبر و مقام امیرمؤمنان و میراث حسن و حسین است.

به راستی امامت زمام دین، و نظام مسلمین، و عزت مؤمنین است، امامت بنیاد پاك اسلام و شاخه با برکت آن است، به وسیله امامت نماز و روزه و زکات و حج و جهاد کامل و تمام می شود، و غنیمت و صدقات بسیار و فراوان می شود، حدود و احکام به اجرا می آید، مرزها و نواهی مملکت مصون می گردند، امام حلال و حرام خدا را بیان می کند و حدود خدا را برپا می دارد، و از دین خدا دفاع می نماید، امام در عالم هستی مانند خورشید طلوع می کند و بر افق قرار می گیرد که دست و دیده مردم به مقام و عظمتش نرسد، امام ماه تابان، چراغ فروزان، نور برافروخته، ستاره راهنما در تاریکی شبها و بیابانهای تنها و گرداب دریاهاست، امام آب گوارائی است برای تشنگی و نجات دهنده ای است از هلاکت، چون آتشی است بر تپه برای سرمازدگان و دلیلی است در تاریکی ها که هر که از او جدا شود هلاک است.

امام ابری است بارنده، بارانی است سیل آسا، خورشیدی است تابان، آسمانی است سایه بخش، زمینی است گسترده، چشمه ای است جوشنده، و غدیر و باغ است، یاری است امین، پدری است مهربان، برادری است دلسوز و هنگام ترس و پیش آمدها پناه بندگان خداست، امام در میان خلق امین خدا و حجت بر بندگان و خلیفه اوست در سرزمین ها، و دعوت کننده به سوی خدا و دفاع کننده از حقوق اوست.

امام از گناهان پاك و از عیوب برکنار است، به دانش مخصوص و به حلم و بردباری موسوم ماست، امام نظام دین و عزت مسلمین و خشم بر منافقین و هلاک کفار است. امام یگانه روزگار خود است، کسی با او مساوی نیست، و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 219

دانشمندی با او برابر نمی باشد، جایگزین ندارد، شبیه و ماندنی برای او نیست بدون تحصیل مخصوص به فضل و از طرف خدا محسن به دانش اختصاص یافته کیست که آنگونه که باید به شناخت امام برسد، یا اختیار انتخاب او را داشته باشد؟

هیئات هیئات، خردها درباره اش گمراه اند، و خاطرها سرگردان، و عقل ها حیران، و دیده ها بی دید، بزرگان در این عرصه کوچک اند، و حکیمان مبهوت، و بردباران کوتاه نظر، و هوشمندان گیج و نادان، و شعرا لال و گنگ و ادبا درمانده، و ناطقان بی زبان، شرح يك مقامش را نتوانند، و وصف یکی از فضائلش را ندانند، همه به عجز معترف اند، چگونه می توان کنهش را وصف کرد، و اسرارش را فهمید، چگونه کسی به جای او ایستد و حاجت هائی که برآوردنش ویژه اوست برآورد؟

نه چطور؟ از کجا؟ او در مقام خود اختیاری است که برافروزد، و از دسترس دست اندازان و وصف واصفان فراتر است، انتخاب بشر کجا به این پایه رسد، عقل کجا و مقام امام کجا، در میان جوامع کجا چنین شخصیتی یافت شود؟ این جاهلان گمان می کنند که در غیر خاندان رسول خدا و اهل بیت پیامبر امامی یافت می شود؟ خودشان تکذیب کننده

خود هستند، آرزوی بیجا برند، به گردنه بلند لغزنده‌ای گام نهند که آنان را به نشیب پرتاب کند، می‌خواهند به عقل نارسای خود امامی تعیین کنند، و به رأی گمراه کنند خویش پیشوائی بسازند، جز دور شدن از مقصد حق بهره‌نبرند، خدا آنان را نابود کند تا کی دروغ گویند، اینان به پرتگاه درآمدند.

دروغ بافتند، و سخت به گمراهی افتادند، و به سرگردانی گرفتار شدند، دانسته و فهمیده امام خود را رها کردند، و پرچم باطل برافراشتند، «شیطان کارشان را در

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 220

برابرشان آرایش داد و آنان را از راه بگردانید با آن که حق در برابر چشمشان بود» «1» از انتخاب خدای جل جلاله و رسول خدا روی برتافتند، و به انتخاب باطل خویش گرائیدند با این که قرآن به آنان می‌گوید: «و پروردگارت آنچه را بخواهد می‌آفریند و آنچه را بخواهد برمی‌گزیند، در برابر اراده او و قلمرو تکوین و تشریع‌اش اختیاری نیست، منزّه است خدا و برتر است از آنچه شریک برای او می‌گیرند.» «2»

برای هیچ مرد و زن با ایمان اختیاری در برابر حکم خدا و رسولش در امری از امور نیست. «3»

«چیست برای شما چگونه قضاوت می‌کنید؟ آیا شما را کتابی آسمانی از نزد خداست که در آن به سود خود می‌خوانید، که هر چه را شما بخواهید و انتخاب کنید برای شما خواهد بود، یا شما را بر ما تا روز قیامت پیمان و سوگند استواری است که هر چه را به سوی خود حکم کنید ویژه شماست از آنان پیرس کدامشان ضامن این ادعاست یا شریکانی در ربوبیت خدا دارند که از آنان نزد خدا شفاعت کنند پس اگر راستگویند شریکانشان را به میدان آورند.» «4»

و خدای عزوجل فرموده: آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند یا قفل‌ها بر دل دارند یا خدا دلشان را مهر نهاده و نمی‌فهمند؟! «5»

(1) - عنکبوت 28.

(2) - قصص 68.

(3) - احزاب 36.

(4) - قلم 36-41.

(5) - محمد 24.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 221

یا، گفتند شنیدیم در حالی که از روی حقیقت نمی شنوند، قطعاً بدترین جنبدگان نزد خدا کران از شنیدن حق و لالان از گفتن حق هستند که کلام خدا را اندیشه نمی کنند، اگر خدا نسبت به پذیرفتن حق خیری در آنان می دید یقیناً ایشان را شنوای معارف می کرد و اگر با عنادی که دارند آنان را شنوا کند باز اعراض کنان روی از حق می گردانند. «1»

یا «می گویند: شنیدیم و عمداً مخالفت کردم» «2» «بی تردید فضل و مقام به دست خداست، آن را به هر کس بخواهد عطا می کند و خدا صاحب فضل عظیم است.» «3»

مردم چگونه می توانند از نزد خود امام اختیار کنند با آن که امام باید شخصیتی باشد که: دانا باشد و جهلی در او دیده نشود، سرپرستی باشد که از مسئولیت شانه خالی نکند، معدن قدس و طهارت و نور و زهد علم و عبادت باشد.

از طرف پیامبر مخصوص به دعوت باشد و از جانب او تعیین شود، از نژاد فاطمه زهرا مطهره بتول باشد، در نسب او تیگرگی و گفتگو نباشد و از بالاترین خاندان در قبیله قریش و کنگره رفیع بنی هاشم و عترت رسول اکرم و مورد رضای خدای عزوجل باشد، شرف اشراف و زاده عبد مناف باشد، شکافنده حقایق علم و دارای مقام کامل بردباری و حلم باشد، مملو از معنویات امامت و دانای به سیاست باشد، واجب الاطاعة باشد و به فرمان خدا قیام کند. ناصح بندگان خدا و حافظ دینش باشد.

(1) - انفال 21- 23.

(2) - نساء 46.

(3) - حدید 29.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 222

به راستی پیامبران و امامان را خدا توفیق عنایت کند، و از مخزون علم و حکمت خود به آنان حقایقی عطا فرماید که به دیگران ندهد، و دانش آنان برتر از دانش همه اهل زمان‌های آنان است چنان که خدای عزوجل فرماید: آیا کسی که رهبری صحیح کند شایسته پیروی است، یا کسی که نیازمند هدایت است چه شده؟ شما چگونه قضاوت می‌کنید؟! «1» به هر که حکمت داده شد خیر بسیار داده شده و جز خردمندان متذکر نشوند. «2» درباره طالوت می‌فرماید به راستی خدا او را بر شما برگزید و افزونی در علم و جسم داد، خدا به هر که بخواهد زمامداری‌اش را عنایت می‌کند، خدا بسیار عطا کننده و داناست، «3» و درباره پیامبرش می‌فرماید:

کتاب و حکمت را بر تو فرستاد و آنچه نمی‌دانستی به تو تعلیم داد و فضل خدا بر تو بزرگ است، «4» و درباره خاندانش که از آل ابراهیم هستند فرمود: آیا به مردم در آنچه خدا از فضل خود به آنان داده حسد می‌برند؟ مسلماً به آل ابراهیم کتاب و حکمت عطا کردیم و به آنان عظمت بخشیدیم، برخی به آل ابراهیم و پیامبر که والاترین فرد از آن خاندان است ایمان آوردند و گروهی اعراض کردند و دوزخ که آتشی سوزان است برای آنان بس است.

مسلماً چون خدا بنده‌ای را برای اصلاح کار بندگان خود انتخاب کند به او شرح صدر دهد، و در دلش چشمه‌های حکمت و فرزاندگی بجوشانند، و دانش خود را از راه الهام به او بیاموزد به طوری که در پاسخ هیچ سؤال و پرسشی در نماند و نسبت به حق سرگردان نشود، زیرا از جانب خدا دارای مقام عصمت

(1) - یونس 35.

(2) - بقره 269.

(3) - بقره 247.

(4) - نساء 54.

است و مشمول یاری او و از خطا و لغزش و برخورد ناصواب در امان است، خدا او را به این صفات اختصاص داده تا حجت بالغه بر هر يك از خلقتش باشد که او را درك نماید، این فضل الهی است که به هر که خواهد عطا کند و خدا صاحب فضل بزرگ است، آیا بشر قدرت دارد که چنین امامی انتخاب کند، یا انتخاب شده مردم دارای چنین صفاتی است که او را بر همه پیش انداخته‌اند؟!!

به خدا سوگند که از حدود الهی تجاوز کردند، و قرآن را پشت سر انداختند، گویا مطلب را نمی‌دانند، هدایت و شفا در کتاب خداست که به آن پشت کردند و پیرو هوای نفس خود شدند و خدا آنان را نکوهش کرد و دشمن داشت، و بدبخت ساخت و فرمود: کیست گمراه‌تر از آن که پیرو هوای خود شد، بی‌رهبری از جانب خدا، به راستی خدا مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند، «1» و فرمود: این کارشان نزد خدا و اهل ایمان دشمنی بزرگ است، اینگونه خدا بر دل هر گردنکش زورگوئی مهر تیره بختی می‌نهد. «2»

و درود خدا بر محمد و آتش و سلام کامل فراوانی بر آنان باد. «3»

خوانندگان عزیز شما را به خدا سوگند چند بار این روایت را که در مهم‌ترین کتاب حدیث از قول حضرت رضا ویژگی‌های امام به حق بیان شده مطالعه کنید و دقت نمائید و سپس با کمك گرفتن از عقل خود قضاوت کنید که آیا سخن شیعیان اهل بیت در مسئله امامت صحیح است یا دیگران؟

به امید این که دیگران در این مسئله حیاتی انصاف به خرج دهند و زحمت مطالعه این روایت و کتاب المراجعات سید شرف الدین و الغدیر علامه امینی و

(1) - قصص 50.

(2) - غافر 35.

(3) - متن کامل روایت اصول کافی ج 1، ص 116 انتشارات اسوه.

عبارات میر حامد حسین هندی، و قادت‌نای آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی و گم شده‌ای در سقیفه دکتر پاك‌نژاد یزدی، و سقیفه علامه مظفر و ثم اهتدیت تیجانی را تحمل کرده و از تعصب بیجا و تکبر در برابر حق پرهیزند و به این همه فتنه و فساد که ملت اسلام دچار به آن هستند خاتمه دهند.

4- نفی امامت و رهبری از ستمکاران

«دانشمندان علم اصول با توجه به کلمه الظَّالِمِينَ در آیه شریفه که از باب مشتق است و شامل شرك و غیر شرك می‌شود، برای نفی رهبری و امامت از ظالمین اینگونه استدلال کرده‌اند که اگر مشتق حقیقت در آلوده به ظلم در گذشته و حال و آینده باشد، پس ستمکار لایق این مقام نیست گرچه در گذشته آلوده بوده و فعلاً آلوده به ظلم نباشد و آینده هم آلوده نشود، و اگر گذشته آلوده نبوده فعلاً آلوده است شایسته این مقام نیست، و اگر گذشته و حالش پاك از ظلم باشد و آینده دچار ظلم شود باز هم لایق این مقام نیست، غیر شیعه به این دانشمندان پاسخ داده‌اند اگر مشتق حقیقت در خصوص متلبس به ظلم در گذشته باشد چنان که برخی از دانشمندان علم اصول در فرقه‌های غیر شیعه می‌گویند استدلال به این آیه درباره کسی که پس از ظالم بودنش و آلوده بودنش به شرك که به قول قرآن در سوره لقمان ظلم عظیم است یا آلوده بودنش به گناه دیگر ایمان آورده و توبه کرده صحیح نیست، بنابراین مردم می‌توانند هر کسی را که مؤمن شده و توبه کرده به این مقام انتخاب کنند و زمام امور مسلمانان و دین را به دست او بسپارند و روی این حساب انتخاب مردم در سقیفه صحیح است! و لازم نیست انتخاب شده از نظر علم مافوق همه باشد، و از مقام عصمت بهره داشته باشد!

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 225

ولی شیعه می‌گوید: «ظاهر آیه شریفه دلالت دارد که وجود ظلم مانع از دریافت این مقام است لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.

و صرف تلبس به ظلم در نفی رهبری و امامت از ظالم کافی است، و تلبس به ظلم زمانی دون زمانی مدخلیت در مسئله ندارد، آنچه مدخلیت دارد صرف ظلم است در هر زمانی که باشد.

مردم نسبت به تلبس به ظلم و عدم آن بر چهار گروه‌اند:

1- متصف به طاعت و عبادت و ایمان و اخلاص از ابتدای عمر تا لحظه خروج از دنیا.

2- متصف به ظلم از ابتدای عمر تا پایان عمر.

3- متصف به ایمان و طاعت در ابتدای عمر و آلوده به ظلم در آخر عمر.

4- متصف به ظلم در ابتدای کار و آراسته به طاعت و عبادت در بقیه عمر.

یقیناً کسی به این منصب غیب مکنون و سرّ مصون، و مقام عظمی جز فرد اول که همه لحظات عمرش به ایمان و طاعت گذشته لایق نیست و اطلاق آیه شریفه بقیه افراد یعنی سه دسته دیگر را قطعاً نسبت به این مقام طرد و نفی می‌کند، چنان که اطلاق آیه شریفه اقسام ظلم را چه شرك و چه غیر شرك شامل می‌گردد.

بنابراین در این زمینه نیازی به دخالت دادن بحث مشتق که در کتاب‌های ادبی و اصولی مطرح است نیست، و به آن همه بحث‌های طولانی و ردّ و ایراد احتیاجی نمی‌باشد.

آیه شریفه به مسئله مشتق ارتباطی ندارد، سیاق آیه شریفه و اطلاقش دلالت قطعی دارد که صرف وجود ظلم با جعل این منصب از طرف خدای عادل منافات دارد، و بر خداوند عالم و حکیم و عادل شایسته نیست که زمام دین و دنیا و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 226

سیاست و حکومت را به دست کسی یا کسانی بدهد که مصداق ظالم است چه این که ظلمش در گذشته باشد یا حال یا آینده.

امام امین خدا بر خلق اوست، و منشأ رابطه میان خدا و میان بندگان، بنابراین ظلم موجب سقوط این مقام از ظالم و مانع رسیدن این مرتبه به اوست **لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** چه این که ظلمش در گذشته باشد یا حال یا آینده.

در هر صورت از متن و سیاق آیه شریفه مسائلی استفاده می‌شود.

1- اضافه‌ی جعل به پروردگار **جَاعِلُكَ** دلالت بر شرف امامت دارد و این که مقام فضلی از سوی خدا و لطف حضرت اوست، و مقامی نیست که با دست و پا زدن و تشکیل شورا، و فتنه‌گری، و اسلحه و زور به دست آید، امری است آسمانی نه زمینی.

2- از سیاق آیه مبارکه به دست می‌آید که امامت مقامی پس از نبوت است، ابراهیم امامت را پس از این که دارای اولاد شد برای ذریه‌اش درخواست کرد، زیرا پیش از اولاد دار شدن از مقام نبوت بهره‌مند بود، و جاعل که اسم فاعل است به

معنای قرار دادن امامت در آینده است نه در گذشته، گذشته مقام نبوت برای ابراهیم ثابت بود، و امامت بنا شد پس از اتمام ابتلائات به او عنایت شود.

3- گفتار حضرت حق **لِلنَّاسِ** اشاره به امتنان خدا بر جمیع انسانها تا قیامت است و این که امامت هبه و لطف حق و از بزرگترین مصالح آنان نسبت به دنیا و آخرت است.

4- از آیه شریفه ادب دعا از درخواست ابراهیم استفاده می شود، زیرا او آگاه بود که ذریه اش کسانی هستند که اهلیت این مقام را ندارند. بنابراین برای همه ذریه درخواست امامت نمود، اگر درخواست می کرد قطعا با مقام نبوت و علم و آگاهی اش تناسب نداشت.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 227

5- آیه آگاهی میدهد که مانع از دریافت مقام امامت منحصر در ظلم است بدون این که زمانی در آن لحاظ باشد، ابراهیم با دریافت پاسخ حق **لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**، نفرت از ظلم و مبعوض بودن آن را به ذریه اش تا قیامت گوشزد می کند تا از آن اجتناب نمایند.

6- از جمله **لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** استفاده می شود که امامت دارای شرف خاص، و فضیلت بسیار عظیم، و صاحب بلندی مرتبت است، زیرا امامت با آثاری که در آن است از قیام به مصلحت ناس، و تعهد نسبت به آنان، و سیاست مداری به نفع امت، عهدي از جانب خداست «1» و این مقام شایسته کسی جز معصوم نیست.

از وجود مبارك حضرت صادق (ع) در روایتی بسیار بسیار مهم نقل شده است.

«لَا يَكُنُ السَّفِيهَ إِمَامُ التَّقَى»

سفیه رهبر و پیشوای پرهیزکار و صاحب تقوا نمی شود.

سفه: نقصان عقل در دین یاد در دنیا است یا در هر دوی آن است. این که امام صادق سفیه را در مقابل تقی قرار داده، از این رو در رو قرار دادن یا به عبارت دیگر از اینکه سفیه ضد تقی است استفاده می شود که هر کس تارك تقوا باشد گرچه در امری از امور اندك دین، و متصف به تقوا نباشد قطعا سفیه است، و لفظ سفه در بسیاری از اخبار اطلاق بر هر کسی شده که عاشق دنیا باشد در هر مرتبه ای از عشق و در هر مرتبه ای از دنیا دنیائی که عشق ورزی به آن به فرموده پیامبر رأس همه گناهان است.

(1) - مواهب الرحمن 14 - 15 با توضیح بیشتر.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 228

بنابراین سفیه انسان کم عقلی است، که بخاطر کم عقلی اش عاشق دنیا است، و حقیقت بر او پوشیده است، و از این طریق آلوده به ظلم است، و چنین کسی نمی تواند واسطه ارائه طریق حق به دیگری شود، چه رسد به این که بتواند کسی را به حق برساند.

علمای علم کلام برای امامت شروط هفت گانه ذکر کرده اند شروطی که از قرآن و روایات گرفته اند:

عصمت الهیه، جعل مقام از جانب حق، محجوب نبودن اعمال عباد از او، داشتن دانش و آگاهی به آنچه که مردم به آن نیازمندند، محال بودن پیدا شدن وجودی برتر از او تا قیامت، مؤید بودن به تأییدات الهیه، خالی نبودن زمین از او. «1»

باید گفت این مسئله با عظمت که جعل آن از طرف خداوند برای ابراهیم مقرر شد و بر اساس وعده حق به ذریه معصوم او انتقال یافت، پس از پیامبر بزرگوار اسلام به دست اهل دنیا در افق خاص خودش وجود مبارك امیرمؤمنان به محاق داده شد، تا آثارش در جامعه اسلامی طلوع نکند، و این مقام الهی و ملکوتی به شاهی و سلطنت و حکمرانی مادی انتقال یابد، و با تشکیل جلسه ای که خالی از جمع امت بود، و نفراتی خاص و معدود در آن شرکت داشتند با شعور و مشورتی همراه با عجله و شتاب کسانی را در این جایگاه الهی قرار دادند که خود معترف بودند ما را شایستگی این مقام نیست و افضل از ما در امت وجود دارد.

«اقیلونی اقیلونی و لست بخیر منکم و علی فیکم.»

(1) - مواهب الرحمن 17.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 229

مرا واگذارید، مرا واگذارید که بهتر از شما نیستم و شخصی چون علی که لایق این مقام است و پیامبر او را در غدیر معرفی به خلافت و امامت نموده در میان شماست.

ولی او را وادار به پذیرش این مقام کردند، و پس از او این موقعیت را به ارث بردند و سپس به ارث دادند تا کار حکومت و امر دین و سیاست به دست خاندان اموی افتاد، خاندانی که روایات و تاریخ ثابت کرده‌اند تا آخرین نفرشان در راه نابودی دین و ریشه کن کردن آئین خدا بودند!!

حادثه مصیبت بار کربلا که از اعظم مصائب است، و حادثه حمله خونین یزیدیان به مدینه و سپس به مکه و اتفاق بسیار بسیار ناگوار حدیث سازی و سب گوئی در منابر و خطبه‌ها به اهل بیت پیامبر به ویژه امیرمؤمنان، و ایجاد انحراف در احکام و قوانین الهی و تحریف معانی آیات و معارف و همه و همه نشان‌دهنده این است که منصب امامت شایسته اهل ستم و گناه نیست چنان که حضرت حق قاطعانه به ابراهیم در برابر درخواستش «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» اعلام کرد: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 230

تفسیر آیه 125

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّی وَ عَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ.

و یاد کنید زمانی که ما این خانه کعبه را برای همه مردم محل بازگشت و گردهمایی و جای امن و امان قرار دادیم و فرمان دادیم از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز انتخاب کنید، و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم که: خانه‌ام را برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و راکعان و ساجدان از هر آلودگی ظاهری و باطنی پاکیزه کنید.

شرح و توضیح

از آیه شریفه چهار مسئله بسیار مهم و اساسی استفاده می‌شود: 1- بیت و آثار آن 2- مقام ابراهیم. 3- طهارت ظاهری و باطنی. 4- مقام عابدان حقیقی.

بیت و آثار آن.

بیت به محل و مرکزی گفته می‌شود، که شبانه در آن استقرار می‌یابند، و به بیتوته و استراحت یا به عبادت و بندگی می‌پردازند. گاهی استعمال این کلمه بر همه مسجدالحرام و به حرم امن الهی اطلاق می‌شود.

می‌گویند مراد از بیت در آیه شریفه کعبه معظمه است، و به نظر می‌رسد در این تطبیق اشکالی نباشد زیرا از باب تسمیه کل بر جزء است.

کعبه که بنای آن بر اساس آیات خدا به دست نورانی ابراهیم و اسماعیل با نیتی پاک و خالصانه بناگذاری شده، دارای آثار الهی و معنوی فراوانی است که بخشی از آن در این قسمت اشاره می‌شود.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 231

معنویت کعبه دورنمایی از عظمت و جلال و جبروت صاحب آفرینش و خالق هستی است.

مسلمانان اگر مناسک مربوط به این مرکز الهی را به حقیقت تحقق دهند، و شرایط آن را به گونه‌ای که حضرت حق از آنان خواسته، انجام دهند به عظمتی مافوق تمام عظمت‌ها و جلالی مافوق تمام جلال‌ها می‌رسند.

در مناسک مربوط به بیت، همه عوامل و ابزار لازم برای رشد و تکامل انسان قرار داده شده است.

زائر بیت لازم است با انجام مناسک، در حالی که شرایط معنوی آن را رعایت نماید، و در این بازار معنوی کالای اخلاص به میدان بیاورد، خود را به عرصه قبولی عمل برساند و همه خلأهای فکری و روحی و اخلاقی و عملی و به ویژه ایمانی خود را جبران کند، و اگر در اتصال معنوی به بیت به این کیفیت نرسد و از آن جایگاه با عظمت به این صورت بهره نجوید، جز ظاهری خشک و بی‌روح از مناسک را بجای نیاورده و کاری هماهنگ با حقایق الهیه از او ظهور نکرده است.

کعبه به حقیقت قبله دل‌ها و نور ارواح و ضیاء افکار، و نشانه‌ای برای جهت دادن همه موجودیت انسان به سوی الله است.

کعبه محوری است که انسان در صورت طواف واقعی در حول آن از تمام رذایل پاک می گردد و به همه حسنات آراسته می شود.

کعبه خانه عبادت و بندگی و محل عشق و عاشقی و جایگاه پاکان و نیکان، و مرکز خشوع و خضوع صالحان و صدیقان است.

کعبه قلب معنویت و جایگاه عبودیت، و محل اخلاص و مرکز فروتنی و خاکساری است و دلی که از این اوصاف بهره ندارد در آن جای ندارد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 232

بی تردید بدون وجودی ترکیه شده، و قلبی آراسته به حقایق، و نفسی رنگ گرفته از اوصاف الهی نمی توان راهی به آن حریم مقدس و حرم با عظمت پیدا کرد، که راه واقعی انسان به سوی حضرت معبود فقط از طریق قلب سلیم است و بس و یقیناً قلب سلیم عبارت از قلب خاشع و خاضع و مؤمن و متقی و رقیق و رحیم و رؤوف و کریم و آراسته به یقین و منبع مهر و کرامت است.

خانه حق خانه ای است که تا از صفات شیطانی پاک نگردی، و از شرارت های نفس رها نشوی، و از چاه تاریک رذایل بیرون نیائی و خودیت ملکوتی خود را باز نیابی، و خویشتن را از بیگانگان و دشمنان بی نیاز نسازی به آن حریم مقدس و حرم امن راه پیدا نکنی. یقیناً چون دل از غیر فارغ ساختی، و نفس از رذایل پرداختی، و لباس شیطان صفتی از وجودت در انداختی و هویت خود را به تمام معنا به حضرت دوست باختی لیاقت ورود به حرم را برای خود مقرر ساختی.

عارف معروف همدانی، در کتاب عرفانی تمهیدات می گوید:

ای عزیز! بدان که راه خدا نه از جهت راست است، و نه از جهت چپ و نه بالا و نه زیر و نه دور و نه نزدیک که راه خدا در دل است و یک قدم است:

«دع نفسك و تعال.»

خود را از خودیت و منیت و از همه آلودگی ها بری و پاک کن و بالاتری رذیلت که خودپرستی است و آن اساس تمام بدبختی هاست از خود بریز و آنگاه به جوار قرب حرکت کن.

مگر از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله نشنیده‌ای که او را پرسیدند:

«این الله؟ فقال عند المنکسرة قلوبهم» «1»

خدا کجاست؟ فرمود: نزد قلب‌های شکسته مؤمنان.

(1) - بحار ج 70 ص 157 باب 125.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 233

ای عزیز زیارت کعبه و حج صورت کار همه کس باشد، ولی حج حقیقت نه کار هر کسی باشد، در راه حج زر و سیم باید فشاندن، در راه حق جان و دل باید فشاندن این چه کسی را مسلم باشد؟ آن را که از بند جان برخیزد **مِنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا** «1» این باشد.

دریغ که بشریت انسان نمی‌گذارد که به کعبه ربوبیت رسیم، و بشریت نمی‌گذارد که ربوبیت رخت بر صحرای صورت نهد. هر که بی‌توجه (به حقایق و بدون آراستگی به صفات حسنه) نزد کعبه گل رود خود را بیند و هر که به کعبه دل رود خدا را بیند انشاء الله که خدا ما راجع حقیقی روزی کند.

چون دل تصفیه کردی و آن را به نور معرفت آراستی و بر یقین و عشقش استوار نمودی، حرمتی مافوق حرمت کعبه برای آن به دست آوردی، با چنین دل به زیارت کعبه برو که خود را با معنویت آن بیت عظیم یعنی آن نوری که در قیامت از باطن آن خانه به شفاعت آید هماهنگ نموده و به موقعی بسیار مهم و مقامی جلیل دست یافته‌ای و بدان که حرمت دل در صورتی که به حقیقت و درستی، بیت الله و عرش الله گردد با حرمت کعبه قابل قیاس نیست.

از زمان بنای کعبه به دست ابراهیم و اسماعیل، این مرکز مبدء و منبع پخش نور هدایت و مایه برکت و عامل راهنمایی بندگان به سوی حقایق بوده و قرآن مجید جهت هدایت انسان‌ها و ایجاد تحول همه جانبه در کنار این خانه نازل شده، و راه بینش وسیع را به گستردگی ظاهر و باطن هستی به روی آنان گشوده است.

(1) - آل عمران 97.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 234

کعبه آری کعبه همان مرکزی که در آن و از برکت و هدایت آن و معنویت فوق العاده اش، مناسک انجام می گیرد و با توجه به مناسک آن و دقت در اسرارش، آدمی از شرک، زندقه، نفاق، قومیت، عصبیت، تکبر، نخوت، اسارت، ذلت و سایر پلیدی ها دور می شود، و به همه مراتب هدایت اگر از صمیم قلب بخواهد می رسد.

کعبه با معنویت همه جانبه اش و با مناسک ابراهیمی اش به انسان می آموزد که بنده ی پاک از شوائب محبوب خداست، کعبه تعلیم می دهد که جامعه اسلامی باید در همه شئون زندگی دارای وحدت کلمه باشد و به اهل استطاعت درس می دهد که از استطاعت مالی و بدنی خود در راه اعتلای کلمه ی حق بکوشید و به ندای تمام مظلومان و محرومان و مستمندان و مستضعفان و دردمندان جهان جواب مثبت دهید و همه ساله با تشکیل دادن این اجتماع بی نظیر و گردهمایی عظیم به رفع نیازها و گرفتاری های ملل اسلامی و دیگر ملت ها اقدام نمائید و اسیران در بند مستکبران را از اسارت برهانید و برای حفظ استقلال مادی و معنوی امت اسلامی ایجاد ضمانت نمائید.

کعبه در صورتی که مناسکش با خلوص انجام گیرد، و حقایق معنوی اش از افق وجود انسان طلوع کند عامل محبت و دوستی، عاطفه و مهرورزی، اخوت و برادری، و مایه ظهور عدل و مساوات و صفا و صمیمیت است.

کعبه در پرتو عظمت و معنویت که دارد، راهنمای مسلمانان به سوی سعادت دنیا و آخرت است و به غیر مسلمانان هم راه ایجاد وحدت و اتفاق را آموخته و به آنان تعلیم می دهد که: برای رفع مشکلات خانوادگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نیاز مبرم به يك جامعه سالم و پاک دارند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 235

امیرمؤمنان (ع) در پایان خطبه اول نهج البلاغه درباره ی کعبه و مناسک مربوط به آن می فرماید:

شما را به حج خانه اش که آن را قبله ی مردم قرار داده مکلف نموده، تا چون جانداران که با حرص و ولع به چشمه ی زلال وارد می شوند، در حال تسلیم به آن جایگاه در آئید، و کبوتروار به آن حرم امن پناهنده شوید.

حکمت الهی اقتضا دارد که بندگان آزادانه در برابر عظمت ربوبی اش در آن جایگاه مقدس سر فرود آرند، شنوندگانی از بندگان را انتخاب کرد تا دعوت او را پاسخ گویند و مشیت حضرتش را تسلیم گردند.

این بندگان بهره‌مند از گوش شنوا، به آن حریم مقدس می‌روند و در آن جایگاه قدس که پیامبران عظام الهی وظیفه بندگی به جای آوردند، روی به معبود قرار گرفته و خود را شبیه فرشتگان طواف کننده به دور عرش می‌نمایند، تا در آن تجارت‌گاه الهی سودها برده و به وعده‌گاه عفو و احسان حق روی می‌آورند.

خدای سبحان کعبه و وظایفش را شعار جاودانی برای اسلام، و جایگاه امن برای پناهندگانش قرار داده، در آن معبد عظیم اعمالی را واجب، و ادای حق آن حرم مقدس را بر بندگان لازم و ورود به آن معبد و دیدارش را به کسانی که توانائی دارند حکم نموده است.

در ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه درباره‌ی عظمت کعبه می‌خوانیم: «1»

حج خانه‌ی خدا و اعمالی که بایستی در آن مقدس‌ترین معبد الهی انجام گیرد به قدری در سازندگی فرد و اجتماع مؤثر است که قابل توصیف با قضایای معمولی نیست به طوری که میتوان گفت:

(1) - ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه علامه جعفری ج 2 ص 224.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 236

اگر انسانی به آن عمل سازنده توفیق یابد و با این حال دگرگونی در وضع او ایجاد نشود و به مسیر تکامل وارد نگردد حتماً یا به حکمت آنچه که دیده و عمل کرده است آگاهی نداشته و یا نیروی غرائز حیوانی و خودخواهی او به قدری مقاومت داشته است که اگر خود حق و حقیقت را هم می‌دید و در جاذبه‌ی آن قرار می‌گرفت پا به فرار می‌گذاشت و کم‌ترین نتیجه‌ای را از آن مشاهده نکرده و قرار گرفتن در جاذبه‌ی حق و حقیقت را به دست نمی‌آورد.

برای توضیح مقداری از عظمت حج بیت الله این عمل دگرگون کننده مطالبی را مطرح می‌کنیم.

کعبه اولین معبد الهی

1- مسلم است که در همه جوامع و همه دوران‌ها مخصوصاً در آن جمعیت‌هایی که پیامبران و خداشناسان وجود داشته‌اند، جایگاه مخصوصی برای عبادت و تفکرات معنوی ساخته شده است.

این معابد در حقیقت رصدگاه‌هایی برای نظاره به بی‌نهایت و ایجاد رابطه میان بی‌نهایت بزرگ «خدا» و بی‌نهایت کوچک «انسان» می‌باشند.

در این رصدگاه‌هاست که آدمیان بدون واسطه با خویش‌ترن روبرو می‌شوند و با امواج مقدس وجدان خویش با خدا به راز و نیاز می‌پردازند.

در هیچ يك از جایگاه‌ها و مسکن‌هایی که بشر با دست خود می‌سازد مصالح ساختمانی از آنچه که هستند تغییری پیدا نمی‌کنند، مگر مصالح ساختمان معابد که با آجر بالا می‌رود و مبدل به روح و جان شفاف می‌شود و انوار الهی را در دل‌ها منعکس می‌سازد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 237

این معابد مانند چشمه‌سارهایی زلال، در میان سنگلاخ‌ها و دشت‌های سوزان زندگی حیوانی آدمیان قرار گرفته است، انسان‌ها با شستشو در این چشمه‌سارها طراوت و شادابی روح را در می‌یابند.

بیت الله الحرام (و به عبارت دیگر کعبه مشرفه) که نیز به نام مکه نامیده شده است اولین معبد جهانی است که برای همه مردم و به نفع آنان به دست ابراهیم خلیل ساخته شده است.

دومین خانه جهانی که به عنوان معبد عمومی بنا شده است، مسجد الاقصی است که بوسیله حضرت سلیمان در سال 1005 پیش از میلاد، پس از قرن‌ها از تاریخ بنای کعبه ساخته شده است.

البته پیش از کعبه و مسجد الاقصی معابد زیادی وجود داشته است، زیرا به گفته بعضی از انسان‌شناسان:

تاریخ معابد مساوی تاریخ انسان‌هاست، خصوصیت این دو معبد به جهت عمومی بودن و خالی بودن از رنگ و شکل محلی و خصوصیات نژادی و غیره است.

روایتی از امیرالمؤمنین (ع) درباره‌ی این که کعبه اولین معبد الهی است وارد شده است که:

مردی از امیرمؤمنان (ع) پرسید: آیا اولین خانه خدا کعبه بوده است؟ آن حضرت فرمود: نه، پیش از کعبه خانه‌هایی برای عبادت بنا شده، ولی کعبه اولین خانه مبارك و وسیله هدایت و رحمت و برکت است، و اولین کسی که آن را بنا کرده است ابراهیم خلیل بوده، سپس قبیله جرهم که یکی از قبائل عرب است آن را تجدید بنا نمود، و بار دیگر منهدم شد و عمالقه آن را نوسازی کردند.

جایگاه جغرافیائی کعبه

2- کعبه در جایگاهی بنا شده است که هیچ گونه وسیله تفریح و مناظر طبیعی خوش آیندی ندارد، سنگلاخی در میان اقیانوسی از ریگزارها و دیدگاه‌های خشن

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 238

که مجالی به اندیشه‌های گسترده و عمیق و فوق ضرورت‌های زندگی معمولی نمی‌دهد.

حکمت بالغه الهی اقتضا نموده که کعبه را در این جایگاه خسته کننده قرار داده است که انسان‌ها از محیط‌های زیبا و خوش آب و هوای چون بهشت روی به آن بیاورند و هدفی جز چشیدن طعم تکلیف نداشته باشند.

در حج خانه خدا در کنار کعبه هیچ يك از عوامل طبیعی و نفسانی و اجتماعی دخالتی در انجام تکلیف ندارد، بلکه در آن تکاپوی تکلیفی و عمل عبادی، انسان است و خدایش که رویارویش قرار گرفته است.

همین نکته را اگر انسان در این سفر ملکوتی بفهمد، به جایی می‌رسد که چشمی ندیده و گوشی نشنیده، در آن صورت است که همه وجود انسان فریاد دوست دوست خواهد زد.

عماد فقیه می‌گوید:

من از سر همه عالم گذشتم الا دوست

نعیم دینی و عقبی تو را و ما را دوست

مرا دهر دو جهان می‌کنند بر ما عرض

دل از میان همه می‌کند تمنا دوست

رسد به مرتبه‌ای اتحاد ما با او

که هیچ فرق نماند میان ما با دوست

طواف کعبه دل کن که هست خانه او

نه هر کجا که کنی فرض باشد آنجا دوست

وحدت و یگانگی در کنار کعبه

3- شگفت‌انگیزترین حکمتی که در حج بیت الله وجود دارد احساس وحدت و یگانگی است که در حد اعلای مفهوم انسانیت به وجود می‌آید.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 239

عالم و غیر عالم، کوچک و بزرگ، زن و مرد، سیاه و سپید کسی که عالی‌ترین مقام جامعه خویش را داشته باشد، و کسی که گمنام‌ترین فرد جامعه خود باشد همه و همه با دو قطعه لباس سپید با جدی‌ترین قیافه حیات، می‌جوشند و می‌خروشند و می‌روند و می‌نشینند.

تضادها و تنوعاتی که انسان‌ها را از یکدیگر جدا کرده هر يك را مانند گرگی در برابر دیگری قرار داده، آنان را به جنگ و پیکار در کارزارهای رنگارنگ وادار کرده است، تبدیل به هماهنگی و وحدتی می‌گردد که تنها در شعر و سخنان مبلغان به عنوان آرمان اعلای انسانی دیده می‌شود. این احساس است که اگر ادامه یابد، و مربیان جوامع آن را به طور جدی در تعلیم و تربیت اجرا کنند، دردهای بشری را که هر روز با کیفیت دیگری به سراغ افراد و جوامع می‌آید مداوا خواهد نمود.

کعبه مظهر خدا خواهی

4- در انجام مناسک در کنار کعبه در صورتی که همه شرایط معنوی و حالات ملکوتی به کار گرفته شود و خلاصه در این عمل که فوق‌العاده سازنده است، خودخواهی، آن عامل درنده آدمی با ضربه قاطع و کوبنده‌ای از پای در می‌آید و فضای درون را برای خداخواهی خالی می‌کند.

به راستی انسان آگاه در اعمال گوناگون حج، بارها تجرد روح و فوق طبیعی بودن آن را بخوبی احساس می‌کند.

روح در این عمل با باز کردن زنجیرهای سنگین محیط و اجتماع و خواسته‌های مادی و طبیعی خویش، به قدرت پرواز خود در بی‌کرانه‌ها آگاه می‌شود و حیات خود را در افق بسیار والائی که هدف اساسی خود را در سطوح مختلفش جای داده است مشاهد می‌کند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 240

طواف کنندگان، در آن حریم مقدس به درك این مسأله می‌رسند، که هیچ چیز در این عالم استقلال ندارد، و قابل تکیه زدن نیست، و به این حقیقت واقف می‌گردند که خلأ روح جز با عشق و محبت و اطاعت از جناب او پر نمی‌شود، و به این واقعیت آگاه می‌شوند که هر چه هست اوست، و ماسوای وی جز سایه‌ای بیش نیست و تنها سکوی پرواز و مایه ارزش برای انسان، نقطه‌ی اتصال به جناب اوست.

آنان که خیمه بر سر کوی فنا زنند

از جام نیستی می‌هستی فرا زنند

نی بیم از فنا و نه خرسند از بقا

يك باره بر بقا و فنا پشت پا زنند

مرغان آشیانه قدس‌اند و عاقبت

زین آشیانه خیمه بر آشنا زنند

کعبه و تمایل بین مردم

5- در آن اجتماع الهی افراد جامعه‌های گوناگون از همه نقاط دنیا به خوبی می‌توانند از دردها و ناگواری‌های خویشتن اطلاع پیدا کنند.

از حوادث و رویدادهای سالیانه خود یکدیگر را آگاه سازند، از امتیازات و احتیاجات يك دیگر با خبر شوند، درباره‌ی آینده‌ی خویش بیندیشند و راه‌های گوناگون تکامل و جلوگیری از سقوط را در میان بگذارند، و ارتباطات خود را تا حد ارتباطات اعضای يك خانواده بالا ببرند.

لحظه‌ای که انسان عارف، و آگاه و بینا به دیدن کعبه، و زیارت بیت الله موفق می‌شود، چه لحظه‌ای پر شکوهی است، کیست که بتواند به وصف آن لحظه

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 241

برخیزد، لحظه دیدار خانه خدا، آری دیدار خانه خدا! دیداری که در همه هستی لحظه‌ای پر قیمت‌تر از آن را نمی‌توان یافت، در این لحظه باید از طریق قرآن و معارف الهی و با بصیرت لازم کعبه را تماشا کرد، و از رصدخانه قلب به رصد کردن بیت الله برخاست.

چون با آیات قرآن و معارف و بصیرت باطنی نظر شود در آن آئینه پاک، ابراهیم دیده می‌شود، انسان والائی که با فرزندش بانی این بنا به فرمان خدا بود، و زیر بنای آن را با خلوص و تقوا و ایمان کامل قرار داد، آری باید اینگونه نظر کرد تا در درون این بنای معنوی و محل توحیدی ابراهیم را یافت و پس از یافتن او رموز بندگی و اصول معنوی او را ادراک کرد و به مقام امامت او توجه نمود، تا با اقتدای به آن امام هدایت به خیر دنیا و آخرت، و سعادت امروز و فردا و خوشبختی دائمی و فوز سرمدی رسید، و اگر زیارت کعبه اینگونه صورت نگیرد زیارت نیست بلکه گردش و سیاحت است!

باید با انجام مناسک مربوط به این بیت از طریق اقتدا به آن امام بزرگ و پیشوای ناس به امنیت لازم رسید، که اگر نتیجه زیارت امنیت نباشد پس زیارتی صورت نگرفته، و مشقتی بنام سیاحت بر دوش جان بار شده است.

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا

جعل ماثبه به معنای بازگشت‌گاه، همانند جعل امامت است که در آیه شریفه پیش از آیه مورد شرح و توضیح در حق ابراهیم بیان شده، امامتی که خدا قرار می‌دهد برای این است که دل‌ها به سوی آن متوجه شود و پس از توجه دل، عقیده و ایمان و عمل اخلاق انسان در سایه رهبری و امامت امام بر حق مستقیم شود، تا در نهایت جهان پر از عدل و داد گردد، و بساط بیدادگری و ظلم و جنایت و ستم و خیانت برچیده شود.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 242

قرار دادن بیت به صورت ماثبه نیز بر طبق کشش نفسانی انسان به محل امن و عدل می‌باشد.

نفسی که طبیعتاً جویای واقعیت است، این جویائی مانند امام جوئی است و توجه به چنین خانه‌ای که فطرت حق جوئی و عدل را بیدار می‌سازد، از کشش‌ها و خواسته‌های درونی آدمی و به سود وی می‌باشد.

همان طور که مردمی به سوی شهوات و برتری جوئی و محیط مناسب به آن می‌گرایند، مردمی هم تحت رهبری فطرت و تربیت پیامبران می‌کوشند تا ارزش‌های انسان را بالا ببرند و قوی گردانند و خود را به محیط خیر و حق رسانند.

پس اینگونه انگیزه تعالی جوئی و برتری خواهی از خواسته‌های فطرت، بلکه یگانه خواسته و جاذبه انسانی است و خواسته و انگیزه‌های دیگر از ریشه‌های نفسی و حیوانی بر می‌آید.

لِلنَّاسِ در آیه شریفه *مَثَابَةٌ لِّلنَّاسِ* گویا اشاره به همان جهت انسانیت است، اینگونه انگیزه‌ها و مبادی عالی انسانی چون مبتلا به بندها و جاذبه‌های غرائز مادی است، می‌کوشد تا خود را از این بند برهاند و به کمالات شایسته خود برساند، از این رو انسان، همین که امام را با ابتلائات معنوی و اتمام کلماتش شناخت، شیفته‌ی او می‌شود و میل قطعی پیدا می‌کند که در ولایت او در آید.

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.

هر انسان با بصیرتی ملاحظه می‌کند که ستمگر از این حریم پاک و مقدس خارج است، و بزرگ‌ترین ستم بر نفس جلوگیری از شناخت امام و پیشواست، و آن کس که خود را در حریم بصیرت و آگاهی قرار ندهد ستمگر و متجاوز است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 243

در هر صورت چون خود امام و ابتلائاتش و اتمام کلماتش به صورت ظاهر وجود ندارد، صورتی از امامت و ولایت امام، همین خانه است که بنا و مناسک و آداب آن معنای امامت ابراهیم را تصویر و تجسیم می‌نماید، چنان تصویری که نه زیان فکری و اعتقادی و راهزنی مجسمه را دارد، نه تنها شمایل ظاهری را می‌نمایاند، و نه تنها مانند کتاب فقط شرح حال است، این خانه با همه آدابش تصویری است که چهره‌ی ابراهیم را در عالی‌ترین صورت معنوی در ضلع ظاهری، در خیال ترسیم می‌کند، و انسان خود را در هنگام اجرای مناسک با ابراهیم هم قدم و هم صدا و با اندیشه‌های بلند او آشنا می‌نگرد، و همان کلماتی که از ضمیر ابراهیم برانگیخته شد و صورت و سیرت او به آن مبتلا گردید تا تمامش کرد، در ضمیر هر انسانی که به رموز این بیت آشنا شود و واقعیت ابراهیم را در آن بنگرد برانگیخته می‌شود، آری از این رهگذر باید سالی

قریب به دو میلیون تا سه میلیون انسان، ابراهیم‌وار به تمام نقاط زمین پخش شوند و ندای توحید را با تمام شرائطش، چون آن امام بزرگ در همه نقاط روی زمین پخش کنند ولی افسوس و

در آن صورت که آدمیان، متوجه صورت معنوی ابراهیم می‌شوند امامت او قلوب مستعد آنان را پیرو او می‌کند.

مثابه شدن این خانه هم که عبارت از خطوط بندگی آن رادمرد بزرگ عرصه توحید است، نفوس مستعدی را به سوی آن می‌کشاند، تا در گیر و دار زندگی از دور و نزدیک به سوی آن روی آورند، و به آنجا رفت و آمد کنند تا اندک حق و کلمات او بر وجودشان حاکم گردد و نفوسشان از کشمکش‌ها و تشویش‌ها و جاذبه‌های مختلف و نگرانی‌ها که از خودبینی و سوداندیشی و برتری‌جوئی بر می‌آید برهد و به آرامش و امنیت خدائی گرد آیند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 244

مَثَابَةٌ لِلنَّاسِ وَ أَمْنًا

پس روی آوردن، و رفت و آمد پی در پی، چهره حقیقی ابراهیم و قیام او با تمام کلمات و وظایف امامت چهره می‌نماید، و از میان بیت و سنگ و گل آن نقشه ابراهیم ظاهر می‌شود، همان طور که چهره مردان فداکار و نمونه‌های غیرت و ملیت، یا پستی و شهوت عواطف و ملیت و شهوت را بیدار می‌نماید.

چهره ابراهیم و فرهنگ عبودیت و بندگی او و ابتلا و اتمام کلمات در مسیر سلوک وی، در حال انجام مناسک در آئینه قلب و جان انسان بیدار منعکس می‌شود تا در سایه‌ی این انعکاس، فطرت حق‌پرستی و قیام به وظائف انسانی را برانگیزد و این حقایق در صورت و حال قیام به نماز، نمایان و آغاز می‌گردد.

وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّی

طهارت ظاهری و باطنی

آئین مقدس الهی، و فرهنگ پاک آسمانی در هر دوره‌ای از ادوار، و هر زمانی در امتداد روزگار بر طهارت و پاکی ظاهر و باطن آدمی، و طهارت و پاکی آنچه را انسان در زندگی و حیات خود به کار می‌گیرد اصرار و پافشاری داشته، و بهداشت همه جوانب زندگی را از آدمیان خواسته است، و به دارندگان طهارت و پاکی اعلام محبت نموده، و از آنان به خیر و نیکی یاد کرده است.

بدون شك چه در جنبه ظاهر و چه در جهت باطن، پاکی و طهارت ضامن بقاء و سلامت، و مایه نشاط و سعادت، و سبب بهره بردن از عرصه حیات و زندگی است.

اسلام که آئین همه انبیا و رسولان و پیامبران است علاوه بر این که طهارت ظاهری را که محصول مطهرات بیان شده در وحی و در زبان انبیا و امامان است مایه بقاء و سلامت می‌داند، سبب صحت عبادات و قبول شرطی از شرایط

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 245

طاعات می‌شمارد، و طهارت باطن را از شرك و كفر و نفاق و رذایل اخلاقی علت حرکت انسان به سوی لقاء الله و قرب حضرت حق می‌داند.

این طهارت ریشه‌دار، و این مایه عزت و عظمت باید در خانه و اجتماع و در معابدی که مکلفان در آنها به عبادت حق قیام می‌کنند تجلی داشته باشد، و محلی و مرکز بندگی از مجسمه بتان و نقوش و تصاویری که بوی بت‌پرستی و شخص‌پرستی و قهرمان‌پرستی می‌دهد در امان بماند.

فرمان **أَنْ طَهَّرَا بَيْنِي** به ابراهیم و فرزند با کمالش دو مرحله طهارت ظاهر و باطن را شامل می‌شود، و بر عهده آن دو پیامبر بزرگ مقرر گشت که خانه را جهت عبادت خالصانه طائفان و عاکفان و راکعان و ساجدان از هر نوع آلودگی به ویژه از این که خانه لانه شرك شود پاك نگاه دارند.

البته برای این که فضای حیات و زندگی پاك بماند، و آنچه را انسان برای تداوم مادیت و معنویت خویش به کار می‌گیرد آراسته به طهارت شود، لازم و واجب است خانه دل را که حریم حضرت محبوب است از هر گونه شرك و انحراف، و سیئات اخلاقی پاك نگاه دارد، یا پاك کند، مسلماً آلودگی‌های ظاهری و باطنی محصول آلودگی‌های قلب، و میوه تلخ نجاست درونی است.

ابراهیم در محیطی چشم‌گشود که سراسر آفاق آن را اوهام شرك و ستاره پرستی و اتصال به بت‌های جاندار و بی‌جان فرا گرفته بود.

بناهای مجلل، هیاکل بتان و ستارگان از هر سو به آسمان کشیده شده بود، و دانشمندان اختر شناس و غیب پرداز، که با لباس‌های سپید و چهره‌های مهیب پاسداری این معابد و هیاکل را داشتند، همه قلوب را مسخر خود ساخته بودند.

مردم آن سرزمین گرفتار اوهام بودند که با دانش‌های آن زمان در هم آمیخته و تقلید و تعظیم در نفوس ریشه دوانده بود.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 246

همه طبقات در برابر بت‌هایی که صورت پیشوایان گذشته و نقش ربوبیت و تدبیر ستارگان را می‌نمایاند سر تعظیم فرود می‌آوردند و پیشانی‌نمایش به خاک می‌سائیدند.

در چه خاطری جز آنچه همه می‌اندیشیدند، اندیشه‌ای راه می‌یافت، و چه چشم عقلی جز آنچه همه می‌دیدند می‌توانست ببیند، و چه نفسی می‌توانست از بند آن اوهام رهایی یابد و بطلان آن‌ها را دریابد، و چه زبانی جرأت آن را داشت که کلمه مخالفی بگوید، و چه اراده‌ای می‌توانست در برابر آنها پابرجا بماند؟!

پس از آن که کلمه حق در وجود ابراهیم طلوع کرد، و ارزش‌های الهی و انسانی در عرصه درونش تحقق یافت با پدرخوانده‌اش یا به تعبیر گروهی از مفسران عمومیش به محاجه برمی‌خیزد، اوهام شرك را طرد می‌نماید و محکوم می‌کند، قدرت ملکوت آسمان‌ها و زمین برایش نمودار می‌گردد تا به مرحله یقین می‌رسد، آنگاه از محیط شرك‌زا همه وجود خود را بیرون می‌کشد.

در خلوت‌گاه خود به بررسی طلوع و غروب و تابش اختران می‌اندیشد، پس از نمایان شدن ملکوت و ظهور قدرت ربوبی، توحید در ربوبیت را درمی‌یابد.

آنچه مردم را از مبدء هستی برگردانده بود، شرك در ربوبیت و اتخاذ ارباب بود نه شرك در مبدء و صانع ابراهیم با بررسی طلوع و غروب اختران و مسخر بودن آنها، غبار اندیشه‌های مردم درباره‌ی روحانیت و تدبیر و ربوبیت اختران را که از اوهام محیط برخاسته بود، از برابر چشمش زایل می‌شود، آنگاه تجلی این حقیقت و گرداندن روی خود را به سوی آن اعلام نموده، و خاطرش از اضطراب و ترس بیاسود و به امنیت گرائید و از تهدید به خشم خدایان ساخته شده و اربابان بی‌اثر، ذره‌ای نهراسید.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 247

آیات قرآن مجید می‌نمایاند که چگونه کلمه ربوبیت ابراهیم را از محیط شرك تا مقام رؤیت ملکوت و توجیه وجه، و آرامش خاطر به پیش برد، و این کلمه را تکمیل نمود، و کلمه رحمت، آن بزرگ انسان را برای رهایی خلق از بندهائی که بر عقولشان بسته و به بندگی غیر خدایشان در آورده بود از آسایشگاه امن و آرامش برانگیخت، تا با زبان دعوت و احتجاج بپا خاست و در میان آن گمراهان گول خورده به راه افتاد.

او پس از آن همه ابتلا و اتمام کلمات به مقام پیشوائی و امامت برگزیده شد، چنان که از مضمون آیه و مفهوم لفظ «اماماً» و اطلاق آن استفاده می‌شود.

امام نمونه کامل همه کمالات عقلی و نفسانی و بدنی است، و چون همه این خصوصیات و ابتلائات برای مقام نبوت و رسالت بیان نشده، باید مقام امامت مقامی برتر از نبی و رسول باشد که کلمات را اتمام ننموده و به مقام امامت نرسیده است.

حال که شایستگی ابراهیم را دانستید، به توضیح آیه شریفه توجه کنید تا بیش از پیش به درک حقیقت نایل آئید.

گرچه صورت واقعی و حقیقت امام به مقتضای نفوس، گاه آشکار است و گاه پنهان، ولی مظهر و صورتی از مقام معنوی و فکری امام باید همیشه در میان مردم محسوس و باقی باشد، یا نقشه امامت که بزرگ‌ترین و مؤثرترین نقش رهبری و کمال خلق است به صورت نقش ثابت و پایداری مستقر گردد.

اگر مجسمه امام ساخته شود، چنان که برای باقی ماندن و زنده داشتن قهرمانان و مفاخر تاریخی و الهام گرفتن از آنان مجسمه می‌سازند، این خود راهزنی در حریم توحید، و حق‌پرستی و معنا را زیر جسم پنهان داشتن و به

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 248

صورت گرائیدن و به جاهلیت و گمراهی برگشتن است، که ابراهیم خود برای در هم شکستن مجسمه‌های آن پیا خاست.

باید ساختمانی بسازد که با تمام شؤنوش خطوط بندگی نسبت به حق را به بندگان بیاموزد، و صورت امامت و رهبری‌اش را نسبت به انسان‌ها برای هدایت آنان به سوی حق نشان دهد.

این ساختمان البته باید ساختمانی باشد ساده و بی‌آلایش و به نام خدا و توحید و پاک از صورت‌ها و اوهام بشری و نمایاننده فکر و اندیشه و ابتلائات ابراهیم امام و پیشرو.

و بر خداست که چنین ساختمانی را با تمام شؤنوش حفظ نماید، و تا برپا بودن نظام عالم از آن نگهداری کند که با نمایاندن صورت و نقشه‌ی امامت آن پیشوای موحدان حجت بر بندگان تمام باشد، چنان که کلمات را بر خود ابراهیم تمام کرد، و چنین ساختمانی بی‌آلایشی بر بسیط خاک برای ابد برپا نمی‌شود، و خطوط عالی بندگی را نشان نمی‌دهد مگر به دستور و عنایت مقام بلند ربوبی باشد.

وَعَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ

چون ابراهیم و اسماعیل حریم فکر و نفس خود را از آلودگی‌های دنیای غبارآلود آن روز، و از شرک و اوهام و گناه و پلیدی‌های پاك و برکنار داشتند و توحید خالص بر تمام زوایای وجودی آنان تجلی کرد، این تجلی همان عهدی بود که خود به آن محقق شدند، و با همین عهد باید حریم خانه‌ای که به دستور او برپا کرده بودند از هر آلودگی و آثار شرک پاك نگاه دارند و نظامات آن، خالص برای خدا و تطهیر نفوس باشد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 249

چنان که هر راه و روشی که به مطلوب برساند، عهد محقق می‌شود که باید شخص سالک همیشه همان راه را در پیش بگیرد و دیگران را نیز بر آن بدارد و موانع را از راه رهروان بردارد.

چون این خانه مضاف و منسوب به ذات مقدس الهی «بیّتی» و مناسک آن ظهور و تمثیل همان روشی است که ابراهیم و در پی او اسماعیل پیش گرفتند، تطهیر آن از آلودگی شرک و پلیدی‌ها و انصراف از غیر حق اولین شرط طریق و طریق پیماست.

تطهیر خانه خدا و مناسک آن از هر چه ذهن را از توحید منصرف کند و عاطفه و غریزه پرستی را برانگیزد، و امنیت داخلی نفسانی و محیط خارج را بر هم زند، تطهیر از همه این‌ها به سود این گزیدگان و آماده کردن طریق آنان است، و خلاصه این بیت و آداب و واجباتش تا لباس و حرکات و اندیشه حاجی، همه از هر جهت باید پاك باشد، آری بیت باید از همه شوائب و اوهام و شرک و پلیدی پاك باشد پاك برای

لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ

مقام عابدان حقیقی

گویا اوصاف چهارگانه‌ای که در آیه شریفه آمده، اشاره به مقامات و مراتبی است که ابراهیم پیموده، همین که برای سالک این مسیر، در حریم این عبادات خالص حق تجلی نمود، اراده و اندیشه او را که پیوسته به منافع و شهوات فردی است به حق می‌پیوندند، و مانند اجزای ریز و درشت جهان به گرد مرکز حق و سود عموم می‌گردانند.

این حقیقت در عالم صورت، به صورت طواف پیرامون خانه‌ی منسوب به دست ابراهیم، و منسوب و مضاف به خدا در می‌آید، چون طواف کننده به دور

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 250

خانه خدا بر اثر توجه به حقیقت مسئله و کشش روح خانه، از جواذب نفسانی و شخصی يك سره آزاد شد و با حرکات دایره‌ای، حق را در هر جانب و هر جهت مشاهده کرد ملازم و معتکف به آن می‌شود.

العاکفین

یا بنا بر آنچه در سوره حج آمد، **الْقَائِمِينَ** گویا اشاره به قیام به حق و وظیفه پس از طواف است، آنگاه عاکف یا قائم از نیم یا بیشتر وجود خود و جهان چشم می‌پوشد و فانی در پرتو عظمت و قدرت می‌گردد و در برابر آن خم شده و برای قرب به آن به صورت رکوع در می‌آید **وَالرَّكَعَ** پس از آن که در انوار عظمت فرو رفت و یکسره فانی شد، به صورت سجده چشم از همه چیز برداشته و سر به خاک می‌نهد و هستی خود را در برابر اراده‌ی ازلی از دست می‌دهد **السُّجُودِ** راستی عبادت و بندگی چه لذت بخش است برای کسی که شیرینی شربت توحید را چشیده باشد، و از تلخی زهر شرك و ریا مصون بوده، و از خلوص و اخلاص بهره‌مند گشته، و کعبه را سنگ نشانی به هنگام عبادتش به سوی معبود بداند، و درون و برونش آراسته به انواع طهارت باشد، و لحظه به لحظه عمرش و همه حرکاتش و سکناش جز عبادت خالصانه، و بندگی مشتاقانه نباشد.

خوشا آنان که الله یارشان بی ج

که حمد و قل هو الله کارشان بی حج خوشا آنان که دائم با تو باشند ج بهشت جاودان بازارشان بی ج

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 251

تفسیر آیه 126

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَ بئْسَ الْمَصِيرُ.

و یاد کن آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا این شهر را شهری امن قرار ده، و اهلش را البته آنان که خدا و روز قیامت مؤمن هستند از هر نوع میوه و محصول روزی عنایت کن، خدا فرمود: «دعایت را درباره اهل ایمان اجابت کردم» ولی به کافران بهره اندکی خواهم داد، سپس آنان را به عذاب آتش می کشانم و عذاب آتش بد بازگشت گاهی است.

شرح و توضیح:

از آیه شریفه دو مطلب استفاده می شود: 1- دعای ابراهیم برای امنیت و اقتصاد شهر مکه 2- اشتراك مؤمن و کافر در استحقاق رزق و روزی.

دعای ابراهیم برای امنیت و اقتصاد شهر مکه

شاید بتوان از آیه شریفه، یا از آنچه که برخی از تاریخ نویسان نوشته اند به دست آورد که سرزمین مکه پیش از دعای حضرت ابراهیم منطقهای نا امن و محل تاخت و تاز قبایل، و عرصه قتل و غارتگری بوده، ولی به دعای حضرت ابراهیم علیه السلام که دعائی برخوردار از اجابت است به شهری امن و منطقهای آرام تبدیل شد.

بیتردید اگر به دعای ابراهیم امنیت منطقه تحقق نمی یافت سفر به سوی آن سرزمین ملکوتی به ویژه برای انجام مناسك حج میسر نبود، و اهل ایمان از بهره

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 252

بردن از مناسك و ثواب عظیم زیارت و عبادت در آن منطقه مقدس محروم میشدند.

امنیت شهر مکه به دعای حضرت ابراهیم و اجابت حق تا قیامت برقرار است، و هر ظالم و ستمگری به قصد تجاوز و ناامن کرن آن مکان مقدس به حرکت آید به عذاب خدا و انتقام حق دچار میگردد، چنان که ابرهه و پیل سوارانش به اراده خدا هنگام حمله به مکه نابود شدند و حرم از ناامنی در مصونیت قرار گرفت.

یقیناً امنیت تنها برای يك منطقه کافی نیست، بلکه رونق اقتصادی و رفاه نسبی و فراوانی نعمت هم به صورتی تحقق دهنده و حافظ امنیت است، به همین خاطر حضرت ابراهیم با دلسوزی خاص و از باب مهرورزی به مردم مؤمن منطقه از خدای مهربان درخواست رزق فراوان و انواع میوه و محصولات را برای ساکنان حرم نمود.

راستی دعای مؤمن واقعی چه اندازه با ارزش است، که به قله اجابت می‌نشیند، و میلیون‌ها نفر در طول تاریخ از آن دعا بهره‌مند می‌گردند.

ابراهیم برای منطقه‌ای درخواست رزق فراوان و انواع محصولات و رونق اقتصادی کرد که خود از آنجا به وادی غیر ذی زرع یاد کرد، و مشاهده نمود که منطقه را جز حرارت سخت خورشید، و کوه‌های خشن، و دره‌های خشک، و ریگ‌زارهای فراوان محاصره نکرده است، ولی امروز مشاهده می‌شود که به دعای حضرت ابراهیم منطقه حرم از شهرهای آباد دنیا، و دارای ساختمان‌ها و خیابان‌ها و تونل‌های زیبا، و محل زندگی هزاران نفر محلی، و شهری پر از محصولات در همه فصول برای پذیرائی از میلیون‌ها زائر در هر سال است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 253

به اعتقاد گروهی از اهل دل دعای ابراهیم نسبت به رزق شامل دو رزق مادی و معنوی است، که از رزق مادی همه انسان‌ها بهره‌مندند و از رزق معنوی فقط اهل ایمان دارای نصیب هستند.

در هر صورت اجابت دعای ابراهیم نسبت به امنیت منطقه، و فراوانی رزق در تحقق مکتب توحیدی و نشر آن مؤثر بوده و از زمان شهر شدن آن محل نورانی، و سرازیر شدن انواع محصولات به آن حریم مقدس تعداد بی‌شماری از برکت آن منطقه اهل ایمان و عمل صالح شدند، و میلیون‌ها نفر تا به امروز آن وادی امن را زیارت و به مناسک حج و عبادات خالصانه موفق شده راه قرب به سوی حق را پیموده و دره‌های بهشت را به روی خود باز کردند، و این جریان تا برپا شدن روز قیامت بخواست حضرت حق ادامه دارد.

کشف الاسرار میبای دربارهی دعای ابراهیم نسبت به امنیت مکه می‌گوید:

این دعای خلیل هم از روی ظاهر بود، هم از روی باطن: از روی ظاهر آن است که گفت: خدایا هر که در این شهر باشد وی را ایمن گردان بر تن و مال خویش، و دشمن را بر وی مسلط مکن، و از روی باطن گفت: بارخدا یا هر که در این شهر شود او را از عذاب خود ایمن گردان و به آتش طبیعت مسوزان.

رب العالمین دعای وی از هر دو روی اجابت کرد و تحقیق آن را گفت: **وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفِ (4) و قال تعالى جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ يَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ.**

می گوید: سگان حرم خود را اینم کردم از آنچه می ترسند، و دست ظالمان و دشمنان از ایشان کوتاه کردم، و تسلط جباران و طمع ایشان چنان که بر دیگر

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 254

شهرهاست از این شهر باز داشتم، و جانوران را از یکدیگر اینم گردانیدم تا گرگ و میش آب بیکدیگر خورند، و وحشی با انسی بیکدیگر الف گیرند این خود امن ظاهر است.

و امن باطن را گفت **وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا** یعنی نسوزیم شخص او را به آتش دوزخ و نه دل به آتش طبیعت، این از بحر آن است که خانه کعبه محل نظر خداوند جهان است.

هر سال يك بار.

از رسول خدا روایت شده است:

«ان الله عزوجل يلحظ الى الكعبة في كل عام لحظة و ذلك في ليلة النصف من شعبان فعند ذلك تحن القلوب اليه و يفد اليه الوافدون.»

خدای عزوجل در هر سال يك نظر به کعبه می اندازد، و زمان نظر انداختنش شب پانزدهم شعبان است، از برکت این نظر قلوب مؤمنان با اشتیاق به جانب کعبه توجه می کند، و کاروانها به سوی آن سفر می نمایند. يك نظر که رب العالمین به کعبه کرد چندان شرف یافت که مطاف جهانیان گشت و مأمن خلقتان، پس بنده مؤمن که به شبانه روز سیصد و شصت نظر از حق جل جلاله نصیب وی آید شرف و امن وی را خود چه نهد و چه اندازه پدید کنند؟ **«1»**

محیط حرم، محیط امن، محیط نور، مرکز وحی، مهبط فرشتگان و در آغوش دارنده قبله عبادات است.

(1) - کشف الاسرار ج 1 ص 365.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 255

منطقه حرم منطقه‌ای است که هر کسی در آنجا از هر ستم و تجاوزی در امان است، و جائی است که باید با سپردن تعهداتی به حضرت حق و پای‌بند بودن به آن خود را از عذاب دنیا آخرت در امان قرار داد.

در ابتدای ورود به حرم باید به یاد آورد که اینجا شهری است که حضرت حق آن را به سبب دعای ابراهیم محل امن قرار داده و شأنش را آن چنان والا گردانیده که به آن سوگند یاد کرده است:

و هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ: «1»

و سوگند به این شهر امن

آن محیط برای همه کس و همه جانداران و همه چیز محیط آن است، محیطی که درختان و گیاهان آن بدون این که آنها را با زره‌پوش در حفاظت قرار داده باشند از تجاوز متجاوز در امان است، حتی شاخه‌ها و ریشه‌ها و بوته‌ها همه و همه در امان‌اند.

حرم چهار فرسخ در چهار فرسخ است و این محیط را خداوند محیط امن قرار داده، به حدی که هر گاه شاخه‌ای از حرم سر در آورده باشد، به احترام این که ریشه‌اش در حرم نمی‌توان آن را برید و یا برگی از آن چید و هم چنین اگر درختی در بیرون حرم باشد ولی یک شاخه‌اش سر به حرم آورده، به هیچ چیز آن درخت هم نمی‌توان دست درازی کرد.

محیطی که وحش هامون و آهوانش چهار فرسخ در چهار فرسخ از تعرض مصون‌اند، از این جهت رم نمی‌کنند، و نمیتوان آنها را رم داد و وحشت زده کرد، نباید به نحوی رفتار کرد که از انسان برمند و در این محل حتی با اشاره چشم هم نمی‌توان صیدی را رم داد.

(1) - تین 3.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 256

محیطی که مرغان هوايش با سواران تماس می‌گیرند و نمی‌رمند، با آن که در پشت کوه‌ها و پهنه‌ی دشت‌ها و در همه جای دنیا آدمیان را هم وحشت هست، ولی در این منطقه و وادی نیروئی غیبی که امان بخش است حکم‌فرماست، آن چنان که

مرغان پناهنده را نیز چنان ایمنی داده که سواران راه مکه در میان کوه‌های مهیب دست به کاکل آن مرغان می‌کشند ولی آن‌ها نمی‌روند، با آن که مرغ پر پرواز دارد و پائی هم در گل ندارد که اگر بترسد نتواند پرواز کند.

محیطی که از بیرون آن اگر آهوئی رو به حرم دارد، هر چند به حرم نرسیده باشد، نمی‌توان آن را هدف قرار داد، یا به کسی نشان داد تا او را هدف قرار دهد، حتی با گوشه چشم هم نمی‌توان به او صدمه رساند، و نیز نمی‌توان با چشم به کسی اشاره کرد تا به آن حیوان آزار برساند!

محیطی که اگر مرغی بر شاخه‌ای از درختی بنشیند که ریشه‌ی آن در حرم روئیده، اجازه نیست آن مرغ هدف قرار گیرد، یا اگر بر شاخه درختی نشسته که یک شاخه آن درخت سر در حرم کشیده آن را هدف گرفت.

محیطی که اگر کسی دسته کبوتری را رم دهد، برای جبران این بی‌انضباطی باید یک گوسپند کفاره دهد، و هر گاه آن دسته رفتند و به جای خود بازنگشتند باید به عدد هر یک، یک گوسپند جریمه بدهد، محیطی که اگر در آن از کسی ظلمی صادر شود در حکم الحاد و خروج از حق و بمنزله بی‌دینی است.

محیطی که اگر کسی مال بی‌سرپرستی جلوی پای خود دید، حق برداشتن آن را ندارد، حتی حق انگشت پا زدن به آن را هم ندارد!!

این احکام محیط حرم است تا چهار فرسخ در همه اوان سال چه در موسم حج و چه در غیر موسم - برای همه کس - چه حاج و چه غیر حاج، چه محرم و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 257

چه غیر محرم، در سراسر ایام سال برای هر بالغ عاقل این حدود انضباطات هست. «1»

حاصل همه این سطور این که طیر هوا و مرغ صحرا و گیاه بیابان همه و همه در این حرم حق حیات و زندگی دارند و خیال وحشت نباید در دل هیچ حیوان رمیده و متوحشی سایه افکند و راه یابد، و هیچ مور ضعیفی نباید پایمال گردد، تا نظامات این حرم «هسته‌ی امنیت» برای جهان گردد، برای جهان پر آشوبی که زبردست و زبردست آکل و مأکول یکدیگرند، و دنیای متمدن کنونی هم با همه ادعا و غرور خود، روی همین اصل تجاوز و تنازع بقا جنگلی است پر آشوب که زبردستان زبردستان را می‌خورند، مگر دنیا از این حرم الهام بگیرد و نظامات حاکم بر این منطقه را که محصول شیرینش امنیت است برای کشورها هدیه ببرد. «2»

در خاتمه این مقال يك بار ديگر توجه می‌دهم که «دعای ابراهیم به اجابت رسید، شهر مکه در میان قبایل غارت‌گر عرب و دنیای پر آشوب آن روز پیوسته محل امن گردید، چنان که هیچ غارت‌گر و فاتحی بر آن دست نیافت، تنها درهای آن در روز فتح مکه بدون کم‌ترین خون‌ریزی و رسیدن آسیب به کسی و چیزی به روی پیامبر اسلام باز شد تا عهد ابراهیم را انجام دهد و آن را از آلودگی شرك و بت‌ها پاک گرداند.

با آن که بیت‌المقدس و دیگر شهرها و مراکز عبادت، پیوسته در معرض حمله فاتحین و خرابی خرابکاران بوده است، لطف خداوند و نفوذ معنوی این خانه در دلها، و تا حدی دور بودنش از نظرها منشأ امنیت آن شد، و به دور از دسترس

(1) - آفاق کعبه 38.

(2) - آفاق کعبه بخش دستورالعمل حج ص 25.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 258

حوادث مانند، امنیت موجب رفت و آمد اموال تجارتي و بارانداز ثمرات پیش از اسلام و پس از آن گردید.

أَوْ لَمْ تُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجِبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا. «1»

آیا ما آنانرا در حرم امنی جای ندادیم که همواره «در همه فصول سال» هر نوع میوه و محصولی که رزقی از سوی ماست به سوی آن گردآوری می‌شود؟

اگر مانند اهل عرفان بلد آمن را تاویل نمائیم، یا به نفوس ایمانی تعمیم دهیم، می‌توان گفت: نفوسی که در امنیت ایمان قرار گیرد از همه ثمرات معنوی قوا و ادراکات خود پیوسته و غیر محدود بهره می‌گیرد، ولی کافران بهره و نصیبشان از این گونه ثمرات محدود و منقطع است. «2»

«اشترك مؤمن و کافر در رزق دنیوی»

احتمال داده می‌شود از آنجا که ابراهیم دانست خدای بزرگ عهد امامت را در ستمگران قرار نمی‌دهد:

لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ «3»

به نظرش رسید در مسئله درخواست روزی و رزق برای ساکنان آینده حرم فقط برای اهل ایمان خواستار رزق باشد، تا بی‌دینان و ناسپاسان که مردمی آلوده و تبه‌کارند از زندگی در منطقه حرم محروم باشند، و فقط اهل ایمان در آن عرصه مبارک و مقدس خیمه زندگی برپا کنند، ولی سنت و روش رحمانیه حضرت حق که شامل همه موجودات اعم از بی‌جان و جاندار و حیوان و انسان

(1) - قصص 57.

(2) - پرتوی از قرآن 302.

(3) - بقره 124.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 259

است اقتضا دارد که رزق و روزی را نصیب همه جانداران و مخلوقات کند، و درخواستی را در زمینه محروم کردن غیر مؤمن از رزق و روزی نپذیرد، لذا از اجابت درخواست ابراهیم نسبت به کافران دائر بر این که در آن منطقه به آنان روزی داده نشود امتناع فرمود و به ابراهیم خطاب کرد من به کافران بهره اندکی از امور مادی عنایت می‌کنم، و سفره‌ی آنان را با رزق کمی رنگین می‌نمایم، که آن رزق فقط در جهت حیات مادی آنان کاربرد دارد، و سودی نسبت به آخرت آنان نخواهد داشت، چون در عذاب کافران شتابی ندارم، پس از پایان مهلت عمرشان و اجل معینشان آنان را به عذاب دوزخ می‌کشانم دوزخی که بد جایگاهی است.

این مؤمنان هستند که رزق خدا را سپاس می‌گذرانند، و به شکرگذاری برمی‌خیزند، و نعمت‌های حق را در مسیر حق مصرف می‌کنند و با انرژی گرفتن از روزی و رزق خدا به عبادت حق و خدمت به خلق اقدام می‌نمایند و از این طریق سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین می‌کنند.

نعمت‌های مادی از چنان ارزشی برخوردار نیستند که حضرت حق عقاب کافران را در دنیا محروم کردنشان از رزق و روزی قرار دهد، کرم و عنایت و لطف و آقائی او و به ویژه رحمت رحمانیه‌اش اقتضا دارد که به هر موجود زنده‌ای فراخور حالش رزق و روزی عنایت کند و او را از نعمت‌های مادی بهره‌مند فرماید.

ادیم زمین سفره عام اوست ج

بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست ای کریمی که از خزانه غیب ج کبر و ترسا وظیفه خور داری ججدوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 260

آری دنیا و آنچه ابزار مادی و نعمت ظاهری در آن است در نگاه حضرت حق از چنان قیمت و ارزشی برخوردار نیست که ناسپاسی ناسپاسان و کفر کافران موجب محرومیت آنان از آن شود.

دنیا نه پاداش اولیاء الهی است که آنچه در آن است به آنان عطا شود، و نه جریمه بدکاران که آنچه در آن است از آنان دریغ شود.

«ان الله تعالى لم يرضها ثواباً لاوليائه و لا عقاباً لاعدائه:» «1»

خداوند بزرگ دنیا را برای دوستانش پاداش و برای دشمنانش به عنوان کیفر نپسندید.

رزق و روزی حقیقتی است که حضرت حق عطا کردنش را به همه موجودات و جنبندگان بر عهده گرفته و ایمان و کفر شرطی برای بهره‌وری یا محرومیت نیست.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا: «2»

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که رزق و روزی‌اش بر عهده خداست.

المیزان در ذیل این آیه شریفه معنای لطیف‌تری دارد که قابل توجه است:

هنگامی که ابراهیم دعای خود را درباره اهل مکه و تقاضای امنیت و وسعت روزی برای آنان پایان رسانید

رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ

متوجه شد که همه اهل مکه در آینده مؤمن نخواهند بود و چه بسا کافرانی در میان آنان پیدا شود «در حالی که دعای او تعمیم داشته و همه را شامل می شده است»

ابراهیم که از کفار و معبودان آنان بیزار است و خدا در حق او می فرماید:

(1) - حکمت 415 نهج البلاغه.

(2) - هود 6.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 261

فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ: «1»

زمانی که بر ابراهیم معلوم شد که آذر دشمن خداست از او بیزاری جست.

که بر اساس این آیه خدا گواهی به بیزاری او از تمام کفار حتی آذر که نزدیک ترین افراد به اوست می دهد، چطور ممکن است در حق آنان دعائی کند، لذا قید مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ را به کلام خود اضافه کرد و کفار را از عرصه آن دعا خارج ساخت، با این که می داند طبق قوانین طبیعی و اجتماعی این امنیت و رزقی که نصیب مؤمنان مکه می شود طبعاً کافران را نیز شامل خواهد شد، ولی او باید وظیفه خود را انجام دهد اما خدا با بندگانش چگونه معامله می کند خود می داند.

در ضمن از اینجا استفاده می شود که خدا دعای او را طبق جریان عادی طبیعت به اجابت رسانید و خرق عادی ننمود، ابراهیم تقاضای خود را به صورت

«وَ ارْزُقْ مِنْ آمَنٍ مِنْ أَهْلِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ»

که از ابتدا رزق مخصوص مؤمنان باشد نکرد، بلکه چون منظور او آبادی مکه بخاطر احترام خانه خدا بود نخست دعا را در حق اهل آن شهر کرد و بعداً برای ابراز بیزاری از کفار قید ایمان را به دعایش افزود. «2»

(1) - توبه 114.

(2) - المیزان ج 1 ص 390.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 262

تفسیر آیه 127

وَ إِذْ يَرْفَعُ اِبْرٰهِيْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمَاعِيْلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ.

و به یاد آر زمانی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند [و به پیشگاه حق عرضه می‌داشتند] پروردگارا این عمل را از ما بپذیر به یقین تو شنوا و دانائی.

شرح و توضیح

از آیه شریفه چند مطلب بسیار مهم استفاده می‌شود:

1- بنای بیت الله به دست دو پیامبر 2- دعا و آثار آن 3- اخلاص در عمل، 4- قبولی عمل

بنای بیت الله به دست دو پیامبر

هنگامی که اسماعیل از مادر با کرامتی چون هاجر به دنیا آمد، و چشم پدری چون ابراهیم پس از کهن‌سالی به جمال ملکوتی و الهی آن فرزند روشن شد، و خانه و زندگی ابراهیم نوری مضاعف یافت، و چهره کودک نشان می‌داد که در آینده یکی از شخصیت‌های عظیم معنوی و ریشه‌نسلی پاک تا قیامت خواهد شد، ابتلا و امتحانی دیگر و تکلیفی بسیار سنگین از جانب حضرت حق متوجه ابراهیم شد، و آن این که مأموریت یافت مادر و فرزند را از حدود شامات که

منطقه‌ای سرسبز و خرم و همراه هوایی معتدل، و فصولی دل‌انگیز، و باغ‌هایی روح‌افزا، و مرغزارها و گلستان‌هایی با صفا، و دارای انواع میوه‌ها و محصولات و نهرها و چشمه‌سارها بود به نقطه‌ای که در مسیر حرکت به او خبر خواهند داد ببرد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 263

من با توجه به آیات قرآن مجید که عنایات حق را نسبت به ساره همسر دیگر ابراهیم بیان می‌کند، و از باب شرافت و کرامتی که این زن داشت و مورد بشارت حق در فرزنددار شدن در سن پیری قرار گرفت، و نهایتاً خدای مهربان حضرت اسحاق را که پدر انبیای بنی‌اسرائیل و به خصوص دو پیامبر اوالوالعزم حق چون موسی و عیسی است به ساره عنایت فرمود، و این نسل بزرگ با داشتن بسیاری از پیامبران که پس از ابراهیم ریشه در وجود ساره دارد، برایم به هیچ صورت قابل قبول نیست که هجرت دادن هاجر و اسماعیل، چنان که بعضی از تفاسیر و برخی از تواریخ نقل کرده‌اند سبب حسادت و رشک شدید ساره به هاجر و اسماعیل، و دیگر موجبش ستم و آزاری بود که ساره پس از ولادت اسماعیل نسبت به ابراهیم روا می‌داشت.

آری برایم قابل قبول نیست که همسر قهرمان توحید که در کنار شوهری چون ابراهیم از نور توحید و تعلیمات ابراهیم بهره‌مند بود، و فرشتگان از جانب حق بشارت اولاد به او دادند، و خود با کمال اشتیاق هاجر را به ابراهیم جهت اولاددار شدن بخشیده بود به عنوان زنی حسود، کم ظرفیت و غمگین از عنایت خدا به هاجر، و هم‌چون استخوان کج و آزار دهنده به ابراهیم، و نهایتاً ستمکار آن هم ستمکار به پیامبری چون ابراهیم قلمداد شود، متأسفانه برخی از تفاسیر قابل توجه شیعه هم این مسائل زشت را نسبت به زنی که همسر یک پیامبر چون ابراهیم و نیز مادر پیامبری چون اسحاق، و مادر بزرگ پیامبری چون یعقوب و نیز ریشه بسیاری از انبیاء الهی است نقل کرده‌اند، و به این معنا توجه ننموده‌اند که این گونه مطالب بی‌دلیل، دست‌پخت یهود عنود است که به کتاب‌های اسلامی راه یافته و از آن بدتر به امامان شیعه نسبت داده شده است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 264

به راستی چه سخت، و چه غیر قابل باور است، که تفاسیر و کتاب‌های تاریخ یا برخی از کتاب‌های حدیث مطالبی را نسبت به یکی از اولیاء الهی نقل کنند و آن مطالب دست به دست به کتاب‌ها منتقل گردد، و روی منابر بدون تحقیق و دقت لازم برای مردم بیان شود، و مردم هم به همسر با کرامت قهرمان توحید و مادر بسیاری از پیامبران در درون خود به چون و چرا برخیزند، و چهره باطن او را که غرق در ایمان و توحید بوده زشت ببینند و آلوده به حسد و رشک بنگرند، و

او را موجودی به حساب آورند که حضرت حق به پیامبر اسلام هشدار داده از شر حسود چون حسادتش را بکار گیرد به من پناه ببر

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ «1»

به حقیقت پناه به خدا از این که قلم مطالبی مسموم بنویسد، و به درون پاک انسانی والا تهمت بزند، و پناه به خدا از این که زبان این مطالب مسموم را بیان کند، و پناه به خدا از شنونده‌ای که این مطالب نابجا را بشنود و بدون معطلی قبول کند و بدتر از آن در عرصه گاه پذیرش آن را جزء معارف دینی به حساب بیاورد!

در هر صورت یکی از تکالیف و مسئولیت‌های بسیار سنگین ابراهیم و بقول قرآن مجید از جمله ابتلائات این مرد بزرگ که آن را با کمال اخلاص و شوق به اتمام رسانید و به طور کامل تحقق داد هجرت دادن هاجر و فرزند شیرخوارش به منطقه لم یزرع مکه بود.

آن بزرگ مرد توحید و ایمان، و قهرمان عزم و اراده، و عبد صالح و خالص حق به عنوان ادای تکلیف نه فرار از ساره یهود ساخته، هاجر و اسماعیل را به فرمان حضرت حق و به دلالت امین وحی از سرزمین شام حرکت داد تا میان

(1) - فلق 5.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 265

دره‌ای پر از ریگ سرخ، و زمینی خشک و بی آب و گیاه که در محاصره کوه‌های خشن بود، و گرمائی طاقت فرسا داشت رسید، امین وحی به او اشاره کرد که هاجر و اسماعیل را در اینجا فرود آر.

ابراهیم هاجر و فرزند دلبنش را از مرکب پیاده کرد، و سایبانی در حد معمول برای آن دو پیا نمود، و مشکی که اندکی آب در آن مانده بود نزد آنان نهاد.

امین وحی به ابراهیم گفت: حکم پروردگار است که هر دو را اینجا بگذاری و خود به محل زندگی‌ات بازگردی.

شگفتا چه تکلیف سنگینی، و چه مسئولیت طاقت فرسایی، و چه وظیفه سختی و چه امتحان و ابتلای کم نظیری، اینجاست که آسمانها و زمین و همه کوهها در عرصه تکوین از این که بار امانت حق را به دوش بکشند از آن امتناع ورزیدند، و بلکه نوعی ترس که برخاسته از ضعف است به آنها دست داد، ولی انسان عادل و آگاهی چون ابراهیم که به حقایق و معارف آگاه بود، و می دانست همه تقدیرات و برنامه ریزی های حضرت رب العزه حکیمانه است، و از این نوع تکالیف که به انسان های خاص ارائه می شود مصالح عالیه در نظر است مشتاقانه بار امانت حق را پذیرفت و به منزل اتمام رسانید، و همه جوانب تکلیف و ابتلا را با قوت و قدرت و یقین و بصیرت انجام داد.

إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ﴿١﴾

ابراهیم حال را نمی دید، ابراهیم مشقت و سنگینی وظیفه را تحمل کرد، ابراهیم با نورانیت باطن دریافت که پشت این پرونده و آینده این داستان همراه با

(1) - بقره 124.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 266

اموری مفید و حقایقی ارزنده، و ثمرات عالی، و منافع ابدی و سرمدی برای خاندانش و برای همه بشریت است.

ابراهیم چون قصد بازگشت نمود، هاجر به او گفت: ای خلیل رحمان ما را به که می سپاری و به که وا می گذاری؟ پاسخ داد به پروردگاری که شما را به فرمان او به اینجا آوردم، پروردگاری که مرا در کودکی در غاری بیرون منطقه بابل مواظبت کرد و رشد و پرورش داد، و از آتش غمرویان سالم و با صحت بیرون آورد، هاجر که از نور ایمان برخوردار بود، و ارزش های معنوی را از همسر و معلمی چون ابراهیم دریافت کرده بود گفت:

«رَضِيتُ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ امْتِثَلْتُ لِأَمْرِ اللَّهِ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ.»

به فرمان و حکم حضرت الله راضی و خوشنودم، و امر و دستورش را به جان اطاعت می کنم، خداوند مرا کافی است و بر او اعتماد می نمایم.

در هر صورت ابراهیم با کمال اطمینان قلبی و آرامش روحی آنان را به حضرت رب وا گذاشت و خود راه مراجعت به وطن را پیش گرفت، و چون به کوه ذی طوی رسید توجهی به آن مادر و فرزند کرد و به حضرت حق عرضه داشت:

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ. «1»

پروردگارا من برخی از فرزندانم را در دره‌ای بی کشت و زرع نزد خانه حرمت یافته‌ات سکونت دادم، پروردگارا برای این که نماز را به پا بدارند، پس دل‌های گروهی از مردم را به سوی آنان علاقه‌مند و متمایل کن، و آنان را برای این که در عرصه شکر و سپاس قرار گیرند از انواع محصولات و میوه‌ها روزی بخش.

(1) - ابراهیم 37.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 267

وای چه زیباست، چه صحنه‌ی شگفت‌آوری است، پدری پس از رسیدن به سن کهن‌سالی از همسری جوان و مورد علاقه‌اش فرزندی چون اسماعیل نصیب می‌شود، پدر که باید در آن سن و سال در اوج شادی و خوشحالی در کنار آن زن و فرزند بیاساید، و هر لحظه با نظر به چهره ملکوتی فرزندش غرق نشاط شود، و هر غم و غصه‌ای را از قلب بزدايد به فرمان خدا آنان را به دره‌ای خشک و بی‌آب و علف بیاورد و سپس مکلف به بازگشت شود، از تمام وجودش فریاد بردارد که پروردگارا من این زن و فرزند را در این وادی سکونت می‌دهم که پرچم نمازت را بر بلندای بام تکلیف و مسئولیت‌های انسان افراشته سازند، و که نماز چه عبادت عظیمی و چه وظیفه سنگینی است، که باید پیامبری چون ابراهیم برای زنده ماندن این عبادت چنین هزینه فوق‌العاده و طاقت‌فرسائی را بپردازد.

ابراهیم کم‌کم از منطقه حرم دور شد، و به سوی شام رهسپار گشت، مادر و فرزند در سایه عنایت و رحمت خدا در آن وادی لم یزرع ساکن شدند، باقی مانده آب مشک تمام شد، حرارت آفتاب ریگ‌های منطقه را به عناصری داغ و سوزان تبدیل کرد، هوا به شدت گرم شد، مادر لب تشنه شیر در سینه نداشت تا فرزندش را از گرسنگی برهاند، تشنگی به شدت بر اسماعیل غلبه کرد، طفل پاشنه پا به زمین می‌سائید، لطف رب و رحمت محبوب اقتضا کرد که از زیر پاشنه پای

كودك آب بجوشد، هاجر از منطقه مروه كه مشرف به محل بود احساس كرد، آبی پدید آمده، به شتاب به سوی اسماعیل شتافت، منظره زیبایی از تجلی رحمت حق را دید، آری آب از زیر پاشنه پای اسماعیل به جریان افتاده، این اولین نشانه عنایت و محبت و مهر خداوندی به زن و فرزندی بود كه ابراهیم به خدا واگذار کرده بود، مقداری ریگ گردآگرد محل جوشیدن آب جمع كرد و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 268

شكافی در آنجا ایجاد كرد تا آب به اندازه کافی جمع شود، مشك را از آن آب شیرین خوشگوار پر كرد تا به هنگام نیاز بتواند مصرف كند.

هاجر از این جریان خوشحال و خوشدل شد، فراوانی آب سبب جاری شدن آن در بخشی از زمین حرم گشت، اتفاقاً گروهی از قبیله جرهم به بازرگانی از شام به یمن می رفتند، در ذی الحجاز و عرفات فرود آمدند، از دور مشاهده كردند مرغانی در پروازاند، پیش خود گفتند: حتما در این نواحی آبی هست، چه این كه مرغان در فضائی به پرواز می آیند كه آب باشد و گرنه گرد منطقه بی آب نمی گردند، در ضمن مرغانی دیگر را دیدند كه از اطراف به آن نقطه روی می نهند، دو نفر از كاروانیان بر اثر مرغان رفتند تا نزدیک محل جوشش آب كه بعداً معروف به زمزم شد رسیدند، زنی با وقار و با كرامت و طفلی را در كنار آب تنها دیدند، شكفت زده شدند به او خطاب كردند: جنی یا انسی؟ گفت من انسانم گفتند: در این محل هرگز آب نبوده، سیصد تا چهارصد گز كندن زمین و زدن چاه لازم است تا به آبی شور و غیر قابل شرب رسید، این چه داستانی است كه ما می بینیم؟ هاجر از برنامه همسرش ابراهیم و خود و طفلش و مهاجرت نمودنش به فرمان خدا به آنان خبر داد، دانستند همه این پدیده از كرامت و عنایت حق است كه شامل حال این خاندان با عظمت شده، از هاجر درخواست آب كردند، به هر يك شربتی از آن آب داد، چون خوردند آبی شیرین و خوشگوار یافتند، گفتند: مالكیت این آب در اختیار چه كسی است؟ گفت: من و فرزندم اسماعیل، دو مرد به كاروان بازگشتند و داستان آن زن با كرامت و فرزندش را باز گفتند، آن گروه كه صاحب شتر و گاو و گوسپند بودند شادمان گشته و به سوی آن محل به حرکت درآمدند، و نماینده ای نزد هاجر فرستادند و درخواست كردند كه از آن آب سهمی برای آنان مقرر نماید، تا در برابر این

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 269

محبت نسبت به او و فرزندش به جبران برخیزند، هاجر كه از هر جهت مؤدب به آداب الهی و انسانی بود، در پاسخ آنان گفت این مسئله در گرو اجازه و رخصت پیامبر خدا حضرت ابراهیم است، چون ابراهیم پس از مدتی دوری از همسر و فرزند به دیدن آنان آمد و داستان را شنید اجازه داد كه آن قوم از بخشی از آن آب استفاده كنند، قوم در آنجا خیمه توطن

زند و با کمال فراغت به گذران معیشت پرداختند، و در خدمت به آن خاندان بزرگ دقیقه‌ای فرو نگذاشتند تا اسماعیل به تدریج بزرگ شد و به رشد جسمی و کمال عقلی رسید، دیگر مردمان هم به آن ناحیه روی آوردند و از هر جنس و متاع و میوه و وسایل زندگی به آن محل آوردند، کم‌کم زندگی و تجارت و دامداری در آن مرکز رونق گرفت، و ساکنان منطقه سهمی از دام خود را به اسماعیل هدیه می‌کردند تا با مادر با کرامتش به آرامی معیشت خود را تأمین نمایند. «1»

پس از این جریانات زمینه ساخته شدن بیت الله بفرمان الله به دست پاك دو پیامبر الهی آمده شد، «مکان بیت با عنایت پروردگار و جستجو و تکاپوی ابراهیم به وی نمایانده شد: مکانی در حدود خط استوار و از نخستین قطعه تکوین شده زمین.

آن سرزمینی را ابراهیم برای ساختن بیت می‌جست که از همه آلودگی‌ها پاك و از دسترس تمدن‌های مصنوعی و افکار و معلومات غرور انگیز و هیجان شهوات و آمال کاذب دور باشد، دست تدبیر خداوند او را از شهرها و مراکز تمدن ریشه‌داری مانند بابل و شام و مصر و بیابان‌ها و دشت‌های سرسبز و حرم‌گذرانید، و نهایتاً در میان بیابان شن‌زار حجاز و دور از مقررات بشری و

(1) - این متن برگرفته شده از آیات قرآن، و روایاتی است که به قرآن و عقل سلیم نزدیک است، و سعی شده از مطالب دور از حقیقت پاك باشد.

تفسیر حکیم، ج4، ص: 270

حکومت‌های فردی و کاخ‌های طبقاتی که همه زنجیره‌هایی بر استعداد، و پرده‌هایی بر فطرت آزاد بشرند، و در عمق دره‌ای که سلسله کوه‌های خشک آن را احاطه کرده مکان بیت را یافت.

قطعه‌ای را یافت که پیش از پیدایش قطعات دیگر و راه افتادن آدمی روی زمین، مانند گوهر تابان می‌درخشید، این تابش قرن‌ها پیش از آن بود که در اثر قوانین و نظامات بشری، دسته یا گروهی توده‌های مردم را به بندگی خود درآورند، و راه‌های امتیازات و ظلم و تجاوز را باز نمایند.

سرزمینی که نور خورشید و ماه و ستارگان بر آن می‌تافت گویا نخستین تابش نور حیات بر آنجا بود، آری در آن روزگارانی که نسیم بر دریاها می‌وزید و فرشتگان در اطراف زمین تسبیح می‌گفتند، و رحمت خدا همه جا را فرا گرفته بود، و هیچ حرکت و جنبشی از جنبندگان محسوس نبود، تنها اراده او بر همه موجودات فرمان روا بود، در حقیقت این قطعه‌ای که برای ساختن بیت انتخاب شد، اولین نقطه‌ای بود که عرش رحمت و فرمان خدا در آن قرار گرفت» **«1»**

امیرمؤمنان (ع) در خطبه 234 معروف به خطبه قاصعه در رابطه با کعبه که به دست ابراهیم و اسماعیل در نقطه‌ای خاص بنا شد می‌فرماید:

آیا نمی‌بینید خداوند پاک گذشتگان را از زمان آدم صلوات الله علیه تا آخرین انسان این جهان به سنگ‌هایی آزمایش نموده که نه زیان می‌رساند و نه سود می‌دهد، نه می‌بیند و نه می‌شنود، آنجا را خانه حرمت خود و جایگاه قیام مردم به عبادت قرار داد، و آن را در سنگ‌لاخ‌ترین محل‌ها، و کم‌کلوخ‌ترین مکان‌های مرتفع دنیا و دره‌ای تنگ‌تر از دیگر دره‌ها، در میان کوه‌های سخت، و رمل‌های

(1) - پرتوی از قرآن ص 303.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 271

نرم و روان، و چشمه‌های کم آب، و دهات دور از هم، که شتر و گاو و گوسپند در آنجا از بی‌آب و علفی رشد نمی‌کنند بنا کرد.

سپس به آدم و فرزندانش فرمان داد به آن ناحیه توجه کنند، در نتیجه آن ناحیه مبارك، مرکزی برای سودبخشی سفرها، و مقصدی برای باراندازی قاصدان گردید، اعماق دل‌ها آهنگ آن خانه می‌کند، از بیابان‌ها بی‌آب و علف و دور از آبادی، و ارتفاعات دره‌های عمیق و شیب‌دار، و جزائر جدا از هم دریاها روی به آن می‌آورند!

تا از روی ذلت شانه‌ها را حرکت دهند، و گرداگرد آن خانه تحلیل گویند، ژولیده موی و غبارآلود هروله نمایند، لباس‌های خود را کنار انداخته، و با اصلاح نکردن سر و صورت زیبایی خلقت خود را زشت نمایند، بخاطر ابتلائی بزرگ و امتحانی سخت، و آزمایشی روشن، و تطهیری به نهایت، که آن را موجب رحمت و رسیدن به بهشت قرار داد.

و اگر خداوند پاك می‌خواست خانه با حرمت خود و مراکز مناسك حج را در میان باغ‌ها و نهرها، و زمین‌های نرم و هموار و پر درخت، و میوه‌های در دسترس، و ساختمان‌های به هم پیوسته، و آبادی‌های متصل به هم، میان گندم‌زاری نیکو، و باغ‌های سرسبز و خرم، و کشت‌زارهای وسیع، و نواحی پر آب، و زراعت‌های تازه و شاداب، و جاده‌های آباد قرار دهد، قرار می‌داد، آن وقت مقدار پاداش و ثواب را به تناسب آزمایش سهل و آسان، اندك ساخته بود، و اگر بنیانی که خانه بر آن استوار است، و سنگ‌هایی که بیت حق از آن ساخته شده، از زمرد سبز، و یاقوت قرمز، و روشنی و درخشش خیره‌کننده بود، بار دودی را از سینه‌ها سبك می‌کرد، و کوشش ابلیس را برای وسوسه در قلوب فرو می‌گذاشت، و تلاطم شك و تردید را از مردم برطرف می‌نمود، ولی خداوند

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 272

بندگان را به انواع سختی‌ها امتحان می‌کند، و با کوشش‌های گوناگون به عبادت وا می‌دارد، و به امور ناخوشایند می‌آزماید، تا کبر را از دل‌هایشان بیرون کند، و خواری و تواضع را در جان‌شان بنشانند، تا با این گونه آزمایش‌ها ابواب فضل و رحمت را به رویشان بگشاید، و اسباب عفو خود را به آسانی به آنان عنایت فرماید.

کعبه با نیتی خالص، و دستانی الهی، و زحماتی بی‌شائبه به وسیله ابراهیم و اسماعیل در محدوده تعیین شده پایه‌هایش به صورت مادی و با جهت‌گیری به جانب اوج و رفعت معنوی ساخته شد، تا قبله‌ای برای عبادت‌کنندگان روزگار، و مایه‌ای برای رسیدن برکات به مردم، و مرکز نوری برای هدایت بندگان، و محلی برای مناسك حج زائران، و جایگاهی برای به دست آوردن ثواب و پاداش کوشندگان و بینندگان مؤمن باشد.

آری عارف به حق معنوی کعبه نه آشنا و آگاه به مواد ظاهری بیت، آنچنان که باید از برکات آن، و هدایت‌گری‌اش، و مناسک و پاداش‌های مقرر شده‌اش بهره‌مند می‌شود.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من نظر الى الكعبة عارفا» «عارفا بحقها» فعرف من حقنا و حرمتنا مثل الذی عرف من حقها و حرمتها غفرالله له ذنوبه کلها و كفاه هم الدنيا و الآخرة: «1»

هر کس به کعبه آگاه به حق آن نظر کند و آگاه به اندازه آنچه از حق کعبه و حرمت آن می‌شناسد حق و حرمت ما را هم بشناسد خدا همه گناهان او را می‌آمرزد، و هم دنیا و آخرت او را کفایت می‌کند.

(1) - من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 199 چاپ مؤسسه انصاریان.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 273

و نیز از آن حضرت روایت شده است که قول حضرت حق وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا به این معناست:

«من ام هذا البيت و هو يعلم انه البيت الذى امر الله به و عرفنا اهل البيت حق معرفتنا كان آمنا فى الدنيا و الآخرة.»
«1»

کسی که قصد این خانه کند و بداند این همان خانه‌ای است که خداوند به زیارتش و انجام مناسک در کنارش فرمان داده، و آنگونه که باید حق ما اهل بیت را به عنوان امامان واجب اطاعة بشناسند، در دنیا و آخرت ایمن خواهد بود.

امیرمؤمنان (ع) در بخشی از يك روایت نسبتاً مفصل می‌فرماید:

«و من دخل المسجد حافيا على سكينه و وقار و خشوع غفر الله له، و من نظر الى الكعبة عارفاً بحقها غفر الله له ذنوبه و كفى ما اهمه.»

هر کس با پای برهنه، همراه با آرامش و وقار و قلبی خاشع وارد مسجد شود، خدا او را مورد مغفرت و آمرزش قرار می‌دهد، و هر کس عارف به حق کعبه به کعبه نظر کند خدا گناهانش را می‌آمرزد و مهماتش را کفایت می‌کند.

من لا يحضره الفقيه روایت می‌کند:

«ان النظر الى الكعبة عبادة و النظر الى الوالدين عبادة و النظر الى المصحف من غير قراءة عبادة، و النظر الى وجه العالم عبادة و النظر الى آل محمد عبادة.» «2»

نگاه به کعبه، و به پدر و مادر، و به قرآن بی‌آن که قرائت شود و نظر به چهره عالم و نظر به آل محمد عبادت است.

امام صادق می‌فرماید:

(1) - من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 199.

(2) - من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 199.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 274

«من ام هذا البيت حاجا او معتمراً مبراً من الكبر رجع من ذنوبه كهيفة يوم ولدته امه:» «1»

کسی که به حج یا عمره قصد این خانه کند و از کبر در برابر حق پاک و مبرا باشد از گناهانش به صورت همان روزی که از مادر به دنیا آمده برمی گردد.

سپس حضرت می فرماید: مقصود از تکبر این است که به شناخت حق برخیزی و نسبت به ادای حق هر ذی حقی سنگینی کنی و راه کبر و منع پیش بگیری.

«روشن است بقعه حرم امن و بلد الامین وقتی امنیت را به جهان می دهند که همه نسبت به حق احترام کنند و در برابر حق خضوع و فروتنی نشان دهند و حتی نژاد سیاهان برای سپیدان، و سپیدان برای سیاهان، کارفرمایان برای کارگران، کارگران برای کارفرمایان و خلاصه همه و همه نسبت به یکدیگر اعتراف به حق داشته باشند و مصراً به حق یکدیگر احترام بگذارند و مشتاقانه به ادای حق هم دیگر برخیزند و برای این امور خضوع نمایند تا جایی که سجده برای حق مطلق کنند که همه حق ها در پرتو آن و به تبع آن هستند. سجده برای خدا در حقیقت سجده برای حق مطلق است، و سجده برای حق مطلق، سجده برای همه حقوق و احترام به حق همه است که باید به پایه خضوع برسد، یا به حد سجده برای حق و در برابر حق، و البته مراد و مقصد در سجده حق مطلق است، که خداست و هر حق در اوست، همه او حق است، و حق همه اوست و حق همه کس بر همه کس در ظل حق اوست که حق اول است و سجده برای او باید اعتراف به هر حقی باشد و اعتراف به حق همه در همه باشد.

(1) - من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 199.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 275

و عارف به حق خانه که در خیر آمده است لازمه آن عرفان، اعتراف هم هست، یعنی هم بشناسد و هم اعتراف کند و هم چنین حقوق عترت پیامبر و هم چنین کتاب خدا قرآن، همه اینها با توجه به عرفان و اعتراف، نور می دهند و جذب خیر و دفع شر می کنند.

این سه کانون جذب خیر: خانه که قبله است، عترت که مفترض الطاعة اند، و کتاب خدا که مشعل و چراغ هدایت است هر چه نگاه انسان به آنها دوخته شود، و در جایگاهشان بیشتر دقت گردد درب دل بهتر باز می شود، و اسرار و نظامات و معانی آنها عمیق تر در تار و پود مشاعر انسان وارد می گردد، و برای جبران عقب افتادگی ها، ریشه و دنباله گناهان از نفس انسان بهتر کنده می گردد، و به واسطه جریان نظام آنها در داخله ی انسان، آدمی را رو به هدف های صحیح و امیدارد، که مهمات بهتر و آسان تر کفایت می شود.

کتاب شریف قرب الاسناد که از معتبرترین کتب شیعه است روایت می کند که خدا را در زمین حرمت های سه گانه ایست که مانند آنها چیزی نیست.

یکی کتاب خدا که نور و حکمت است و مشعل روشنی در دست انسان.

دیگر خانه کعبه که آن را قبله و وسیله قیام قرار داده و توجه به غیر آن را از احدی قبول نمی کند.

رسوم عترت پیامبر شما هستند که بمنزله وجود پیامبر در درجه دوم و مظهر و مظهر هدایت اند نص حدیث چنین است:

«ان لله حرمت ثلاث ليس مثلهن شيء كتاب و هو نور و حكمة، و بيته الذي جعله للناس قياماً و قبله و لا يقبل من احد توجهاً الى غيره و عتره بنبيكم.»

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 276

روشن است که جاذبه این سه کانون مغناطیسی فقط می تواند انسان را از جاذبه های شرور رها کند و خیر دنیا و آخرت را به سوی آدمی جلب نماید.

پس هر چه عرفان انسان به حق آنها بیشتر گردد، و به هر مقدار دل داده آنها شود، در وجود خود بهتر مغناطیسی می شود، آنها سنگر دفاع اند- و دل انسان و عواطف مؤمن کمتر از سنگ مغناطیس نیست.

عقربه مغناطیس با آن که تیغه نازکی بیشتر نیست، کمک‌های امواج طیف الکتریکی از تمام آتمسفر بر او هجوم می‌آورد که او را به طرف قطب می‌کشاند.

آیات آسمانی قرآن هم که راجع به جبهه کعبه از آسمان فرود آمده پرتوی از علم خدا و نقشه علم به نظام اصلح انفع است از آنها اسرار این خانه و رمز این بیت آنقدر که باید فهمیده می‌شود، شخص از آن الهام می‌گیرد، همین که در دل را باز کند تا اسرار و معانی و نظامات آنها را به طور عمیق، دریابد و به آنها پیوندد، ریشه گناهان از دل کنده می‌شود و هدف‌های صحیح و مهمات اصلی زودتر کفایت می‌شود.» «1»

دعا و آثار آن

ابراهیم و اسماعیل در حال رفع قواعد بیت که کاری بر پایه عبادت و اخلاص بود، نیازمندان به پیشگاه بی‌نیاز دست به دعا برداشتند و اموری بسیار بسیار مهم را از حضرت حق درخواست کردند، آنان به این حقیقت آگاه بودند که دعا در حالی عبادت و دنبال عبادت کاری بسیار نیکو، و به اجابت به طور یقین نزدیک است.

(1) - آفاق کعبه 118.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 277

آنان می‌دانستند که همه موجودات در حال دعا هستند چه اینکه همه ذاتاً فقیر و نیازمندند و فقیر و نیازمند برای رفع نیاز و فقرش محتاج به درخواست از غنی است.

آنان می‌دانستند که انسان نیز مانند تمام موجودات نیازمند و فقیر است و در هیچ امری از امور از خود استقلال ندارد و برای رفع فقر و نیازش احتیاج به درخواست و گدائی از حضرت بی‌نیاز و غنی مطلق دارد.

آنان دعا را جزء بهترین عبادات می‌دانستند، و برای آنان روشن بود که هر انسانی مأمور است خواسته‌های خود را به زبان جاری کند و به پیشگاه دوست متواضعانه بنالد، و به اظهار حاجت برخیزد، و آگاه بودند که متکبر در برابر دعا اهل دوزخ است.

آنان در حال دعا در حالت انقطاع از ما سوی محبوب بودند و غیر خدا را سمیع و علیم نمی دانستند تا عمل خود را به او ارائه دهند.

آنان از شدت اخلاص و تواضع و فروتنی متعلق تقبل را که بناء کعبه بود در دعایشان نام بردند تا کمال خاکساری را به پیشگاه حق عرضه داشته باشند، و به حضرتش اعلام کرده باشند که عمل ما در برابر عظمت تو چنان ناچیز است که قابل ذکر نیست!!

«این دعای مطلق که محدود به قول و نیت نیامده به خوبی حال و وضع این دو بانی را می نمایاند: دعائی است که خضوع و انقطاع آنان را آشکار می نماید، و از راز دلشان برمی خاست و از زبانشان سر می زد، گویا این پدر و پسر چنان در برابر بزرگی و اراده حق مقهور بودند که کار بنا در نظرشان ناچیز بود و نامی از آن نمی بردند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 278

قبول و پذیرش هر چیزی به این است که پذیرنده آن را جزء هستی خود نماید و مقصود پیش آورنده را منظور دارد.

در این آیه مقصود از درخواست پذیرش، گویا این است که پروردگار این بنا را مشمول ربوبیت «رَبَّنَا» خود گرداند و به سنگ و گلی که روی هم چیده و در معرض فناست صورت بقا دهد، و در پرتو صفت ربوبیتش مانند ثابتات هستی شود و منشأ تربیت خلق گردد.

این درخواست که از ضمیر سراسر اخلاص به حق و رحمت بر خلق برمی خاست در پیشگاه خداوند پذیرفته شد:

چنان که نه عصبیت جاهلیت و رقابت قحطان و عدنان بنیان آن را متزلزل ساخت و نه تاریکی های شرک بر آن پردهی نسیان پوشانید، بلکه پیوسته چراغ هدایت و رهنمای توحید در ظلمت جاهلیت عرب و جهان بود. و پرتو آن در هر گوشه و کنار جهان می تابید و معابد و مساجدی به نام خدا و با دست های اخلاص از برکت این خانه و به سوی آن تأسیس گردید.

آری حکمت خداوند دعای ابراهیم را اجابت نمود، و آن خانه ترکیب یافته از سنگ و گل را در برابر عوامل انهدام نگه داشت و به آن صورت بقا بخشید، با آن که موجبات از میان رفتن و فناء آن در داخل و خارج جزیره از هر بناء محکمی بیشتر بود، زیرا پاسداران آن در داخل تنها قبیله عدنان بود که اولاد اسماعیل بودند و همین پاسداری میراثی، به قبیله عدنان برتری و سروری بخشیده بود، از این جهت دیگر اعراب متعصب و امتیازجو نمی باید به این برتری و سروری عدنان تن

دهند، یهود هم که در بخشی از جزیره نفوذ اقتصادی داشتند قبله خود را فقط بیت المقدس می دانستند و از نفوذ معنوی و روی آوردن مردم به کعبه برای قبله و مرکزیت خود بیمناک بودند، چنان که درباره ی تغییر قبله آن همه

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 279

صدا در آوردند و عربده جوئی کردند، در خارج جزیره هم هر يك از دو دولت روم شرقی و ایران می کوشیدند که عرب را مقهور خود سازند و توجه آنان را به سوی خود جلب نمایند. چنان که رومیان اعراب شام را تحت نفوذ خود و به کیش مسیحی در آوردند و پادشاه حبشه و یمن برای ویران کردن کعبه سپاهی با پیلان جنگی بسیج کردند، دولت ایران هم برای از میان بردن تمرکز عرب که اطراف این خانه بود همه گونه می کوشید با همه این عوامل دینی و سیاسی، شکوه و قدرت معنوی این خانه پیوسته رو به افزایش شد و در خلال این قرون همیشه مرکز طواف کنندگان، و اطرافش محیط امن و اصول مناسکش برپا بوده»¹

بقای کعبه و دوام مناسکش، و آبادی آن منطقه و امنیتش، و سرازیر شدن انواع ثمرات و محصولات به آن ناحیه مقدس همه و همه از آثار پربرکت دعای ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام است.

ارزش دعا

دعا از اعظم عبادات و افضل قربات و سرمایه ای است که سود دنیا و آخرتش برای دعا کننده قابل شمارش نیست.

دعا حقیقتی آرام بخش، حلال مشکلات، کلید گنج های مادی و معنوی، و اصلاح کننده امور است.

خدای مهربان در قرآن مجید بندگان را به دعا فرمان داده و اجابت آن را ضمانت نموده است.

(1) - پرتوی از قرآن 205.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 280

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ. «1»

و هنگامی که بندگام از تو درباره‌ی من پرسند «بگو» یقیناً من نزدیک‌ام، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می‌کنم، پس باید دعوت‌م را «به اسلام» بپذیرند و به حقیقت به من ایمان بیاورند تا به رشد برسند «و مقصد اعلا را دریابند.»

ادْعُوا رَبُّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ «2»

پروردگارتان را از روی فروتنی و زاری و در حال پنهان بخوانید و از آداب و شرایط دعا تجاوز نکنید، یقیناً خدا متجاوزان را دوست ندارد.

وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ: «3»

و فرمان پروردگار شماست که مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنان که از «دعا و اظهار حاجت و در حقیقت» عبادت من تکبر ورزند قطعاً خوار و رسوا به دوزخ در آیند.

از رسول خدا روایت شده:

«الدعا مخ العبادة:» «4»

دعا مخ عبادت است.

و نیز از آن حضرت نقل شده:

(1) - بقره 186.

(2) - اعراف 55.

(3) - مؤمن 60.

(4) - محجة البيضاء ج 2 ص 282.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 281

«ان العبد لا يخطئه من الدعا احدى ثلاثة اما ذنب يغفرله، و اما خير يعجل له و اما خير يدخرله:» «1»

عبد به هنگام دعا به یکی از سه حقیقت دست می یابد: یا گناهی که برای او آمرزیده می شود، یا خیری که در رسیدنش به او شتاب خواهد شد، یا خوبی و خیری که برای او ذخیره می گردد.

و آن بزرگوار فرمود:

«سلوا الله من فضله فانه يحب ان يسأل، و افضل العبادۃ انتظار الفرج:» «2»

از فضل و احسان خدا درخواست کنید، زیرا خدا دوست دارد از او بخواهند، و برترین عبادت انتظار فرج و گشایش در همه امور است.

از حضرت باقر (ع) سؤال شد:

«ای العبادۃ افضل؟ فقال: ما من شیء افضل عند الله من ان يسأل و يطلب مما عنده و ما احد ابغض الى الله ممن يستکبر عن عبادته ولا يسأل ما عنده:» «3»

برترین عبادت کدام است؟ فرمود: چیزی نزد خدا برتر این نیست که در پیشگاهش به دعا برخیزند، و از آنچه نزد اوست بخواهند، و احدی نزد خدا مبعوض تر از کسی که از عبادت به درگاه او تکبر ورزد، و از آنچه نزد اوست درخواست نکند نیست.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«احب الاعمال الى الله تعالى في الارض الدعاء و افضل العبادۃ العفاف:» «4»

(1) - محجة البيضاء ج 2 ص 282.

(2) - ترمذی ج 13 ص 77.

(3) - کافی ج 2 ص 466.

(4) - محجة البيضاء ج 2، ص 283.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 282

در میان همه اعمال در روی زمین محبوب‌ترینش نزد خدا دعاست، و برترین عبادت امتناع و خودداری از همه گناهان است. و نیز از آن حضرت روایت شده:

«الدعاء مفاتيح النجاح، و مقاليد الفلاح، و خيرالدعا ما صدر عن صدر نقى و قلب تقى، و فى المناجات سبب النجاة، و بالاخلاص يكون الخلاص فاذا اشتد الفزع فالى الله المفزع:» «1»

دعا کلیدهای پیروزی و نجات است، و بهترین دعا دعائی است که از سینه صافی و قلب با تقوا بیرون آید. در مناجات سبب نجات، و در اخلاص رهائی است، پس هنگامی که فزع و مورد خطر سخت شود پناهگاه خداست. از رسول الهی روایت شده است:

«الدعا سلاح المؤمن و عمود الدين و نور السماوات و الارض.» «2»

دعا اسلحه مؤمن و ستون دین و نور آسمان‌ها و زمین است.

آداب و شرایط دعا

از آیات کتاب خدا و روایات کتاب‌های معتبر استفاده می‌شود که دعای مستجاب دعائی نیست که هر کس در هر زمانی و بدون شرایط لازم دعا کند و هر چه از خدا بخواهد به اجابت رسد، دعا کننده باید به شرایط بیان شده در معارف آراسته باشد، و دعای او هم دعای صحیح و مناسب با شأن او، و مصلحت دنیا و آخرتش باشد.

(1) - کافی ج 2، ص 468.

(2) - کافی ج 2، ص 468.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 283

اگر دعاکننده در خانه بنشیند، و راه هرگونه کوشش و فعالیت را به روی خود ببندد، آنگاه از خدا بخواهد، که رزق وسیع و معیشت فراخ، و سفره حلال به او بدهد قطعاً این دعا قابل استجاب نیست.

اگر کسی از همسرش آزار و اذیت و ظلم و ستم ببیند، و مشککش جز از راه طلاق ممکن نباشد، به گوشه‌ای بخزد و زانوی غم بغل بگیرد، و به پهنای صورت اشک بریزد و به حضرت حق بنالد که مرا از چنین همسری نجات بده، مسلماً این دعا به اجابت نمی‌رسد.

اگر کسی در ایام کهنسالی دعا کند که: خدایا مرا به جوانی و قله بیست سالگی برسان، چنین دعائی شایسته اجابت نیست.

اگر کسی دعا کند که: الهی همه گنج‌های روی زمین و معادن زیر زمین و آنچه ثروت در پهنای خشکی و دریاست به من عنایت فرما، بی‌تردید این دعا مایه اجابت ندارد.

اگر کسی دعا کند خدایا حسن یوسف، صدای داوود، علم پیامبر، شجاعت امیرمؤمنان، قدرت امین وحی را به من بده محلی از اجابت ندارد.

آری دعای مستجاب دعائی است که شرایط لازم در دعاکننده و در خود دعا باشد، دعائی که صلاح و خیر دنیا و آخرت عبد را تأمین کند و به رشد و هدایت و کمال او کمک دهد، و زندگی و حیات او را حیات طیبه سازد.

محدث خبیر، فیلسوف کبیر و عارف کم‌نظیر در جلد دوم محجة البیضاء می‌گوید آداب و شرایط دعا ده شرط است و بلکه بیشتر و سپس ده شرط را ذکر می‌کند:

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 284

1- نسبت به اوقات شریفه و ویژه چون روز عرفه، ماه رمضان، روز جمعه هنگام سحر، ساعتی پس از نیمه شب مواظبت و مراقبت داشته باشد، که در چنین ساعتی دعا مطلوب و دارای زمینه استجاب است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

«ان الله لينادي كل ليلة جمعه من فوق عرشه من اول الليل الى آخره: الا عبد مؤمن يدعوني لدينه و دنياه قبل طلوع الفجره فاجيبه، الا عبد مؤمن يتوب الى من ذنوبه قبل طلوع الفجر فاتوب اليه، الا عبد مؤمن قد قترت عليه رزقه فيسألني الزيادة في رزقه قبل طلوع الفجر فازيده و اوسع عليه. الا عبد مؤمن سقيم يسألني ان اشفيه قبل طلوع الفجر فاعافيه، الا عبد مؤمن محبوس مغموم يسألني ان اطلقه من سجنه و اخلى سريه، الا عبد مؤمن مظلوم يسألني ان آخذ له بظلامته قبل طلوع الفجر فاننصر له و آخذ بظلامته قال:

فلا يزال ينادي بهذا حتى يطلع الفجر:»¹

خداوند هر شب جمعه از اوج عرشش از ابتدای شب تا پایان شب فریاد می‌زند: آیا بنده مؤمنی هست که مرا پیش از طلوع فجر برای دین و دنیایش بخواند و من او را اجابت کنم.

آیا بنده مؤمنی هست که پیش از طلوع فجر از گناهانش توبه کند و من توبه او را بپذیرم؟

آیا بنده مؤمنی هست که روزیاش بر او تنگ شده باشد و پیش از طلوع فجر زیاد شدن روزیاش را از ن بخواهد و من بر و بیفزایم و او را گشایش دهم؟

(1) - کافی ج 2، ص 27، عده الداعی 28 - 29.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 285

آیا بنده مؤمنی هست که دچار بیماری باشد و پیش از طلوع فجر از من بخواهد، پس من او را شفا دهم؟

آیا بنده مؤمن محبوس اندوهناکی هست که از من آزادیاش را بخواهد تا او را آزاد کرده و راهش را باز کنم؟

آیا بنده مؤمن ستم دیدهای هست، که از من پیش از طلوع فجر بخواهد که از او رفع ستم کنم، پس انتقامش را زستمکار بگیرم و از روی دفع ستم نمانم؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: پیوسته حضرت حق ندا میکند تا صبح صادق طلوع کند.

حضرت صادق (ع) در قول یعقوب به فرزندانش

سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ:

در آینده نزدیک برای شما درخواست آمرزش میکنم، میفرماید:

«اخرهم الى السحر من ليلة الجمعة»

طلب آمرزش را برای فرزندانش به سحر شب جمعه که ساعت استجاب دعاست به تأخیر انداخت.

حضرت باقر (ع) میفرماید:

«ان من السحر الى طلوع الشمس يفتح ابواب السماء و يقسم فيها الارزاق، و تقضى فيها الحوائج العظام» 1

یقیناً از هنگام سحر تا طلوع خورشید درهای آسمان باز میشود، و ارزاق در آن وقت تقسیم میگردد، و حوائج بزرگ در آن قطعه از شب برآورده میشود.

2- برای این که دعا مستجاب شود غنیمت شمردن مقاطع حساس و احوال شریفه لازم است مانند: هنگام حرکت صفوف مجاهدان به سوی جهاد فی سبیل الله، و زمان نزول باران، و وقت اقامه نمازهای واجب و پس از نماز، و بین اذان و اقامه، و هنگام روزه.

از حضرت صادق (ع) از قول امیرمؤمنان صلوات الله علیه روایت شده است:

(1) - محجة البيضاء ج 2 ص 286 - 287

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 286

«اغتنموا الدعاء عند اربع: عند قراء القرآن، و عند الاذان، و عند نزول الغيث، و عند التقاء الصفيين للشهادة»:

درخواست از حق، و گدائی از حضرت بی نیاز، و دعا نمودن را در هنگام تحقق چهار حقیقت غنیمت بدانید:

وقت قرائت قرآن، و زمان اذان، و هنگام نزول باران، و زمان برخورد دو لشکر حق و باطل و شوق ارتش حق به شهادت.

غزالی می‌گوید: در حقیقت شرف اوقات برگشت به شرف حالات دارد، به این معنا که هنگام سحر زمان صفای دل و پاکی قلب و خلوص نیت و دوری از دل مشغولی و علل تشویش است، و روز عرفه و روز جمعه زمان اجتماع همت‌های عالی، و تعاون قلوب برای جلب رحمت خداست، البته این امور از جمله اسباب شرف اوقات است و گرنه اسراری دیگر در کار است که بشری از آن آگاهی ندارد، حالت سجود نیز سزاوار به این است که دعا در آن مستجاب شود چنان که پیامبر فرموده است:

«اقرب ما یكون العبد من ربه و هو ساجد فاکثروا فيه الدعاء:» «1»

نزدیک حالت عبد به پروردگارش هنگام سجود است، پس در سجود زیاد دعا کنید.

3- از شرایط دیگر دعا و راز و نیاز دعا نمودن رو به قبله است، و دست به سوی حق برداشتن به صورتی که زیر بغل دیده شود، جابر بن عبدالله روایت می‌کند:

«ان رسول الله اتى الموقف بعرفة و استقبل القبلة و لم یزل یدعو حتی غربت الشمس:» «2»

(1) - محجة البيضاء ج 2، 287.

(2) - محجة ج 2، ص 288.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 287

پیامبر خدا روز عرفه در موقف عرفات روی به قبله کرد و پیوسته در حال دعا بود تا خورشید غروب کرد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«ما ابرز عبد یده الی الله العزیز الجبار الا استحی الله تعالی ان یردها صغراً حتی یجعل فیها من فضل رحمة ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی یمسح علی وجهه و رأسه:» «1»

عبد دستش را به سوی خدای عزیز جبار به آسمان برمی دارد مگر این که خدا حیا می کند آن دست را خالی برگرداند، مسلماً از فضل رحمتش آنچه بخواهد به دعا کننده عطا می کند، نهایتاً هر يك از شما به دعا موفق شود، دستش را برنگرداند مگر این که به صورت و سر بکشد.

به موسی بن عمران وحی شد:

«القی کیفک ذلای بین یدی، کفعل العبد المستصرخ الی سیده فانک اذا فعلت ذلک رحمت و انا اکرم القادرین یا موسی سلنی من فضلی و رحمتی فانهما بیدی لایملکهما غیری، و انظر حین تسألنی کیف رغبتک فیما عندی، لکل عامل جزاء و قد یجزی الکفور بما سعی:» «2»

موسی دو دست را ذلیلانه در پیشگاه من بردار، و حال دعایت مانند برده فریادخواهی در کنار مولایش باشد، چون به این صورت عمل کنی تو را مورد رحمت قرار می دهم، من کریم ترین قدرتمندم، موسی از فضل و رحمت من درخواست کن، زیرا فضل و رحمت در دست من است و غیر من دارنده فضل و رحمت نیست، هنگام دعا و درخواست دقت کن که میل و رغبت نسبت به آنچه نزد من است چگونه است؟ برای هر کوشنده ای پاداشی است و پاداش کفران کننده نعمت به اندازه سعی و کوشش اوست.

(1) - کافی ج 2، ص 471.

(2) - عدة الداعی ص 138.

بلکه باید صدائی میان صدای بلند و آهسته باشد، در روایت آمده: مردم هنگامی که در معیت رسول خدا حرکت کردند و به مدینه نزدیک شدند با صدای بلند تکبیر گفتند، حضرت فرمود: ای مردم خدائی را که می خوانید نه کر است و نه غائب، کسی را که می خوانید میان شما و مرکب های شماست. «1»

در کتاب کافی شریف از جمله آداب دعا را پنهان دعا کردن شمرده و دلیل آورده که چنین دعائی از ریا دور و دعائی خالص است خدای مهربان در قرآن مجید فرموده:

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً. «2»

پروردگارتان را از روی فروتنی و زاری و پنهان و مخفیانه بخوانید.

و در روایتی از حضرت رضا (ع) نقل شده است:

«دعوة العبد سرّاً دعوة واحدة، تعدل سبعين دعوة علانية.» «3»

يك دعای عبد در پنهان مساوی هفتاد دعای او در آشکار است.

در روایت مهمی از رسول خدا آمده:

«ان ربك يباهي الملائكة بثلاثة نفر: رجل يصبح في ارض قفر فيؤذن و يقيم ثم يصلي فيقول ربك عزوجل للملائكة: انظروا عبدی يصلى و لا يراه احد غيرى، فينزل سبعون الف ملك يصلون وراءه و يستغفرون له الى الغد من ذلك اليوم، و رجل قام في الليل يصلى وحده فسجدوا نام و هو ساجد فيقول: انظروا الى

(1) - محجة ج 2، ص 291.

(2) - اعراف 55.

(3) - کافی ج 2، ص 476.

عبدی روحه عندی وجده ساجدلی، و رجل فی زحف فیفر اصحابه و ثبت هو یقاتل حتی قتل.» «1»

پروردگارت نسبت به سه نفر مباحات می کند، مردی که در سرزمین بی آب و گیاهی وارد می شود، پس اذان می گوید و به اقامه نماز مشغول می شود، پروردگارت به فرشتگان می گوید: بندهام را نظر کنید به دور از هر بیننده نماز می خواند و کسی جز من او را نمی بیند، پس هفتاد هزار فرشته نازل می شوند و پشت سر او به نمازش اقتدا می کنند و تا فردای آن روز برای او طلب آمرزش می نمایند و مردی که نیمه شب از خواب راحت برمی خیزد و در خلوت و تنهایی نماز می خواند سپس سجده می کند و در حال سجده خوابش می برد، حضرت حق به فرشتگان می گوید: بندهام را بنگرید روحش نزد من است، و بدنش برای من در حال سجده است، و مردی که در میدان جنگ است، یارانش در حال فرار از جنگاوند ولی او در جنگیدن ثابت قدم است، تا به شهادت برسد.

5- از آداب دعا این است که دعاکننده از حضرت حق محرمات را نخواهد، و زمینه قطع رحم را نطلبد، و آنچه را متضمن کم حیائی و اسائه ادب است طلب ننماید، از رسول خدا روایت شده:

«ایاکم و السجع فی الدعاء، حسب احکم ان یقول:

اللهم انی اسألك الجنة و ما قرب الیها من قول و عمل، و اعوذ بك من النار و ما قرب الیها من قول و عمل.» «2»

شما را از تکلف در دعا و درخواستهای بیجا بر حذر می دارم کافی است که یکی از شما از خدا بخواهد که خدایا بهشت را نصیب من کن و هر قول و عملی که مرا به بهشت نزدیک می کند، و از تو به آتش دوزخ پنهان می برم و هر قول و فعلی که مرا به آتش نزدیک می نماید.

(1) - مستدرک ج 1، ص 13.

(2) - محجة البیضاء ج 2، ص 292.

و بهتر این است که هر دعاکننده‌ای به دعاهائی که از پیامبران و امامان در کتاب‌های معتبر دعا وارد شده است اکتفا کند که در آن دعاها آنچه خیر دنیا و آخرت انسان است گنجانده شده است.

6- دعا باید همراه با زاری و تضرع، و خشوع قلبی، و ترس از عظمت حق باشد.

إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنَا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ: «1»

پیامبران همواره به کارهای خیر می‌شتافتند و ما را از روی امید و بیم می‌خواندند، و پیوسته در برابر ما باطنی فروتن داشتند.

در صحیفه سجادیه در دعای چهل و هشتم از حضرت سجاد روایت شده:

«و لا ینجینی منك الا التضرع الیک»

جز تضرع و زاری در پیشگاهت راه نجاتی برای من نیست.

به موسی (ع) خطاب رسید:

«یا موسی کن اذا دعوتنی خائفاً مشفقاً و جلاً، و عفر وجهک فی التراب، و اسجد لی بمکارم بدنک، واقنت بین یدی فی القیام، و ناجنی حیث تناجینی بخشیة من قلب و جل:» «2»

موسی در هنگام دعا چون دست به دعا برمی‌داری ترسان و در حال برحذر بودن از سنگینی عقاب و با دلی پر دغدغه و ترسناک باش، و چهره بر خاک بسای، و به اعضای با ارزش بدنت به سجده آی، و در حال قیام قنوت کن، و به وقت مناجات با من با قلب دغدغه‌دا پر از خشیت مناجات کن.

(1) - انبیاء 90.

(2) - کافی ج 8، ص 44.

7- در دعا جدی باشد، و به اجابتش یقین ورزد، و امیدش در دعا صادقانه باشد.

رسول خدا میفرماید:

«ادعوا الله تعالى و انتم موقنون بالاجابة، و اعلموا ان الله سبحانه لا يستجيب دعاء من قلب غافل:» «1»

خدا را در حالی که یقین به اجابت دارید بخوانید، و بدانید خدای سبحان دعای برخاسته از قلب غافل را که توجه به قدرت و رحمت حق ندارد اجابت نمیکند.

و نیز آن حضرت فرموده:

«ان الله لا يستجيب دعاء بظهر قلب ساه، فاذا دعوت فاقبل بقلبك ثم السيقن بالاجابة:» «2»

خداوند دعای برخاسته از دل فراموش کار را نمیپذیرد، پس زمانی که دعا میکنی با قلب روی به دعا آر، سپس به اجابت یقین کن.

8- اصرار و پافشاری بر دعا جزء آداب دعاست، و هر دعائی را سه بار تکرار کردن لازم است.

ابن مسعود میگوید:

«كان رسول الله اذا دعاء، دعا ثلاثاً و اذا سأل، سأل ثلاثاً:» «3»

رسول خدا هرگاه دعا میکرد سه بار دعا میکرد، و هر زمان از حضرت حق درخواست میکرد سه بار درخواست میکرد. از حضرت باقر علیه السلام روایت شده:

«و الله لا يَلح عبد مؤمن على الله في حاجته الاقضاها له:» «4»

(3) - محجة ج 2 ص 294

(4) - محجة ج 2 ص 294

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 292

به خدا سوگند عبد مؤمنی در حاجتش به خداوند اصرار نمیورزد مگر این که بر آورده میشود.

9- دعا باید با ذکر حضرت حق و صلوات بر محمد آل محمد شروع شود، و بدون ذکر حق و یاد محبوب و صلوات اقدام به دعا نگردد.

سلمه بن اکوع میگوید:

«ما سمعت رسول الله يستفتح الدعاء الا استفتحة فقال:

سبحان ربی العلی الاعلی الوهاب»

از رسول خدا نشنیدم که دعا شروع کند مگر این که با این جمله که یاد و ذکر خداست شروع می کرد:

«سبحان ربی العلی الاعلی الوهاب»

حارث بن مغیره می گوید از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود:

«ایاکم اذا اراد ان یسأل احدکم ربه شیئاً من حوائج الدنیا حتی یبدء بالثناء علی الله عزوجل و المدحة له و الصلاة علی النبی ثم یسأل الله حاجة» «1»

شما را توجه می دهم که هرگاه یکی از شما چیزی از حوائج دنیا را از پروردگارش بخواهد، با ثنا و مدح حضرت حق و صلوات بر پیامبر شروع کند، سپس حاجتش را از خدا بخواهد.

هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) روایت می کند:

«لایزال الدعاء محبوباً حتی یصلی علی محمد و آل محمد:» «2»

پیوسته دعا محبوب از اجابت است تا بر محمد و آل محمد درود فرستاده شود.

(1) - کافی ج 2، ص 484.

(2) - کافی ج 2، ص 491.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 293

10- ادب باطن است که از شرایط اصلی اجابت، و مستجاب شدن دعای دعاکننده است و بخشی از آن عبارت از توبه، برگرداندن مال مردم به مردم و به عبارت کامل تر رد مظالم، و روی آوردن به حق به کنه همت و قلب صافی، و دل با خشوع، و بدنی فروتن و اشکی ریزان از چشم است.

در روایت آمده: در عهد موسی بن عمران امت موسی دچار قحطی شدید شدند، موسی سه بار با بنی اسرائیل برای طلب باران به بیرون شهر رفتند و باران نیامد! خداوند به موسی وحی کرد من دعای شما را مستجاب نمی کنم زیرا تمام و سخن چین میان شماست، موسی گفت پروردگارا آن سخن چین کیست تا او را از خود برانیم و از میان امت بیرونش کنیم، وحی آمد من همه شما را از سخن چینی نمی می کنم اکنون خود سخن چینی کنم؟!

موسی به بنی اسرائیل خطاب کرد، همه آری همه از نمامی و سخن چینی توبه کنید، همه توبه کردند، در نتیجه خداوند برای آنان باران فرستاد. «1»

و نیز نقل شده: بنی اسرائیل هفت سال دچار قحطی شدند تا جایی که به خوردن میته و خوردن اطفال گرفتار گشتند، این گونه به سر بردند تا به کنار کوه آمدند و به درگاه حق به زاری و تضرع نشستند، خداوند به انبیاء آنان وحی کرد: اگر با قدمهائیتان به اندازه ای راه بروید که به شدت لاغر شود، و دستانشان به عنان آسمان برسد، و زبانان از دعا باز بماند، من دعای دعاکننده ای از شما را مستجاب نمی کنم، و بر گریه گریه کننده ای از شما رحم نمی کنم مگر این که مال مردم را به مردم برگردانید، و پرونده خود را از ردّ مظالم پاک کنید، قوم قحطی زده فرمان خدا را اطاعت کردند و از نعمت باران بهره مند شدند. «2»

(1) - محجة البيضاء ج 2، ص 298.

(2) - محجة البيضاء ج 2، ص 298.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 294

مواع اجابت

از حضرت صادق (ع) روایت شده: در میان بنی اسرائیل عابدی بود که به مدت سه سال پیوسته دعا می کند که خداوند فرزندی پسر به او عنایت فرماید، ولی دعایش به اجابت نمی رسید، روزی در حال مناجات عرضه داشت:

«یا رب ابعد انا منك فلا تسمعني ام قريب فلا تجیبني؟»

پروردگارا آیا چنان از تو دورم که صدایم را نمی شنوی، یا نزدیکم و دعایم را اجابت نمی نمائی؟

در عالم رؤیا به او گفته شده سه سال است خدا را با زبانی که به فحش و ناسزا عادت کرده می خوانی، و با قلبی آلوده به ستم و نیت دروغ دعا می کنی، اگر دعای مستجاب می خواهی فحش و ناسزا را از زبان قطع کن، و از خدا بترس و قلبت را از آلودگی پاک کرده نیت را نیتی صادقانه قرار ده، امام صادق می فرماید به دستورات عمل کرد و خدا دعایش را با عنایت نمودن فرزند اجابت فرمود. «1»

دعای مستجاب

در باب دعا آمده: زمان داود قحطی شدیدی مردم را احاطه کرد، سختی و مضیقه مردم را در رنج و اندوه قرار داد، سه نفر از علمای خود را انتخاب کردند تا به بیابان رفته برای آنان طلب باران کنند، آنان به صحرا رفتند و در مقام مناجات برآمدند، یکی از آنان گفت: خداوندا تو در تورات خود نازل کردی:

«ان نعفو عمن ظلمنا»

این که ما ستمکاران بر خود را مورد عفو و بخشش قرار دهیم، خداوندا ما بر خود ستم کردیم، پس ما را ببخش و از ما گذشت کن.

دومی گفت: خدایا تو در تورات نازل فرمودی که:

(1) - بحار ج 12، ص 113.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 295

«ان نعتق ارقاءنا»

ما بردگان خود را آزاد کنیم، خداوندا ما بردگان تویم پس ما را آزاد کن.

سومی گفت: خداوندا تو در تورات نازل نمودی که:

«ان لا تردو المساکین اذا وقفوا ببابکم»

تهدستان و از کارافتادگان را چون به درگاهتان ایستادند و درخواست کمک کردند دست خالی بر مگردانید، خداوندا اکنون ما مساکین و نیازمندان، ایستاده در پیشگاه حضرتت هستیم دعای ما را بر مگردان، در نتیجه این راز و نیاز خالص، و دعای با آداب و شرایط باران بر قوم داود نازل شد. «1»

شرط اجابت دعا

عطاء سلمی می گوید مدتی طولانی بر ما گذشت در حالی که از باران محروم بودیم، گروهی جهت طلب باران به جانب بیابان حرکت کردیم ناگهان کنار قبرستان به سعدون مجنون برخورد نمودیم، سعدون که از میان جمع مرا می شناخت به من نظری دقیق انداخت و گفت: عطا امروز روز حشر و نشر است، یا پرانگیخته شدن مردگان از قبور؟ چه روی داده که این همه جمعیت با زاری و تضرع به بیابان آمده اند؟ گفتم بیرون آمده ایم تا از خدا طلب باران کنیم گفت: با قلوب مادی و زمینی یا با قلوب ملکوتی و آسمانی؟

گفتم: به قلوب ملکوتی و آسمانی، گفت: هیئات ای عطا به روندگان در راه باطل، و منحرفان از صراط مستقیم بگو سالک راه باطل مباشید که نقد کننده اعمال و بررسی کننده حرکات بصیر است، سپس چشم به آسمان دوخت و گفت:

(1) - محجة البيضاء ج 2 ص 299.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 296

معبود و سید من شهرها را به سبب گناهان بندگان نابود مکن، خداوندا به اسماء مکنون، و نعمت‌های معنویات که حجاب‌های نورانی آنها را پنهان نموده آب فراوان و خوشگوار که شهرها را سیراب کند و بندگان را احیا نماید به ما عنایت کن، ای کسی که بر هر کاری توانائی.

عطا می‌گوید: کلامش تمام نشده بود که رعد و برق آسمان را فرا گرفت و بارانی شدید چون آبی که از دهانه مشک می‌ریزد از آسمان نازل شد، سپس به جمعیت پشت کرد و گفت: زاهدان و عابدان رستگار شدند، زیرا شکم خود را بخاطر مولایشان گرسنه نگه داشتند، و برای عشق او شب را بیدار ماندند، و بندگی حق آنها را از هر چیزی منصرف نمود تا جایی که مردم گفتند در اینان جنون است!! «1»

دعای مستجاب غلامی سیاه

سعید بن مسیب که از فقهای نامدار مدینه و از چهره‌های برجسته زهد و عبادت است می‌گوید: مدینه دچار محرومیت از باران شد، قحطی چهره زشتش را به مردم نشان داد، سختی همه جانبه گریبان مردم را گرفت، مردم برای درخواست باران به بیابان رفتند و به دعا و مناجات نشستند، در میان مردم غلامی را دیدم که بالای تلّی رفت، و گویا می‌خواهد جدای از مردم با حضرت حق به راز و نیاز پردازد، نیروی مرموزی مرا به سوی او جلب کرد، علاقه داشتم از چگونگی راز و نیاز او و دعا و مناجاتش با خبر شوم.

پیش رفتم دیدم لب‌هایش حرکت می‌کند ولی چیزی نشنیدم و از متن دعا و راز و نیازش با خبر نشدم.

(1) - محجة ج 2 ص 300.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 297

هنوز دعای او تمام نشده بود، ابری سراسر فضای مدینه را فرا گرفت، غلام سیاه چون ابر را دید خدای مهربان را شکر کرد و زبان به سپاس حضرت او گشود، و راه مدینه را در پیش گرفت و از آن ناحیه دور شد، باران فراوانی بارید، به اندازه‌ای که ترسیدم سیل سختی جاری شود.

غلام را تعقیب نمودم و پنهان به دنبالش رفتم، چون به مدینه رسید وارد خانه حضرت زین‌العابدین شد، خدمت حضرت رسیدم و به آن جناب عرضه داشتم: در خانه شما غلام سیاهی به سر می‌برد، اگر مانعی نباشد بر من منت گذاشته او را خریداری کرده با خود ببرم.

آن منبع لطف و کرامت به من فرمود: سعید چرا او را به تو نبخشم، فرمان داد کارگزار غلامان هر چه غلام در خانه هست از نظر من بگذراند تا مورد نظر خود را انتخاب کنم، همه غلام‌ها را جمع کرد، ولی غلامی که می‌خواستم در میان آنان نبود، گفتم هیچ کدام از اینان منظور من نیست، حضرت به متصدی غلامان فرمود: غلام دیگری هست؟ گفت: آری فقط يك غلام باقی مانده که نگهبان اسب‌ها و شترهاست، فرمود: او را نیز حاضر کنید، تا وارد جمع شد دیدم همان کسی است که بر بالای تپه آهی جگرسوز و راز و نیازی خالصانه داشت گفتم غلامی که خریدار او هستم همین است، حضرت زین‌العابدین فرمود: غلام از این لحظه سعید مالک تو می‌باشد با او همراه شو، و در خدمت او باش.

غلام سیاه روی به من کرد و گفت:

«ما حملك على ان فرقت بيني و بين مولاي»

چه چیز تو را وادار کرد که میان من و مولایم جدائی انداختی در پاسخش گفتم: آنچه در بالای تل و بلندی تپه از تو مشاهده کردم، این سخن را که شنید دست به پیشگاه حضرت بی‌نیاز دراز کرد و گفت: خداوندا رازی میان من و تو

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 298

بود اکنون که پرده از روی آن برداشته شد مرا از دنیا ببر و به سوی خود بازگردان، حضرت زین‌العابدین (ع) و آنان که حضور داشتند، از مناجات با صفایش با محبوب عزیزش به گریه افتادند، من هم اشک‌ریزان از خانه حضرت بیرون آمدم،

همین که به منزل خود رسیدم شخصی از جانب امام چهارم پیام آورد، که آن حضرت فرموده اگر دوست داری جنازه دوستت را تشییع کنی بیا، با آن شخص به سوی منزل امام حرکت کردم و مشاهده نمودم غلام پس از مناجات و تضرع از دنیا رفته است!! «1»

تأخیر اجابت دعا

از وجود مقدس حضرت صادق (ع) روایت شده است که: روزی حضرت ابراهیم اطراف کوه‌های بیت المقدس بخاطر یافتن چراگاهی گردش می‌کرد تا گوسپندان خود را به آن ناحیه ببرد، ناگهان صدائی به گوشش رسید، به دنبال صدا مرد بلند قامتی را دید که در حال نماز است، پرسید بنده‌ی خدا برای که نماز می‌خوانی، پاسخ داد پروردگار.

سؤال کرد از خویشان و بستگان کسی باقی مانده؟ جواب داد نه، ابراهیم فرمود از کجا غذا برای خود فراهم می‌کنی، به درختی اشاره کرد و گفت از میوه این درخت، و مقداری از آن را هم برای زمستانم ذخیره می‌کنم، از مسکن وی سؤال کرد: کوهی را نشان داد و گفت مسکنم آنجاست، فرمود ممکن است مرا به منزل خود ببری و یک شب مهمان تو باشم، پیرمرد گفت: پیش روی منزلم آبی است که عبور از آن مشکل است. پرسید خودت چگونه می‌گذری؟ پاسخ داد من از روی آب می‌گذرم، گفت دست مرا هم بگیر امید است حضرت حق به من نیز

(1) - اثبات الوصیة مصعودی 143.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 299

توانائی عبور از آب را عنایت کند، پیرمرد دست خلیل الله را گرفت و هر دو از آب گذشتند، هنگامی که به منزل رسیدند، حضرت از او پرسید کدام روز بزرگ‌ترین روزهاست؟ گفت: روز قیامت که خداوند پاداش اعمال مردم را در آن روز می‌دهد.

ابراهیم گفت جا دارد با هم دعا کنیم که خداوند ما را از شر آن روز ایمن بدارد، پیرمرد گفت: دعا را چه می‌خواهی؟ به خدا سوگند سه سال است دعائی کرده‌ام و حاجتی خواسته‌ام هنوز مستجاب نشده، ابراهیم فرمود: می‌خواهی بگویم چرا اجابت دعایت به تأخیر افتاده، زیرا خداوند وقتی بنده‌ای را دوست داشته باشد اجابت دعایش را به تأخیر می‌اندازد تا

مناجات کند و از حضرتش درخواست حاجت نماید زیرا راز و نیازش را دوست دارد، ولی بنده‌ای که خدا بر او غضبناک است، اگر چیزی درخواست کند، در قضای حاجت او و برآوردن نیازش تعجیل می‌کند، یا قلبش را از آن حاجت منصرف کرده ناامیدش می‌نماید، تا دیگر درخواست نکند، سپس پرسید پیرمرد حاجت تو چه بوده؟

پیرمرد گفت: سه سال پیش رمه گوسپندی از اینجا گذشت، جوانی خوش‌چهره که دو رشته مو بر دو طرف سر داشت گوسپندان را چوپانی می‌کرد، از او پرسیدم گوسپندها از کیست؟ گفت: از ابراهیم خلیل الرحمن، آن روز درخواست نمودم خدایا اگر در روی زمین خلیل و دوستی داری به من نشان ده.

ابراهیم گفت: خدا دعایت را مستجاب نموده، من ابراهیم خلیل، پیرمرد از جای برخاست و ابراهیم را در آغوش گرفت.

«1»

حاجت بزرگ

(1) - بحار ج 16 ص 248.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 300

در حیات الحیوان دمیری نقل شده: روزی رسول خدا در سفری که داشتند به شخصی برخوردند و میهمان او شدند، آن شخص به اندازه همتش از حضرت پذیرائی کرد، پیامبر هنگام رفتن به او فرمود: چنانچه خواسته‌ای از من داشته باشی، از خدا می‌خواهم تو را به خواسته‌ات برساند.

عرضه داشت از خدا بخواهید شتری به من عنایت کند که اسباب و لوازم زندگی‌ام را بر آن حمل کنم، و چند گوسپند که از شیر آنها بهره‌مند شوم، پیامبر برایش دعا کرد که خدا آنچه می‌خواهد به او لطف فرماید، سپس رو به اصحاب کرد و فرمود ای کاش همت این مرد مانند عجزه بنی اسرائیل بلند بود، از ما می‌خواست که خیر دنیا و آخرت را برای او بخواهیم.

عرض کردند داستان پیره‌زن بنی اسرائیل چگونه بوده؟ حضرت فرمود: هنگامی که حضرت موسی خواست با بنی اسرائیل از منطقه مصر به سوی شام برود راه را گم کردند، از هر طرف به جستجو برخاستند ولی از راه اثری نبود.

حضرت ترسید مانند گذشته که در بیابان تیه سرگردان شدند این بار هم سرگردان شوند، اصحاب خود را جمع کرد، پرسید آیا شما به مردم مصر وعده‌ای داده‌اید که با رفتن از این شهر خلف وعده شود؟ در پاسخ گفتند آری از پدران خود شنیده‌ایم زمانی که حضرت یوسف مشرف به مرگ شد از مصریان تقاضا کرد هر وقت خواستند به شام بروند جنازه او را همراه خود ببرند و در کنار قبر پدرش یعقوب به خاک بسپارند، اجداد ما با یوسف عهد بستند که این برنامه را عملی سازند، موسی فرمود به مصر برگردید تا به وعده خود وفا نمائید، و گرنه هرگز از این سرگردانی نجات پیدا نمی‌کنید، مردمی با موسی به مصر بازگشتند، سپس از هر کس جویای محل قبر یوسف شدند اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد، تا به آن حضرت خبر دادند پرهیزی است که ادعا دارد من محل قبر یوسف را می‌دانم،

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 301

فرمود او را احضار کنید، فرستاده موسی نزد پرهیزان آمد و او را از جریان آگاه کرد، آن زن گفت به موسی بگوئید اگر نیاز به دانش من نسبت به این موضوع پیدا کرده، او باید نزد من آید، زیرا ارزش دانش اقتضا می‌کند که متعلم نزد معلم برود، چون پیام عجوزه به موسی رسید سخن او را تصدیق کرد و از همت عالی و نظر رفیعش شگفت‌زده شد، نزد آن زن آمد و از محل قبر یوسف جویا شد، عجوزه گفت: ای موسی دانش قدر و قیمت دارد من سالیان طولانی است که این راز را در سینه نگاه داشته‌ام در صورتی برای شما اظهار می‌کنم که سه حاجت از من برآورده سازی، حضرت فرمود حاجت‌هایت را بگو.

گفت اول آن که از سختی پیری در آیم و وضع جوانی به من دست دهد، دوم آن که همسر شما شوم، سوم آن که در آخرت هم افتخار همسری شما را داشته باشم، موسی (ع) از بلند همتی او که با خواسته‌هایش میان سعادت دنیا و آخرت را جمع می‌کرد شگفت‌زده شد، از حضرت حق درخواست کرد هر سه حاجت او برآورده شود.

در این هنگام محل قبر یوسف را به این شرح بیان کرد: زمانی که یوسف از دنیا رفت مصریان در محل قبر او اختلاف کردند، هر طایفه‌ای می‌خواستند قبر آن حضرت در محله ایشان باشد، دامنه اختلاف نزدیک بود به درگیری مسلحانه بینجامد، قرار شد برای رفع اختلاف بدن حضرت یوسف را در تابوتی بلورین بگذارند و روزه‌های آن را مسدود نمایند و تابوت را در داخل نهری که وارد مصر می‌شود دفن کنند تا آب شهر مصر از روی قبر یوسف بگذرد و در محلات گردش کند تا همه از فیض قبر او استفاده نمایند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 302

سپس محل قبر را به حضرت نشان داد، موسی تابوت را بیرون آورد و در شش فرسخی بیت المقدس محلی که معروف به خلیل قدس است روبروی قبر یعقوب کنار قبر ابراهیم دفن نمود.

در هر صورت اگر دعا کننده واجد شرایط لازم باشد، و دعایش تناسب با حیات دنیا و آخرتش داشته باشد، مستجاب خواهد شد.

فیض کاشانی در باب دعای محجة البیضاء غیر از شروطی که در سطور گذشته نقل شد، جهت استجاب دعا شرایط دیگری را نقل می کند از جمله:

- 1- اظهار و بیان حاجات 2- داخل نمودن همه مردم در دعا 3- دعا کردن به صورت اجتماع 4- گریه در حال دعا.
- 5- اعتراف به گناه در پیشگاه حق پیش از بیان حاجت 6- دعا از روی قلب نه با زبان تنها. 7- عرفان و معرفت به پروردگار و توجه به حضرت او قبل از دعا 8- پیش انداختن برادران مؤمن در دعا و سپس برای خود دعا کردن. 9- در درخواست حوائج فقط به خدا اعتماد کردن. 10- حفظ آداب دعا.

اخلاص در عمل

بدون تردید اخلاص در عمل و به عبارت دیگر عمل را فقط و فقط برای جلب رضایت حق انجام دادن، و احدی را در عمل شرکت ندادن، عمل را در قله ارزش قرار می دهد، و سودی سرشار در دنیا و آخرت نصیب انسان می نماید و سبب بقاء عمل و منافعش به صورت حقیقتی ابدی می گردد.

اگر کعبه و مسجدالحرام و مواقف کریمه و مناسک شریفه نوریه از زمان ابراهیم و اسماعیل برپاست و قطعاً تا طلوع قیامت هم برپا خواهد بود، و اگر در هر زمانی میلیون ها دل مشتاقانه متوجه آن ناحیه است، و به سوی آن نماز و دعا خوانده می شود، همه و همه نتیجه اخلاص ابراهیم و اسماعیل است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 303

قرآن مجید در بسیاری از آیات و با عباراتی متنوع بر اخلاص در عمل اصرار می ورزد و عمل آلوده به ریا و شرك و باطل و فاقد ارزش می داند، محصول عمل ریائی رضایت خلق و محصول عمل خالصانه رضایت خالق و بهشت عنبر سرشت است.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اغْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا: «1»

مگر کسانی که توبه کردند و مفساد خود را اصلاح نمودند، و به خدا تمسک جستند، و عبادتشان را برای خدا خالص ساختند، پس آنان در زمره‌ی مؤمنانند و مسلماً خدا مؤمنان را پاداشی بزرگ خواهد داد.

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَخْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ: «2»

بگو یقیناً نماز و عباداتم و زندگی و مرگم برای خدا پروردگار جهانیان است، او را هیچ شریکی نیست و به این یگانه پرستی مأمورم و نخستین کسی در این جامعه هستم که تسلیم او و فرمان‌های او هستم.

فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ: «3»

خدا را در حالی که ایمان و اعتقاد را برای او از هر گونه شرکی خالص می‌کنی پرست، آگاه باشید که ایمان و اعتقاد و عبادت خالص ویژه خداست.

از حضرت رضا (ع) روایت شده که امیرمؤمنان پیوسته می‌فرمود:

(1) - نساء 146.

(2) - انعام 163.

(3) - زمر 2-3.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 304

«طوبى لمن اخلص لله العبادة و الدعاء و لم يشغل قلبه بما ترى عيناه، و لم ينس ذكر الله بما تسمع اذناه، و لم يحزن صدره بما اعطى غيره:» «1»

خوشا به حال کسی که عبادت و دعا را برای خدا خالص، و پاک از همه شوائب قرار دهد، و قلبش به آنچه که چشمش می بیند مشغول نشود، و یاد خدا را در برابر آنچه گوشش می شنود از یاد نبرد، و درونش به آنچه به دیگری عطا می شود اندوهگین نگردد.

حضرت رضا از پدرانش از رسول خدا روایت می کند:

«ما اخلص عبد لله عزوجل اربعين صباحا الا جرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه:» «2»

عبدی به مدت چهل روز خدا را برای خدا خالص نمی کند مگر این چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می گردد.

حضرت باقر (ع) از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«يا ايها الناس انما هو الله و الشيطان، و الحق و الباطل، و الهدى و الضلال و الرشده و الغى و العاجلة و العاقبة و الحسنات و السيئات فما كان من حسنات فمن الله و ما كان من سيئات فللشيطان:» «3»

ای مردم فقط خدا و شیطان، و حق و باطل، و هدایت و گمراهی، و رشد و استقامت و غوایت و ضلالت، و دنیا و آخرت، و نیکی ها و بدی هاست، پس آنچه از نیکی هاست از خداست، و آنچه از بدی هاست برای شیطان است.

(1) - کافی ج 2 ص 16.

(2) - عیون الاخبار ج 2 ص 69.

(3) - محاسن 251.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 305

اسماعیل بن یسار می گوید از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود:

«ان ربك لرحيم، يشكر القليل، ان العبد ليصلى الركعتين يريد بها وجهه الله فيدخل الله به الجنة:» «1»

یقیناً پروردگار شما مهربان است، در برابر عمل اندک پاداش فراوان می‌دهد، هر آینه عبد دو رکعت نماز می‌خواند و به آن رضایت خدا را منظور داد، پس خداوند به آن دو رکعت او را وارد بهشت می‌نماید.

از حضرت جواد (ع) روایت شده:

«افضل العبادۃ الاخلاص:» «2»

برترین عبادت اخلاص است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من احب لله، و ابغض لله، و اعطى لله، و منع لله، فهو ممن يكمل ايمانه:» «3»

کسی که برای خدا دوست بدارد، و برای خدا دشمنی کند، و برای خدا بپردازد، و برای خدا منع کند، از کسانی است که ایمانش را کامل می‌کند.

قبولی عمل

عمل در صورتی که مطابق با خواست حضرت حق انجام گیرد، و شرایط فقهی‌اش کامل باشد، و برای جلب نظر کسی نباشد، و بر اساس خلوص و اخلاص بنا گردد، قطعاً از جانب پروردگار پذیرفته می‌شود، و منافع و سودش ابدی می‌گردد، و در آخرت به صورت بهشت و رضوان جلوه خواهد کرد.

(1) - محاسن 253.

(2) - بحار ج 70 ص 245.

(3) - محاسن 263.

ابراهیم و اسماعیل که از بندگان مخلص حق بودند، و در همه لحظات زندگی جز خدا را در نظر نداشتند، و جز خدا را نمی‌خواستند، و جز برای خدا قدمی بر نمی‌داشتند بنای خانه کعبه را بر پایه اخلاص برپا کردند، و با تضرع و زاری از پروردگار مهربان درخواست قبولی آن را نمودند، خدای مهربان و سمیع و علیم که شنوای دعا و آگاه به وضع و حال دعا کننده است دعای آن دو بزرگوار را مستجاب کرد، و عمل آنان را پذیرفت و به آن جنبه ابدیت و ثابت بودن داد.

من در این بخش لازم می‌دانم شرط یا شرایط قبولی عمل را از امت اسلام و جامعه‌ای که ادعا دارد جامعه محمدی است، و خود را منتسب به رسول خدا و نیز ائمه طاهرين می‌داند از طریق برخی از روایات بیان کنم، باشد که مفید افتد.

انسان اگر از روی حقیقت متدین به فرهنگ الهی باشد، و از عقاید حق و اعمال صالحه و اخلاق حسنه برخوردار باشد و حرکات و اعمالش را در حد لازم خالصانه انجام دهد و خلاصه از همان آئینی پیرو کند که همه پیامبران و ائمه طاهرين مبلغ آن بودند قطعاً اعمالش از طرف حضرت حق مورد قبول واقع خواهد شد.

عرض دین به وسیله حضرت عبدالعظیم به امام هادی

حضرت عبدالعظیم حسنی که از چهره‌های با عظمت علمی و عملی و از راویان مخلص و مورد وثوق، و طرف توجه امامان عصر خودش بود به محضر حضرت هادی (ع) مشرف شد، می‌گوید وقتی حضرت هادی چشمش به من افتاد فرمود: مرحبا بر تو ای ابوالقاسم تو به حقیقت دوست و محب ما هستی، به حضرت عرضه داشتم ای پسر رسول خدا من می‌خواهم دینم را به شما عرضه کنم اگر مورد رضایت باشد تا خدا را ملاقات کنم بر آن ثابت بمانم، حضرت فرمود ای ابوالقاسم عرضه کن، گفتم: اعتقاد این است و بر آن اقرار دارم که

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 307

خدای تبارك و تعالی یکی است و چیزی مانند او نیست، از حد ابطال و تشبیه خارج و منزّه است، حضرت حق جسم و صورت و عرض و جوهر نیست، او مجسم کننده اجسام و نقاش صورت‌ها و آفریننده اعراض و جواهر، و پروردگار و مالک و قرار دهنده و به بوجود آورنده هر چیزی است.

اقرار می‌کنم که محمد بنده و رسول خدا و آخرین پیامبر است و تا روز قیامت پیامبری بعد از او نخواهد بود، و شریعت او خاتم شرایع است، و تا قیامت شریعتی پس از شریعت او نخواهد بود، و اقرار دارم که امام و خلیفه و ولی امر پس از پیامبر

امیرمؤمنان علی بن ابی طالب است، و پس از او حسن، سپس حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی سپس مولای من شما هستید.

حضرت هادی فرمود: و پس از من فرزندانم حسن، پس وضع مردم با جانشین بعد از او چگونه است؟ به حضرت گفتم: مولای من داستان از چه قرار است؟ فرمود برای اینکه شخص او را به خاطر غایب بودنش نمی بینند و بردن نامش جایز نیست، تا از پرده غیبت در آید و زمین را از عدل و قسط پر کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد، به حضرت هادی (ع) گفتم به همه حقایق اقرار دارم و اعلام می کنم دوستدار امامان دوستدار خداست، و دشمن آنان دشمن خداست، و فرمانبرداری از آنان فرمانبرداری از خداست، و نافرمانی از آنان نافرمانی از خداست، و اقرار دارم معراج و سؤال در قبر، و بهشت و دوزخ و صراط، و میزان حق است، و قیامت یقیناً خواهد آمد و در آن هیچ شکی نیست، و خدا مردگان را از قبورشان به قیامت می آورد، واجبات پس از ولایت نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است، حضرت هادی فرمود:

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 308

ای ابالقاسم به خدا سوگند این دین خداست که برای بندگان پسنیدیده، بر آن ثابت قدم باش، خدا تو را به ایمان ثابت در دنیا و آخرت استوار بدارد. «1»

آری عقاید و اعمال و روش و منش انسان در صورتی از طرف خدای مهربان مورد پذیرش قرار می گیرد که به چنین حقایقی که حضرت عبدالعظیم در پیشگاه امام زمانش اقرار کرد آراسته باشد و به عبارت دیگر دین و آئینی مورد قبول خداست که در کلام حضرت عبدالعظیم آمده است.

ابراهیم مخارق می گوید برای حضرت صادق دینم را به این صورت بیان کردم: شهادت می دهم که معبودی جز خدا نیست و شریکی ندارد، و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست، و علی امام عادل پس از اوست، آنگاه حسن، و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و سپس تو حضرت فرمود:

خدا تو را رحمت کند آنگاه فرمود:

«اتقوا الله، اتقوا الله، اتقوا الله، علیکم بالورع و صدق الحدیث و اداء الامانة و عفة البطن و الفرج تكونوا معنا فی الرفیق الاعلی:» «2»

تقوای الهی، تقوای الهی، تقوای الهی، شما را به پارسائی و پاکدامنی و راستگوئی، و ادای امانت، و حفظ شکم و غریزه جنسی از حرام سفارش می‌کنم، تا در مقام رفیق اعلی با ما باشید.

هشام بن عجلان می‌گوید به حضرت صادق (ع) گفتیم:

«اسألك عن شيء لا أسأل عنه أحداً بعدك، اسألك عن الإيمان الذي لا يسع الناس جهله فقال: شهادة ان لا اله الا الله، و ان محمدا رسول الله، و الاقرار بما جاء من عند الله و اقام الصلاة و

(1) - بحار 69 ص 1.

(2) - امالی طوسی ج 2 ص 226.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 309

إيتاء الزكاة و حج البيت و صوم رمضان و الولاية لنا و البراءة من عدونا و تكون مع الصديقين: «1»

چیزی را از تو می‌پرسم که پس از تو از کسی نخواهم پرسید، از ایمانی می‌پرسم که مردم نسبت به جهل آن معذور نیستند، حضرت فرمود: شهادت به این که معبودی جز خدا نیست و محمد فرستاده اوست، و اقرار به آنچه از نزد خدا آمده، و برپا داشتن نماز، و پرداخت زکات، و حج بیت، و روزه ماه رمضان، و ولایت ما و بیزاری از دشمنانمان، در این صورت در آخرت با صدیقین خواهید بود.

قبولی عمل و اعتقاد و اخلاق سبب ارزش و رفعت این حقایق و علت جلب رضای حق، و باعث رسیدن به جنّات الهی در قیامت است، و بر اساس آیات و روایات هیچ مسئله و امری از انسان جز با متدین بودن به دین خدا که در قرآن و روایات اهل بیت متجلی است، و جز با نیت خالص و مطابقت داشتنش با فقه قرآن و امامان معصوم پذیرفته نخواهد شد و به نقطه قبولی نخواهد رسید.

(1) - بحار ج 69 ص 5.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 310

تفسیر آیه 128

رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ دُرِّيْنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَكَ وَ ثُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

پروردگارا ما را از هر جهت و با همه وجود تسلیم خود قرار ده، و از دودمان ما امتی که تسلیم تو باشند پدید آر، و راه و رسم مناسکمان را به ما بنمایان و رجوع و بازگشت ما را به سوی خود بپذیر که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی.

شرح و توضیح

از این آیه کریمه که دارای مفاهیم بسیار با ارزش و معانی بلند و ملکوتی است چهار مطلب اساسی به نظر می‌رسد.

1- تسلیم بودن در برابر حق. 2- دعای خیر برای ذریه و دودمان. 3- مناسک حج. 4- بازگشت به سوی خدا.

تسلیم بودن در برابر حق

از آنجا که اسلام حقیقتی ذو مراتب است، و هر مرتبه‌ای با توفیق حضرت حق و کوشش انسان قابلیت زیاد شدن دارد، باید گفت خواسته این پدر و پسر ملکوتی، اسلام اصطلاحی در میان مردم که عبارت از اظهار ایمان و انجام ظواهر فرمان‌ها و احکام است چه این که از روی یقین باشد، و یا این که از زبان تجاوز نکند نبوده است.

معنا ندارد که چنین اسلامی خواسته پیامبر اولوالعزمی چون ابراهیم، و رسول با کرامتی چون اسماعیل که راه ابتلائات و تکالیف و مسئولیت‌های سنگینی را با معرفت به حق، و ایمان به قیامت و اخلاص کامل پیموده‌اند و اکنون که در حال ساختن بیت الله‌اند در اوج ایمان و عمل و یقین هستند باشد، یقیناً اسلام مورد

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 311

درخواست آن دو شخصیت بزرگ آخرین مرتبه اسلام که همان تسلیم همه وجود انسان به خداست بوده، مرتبه و مقامی که در حقیقت تحقق دادنش از اراده و اختیار آدمی خارج است و تجلی آن فقط و فقط منوط به توفیق و عنایت ویژه حضرت حق به درخواست کننده است، ظهور چنین حالتی در انسان سبب می شود که آدمی نسبت به حق و فرمان ها و احکامش خالصانه و مشتاقانه به حرکت آید، و از همه تعلقات آزاد شود و جز خدا نبیند و جز به سوی خدا حرکت ننماید، و جز خدا نخواهد و خلاصه هر که و هر چه غیر اوست از خیمه حیات انسان بیرون رود، و حتی از هویت انسان در برابر پروردگار چیزی نماند.

آری اسلام دارای مراتب و درجاتی است، که عالی ترین مرتبه اش همان بوده که در ابراهیم و اسماعیل تجلی یافت، و کمترین مرتبه اش همین است که در عموم مردم ظهور دارد که از برکت همین کمترین مرتبه اش خون و مال و آبروی همه انسان ها محترم شمرده شده، و آنان را در صف اهل اسلام قرار داده گرچه آلوده به برخی از معاصی باشند.

آنچه را ابراهیم و اسماعیل خواسته اند انقیاد و اخلاص، و ثبوت قدم در راه اسلام کامل و اطاعت همه جانبه از حضرت حق، و راضی بودن به قضاء الهی و تسلیم همه وجودشان به حضرت رب العزه بوده است، درخواست آنان این بوده که خدای مهربان با لطف و ویژه اش و رحمت خاصه اش روی دل آنان را از غیر برگرداند و تسلیم حق کند.

آنچه را خواستند این بود، که آنچه را دارند با شوق و اشتیاق و در نهایت اخلاص تسلیم مولای خود کنند

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 312

چه مال، چه آبرو، چه کوشش و عمل و چه زن و فرزند، و چه جان، و در مقام هزینه کردن آنها در پیشگاه حق هیچ تعللی نورزند، و تعلق خاطری در این زمینه در میان نباشد که سبب کندی کار یا مانع از اجرای خواسته محبوب گردد.

مقام تسلیم که گویا در اوج آن هیچ اختیار و اراده ای برای انسان نمی ماند، و عبد نسبت به حق مانند میت در دو دست غسل می شود، و به عبارتی در برابر حضرت حق فناء عرفانی برای آدمی حاصل می گردد از بهترین و بالاترین مقاماتی است که نصیب سالک می شود.

سیر این حقیقت و طی مسیر این واقعیت به این صورت است که: «چون شعور و عقل فطری هشیار شد، و شعاع صفات بر آن تابید و چشم آن را گشود اولین مرتبه عقیده را می سازد، و چون قلب به آن حقیقت عالی گرائد رو به ایمان پیش می رود، و زمانی که جاذبه توحید و صفات سراسر خلال نفس انسانی را فراگرفت و همه قواعد و عواطف و غرائز را

تحت اراده‌ی خود آورد و به آن سوی گرداند اولین مرتبه تسلیم است، و چون همه مقاومت‌ها و جنبش‌های مخالف از میان رفت اسلام کامل تحقق می‌یابد و این معنای اسلام آخرین مرتبه کمال توحید است، چنان که اسلام و تسلیم ظاهر در برابر حکومت و شریعت اسلام اولین مرحله آن است. «1»

روایات بسیار مهمی در باب تسلیم در کتاب‌های پر قیمت حدیث نقل شده که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود.

(1) - پرتوی از قرآن 206.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 313

«اوحی الله تعالی الی داود ترید و ارید و انما یکون ما ارید فان سلمت لما ارید کفیتک ما ترید و ان لم تسلّم لما ارید اتعبتک فیما ترید ثم لا یکون الا ما ارید: «1»

ویقترحه، الا فسلموا لله امره تکنونوا من الفائزین: «2»

ای بندگان خدا شما چون بیمارید و پروردگار جهانیان مانند طبیب، و بهبود و شفای بیمار در گرو توصیه‌های طبیب به اوست نه در آنچه بیمار می‌خواهد و پیشنهاد می‌دهد، هان! در برابر دستورات خدا گردن نغید تا از رستگاران باشید.

دعای خیر برای ذریه و دودمان

اولاً دعای ابراهیم و اسماعیل درباره ذریه و نسلشان نشانگر علاقی و محبت آن دو انسان والا به فرزندان‌شان می‌باشد، ثانیاً به همه انسان‌ها تعلیم می‌دهند که آنچه را برای خود می‌خواهید برای دیگران هم بخواهید و نسبت به کسی در رسیدن نعمت و عنایت حق به او دریغ نورزید و بخیل نباشید، و حالت دگردوستی که از بهترین حالات است در شما چون موج دریا موج بزند، و ثالثاً هر دو برای ذریه خود بهترین مقام و برترین مرتبه را که تسلیم همه جانبه در برابر خداست درخواست کردند، و این که این حالت گران و مایه عظیم را برای همه ذریه نخواستند «و مِنْ دُرِّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ» چون می‌دانستند تمامی دودمان و نسلشان لیاقت رسیدن به مقام تسلیم را دارا نیستند، چنان که خدا در آیه امامت به ابراهیم خبر داد

لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

همه ذریه تو شایسته مقام امامت نیستند، ستمکاران لیاقت رسیدن به این مقام را ندارند.

(1) - بحار ج 82 ص 136.

(2) - میزان الحکمه ج 6 ص 2568.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 314

و چه نیکوست همه پدران و مادران به ابراهیم و اسماعیل اقتدا کنند و هر خیری را از خدای مهربان برای ذریه و نسل خود درخواست کنند و از این طریق گوشه‌ای و اندکی از دین خود را نسبت به دودمانشان ادا نمایند.

مناسک حج

از این که ابراهیم و اسماعیل دعای خود را نسبت به دریافت مناسک با «أَرْنَا» زینت داده‌اند معلوم می‌شود که تعلیم ذهنی و ظاهری مناسک را نخواستند بلکه درخواستشان این بوده که حضرت حق جزء جزء مناسک و محل‌های آن و بلکه حقایق مخفی در مناسک را به آنان بنمایاند، و تعلیم به گونه‌ای باشد که گویا واقعیات مناسک را با چشم سر بینند.

گرچه در آیات 196 تا 200 سوره مبارکه بقره به برخی از مناسک اشاره شده و می‌باید در توضیح آن آیات، مناسک حج شرح داده شود ولی از آنجا که لفظ مناسک که دلالت بر همه اعمال حج دارد در آیه مورد بحث در دعای ابراهیم آمده لازم می‌بینم در همین بخش تا جائی که مورد نیاز است به بیان مناسک پردازم.

میقات

شروع مناسک حج از میقات با پوشیدن لباس احرام و نیت صاف و پاک و قصد خالصانه است.

حضرت صادق (ع) می‌فرماید:

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 315

«و احرم من كل شيء يمنعك عن ذكر الله و يحجبك عن طاعته و لب بمعنى اجابة صافية زاكية لله عزوجل في دعوتك له متمسكاً بعروته الوثقى:» «1»

چون وارد میقات شدی، از هر چه تو را از یاد خدا باز می دارد و میان تو و طاعت حضرت حق حجاب می شود محرم شو.

در گفتن تلبیه: «لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك لبيك»

این معنا را قصد کن که: الهی با قلبی صاف و نفسی پاک دعوت را اجابت می کنم، و منظورم از اجابت دعوت گردن نهادن به همه اوامر و نواهی تو در تمام شئون زندگی ام می باشد.

ای مولای من به لطف و کرم متشبهم و به جبل المتین متمسکم و یاری و مدد و عون و نصرت گدا و نیازمندم.

وقتی در میقات قرار گرفتی یعنی در جایی که به انسان هشدار می دهند زمان حرکت است، هنگام بیرون آمدن از لجنزار مادی گری و بداخلاقی و بدکاری است، آری میقات؛ آن محل مقدسی که این ندا به گوش جان می رسد: توقف و سکون بس است به سوی حق به حرکت آی.

ای انسان! ای آدم! که خود را هم چون کرم خاکی گرفتار مشتی لجن شهوت و شکم کرده ای و به این سبب خود را از همه فیوضات الهیه بی بهره نموده ای وقت آن شده که به جانب او به پرواز آئی، آری به سوی او، به سوی بی نهایت، به سوی عظمت، به سوی حقیقت، به سوی الله آری این همه در میقات مورد نظرت باشد جایی که پیامبر و امامان و اولیا سر تواضع به پیشگاه محبوب به خاک گذاشتند و چون ابر بهاران گریستند.

(1) - مصباح الشریعه

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 316

آنجا با زبان حال به حضرتش عرضه بدار:

گر زشمت چراغی افروزیم ج

خرمن خویش را بدان سوزیم جدر غمت دود از آن به عرش رسد جآتشی کز درون بر افروزیم آفتاب جمال بر ما تاب زان که ما بی رخت سیاه روزیم تا ببینیم روی خوبت را از دو عالم دو دیده بر دوزیم مایه جان و دل براندازیم به ز عشقت چه مایه اندوزیم در غم عشق اگر رود سر ما ای عراقی بیا که فیروزیم جج

لباس احرام

آنگاه به لباس احرام و دیگر لباس‌ها با دیده عقل و چشم بصیرت نظر کن، و بین در سایر لباس‌ها در طول تاریخ از باب غرور و کبر چه جنایت‌ها شده، و چه ستم‌ها بر بشر مظلوم رفته، و در لباس احرام چه گناهکارانی توبه نموده و چه بیگانه‌هایی که آشنای حضرت حق در میقات شده‌اند.

اینجا هنگام بیرون آوردن لباس ظلم، لباس فخر، لباس کبر، لباس غرور، لباس غضب و لباس درندگی، و پوشیدن لباس توبه، لباس کرامت، لباس بصیرت، لباس ذکر، لباس توجه، لباس مراقبت، لباس محاسبه و لباس طاعت است.

آری با دو پارچه سپید و ندوخته احرام ببند تا از بار سنگین هر لباس ناحقی سبک شوی، و با همه زائران از هر قوم و ملتی و از هر نژادی چون سیاه و زرد و سپید هم‌رنگ و هم‌گام شو، تا بدانی تمام مایه‌های فخر و مباهات، و علل کبر و غرور خیالی بیش نبوده و چیزی جز سراب نیست.

در این لباس از من بمیر و به او زنده شو، از چنگال شیطان در آی و به دامن لطف و رحمت دوست چنگ زن، از تعلقات غیر منطقی و بی‌پایه در آی و وارد دنیای با عظمت احسان و عنایت محبوب شو.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 317

نیت.

پس از پوشیدن لباس احرام نوبت نیت است، نیت یعنی قصد، یعنی آهنگ، یعنی توجه، آن هم توجه به سوی اولین و آخرین مقصد، و این توجه تحقق پیدا نمی‌کند مگر با جدا شدن از ما سوی الله، و قطع رابطه‌ی غلط با غیر خدا.

در این موقعیت استثنائی فقط توجه به مقصد حقیقی و مقصود واقعی، آن مقصودی که بازگشت همه موجودات به اوست لازم است.

آری به او بازگردد، این همه بیراهه رفتن بس است، این همه پشت کردن به حقایق کافی است، به طوری جدی بازگردد، بازگشتی که در آن بازگشتی نباشد.

با چنین نیت و عزمی آن سفر معنوی، آن سیر ملکوتی آن حرکت الهی را شروع کن، در مسئله نیت فقط دل خوش به لفظ تنها مباح، از لفظ کاری ساخته نیست هر چه هست مربوط به دل است.

نیت عزم است، آن هم عزم جزمی و جدی، عزم بر طاعت، عزم بر ترك گناه، عزم بر تقوا، عزم بر جلب رضایت دوست، عزم بر آراسته شدن به حقایق آسمانی، عزم بر بیرون رفتن از چاه آلودگی ها، عزم بر نجات دیگران و خلاصه نیت حقیقی یعنی منفجر کردن هسته فطرت با قدرت نور خداوند برای یافتن خیر دنیا و آخرت.

آری نیت یعنی عزم بر آزادی از اسارت شهوات شیطانی، عزم بر خلاصی از همه طاغوت ها و فرهنگ منحط آنان، عزم بر افتادن در دریای مغفرت و رحمت برای رها شدن از همه مهالك و پاك شدن از همه معاصی.

تلبیه

پس از آن که شرایط و آداب حضور را در خود آماده نمودی، می توانی با تلبیه که شعار بلند ملکوتی و فریادی آسمانی است، آمدنت را با اخلاص و عشق و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 318

محبت و با دلی پاك و صاف و بی غش به محضر حضرت رب العزه که مهمانداری اش در این سفر مهمانداری ویژه ای است اعلام کنی، و توجه داشته باش که آمدنت را به صورتی اعلام نمائی که به فریادت و صوت حزینت توجه کنند و آمدنت را بپذیرند.

میقات با همه امورش جای پاکان و پرهیزکاران است، آنجا هر کسی را به عنوان زائر و مهمان نمی پذیرند، آنجا ایمان و توبه و عمل صالح و اخلاص و اشك پاك وسیله قبولاندن انسان به محضر حضرت یار است.

بدون تردید اگر کسی خود را آراسته به ایمان و عمل و اخلاق و صفات ملکوتی نکرده باشد یا حداقل در آنجا نیت بر آراسته شدن برای او نباشد ندایش را نشنیده می گیرند و به آمدنش توجه نمی کنند!!

انسان باید در حال گفتن این جملات «لبيك اللهم لبيك» با كمك پاکی باطن و خلوص و خضوع و خاکساری به مولایش توجه پیدا کند، و با حال زاری و تضرع به این معنا دقت کند که به یکتای حضرت معبود معترف است و او را در ربوبیت و مالکیت و قدرت و فضل و احسان و بخشایش و تدبیر یگانه می داند.

«لبيك اللهم لبيك...» آمدنت را در لباس آشنائی و آشتی خبر می دهد، هجرت را از همه مفساد و معایب و آلودگی ها و زشتی ها اعلام می دارد.

«لبيك اللهم لبيك...» یعنی نهاد و درونم را از تنگنای ستم و سرکشی به دنیای عدالت و خیر خواهی و درونم را از مضيقه شرك به فراخی و وسعت توحید انتقال می دهم.

«لبيك اللهم لبيك» یعنی آری! ای محبوب من ای مالك و خالق من، ای معشوق و رازق من، ای صاحب و مدبر من، ای راه دهنده من به ضیافت و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 319

مهمانی ویژه است، دعوت را اجابت نمودم، در آستان مقدست ایستاده ام، به فرمانت گردن می نهم، به طاعتت شتابانم، پیمانتم را با وفاداری و بدون تغییر دادن حفظ می کنم.

ای مولای من! تو یکتا و بی همتائی، شایسته هستی که همه موجودات به ویژه انسان ندایت را و دعوت را اجابت نمایند، تو عطا کننده نعمت های بی شماری، تو عزیز و قدرت مندی هستی که شکست و خواری به حرمت راه ندارد، نیروئی هستی که نقصان نمی پذیری، فرمان نافذت به همه جا رسیده، معبودی جز تو وجود ندارد.

آری ای مولای من ندایت را می پذیرم، ستایش و سپاس برای توست و بی همتایی و یکتائی ویژه توست.

این است گوشه ای از معنای تلبیه، با این شعار وحدت و اتحاد مسلمانان و همبستگی آنان اعلام می شود، البته در صورتی که تلبیه، تلبیه قلبی باشد نه لفظی.

گویندگان تلبیه واقعی، خود را به آسمان تجرد معنوی که در آنجا از ظلمت های مادی، سرکشی و عصیان نفسی، امتیازات واهی، کبر و دورویی خبری نیست بالا می برند، زیرا تلبیه شعار ایمان است، و مقصود از تلبیه این است که آدمی مصداق حقیقی آن شود، و معنایش پاسخ گوئی به فرمان های خداوند است، و از جهتی در مسائل حج تحت عنوان ویژه ای قرار دارد، چون حج مزایای منحصر به فردی دارد.

بنابراین چه اندازه از ایمان دورند و چقدر چهره باطن آنان زشت است، کسانی که خود را از حریم حضرت دوست دور نگاه داشته و به جای پیوستن به مقام توحید، وجود خود و اسرار خویش و جامعه خود را به شیطان وا گذاشته و درست در اختیار دشمنان دین و ملت‌اند و در شئون زندگی خود را با داشتن

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 320

فرهنگ پرباری چون اسلام از شیاطین زمان و طاغوت‌های دوران پیروی می‌کنند، این دون همتان و پست فطرتان اگر به میقات هم راه پیدا کنند به هنگام تبلیه جز به لفظ بی‌معنا و تبلیه بی‌اثر اتصال پیدا نمی‌کنند.

در هر صورت ای زائران تبلیه‌گو، ای میهمانان خدا، ای ضیوف رحمان با همه وجود به حقیقت تبلیه توجه داشته باشید، به ندای مولای خود پاسخ مثبت دهید، وجود خود را به دنبال گفتن «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» وجود خود را از اجابت دعوت شیطان، طاغوت، شهوت، بیگانه، استعمارگر، خودخواهی، یهودیت، مسیحیت، فرهنگ‌های مادی، شرق و غرب و خلاصه هر کس برای دین و ناموس، مملکت شما خطر و زیان دارد منع کنید.

اجابت دعوت با تسلیم جان

در ایام جوانی و در ابتدای طلبگی به واسطه برخی از دوستان اهل حال با کسی آشنا شدم و به گردونه رفاقت و دوستی با او درآمدم که مؤمنی واقعی و عبدی پاک برای خدا، و دوستی دلسوز و مخلص برای دوستان و کلید حل مشکلات برای نیازمندان بود.

شغل او در شهر تهران در مرکزی پرجمعیت غذا فروشی بود، پاک‌اش در شغل، و جنس پاکیزه دادن به مردم، و احتیاط شدیدش در کسب، و رعایتش نسبت به حلال و حرام و انصافش در معاملات، از او چهره با ارزشی در میان مشتریان فراوانش ساخته بود.

او علاوه بر آن شغل هر ساله در سال‌هایی که زائر کم‌بود، و اغلب سفرها در طریق حج با وسائل زمینی صورت می‌گرفت به شغل حمله داری هم اشتغال داشت و مشتریانش مشتریان دست چین و اهل حال و مؤمنان وارسته بودند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 321

روزی در محضر نورانی‌اش سخن از حج و زائران به میان آمد، داستان شیرین و اعجاب‌انگیزی که در یکی از سفرهایش اتفاق افتاده بود در حالی که حمله‌دار گروهی مؤمن و مشتاق بود برایم بیان کرد:

تعدادی زائر در یکی از سال‌ها، برای رفتن به حج از طریق عتبات عراق همراه من شدند، همه در اتوبوس نشستند تا سفر آغاز گردد، در این میان زن و شوهری که در کاروانم نام نویسی کرده بودند و از چهره آنان آثار عظمت و ادب و عبودیت می‌درخشید برای سوار شدن به اتوبوس نزدیک شدند، و این دو نفر که نشان می‌داد اهل اصفهان هستند آخرین مسافران وارد بر اتوبوس بودند.

با احترام هر دو را در جایگاه مخصوص خودشان نشاندم، سپس یکی از بدرقه کنندگان‌شان با حالتی خاص سفارش هر دو را به من کرد.

زیارت عتبات: نجف، کربلا، کاظمین، سامره را طی کردم، پس از آن عازم حج شدم، به لطف حق وارد مدینه گشته و در آنجا به اندازه ممکن اقامت کرده و به زیارت معصومین مدفون در مدینه موفق شدم، سپس آماده رفتن به شجره و ورود به میقات جهت محرم شدن برای حج تمتع شدم، در میان مسافرانم آن دو مسافر حال دیگری داشتند، انقلاب حال و اشک چشم آنان را تنها نمی‌گذاشت، وارد شجره شدم، جمعیت زائر موج می‌زد، هر کس با شتاب آماده محرم شدن می‌شد، زائر با حال اصفهانی پیش از محرم شدن اظهار علاقه کرد که غسل کند روزگاری بود که مسجد شجره بیش از دویست متر مساحت نداشت و از حمام و دستشویی لازم در آن ناحیه خبری نبود، وسائل غسلش را فراهم نمودم، غسل کرد و دو پارچه احرام را پوشید و در گوشه‌ای از مسجد ایستاد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 322

گریه امانش را بریده بود، او را برای گفتن تلبیه «لبيك اللهم ليك» آماده کردم، پرسید تلبیه به چه معناست گفتم تلبیه یعنی ای خدای مهربان دعوت را پذیرفتم و خواسته‌ات را به جان خریدم، دعوت نمودی تا به میهمانی به حریم مقدست آمم من هم اجابت کرده آمده‌ام گفتم، گفتم: معنای تلبیه این است؟ یکی دو بار در شدت انقلاب حال گفت و ناگهان نقش زمین شد، چون با کمال حیرت بالای سرش نشستم تا اگر حالت غش به او دست داده برای بهوش آمدنش یاری‌اش دهم دیدم جان به جان آفرین تسلیم کرده و از دنیا رفته است!!

محرمات احرام

زائر چون تلبیه گفت بیست و پنج چیز بر او حرام می‌شود و حرمت این بیست و پنج مرحله برای این است که انسان برای رسیدن به بخشی از درجات بندگی و اخلاص آماده شده، بتواند به محضر مقدس حضرت دوست و حریم حرم آن محبوب حقیقی بار یابد.

ظاهر محرمات احرام در رساله‌های مناسک حج فقها بیان شده، در این بخش به توضیح مفاهیم معنوی محرمات احرام اشاره می‌شود، گرچه معلوم نیست آنچه در توضیح این بیست و پنج چیز بیاید فلسفه و اسرار آن باشد زیرا عقل ناقص ما از درک بسیاری از حقایق عاجز است، ولی تا اندازه‌ای می‌تواند دورنمایی از حقایق محرمات را نشان دهد.

1- صید حیوانات

توجه خود را به هنگام احرام از دوست برداشتن و متوجه صید نمودن عین بی‌ادبی نسبت به اوست، علاوه بر این در این مقام که مقام حال و انابت است، رقت قلب و عاطفه و مهر می‌پسندند و این برنامه با صید حیوانات تناسب ندارد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 323

این سفر برای حرکت به سوی مقامات عالی ملکوتی است، نه تفرج و خوش‌گذرانی، برای مهرورزی و عاطفه است نه بی‌رحمی و سنگدلی.

زائر در این مقام در موقعیتی است که با کشتی امید به سوی دریای رحمت در حرکت است، و مقصدش اتصال به لطف و کرم اوست، شکار نوعی خوش‌گذرانی و توجه به امور مادی است و زائر را از هدف عالی‌اش باز می‌دارد، در آن مرحله آسیب رساندن به جاندار گناه است و از طرف مولا نسبت به آن نهی شدید وارد شده است.

زائر باید به این معنی توجه داشته باشد که خود او در این حریم صید عالم معنی و مجذوب ملکوت است با دنبال کردن صید از آن مقام باز می‌ماند.

2- نگاه در آئینه

در این سفر ملکوتی باید چشم‌انداز محرم مقام عالی قرب باشد، و نظرش متوجه تکالیف و مسئولیت‌هایی گردد که حضرت محبوب به عهده او گذرانده است.

چشم تماشا به اوامر و نواهی و خواسته‌های مولا اندازد، و از خود دیدن و خود تماشا کردن پرهیزد.

در هر صورت در حال احرام به خود منگر که اگر با دیده حق‌بین نظر کنی خودی برای تو نمانده و اصولاً خودی برای تو نبوده و نیست.

اگر هم بنا باشد به خود بنگری به نقایص و عیوب خود بنگر و ملاحظه کن آیا حضرت رب العزه تو را با این همه عیوب و نقائص به حرمتش می‌پذیرد؟!

3- بوی عطر

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 324

زائر باید در این سفری که به توفیق حق برایش پیش آمده از بوئیدن بوی خوش عطر پرهیزد و جز به دنبال فراهم آوردن زمینه‌های بوی بهشت نباشد.

ای مهمان حق اکنون به گل‌گشت بوستان معنوی یار آمده‌ای، گل حقایق را ببوی تا به تزکیه درونت از آلودگی‌ها موفق گردی، وجودت را به گل‌های عشق و معنویت و صدق و صفا و درستی و راستی، و عبودیت و اخلاص بیارای تا پیامبر بزرگ از مدینه به میقات و از میقات به حرم توجه کند و با شوق و رغبت بگوید:

«انی لاشم رائحة الرحمن من طرف اليمن»

و یعقوب از کنعان به مصر روی کند و بگوید:

«انی لاجد ریح یوسف.»

4- 5- 6- لمس بدن همسر و نامحرم - آمیزش - بوسیدن.

مهم‌ترین تحقق این سه برنامه، نظر کردن و چشم دوختن به زنان است و در آن حریم مقدس فرقی نمی‌کند که آن زن همسر قانونی انسان باشد یا دیگری، آری قوی‌ترین عامل نزدیک کننده انسان به شهوت جنسی نظربازی است.

اهل دل و سالکان راه دوست تردید ندارند که تماشا کردن چهره و بدن زنانی که پروردگار آنان را نامحرم دانسته سرچشمه و مبدء همه مفاسد خانمان‌سوز خانواده و اجتماع است.

انسان غربی گو این که زمان مسیحی بودنش هم ارزشی برای قیود و موانع اخلاقی و شرعی قائل نبود ولی این بی‌توجهی به قیود پس از عصر رنسانس به اوج بی‌قیدی و افسار گسیختگی و لامذهبی رسید، جنس مرد در غرب پس از انقلاب صنعتی هجوم شدیدی به شخصیت زن نموده و پرده‌ی حرمت او را

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 325

درید، و وی را از حجاب و عفت و حیا دور کرد تا بتواند هر دختری و هر زنی را تحت هر شرایطی ببیند و از او بهره جنسی گیرد و زمینه را به گونه‌ای در این زمینه فراهم ساخت که هیچ مانعی برای او نباشد.

انسان غربی ممنوعیت از هر نوع شهوترانی و شکم چرانی و لذت‌گرایی را از چشم دین می‌دید، روی این حساب با ژست علمی به دین نه تنها در غرب بلکه در سراسر جهان حمله کرد و تا جایی که توانست، اصول دینی و اخلاقی و انسانی را به حاشیه راند و میدان را برای هر نوع تمتعی که می‌خواست باز کرد، و در این زمینه چنان که می‌دانید زن را به کالای شهوت تبدیل نمود و او را به صورت نیمه عریان به خیابان‌ها، پارک‌ها، ادارات، وسائل نقلیه، مدارس، دانشگاه‌ها کشانید تا سهل و آسان در دسترس باشد، و هر نوع لذتی که بخواهد از او ببرد، البته در گوشه و کنار ممالك اسلامی زنانی و دخترانی بودند که بر اثر تربیت اسلامی و توجه به قرآن و روش پیامبر و اولیاء اسلام از مکتب غرب فریب نخورده، و در حصار مصونیت حجاب و دور بودن از مردان هرزه و چشم‌چران باقی ماندند و از بسیاری از آفات و بلاها حفظ شدند.

کیست که نداند بخش عظیمی از مفاسد، خیانت‌های کم سابقه، باز شدن هر نوع راه گمراهی، فرار دختران و زنان از محیط امن خانواده‌ها، انواع بی‌بند و باری، پدید آمدن مراکز فحشاء و منکرات علنی، بی‌قیدی و همه و همه محصول فرهنگ ضد انسانی غربی و آزادی زن از قیود شرعی و اخلاقی و انسانی است.

سراسر ممالك غربی و تقریباً شرقی از حاکم شدن فساد در همه شئون زندگی می‌نالند، و بخاطر متلاشی شدن اوضاع اجتماعی و اخلاقی، و سلطه بی‌بند و باری به ویژه وضع زن در عزایند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 326

فقط خدا می‌داند که از این ناحیه چه خسارت‌های غیر قابل جبرانی به زندگی انسان وارد شده است.

آری اگر برای زن رابطه با مرد نامحرم به هر صورت که بخواهد، و برای مرد دنبال هر زنی رفتن به هر نوع که میل داشته باشد فراهم نبود، این همه ضرر و زیان و خسارت به بار نمی‌آمد.

در مکتب سعادت بخش اسلام، مسئله حجاب و پوشش زن و بودن قیود اخلاقی و دینی و رعایت قانون محرم و نامحرم در همه جا و همه وقت از ضروریات دانسته شده و منکر آن با علم به ضروری بودنش به عنوان خارج شده از دین به حساب آمده.

این فرمان‌های دینی و اخلاقی و دستورات گران‌بها و با ارزش سدی عظیم در برابر سیل انحرافات و جنایت‌ها و خیانت و انواع بیدادگری‌ها و فحشا و منکرات است.

حرام بودن تماس مرد با زن گرچه همسر شرعی در وقت احرام به صورت لمس بدن یا آمیزش یا بوسیدن تمرینی برای مرد و زن است که در مواقع دیگر هم قدرت حفظ خود را داشته باشند و از افتادن در چاه گناه محفوظ بمانند.

و چه بسا که حرمت این سه برنامه برای این است که مرد و زن در این سفر ملکوتی به درك لذت عبادت و افتادن در راه وصال محبوب حقیقی نائل آیند و از مناسك و زیارت و حج بیت الله آنگونه که شایسته است بهره‌مند گردند.

7- پوشاندن روی پا

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 327

زائر باید توجه داشته باشد که در حریم مقدسی قرار دارد که وادی سینا و عرصه گاه طور از آن کسب نور می‌کند، باید هم چون موسی کفش تعلقات از پای جان و کفش پوشاننده از پای بدن بیرون آورد.

یقیناً شایسته نیست که در این وادی ملکوتی همراه با زر و زیور به حرکت آمد زیرا

إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى. «1»

تو در وادی مقدس طوی هستی.

برای زائر اگر میسر باشد چه نیکوست با پای برهنه به سوی حریم دوست رود، تا از نظر ظاهر نهایت خضوع را رعایت کند، و از نظر باطن به تدریج به حال خشوع دست یابد و برای شنیدن ندای محبوب از وادی سینا قلب و طور جان آماده گردد.

8- سوگند خوردن

آئین مقدس اسلام در شرایط، عادی هم انسان را از سوگند خوردن منع می کند مگر در جائی که نیاز به اثبات حقی در محضر قاضی عادل باشد.

سوگند خوردن برای محرم جایز نیست، محرم نباید حضرت حق را در معرض سوگند قرار دهد و اصولاً نباید کاری کند که نیاز به سوگند خوردن داشته باشد.

(1) - طه 12.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 328

حاجیان باید با آهنگی واحد به سوی حریم توحید با کمک ایمان و خلوص حرکت کنند و سخنی جز خدا نداشته باشند و بکوشند که حرمت نام محبوب را نگاه داشته از سوگند خوردن پرهیزند.

برای زائر باید شیرین تر از یاد محبوب و ذکری جز ذکر معشوق نباشد، و همه سعی و کوشش در این نقطه متمرکز گردد که بارگاه قرب و وصال یار راه یابد.

9- انگشتر برای زینت

زائر باید در حال احرام از هر زیور و زینتی خالی باشد، زیرا در این وادی مقدس او را بی رنگ و بی تعلق خواسته اند.

انگشتر زینتی گرچه وزن ندارد ولی به قصد زینت جان و قلب را سنگین می کند و همین باعث می شود که از سرعت حرکت معنوی کاسته شود.

مولای مهربان دوست ندارد که هر چه موجب منیت یا انحراف نیت و قصد، یا خرابی حال است همراه انسان باشد. زائر باید با بدنی آزاد از تعلقات مادی، و روحی پاک و پاکیزه از رذائل و عقلی آرام از شوائب به سوی او در حرکت باشد، نباید با يك حلقه انگشتر زینتی خود را حلقه بگوش امور مادی نماید، باید دست از امور مادی تھی باشد تا آن را از رحمت و مغفرت پر کند.

در این حریم پاك ذلت و مسكنت و فقر و سوز دل می پذیرند، اینجا قلب خاشع، بدن خاضع، اشك دیده و ندامت از گذشته می خرنند.

10- لباس زینت برای زن

برای زن در غیر حج زینت نمودن به لباس های گوناگون و سایر ادوات از قبیل طلا و نقره و جواهرات البته برای محرم خودش از نظر اسلام بی مانع است، ولی پس از پوشیدن لباس احرام و گفتن تلبیه همه زینت ها برای او ممنوع

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 329

می گردد، تا به این وسیله برای مدتی بتواند از امور مادی آزاد گردد، الهی محض شود، و از حالات معنوی لذت ببرد.

زنان باید در آن سرزمین پاك به ندای بانوی دو سرای حضرت فاطمه زهرا (ع) که هنوز بعد از گذشت چهارده قرن از فضای مکه و مدینه به گوش می رسد توجه کنند که فرموده:

بهترین زینت زن، حیا و پاك دامنی است و این که مردان نامحرم او را ببینند و او هم به مردان نامحرم چشم ندوزد. «1»

زن باید همه جا و همه وقت به ویژه در این سفر، حضرت حق را به یاد داشته باشد، و به ذکر او با قلب و زبان مشغول باشد و بداند که نباید با جلوه دادن خود و به معرض نمایش گذاردن زینت هایش و خودآرائی در برابر نامحرمان تحریک شهوات کند و مردان را از راه حق باز دارد.

این مرحله برای زن تمرین حیا و عفت و پاکی و پاکدامنی است و جای ظهور دادن تقوا و پرهیزکاری و توبه حقیقی از هر گناهی است.

11- پوشانیدن سر

هنگام حرکت از میقات تا رسیدن به منزل مقصود، هر پوششی برای سر مرد حرام است.

کلاه، دیهیم، افسر، تاج و ... در محضر مقدس او که رحمتش تاج سر همه موجودات است مناسب سر نیست، کبرپائی فقط و فقط برازنده حضرت اوست.

زائر باید هر کلاهی بر سر دارد از سر بردارد، سرپوش تکبر ممنوع است، مرغ عقل باید از جمجمه غرور آزاد شود، تا بتواند در فضای ملکوت به پرواز آید.

(1) - بحار ج 37 / 69.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 330

12- کندن موی بدن

در این سرزمین و در حال انجام برنامه‌های حج نباید سر موئی از کسی کم شود، با کندن يك موی گرچه بسیار ریز از بدن خود و دیگران به جسم آزار می‌رسد و آنجا تا این مقدار آزار رساندن به خود و دیگران حرام است.

اگر به این دستور عالی توجه شود، معلوم می‌گردد که بخشی از اعمال حج، حس انسان دوستی و ترحم را در لطیف‌ترین مرحله در قلب انسان زنده می‌کند، و آدمی را در مسیر قرار می‌دهد که از آزردن خود و دیگران حتی به اندازه يك سر مو و يك سر سوزن پرهیزد.

آیا می‌توانید در سایر مکتب‌ها چنین قوانینی را برای حفظ حقوق انسان گرچه به اندازه يك مو باشد بیابید.

تنها آئینی که به انسان اجازه نمی‌دهد به اندازه موئی یا سر موئی آلوده به تجاوز شود آئین الهی و مکتب انسان‌ساز اسلام است.

13- دروغ و مفاخرت و ناسزا

پلیدی دروغ را احدی از افراد انسان انکار ندارد، دروغ اعتماد و اطمینان را از حریم حیات جامعه ریشه‌کن می‌کند، و ضربه‌های سنگینی بر پیکر زندگی وارد می‌کند.

دروغ‌گو در کتاب خدا مورد لعنت قرار گرفته، و محرومیت دروغ‌گو از رحمت حق دلیل بر سنگینی این گناه است.

دروغ در همه جا و همه وقت از نظر اسلام - مگر در موارد خاصی که پای حفظ جان و مال و آبرو در میان باشد - حرام و ممنوع است.

اعلام حرمت دروغ و تأکید بر ممنوع بودن آن در هنگام احرام با این که در غیر احرام هم حرام است شاید برای این باشد که زائر با تمرین ترك این گناه

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 331

بتواند از بلای خانمان سوز آن نجات پیدا کرده و ریشه این پلیدی از سرزمین وجودش کنده شود.

فخر فروشی بر دیگران کاری ناپسند است، چون آدمیان همه از يك مرد و زن آفریده شده‌اند و برای آنان امتیازی جز به پاکی و تقوا وجود ندارد، و این پاکی و تقوا هم توشه آخرتی است و نباید موجب خودبینی و افتخار گردد.

پیامبر اسلام با فریادی رسا اعلام فرمود:

عرب را بر عجم، سپید را بر سیاه، غنی را بر فقیر، امیر را بر رعیت هیچ امتیاز و فخری نیست.

ناسزاگوئی کار مردم سست ایمان و فرومایه و پست است در روایات آمده:

فحش و ناسزا و بدگوئی به دیگران کار انسان مسلمان نیست، مسلمان نسبت به دیگران حتی غیر مسلمانان زبانی نرم و با ادب دارد. «1»

قرآن مجید در ضمن بیان اصول اخلاقی و تربیتی، مردم را از ناسزاگفتن حتی به دشمنان حق منع نموده، قطعاً مسلمانی که با فحش و ناسزا سبب توهین به دیگران و رنجش قلب مردم است از اسلام به معنای واقعی محروم است.

14- سرمه کشیدن

راستی شایسته نیست، پس از آن که جذبه الهی و ندای پاك سفیرش ابراهیم آدمی را به تماشای حقایق و معانی بلند ملکوتی توفیق داد وقت و زمان را هزینه سرمه چشم کرد.

(1) - روایات مربوط به ناسزا و بدگوئی را می‌توانید در مستدرک الوسائل ج 9، ص 136، باب 138 بنگرید.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 332

حتماً می دانید که سرمه برای مرد و زن جنبه زینت دارد، و به خاطر پوشانیدن عیب و نقص چشم و ابرو به کار می رود، جائی که جلب رضایت دوست با اجرای مناسک باید محور عمل باشد، و در پیشگاه او هیچ زینتی بهتر از تقوا نیست، نیازی به سرمه کشیدن نمی باشد.

15- رو گرفتن زن

شگفتا چه کلاس با عظمتی است، و چه زمینه مهمی برای کنترل نفس و غرائز، و چه عرصه عجیبی است برای تربیت و تزکیه!

به مردان می گوید در این اجتماع بزرگ که مرد و زن با هم مشغول ادای مناسک و انجام دادن بندگی و عبادت اند از نظر کردن به روی زن بپرهیزند که نظر به او حرام است، و به زنان می گوید روی خود را می پوشانید که پوشانیدن روی در حال انجام مناسک جایز نیست.

آنچه مرد را به سوی شهوت جنسی سوق می دهد در برابرش آزاد است ولی به او می گوید حق استفاده از او را گرچه به يك نظر باشد نداری.

این است راه رشد دادن مایه تقوا در انسان، حریم امن حریم با عظمتی است زن باید از نظر بازی مرد در امان باشد، و چشم مرد باید از آلوده شدن به نظر غیر اخلاقی مصون بماند.

باید دیده از چنان منظره زیبا و تحریک آمیزی برگرفته شود تا زیبایی مطلق در آن تجلی نماید.

16- روغن مالیدن به بدن

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 333

در مراسم عالی حج باید تمام کوشش زائر بر این باشد که خود را از قیود و رسوم مادی برکنار داشته، و همه وجود خویش را چون ماهی دریا غرق در عبادت و بندگی نماید.

اسلام از انسان می‌خواهد که برای خدا باش و برای خدا زندگی کن.

وجوب نمازهای یومیه به این خاطر است که آدمی حتی يك روز از عالم معنا جدا نباشد.

مراسم حج برای این است که حقیقت بندگی در آدمی تقویت شود و توان معنوی تا جائی که امکان دارد بالا رود، این که زمان احرام اجازه روغن مالیدن به بدن را نمی‌دهند شاید برای این باشد که شامه و حواس خود و دیگران از حریم بندگی دور نشود، و انسان به بدن و رسیدگی به پوست در حالی که نیازی به آن نیست مشغول نگردد، و از حقیقت غافل بماند.

17- زیر سایه بودن

از میقات تا حرم با سر برهنه و زیر آفتاب، و در برابر حمله باد، حرکت کردن یکی از برنامه‌های مهم مناسک است.

زائران باید به این معنا توجه داشته باشند که در این حریم موقعیتی برای سایه بر سر انداختن نیست زیرا سایه رحمت و مغفرت همه وجود را پوشانیده است!

تحمل این معنا شاید برای این است که انسان را از سستی و تنبلی درآورد، و او را برای قبول برنامه‌های سخت‌تر آماده سازد.

سر برهنه بودن، با دو قطعه پارچه سپید حرکت کردن، آن هم زیر آفتاب سوزان عربستان ریاضتی شرعی و تحمل تکلیف با مشقتی الهی است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 334

حرکت با سری برهنه، دلی شکسته، با رغم دوری از وطن و زن و فرزند حال عجیبی برای انسان ایجاد می‌کند که آدمی از بیانش عاجز است آنجاست که انسان با زبان دل می‌گوید:

دل من به یاد جانان ز جهان خبر ندارد - سر من به غیر مستی هنری دیگر ندارد

هنر دگر نباشد بر ما به غیر مستی - نبود هنر جز آن را که زخود خبر ندارد

کند آن که عیب مستان بخشیده ذوق مستی - خودش او تمام عیب است و یکی هنر ندارد

دل ماست شاد و خرم به هر آنچه می کند دوست - غم آن نمی خورد فیض که دعا اثر ندارد.

18- آزار رساندن به جانوران

در برنامه حج حتی همه حیوانات و وحش و طیور باید از ایمنی و امنیت برخوردار باشند، در وادی امن هر جاننداری لازم و واجب است حقش رعایت شود و از شر و آزار انسان مصون باشد.

حمایت از حیوانات و امنیت دادن به آنها و حفظ حقوقشان در آن وادی مقدس امری جدی و دارای صورتی حقیقی است، بر خلاف اداره حمایت از حیوانات در غرب که ظاهر و باطنی منافقانه دارد.

غرب برای آزار دیدن يك گربه یا سگ از دست انسانی بی رحم و بی توجه به فریاد می آید، ستم گر به حیوانات را جلب می کند و او را محکوم به پرداخت جریمه می نماید، و به حمایت از حیوانات فریاد می کشد، ولی هر روز در گوشه و کنار دنیا خون صدها انسان را به ناحق می ریزد، و زنان و کودکان را به گلوله می بندد، و خانه و مزارع مردم را به آتش می کشد، و ثروت مظلومان را غارت

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 335

می کند ولی نه به فریاد می آید، و نه کسی به دادگاه احضار می شود و نه از مظلومان به حمایت برمی خیزد.

19- استمناء

در حال احرام دست زدن به عملی که پیش از احرام هم از محرمات شناخته شده عملی بسیار زشت و کاری ناپسند است.

گمان نمی رود زائری به چنین کاری شیطانی دست یازد، مگر کسی که به غلط خودش را در مهمانان خدا وارد کرده است. حلیت این کار و دیگر گناهان ره آورد فرهنگ ضد بشری غرب است، عوامل تحريك شهوات و انداختن مردم به خصوص نسل جوان در گناه و گناهکاری که یکی از کارهای غرب وحشی است، زندگی را بر اکثر مردم جهان تباہ کرده و آثار شومی به بار آورده که حسابگران از حساب کردنش عاجزند.

غرب راه هر گونه فحشا و منکرات را به روی مردم جهان باز کرده و دنیا را به سرگردانی و بی هویتی مبتلا نموده، و بلائی به سر انسان آورده که در همه ادوار گذشته نمونه نداشته.

20- عقد و شاهد آن بودن

ورود در لباس احرام و سپس تلبیه گفتن و به عبارت دیگر محرم شدن برای این است که انسان جز به حضرت دوست نیندیشد، و عقدی جز عقد بندگی نبندد.

آدمی در آن حریم باید تمام وجودش شهادی بیدار بر حقایق، بر توحید، بر نبوت، بر ولایت باشد.

آنجا که نور محبوب پرتوافشانی می‌کند، و اسماء و صفاتش در تجلی است فرصت بی‌نظیری است که باید از آن به بهترین صورت استفاده کرد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 336

زمان در ایام مناسک زمان عقد بستن و شاهد عقد بودن نیست، آنجا باید بر گذشته افسوس داشت، و نسبت به ساختن آینده تصمیم قاطع گرفت، شاید با این انقلاب حال بتوان سعادت دنیا و آخرت را تامین نمود.

21- پوشیدن لباس دوخته

به هنگام مراسم معنوی حج، اگر پوشیدن هر نوع لباسی با هر نوع دوخت و رنگی آزاد بود، باز پای پیروی از هوا و هوس، و مسئله رنگ‌ها، و خودنمایی و مفاخرت به میان می‌آمد و مقصود حج عملی نمی‌شد.

يك رنگ بودن لباس، و عاری بودنش از دوخت، و پاك بودنش از انواع مدل‌ها برای این است که به انسان بفهماند، رنگ و نژاد، و تعلقات ظاهری سببی برای امتیاز نیست.

تبعیض نژادی و مفاخرت در این زمینه محصول كفر و شرك و الحاد، و ننگ بزرگی بر تارك حیات مادی گران است.

22- 23- 24 دندان کشیدن، ناخن گرفتن، خون از بدن بیرون آوردن

زائر هنگامی که لباس احرام پوشید و تلبیه گفت باید همه توجهش به عبادت و بندگی و ادای مناسک و حفظ ادب و وقار باشد.

زائر وقتی با لباس احرام به محضر دوست وارد شد، و در حریم میهمانی او قرار گرفت باید از کشیدن دندان، ناخن گرفتن و خون از بدن بیرون آوردن بپرهیزد، که این امور در محضر حضرت محبوب خلاف ادب و وقار و متانت است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 337

25- حمل اسلحه

مسیر حج به ویژه از میقات تا حرم و از حرم تا عرفات و مشعر و منی، و تا پایان اعمال مسیر امن و سلامت و ایمنی است، منظره آن جایگاه عظیم منظره‌ای از محشر و در باطن نمایشی از بهشت جاودانی است.

راهی است که کندن موی بدن و گرفتن ناخن و بیرون آوردن گیاه حرم و رم دادن وحش و طیور و بسیاری از برنامه‌ها در آن ممنوع و حرام است، چرا که در این مسیر واجب است از هر جهت و برای هر جان‌داری امنیت کامل برقرار باشد، در این مسیر همه زائران وظیفه دارند به عبادت و بندگی، توبه و انابه، تضرع و زاری، جبران گذشته، ساختن آینده و کمک به دیگران پردازند، در آنجا بهترین سلاح دعا و نیایش است چنانچه انسان به دعای واقعی موفق شود، قطعاً به خیر بسیار موفق شده است.

«الدعا سلاح المؤمن:» «1»

نیایش اسلحه‌ی مؤمن در برابر دیو مشکلات است.

لازم است مؤمن در تمام مواقع کریمه دست نیاز به درگاه بی‌نیاز بردارد و از حضرت او تقاضای رحمت، آمرزش، خیر دنیا و آخرت و پیروزی همه مسلمانان بر همه دشمنانشان داشته باشد.

طواف عمره تمتع

هر زائری بر اساس فرمان واجب حق باید در طول انجام مناسک سه بار و هر بار هفت مرتبه خانه خدا را طواف کند و یقیناً هر طوافی را معنایی و سری است.

(1) - کافی ج 2 ص 468.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 338

این سیه باطن عاصی و تھی دست از معنویت را جرأت آن نیست که برای هر دوری از طواف توضیح و شرحی ارائه دهد، در این زمینه باید دست به دامن اولیاء الهی و آگاهان به حقایق زد که آن بزرگواران از اسرار این حقایق با خبرند.

شبی از شب‌ها در جمعی از پاکان در این مقوله سخن بود، این اسیر هوا و گرفتار دنیا و افتاده در چاه طبیعت عرضه داشت: هفت شوط طواف در عمره تمتع اشاره به خروج از هفت زنجیر خطرناک است که هر کدامش به دست و پای قلب و جان بسته باشد برای دور ماندنش از حریم قرب و معذب شدنش به عذاب قیامت کافی است.

زائر باید به نحو حقیقت و به طور جدی با هر طوافی به دور بیت محبوب زنجیری از زنجیرهای هفت گانه شیطان را از دست و پای قلب و جان باز کند تا طواف عمره تمتع تحقق یابد.

1- با طواف اول زنجیر کفر ظاهر و باطن را از گردن قلب و جان باز کند.

2- با طواف دوم زنجیر شرک درون و برون را بگشاید.

3- با طواف سوم، زنجیر ریا و دورویی و نفاق را از هم بگسلد.

4- با طواف چهارم زنجیر هوا و هوس و اسارت به زرق و برق دنیا را حلقه به حلقه نابود کند.

5- با طواف پنجم زنجیر خطرناک حرص و بخل را باز نماید.

6- با طواف ششم از زنجیر عجب و خودبینی در آید.

7- با طواف هفتم از زنجیر علو و استغنا و کبر، قلب و جان را نجات دهد.

چون هفت شرط تمام شود و از مطاف خارج گردد، به راست حسّ کند که از زیر بار سنگین این زنجیرهای شیطانی رسته، و با عنایت و لطف حق آنها را از

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 339

دست و پای جان و قلب باز کرده، و آنچنان سبک بال گشته که می‌خواهد به سوی دوست به پرواز آید و این جان عاریت را با دیدن جمال محبوب فدا کند.

میروم با اشتیاق روی او ج

در بدر منزل به منزل سوی او جشاید از راهی به آگاهی رسم تا شوم از سالکان کوی او جای صبا با آشنای زلف یار
گو حدیثی گو زمشکین موی او جتا نگیرم من خم گیسوی دوست تا نبویم سنبل خوشبوی او جهم چونی از دل بنالم زار
زار پر کنم گیتی زهای و هوی او ***

طواف حج تمتع

چون از طواف عمره تمتع در فضائی از معنویت و بصیرت متمتع شد و مرا حلی را پیمود نوبت به طواف حج تمتع میرسد،
در این هفت دور دوم نیز باید خود را از بندهای هفت گانه دیگر شیطانی برهاند، هفت برنامه‌ای که شایسته مهمان
دوست نیست.

1- از بند گناهان سر و اعضائی که در آن است برای همیشه برهد و آزاد شود، و سر و آنچه را در اوست در اختیار
دوست بگذارد، یعنی با دور اول طواف با حضرت محبوب پیمان ببندد که از این پس سر و محتویاتش را در راه رضای او
هزینه کند، و خیالی جز خیال دوست نداشته باشد و جز به آثار او چشم ندوزد، و غیر فرمان او و اولیائش را نشنود، و
جز برای حضرت او سخن نگوید.

رسول بزرگوار اسلام روزی به یارانش فرمود:

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 340

«استحيوا من الله حق الحياء قالوا يا رسول الله انا لنفعل ذلك، قال ليس ذلك الحياء من الله عزوجل و لكن من استحيى من
الله حق الحياء فليحفظ الرأس و ما حوى و البطن و ما وعى و ليذكر الموت و البلى و من اراد الآخرة ترك زينة الدنيا، فمن
فعل ذلك فقد استحيى من الله حق الحياء:» 1»

از خدا آنگونه که باید حیا کنید، گفتند یا رسول الله ما حیا می کنیم فرمود: نه شما را چنین حیائی که من می گویم از خدا
نیست کسی که از خدا حیا می کند آن هم آن گونه که باید، بر او واجب است سر و آنچه را از چشم و گوش و زبان
در بر دارد.

از همه معاصی مربوط به آنها حفظ نماید، و شکم و آنچه را در آن جای می‌گیرد از حرام نگاه دارد، و مرگ و پوشیده شدن در قبر را یاد کند، هر کسی خواهان آخرت است زینت فرینده دنیا را رها کند، چون کسی اینگونه شود از خدا حیا کرده در حالی که حق حیا را رعایت نموده است.

2- در طواف دوم دو دست خود را از همه معاصی از قبیل گرفتن رشوه، غصب مال مردم، بر سر مظلوم کوبیدن، و باطل نویسی، و آزاد سازد، که هر کس دچار این گناهان باشد راهی به حریم قرب ندارد و این طواف او را بجائی نمی‌رساند.

در نهج البلاغه امیرمؤمنان (ع) آمده:

«فالمسلم من سلم المسلمون من لسانه و يده.» «2»

پس مسلمان حقیقی کسی است که همه مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند.

(1) - منهاج الطالبین 25- روضة الواعظین ج 2، ص 460، با اندکی اختلاف.

(2) - خطبه 167، بحار ج 32، ص 40 باب 1، حدیث 26.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 341

3- در طواف سوم خود را از تجاوزات شکم آزاد کرده و برای همیشه در وادی گرسنگی معنوی قدم بگذارد و نسبت به رفع گرسنگی شکم فقط به حلال حق قناعت نماید و از اسراف در حلال هم پرهیزد.

4- در طواف چهارم به اسیر بودن در بند شهوات و به ویژه غریزه جنسی که او را به گناه بسیار زشت دعوت می‌کند پایان دهد و این غریزه آتشین را به قید پاک دامنی و عفت مقید سازد، که راستی شهوت جنسی دیو خطرناک و گرگ درنده‌ای است که در صورت غلبه بر انسان راهی جز سقوط در چاه هلاکت و گرفتار آمدن به عذاب قیامت باقی نخواهد گذاشت.

5- در طواف پنجم، زنجیر گناه از دو پای خود بگسلد و از گذاردن قدم در وادی عصیان برای همیشه پرهیزد و عزم جزم کند با قدم‌هایی که به طواف بیت‌الله موفق شده تا زنده است به مکان‌ها و مجالسی که رضای دوست در آن نیست نرود.

6- در طواف ششم باید قلب این حرم معنوی، و عرصه ملکوتی را از کشش‌ها و جاذبه‌های غلط آزاد نموده و هر بیگانه‌ای که در آن جای خوش کرده بیرون کند و این خانه باطن را یکسره به آئینه تجلی اسماء و صفات دوست تبدیل نماید، که اگر دل در حال طواف اسیر بت‌های جان‌دار و بیجان و شیاطین انسی و جنی و جاذبه‌های ضد الهی باشد طواف لازم محقق نشود، مگر در رساله‌های عملیه و فقهیه نیامده کم و زیاد شدن طواف سبب بطلان طواف است، در طواف حقیقی هم اگر قلب آزاد از شیاطین و جواذب کاذب و بت‌ها همراه انسان نباشد، از طواف کم گذاشته شده و طواف بی‌تردید طواف مورد رضای دوست نخواهد بود.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 342

7- در طواف هفتم حج تمتع باید از زنجیر دوری و بعد، با تمام قدرت و قوت و با کمال اخلاص آزاد گشته و در محور قرب و وصل قرار گرفت، در این مرحله است که خورشید رحمت و مغفرت از افق وجود طواف کننده طلوع می‌کند و چشم دل آماده تماشای دوست می‌شود و زائر برای قرار گرفتن در مقام ابراهیم و دو رکعت نماز و نهایتاً سر به سجده گذاشتن برای چشم‌پوشی از دنیا و ما فیها آماده می‌شود.

طواف نساء یا هفت منزل سلوک

آخرین طواف در حقیقت طواف نساء است، که پس از آن عمل دیگری به عنوان مناسک حج باقی نیست و زائر به تدریج آماده بازگشت به وطن می‌شود.

در این مرحله که آخرین نقطه اوج و کمال است باید در هر طوافی وارد مقامی از مقامات هفت گانه سلوک شد و آن هفت مقام به ترتیبی که در معارف الهیه آمده چنین است:

1- باید در طواف اول وارد منزل توبه حقیقی و نقطه بازگشت واقعی به سوی دوست شد، و برای همیشه رو به دوست و پشت به غیر او.

2- در طواف دوم باید وارد منزل ورع و پارسائی و تقوا و پرهیزکاری شد.

3- در طواف سوم باید قدم در وادی زهد گذاشت، زهدی که به توضیح امیرمؤمنان به معنای روی برگرداندن از همه محرمات است.

4- در دور چهارم باید قدم در وادی فقر که به معنای احساس نیاز همه جانبه در دنیا و آخرت به حضرت حق است گذارد، فقری که مانع از آلوده شدن انسان به استغناء و استعلاء نفسی است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 343

فقری که امری معنوی و محصول بصیرت و سبب افتخار رسول خدا بود که می فرمود: نیاز همه جانبه‌ام به خدا و احساس استقلال نکردنم از او مایه مباهات من است.

«الفقر فخری:» «1»

فقر حقیقی است که با هستی همه موجودات عجین است، و هر کس به آن توجه داشته باشد لحظه‌ای از بندگی خالص دست بر نخواهد داشت.

فقر واقعی است که مایه اصلی عشق انسان به حضرت حق چون عشق طفل به مادر است و سرمایه‌ای است که انسان را برای همیشه به گدائی و اظهار حاجت در پیشگاه دوست می‌نشانند.

5- در طواف پنجم باید وارد منزل صبر آن حقیقی که مایه حفظ ارزش‌ها تا روز بیرون رفتن از دنیا است وارد شد.

6- در طواف ششم باید به منزل توکل و اعتماد نمودن به خدا، و او را تکیه‌گاه خود قرار دادن وارد شد.

7- و در طواف هفتم باید وارد منزل رضا شد، منزلی که حضرت سیدالشهداء در گودال قتلگاه قرار داشتند را در آن اعلام کرد: «الهی رضا بقضائك.»

سعی صفا و مروه

پس از طواف عمره تمتع و حج تمتع و نماز در مقام ابراهیم نوبت به سعی صفا و مروه می‌رسد.

(1) - عوالی اللثالی ج 1، ص 39، حدیث 38، جامع الاخبار ص 111، فصل 67، بحار الانوار ج 69، ص 55، باب 94، حدیث 85.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 344

صفا و مروه جائی است که نشان قدم انبیا و امامان و اولیاء و عاشقان و عارفان در آن پیدا است، و هنوز صدای زمزمه و مناجاتشان به گوش جان می‌رسد.

آنجا جائی است که حضرت هاجر خالصا لوجه الله برای طلب آب جهت فرزندش اسماعیل راه پیمائی کرد.

زائر باید به نحو خلوص و اخلاص برای به دست آوردن آب رحمت و مغفرت و لطف و محبت حق راه پیمائی کند.

به صورتی باید سعی صفا و مروه را انجام داد که در پایان آن بر سر کوه مروه از دست ساقی هستی به نوشیدن شراب طهور نائل آمد.

در بخشی از این مکان مقدس جای هروله است، به وقت هروله که همه بدن به خاطر سرعت گرفتن به حرکت می‌آید باید قصد و عزم این باشد که از قلب و جان و خانه وجود آنچه مورد رضای دوست نیست بریزد و در حقیقت خانه تکانی محکمی انجام گیرد.

عرفات

روز نهم باید به سوی عرفات کوچ کرد، سرزمینی که جای بسیار مقدسی است و در آن وعده اجابت دعا داده شده.

در آن سرزمین، ناامید از رحمت حق به حقیقت بدبخت‌ترین انسان است، آنجا اقرار به گناهان در پیشگاه دوست و محل طلب آمرزش و مغفرت است، در آنجا پس از نماز ظهر و اندکی استراحت با اشک چشم و زاری و تضرع باید دعای عرفه حضرت حسین را که از مهم‌ترین دعاهاست زمزمه کرد.

مشعر الحرام

در آنجا باید قرب و وصال دوست را خواست، و بر رحمت و لطف او تکیه کرد، که در آن شب عجیب هیچ سائلی از درگاهش دست خالی بر نمی گردد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 345

منی

به هنگام حرکت به منی باید قصد کرد و عزم را جزم نمود که برای همیشه پرده غفلت از برابر دیده عقل و قلب برداشت، و بطور جدّ آماده بیرون آمدن از چاه لغزش ها شد و روی به طاعت حق قرار داد، و از همه آرزوهای بی پایه نجات یافت، و آرزویی جز آرزوی نجات در دنیا و آخرت به جای نگذاشت.

رمی و ذبح

در سرزمین منی به وقت رمی جمرات به دیو شهوت و هوا و هوس سنگ بینداز و او را برای همیشه از حریم حیات خود دور کن و برای خویش با رمی جمرات مصونیتی ایجاد کن که شیطان از دست اندازی به تو ناامید گردد.

و هنگام ذبح کردن باید حنجر و گلوی هوا و هوس را با کارد تیز ایمان برید، که اگر گرگ هوا و حیوان حرص و طمع در آن سرزمین قربانی نشود، ضمانت حفظی برای ارزش ها نخواهد ماند، قربانی کردن گوسپند نشانه ای از قربانی کردن گرگ هوا و حیوان حرص و طمع است.

تراشیدن سر

با تراشیدن سر آن هم با تیغ تیز که يك موی بر جا نمی گذارد، باید تمام عیوب ظاهر و باطن را ریشه کن کرد، و از نفس نفیس جز آئینه ای صاف برای انعکاس حقایق باقی نگذاشت.

آنچه خواندید گوشه ای از مناسک باطنی حج بود نه همه آن که همه آن را باید در حج انبیا و امامان و اولیاء جستجو کرد، و این فقیر مفصل آن را در جلد هفتم عرفان اسلامی آورده ام مشتاقان می توانند به آن کتاب که در پانزده جلد به چاپ رسیده مراجعه کنند.

بازگشت خدا به انسان و بازگشت انسان به خدا.

شرح و توضیح این مسئله بسیار مهم، و مایه سعادت دنیا و آخرت، و عامل جلب رحمت و مغفرت حضرت محبوب در آیه 36 سوره مبارکه بقره گذشت،

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 346

در این بخش اشاره به نکته‌ای مهم بسیار ضروری است و این که توبه انبیا توبه از گناه نیست و رجوع آنان به حضرت حق رجوع از گناه به سوی مولا نیست، بلکه این انسان‌های کامل عمل خالص و پاک خود را نسبت به عظمت حضرت حق اندک و شایسته او نمی‌دانند، و خود را متهم به کوتاهی در بندگی و عبادت نموده از این جهت وارد عرصه توبه می‌شوند، و یا توبه آنان درخواست مغفرت و رحمت برای نسل و ذریه خود است چنان که **عَلَيْنَا** در **ثُبَّ عَلَيْنَا** احتمال این معنا را می‌دهد.

در هر صورت ما گناهکاران که نسبت به حضرت حق عصیان داشته و گاهی ترك واجب کرده‌ایم باید به آثار و عواقب گناه توجه کنیم و این که عصیان و خطای ما رو در روئی و مقابله با که بوده؟!

انسان جواب مشیت را با مشیت و درشتی را با درشتی و تندی را با تندی می‌دهد و خلاصه موجودی انتقام گیرنده است، باید دقت کند و نظر نماید که حضرت حق با او چه کرده که باید پاسخش را با عصیان و گناه بدهد و با او به مقابله و رو در روئی برخیزد؟

خدای مهربان از زمانی که ما نطفه در رحم بودیم تا این لحظه جز احسان و رحمت و لطف و عنایت و رزق رسانی و شفای امراض، و قرار دادن هر نوع نعمتی معامله دیگری با ما داشته، اگر کمی اندیشه کنیم و درست و صحیح تفکر نمائیم به منزل ندامت و پشیمانی از گناه راه پیدا می‌کنیم و این مقابله و رو در روئی تبدیل به صلح و صفا و توبه واقعی می‌شود، و حرکت به سوی او با قدم ایمان و اصلاح و توبه میسر می‌شود قدمی که چون به سوی او برداشته شود، او هم به انسان نزدیک می‌گردد.

در حدیث قدسی آمده:

«من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعاً»

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 347

کسی که يك وجب به من نزديك شود من يك زراع به او نزديك می شوم.

این توبه واقعی سبب می شود که خواسته های حق جایگزین خواسته های بی مهار و شیطانی گردد، و این جا به جایی رنگ شیطان و صفت دیو و دری و مایه دوزخی شدن را از نفس گرفته و او را به صبغه الهی که احسن صبغه هاست می آراند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 348

تفسیر آیه 129

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

پروردگارا در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنان تلاوت کند، و کتاب و حکمت به آنان تعلیم دهد، و نفوس آنان را رشد و تکامل بخشد، این امور در خور قدرت توست زیرا تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی.

شرح و توضیح

بحث نبوت حضرت ختمی مرتبت و نزول قرآن، و آثار آیات این کتاب با عظمت در نفوس انسانی، و این که نبوت و قرآن مایه رشد و تکامل و سبب تحقق خیر دنیا و آخرت است در آیات گذشته گذشت.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 349

تفسیر آیه 130

وَ مَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ.

و کیست که از آئین ابراهیم روی گردان شود، جز کسی که خود را خوار و بی ارزش نماید و به نادانی و سبک مغزی گراید، یقیناً ما ابراهیم را در دنیا به امامت و رسالت انتخاب کردیم و بی تردید در آخرت از شایستگان است.

شرح و توضیح

ملت و آئین ابراهیم همان است که شرح و توضیح‌اش در آیه 124 گذشت، ملت و آئین نظری همان تکالیف و مسئولیت‌های اعتقادی و عملی و اخلاقی است که ابراهیم همه آنها را به طور کامل و با عشق و اخلاص پذیرفت، و آئین عملی به کارگیری تکالیف و مسئولیت‌هاست که ابراهیم آنها را در همه شئون حیات و زندگی‌اش بکار بست و به این خاطر به مقام رسالت و امامت ناس برگزیده شد **وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا**.

حقیقت وجود او و ایمان و اخلاصش و تسلیمش در برابر اراده حق در ساختن کعبه و انجام مناسک آن آشکار شد.

ملت ابراهیم است که به انسان ارزش می‌دهد، و وی را به مقام رفیع می‌رساند، و از او انسانی والا، بلند مرتبه و صاحب درجات می‌سازد، و به انسان شخصیتی ابراهیمی و پابرجا و استوار می‌دهد، در عرصه تسلیم به حق است که همه استعدادها ظهور می‌کند، و آدمی سر از ملکوت اعلی در می‌آورد، و تبدیل به شجره طیبه که اصلش ثابت و تنه و شاخ و برگش در آسمان است می‌شود.

کسی که تسلیم حق و آراسته به ملت ابراهیم نیست در معرض کشش‌ها و جاذبه‌های شیطانی قرار می‌گیرد، و مایه بهره‌کشی دیگران از وی می‌شود و نهایتاً

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 350

به خواری و پستی و ذلت و اسارت دچار می‌آید و دنیا و آخرتش را از دست می‌دهد.

هیچ انسان عاقل و خردورزی که بخواهد به تکامل و رشد برسد، و از ارزش‌های الهی و ملکوتی برخوردار گردد از ملت ابراهیم روی گردان نمی‌شود، آنان که از آئین حنیف او اعراض می‌کنند، یقیناً خود را خوار و بی ارزش گرفته و عقل و خرد خویش را سبک انگاشته‌اند.

بی‌شک هر کس در دنیا به اندازه سعه وجودی‌اش از طرف حق برگزیده شود، و ملاک اصطفا‌ی او ارزش‌های اعتقادی و اخلاقی و عملی باشد در آخرت هم در صف صالحان قرار خواهد گرفت، چنان که حضرت حق رسیدن ابراهیم را به این مقام اعلام نموده:

وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ.

در هر صورت اعراض و روی گردانی از آئین ابراهیم که اسلام جامع و دین کامل است و همه انبیا مبلغ آن بودند نشانه سبک مغزی و حماقت و نداشتن معیار و میزان درونی برای درک سود و زیان واقعی است.

همه باید بدانند عقل واقعی و خرد حقیقی آن نیست که انسان را به تشخیص سود و زیان مادی راهنمایی کند، عقل آن است که از برکت آن سعادت دنیا و آخرت تامین شود، و انسان را به عرصه اقتدای به انبیا و امامان وارد سازد، و سبب عبادت و بندگی و به دست آوردن بهشت گردد.

«العقل ما عبد به الرحمن واکتب به الجنان» «1»

(1) - اصول کافی ج 1 ص.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 351

تفسیر آیه 131

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

یاد کن هنگامی که پروردگارش گفت ای ابراهیم تسلیم باش و او با همه وجود اعلام کرد من تسلیم پروردگار جهانیان شدم.

شرح و توضیح

حضرت حق که مالک و مربی همه موجودات هستی است راه سلامت و طریق هدایت، و تکالیف و مسئولیت‌ها را به ابراهیم ارائه می‌کند، و مسیر مستقیم بندگی را به او نشان می‌دهد و از او دعوت می‌نماید به قرار گرفتن در راه حضرت رب و انجام همه تکالیف و مسئولیت‌ها با همه وجودش تسلیم شود، ابراهیم هم نسبت به حضرت حق ادب نموده، و سر

تواضع و فروتنی پیش انداخته از عمق قلب و جانش اعلام می‌کند: من تسلیم پروردگار جهانیان که مالک و پرورش دهنده همه موجودات است شدم.

مقام تسلیم

حال تسلیم حال بسیار مهمی است، این حال که کیفیتی قلبی است از اوصاف انبیا و امامان و اولیاء خاص حضرت حق است، در این حال است که انسان همه برنامه‌ها و امور طبیعی و احکام تشریعی، و نقل و انتقالاتی که در جریان است هستی صورت می‌گیرد جلوه علم و حکمت و مشیت و سبب سازی و سبب سوزی و مصلحت خواهی حق می‌بیند، و چیزی جز فعل احسن مشاهده نمی‌کند، و در باطنش دچار چون و چرا و سؤال بیجا نمی‌گردد، و مشتاقانه و خالصانه به اجرای احکام الهیه برمی‌خیزد، و اگر علت و حکمت چیزی را نداند، یا اموری را بر خلاف عقل محدود خود بنگرد، یا حکمی از احکام حق را مطابق میل و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 352

خواسته‌اش نبیند، کمترین دغدغه‌ای در باطنش حاصل نمی‌شود، و به تنگی سینه، و غم و غصه و بیم و ترس دچار نمی‌گردد، بلکه با شرح صدر و نورانیت باطن، و ایمان استوار به استقبال همه امور صادر شده‌ی از حق می‌رود، و با همه وجودش سرود عارفانه الهی **رضا بقضائك، تسلیم لا مرک** را سر می‌دهد.

قرآن مجید در رابطه با حال تسلیم می‌فرماید:

قُلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا: «1»

به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن حقیقی نخواهند بود مگر آن که تو را در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند به داوری بپذیرند، سپس از حکمی که داده‌ای در درونشان هیچ دلتنگی و ناخشنودی احساس نکنند و به همه جانبه و به طور کامل تسلیم باشند.

آیه شگفتی است، مطلب بسیار بسیار مهمی است، به جلال ربوبیتش برای پیامبر بزرگوارش سوگند یاد می‌کند که مسلمانان در صورتی در گردونه ایمان می‌باشند، که نسبت به داوری و حکم تو برای پایان دادن نزاع و اختلافشان در درون خود احساس تنگی و مضیقه نکنند، و در برابر حکم شرعی و عقلی تو که اتفاقاً با اغراض و اهدافشان موافقت

ندارد دل تنگ نگردند. بلکه آن را با طیب نفس، و خوشحالی باطن بپذیرند و بدون هیچ اعتراضی تسلیم آن شوند، و اگر جز این باشد هنوز وارد عرصه ایمان نگشته‌اند و از اسلام و فرهنگ حق جز ظاهری را نپذیرفته‌اند.

ابراهیم هنگامی که با همه وجود تسلیم حق شد و به آخرین مرتبه این مقام رسید به مقام اصطفاء و امامت، و از زمره صالحین شدن دست یافت، و با

(1) - نساء 65.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 353

حرکات مثبت درونی و برونی‌اش که منشأی جز اسلام و ایمان و یقین و حال تسلیم نداشت به مردم جهان آموخت که جز با آراسته شدن به این مقامات و حقایق، به دست آوردن درجات ملکوتی و مراتب عرشی و رضایت الله و جنت الله ابداً میسر نیست.

امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید:

«سلموا لامر الله سبحانه و امر ولیه فانکم لن تضلوا مع التسليم.» «1»

به همه دستورات خدای سبحان، و کسی که از جانب او نسبت به شما ولایت دارد چون انبیا و امامان با همه وجود تسلیم شوید، که با تسلیم شدن هرگز گمراه و منحرف نخواهید شد.

ابراهیم بر اثر همین حال تسلیم بود که جان و مال و اولاد خود را هزینه حق کرد، و در این مسیر جز با قدم شوق و اخلاص حرکت نکرد، و در این زمینه آن چنان شد که وقتی نمرودیان او را به آتش انداختند جبرئیل به او نازل شد و گفت:

«هل لك من حاجة؟ فقال: اما اليك فلا فقال: الا تسأل ربك؟ فقال حسبي بسؤالی علمه بحالی!»

آیا حاجتی داری؟ گفت به تو هیچ نیازی ندارم، گفت آیا از پروردگارت درخواست نجات نمی کنی، گفت: آگاهی اش به وضع من مرا نسبت به درخواستم کافی است.

(1) - غرالحکم ص 436.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 354

تفسیر آیه 132

وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ

و ابراهیم و یعقوب پسرانشان را به آئین الهی و تسلیم بودن در برابر خواسته های حق سفارش کردند: که ای پسران من، بدون تردید خدا دین را به سود دنیا و آخرت شما برای شما انتخاب کرده، بنابراین باید شما جز در حالی که آراسته به اسلام باشید نمیرید.

شرح و توضیح

از آیه شریفه دو مسئله بسیار قابل توجه استفاده می شود:

1- توجه انبیا و اولیاء به فرهنگ و حقوق خدا 2- سفارش انبیا و اولیا به فرزندان شان نسبت به دین.

توجه انبیا و اولیاء به فرهنگ و حقوق خدا

چه مسئله مهم و زیبایی، چه برنامه عظیم و پربهائی، که ابراهیم و یعقوب و همه انبیا و امامان و اولیاء در برابر سرنوشت دینی و ایمانی خاندان خویش احساس می کردند، و از عمق قلب به آن توجه داشتند و خاطر مبارکشان و نفس نفیستان نسبت به فرهنگ الهی و حقوق خدا و حرمت پروردگار از دغدغه هم چون دریا موج می زد.

آنان که به ارزش آئین الهی واقف بودند، و می دانستند تنها کلید راه نجات، و منبع خیر دنیا و آخرت، و سبب رشد دهنده انسان، و عامل کرامت آدمی دین است، اهتمام شدیدی داشتند که فرزندان و نسلشان هم چون خودشان به آئین

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 355

الهی آراسته باشند، و تا قیامت خورشید ملت حنیف، و حال تسلیم به حق از افق وجود خاندانشان در طلوع باشد.

آنان به فرهنگ حق و حقوق خدا بیش از همه امور توجه داشتند، و ابلاغ آن را اول به خانواده خود و سپس به دیگران از اوجب واجبات می دانستند، و در راه ابلاغ آن حقیقت بینظیر از هیچ گونه فداکاری و بذل جان و مال دریغ نداشتند. چنان که از آیه بعد

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ

استفاده میشود حتی نفس آخر خود را هزینه ابلاغ دین و وصیت به آن نمود، و به شدت علاقه داشتند که خاندانشان و مردم روزگارشان و انسانهای پس از آنان اهل دین واقعی در اسلام حقیقی باشند، و با آن زندگی کنند، و با آن از دنیا بروند.

آنان اسلام و ودیعتی گران بها از جانب خدا نزد خود میدانستند، و با همه توان در تمام ایام حیاتشان از آن نگهداری کردند، و سپس با سفارش اکید به فرزندان از آنان خواستند، که آنان نیز امانت دارانی امین نسبت به آن ودیعه الهی باشند.

آنان فرزندان خود را به تسلیم بودن در برابر همه خواستههای حق وصیت کردند، و به آنان سفارش نمودند که جز با این حال زندگی نکنند و جز با این حال نمیرند.

چه نیکوست که همه پدران مسلمان نسبت به دین و در جهت مسئولیت خود نسبت به دینداری فرزندانسان دغدغه انبیا و امامان و اولیاء الهی را داشته باشند، و این مهم وقتی تحقق پیدا میکند که پدران و سرپرستهای خانوادهها از دینداری به معنای واقعی بفرمهند باشند و نسبت به دینداری فرزندانسان نیز احساس مسئولیت کنند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 356

سفارش انبیاء و اولیا به فرزندانها نسبت به دین

محبت درست و سالم به فرزندان، عشق ورزی صحیح به اهل و عیال، توجه به امور اصلی خانواده، و دغدغه خاطر نسبت به قیامت نسل، اقتضا دارد که سرپرست زن و فرزند محور وصیت و سفارش خود را حفظ دین و دینداری در نسل قرار دهد، و اکیداً از آنان بخواهد که صراط مستقیم و آئین حنیف، و اسلام واقعی و برگزیده خدا را بپذیرند و آن را تا لحظه آخر حیات در همه شئون زندگی به جریان بیندازند، و با در دست داشتن این سرمایه عظیم و این مایه خیر دنیا و آخرت از دنیا بروند.

شاید جمله

وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

اشاره به این حقیقت باشد که ای فرزندان اگر هم چون پدران به شتاب و سرعت به مقام تسلیم در برابر خواسته‌های حق نرسیدید و به نحو جامع از عقاید حقه، و اعمال صالحه و اخلاق حسنه بهره‌مند نشدید، سعی کنید و بکوشید و اهتمام جدی ورزید که در ایام پایان عمر، «جواذب و علاقه‌های مختلف شما از دنیاست و بریده گردد، و مانند میوه و بذر رسیده‌ای که تسلیم طبیعت و عوامل حیات می‌شود و زندگی نوین و افزایش‌دهی را آغاز می‌کند تسلیم حق شوید.»

من لازم می‌دانم گوشه‌ای از این احساس مسئولیت عظیم معنوی پدران به معنای واقعی پدر را که در وصایای آنان تجلی دارد و سبب بروز حقایقی به صورت خواسته‌های به حق و سفارش به اولاد و به دیگران شده نقل کنم، شاید از این رهگذر سودی ملکوتی و بهره‌ای روحی، و منفعتی معنوی نصیب اهلش شود.

وصیت پیامبر به امیرمؤمنان

«یا علی اوصیک بوصیه فاحفظها فلا تزال بخیر ما حفظت وصیتی، یا علی من کظم غیظاً و هو یقدر علی امضائه اعقبه الله

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 357

یوم القيامة امنّا و ایمانا یجد طعمه، یا علی من لم یحسن وصيته عند موته کان نقصاً فی مروه و لم یملک الشفاعة، یا علی افضل الجهاد من اصبح لایهم بظلم احد، یا علی من خاف الناس لسانه فهو من اهل النار، یا علی شر الناس من اکرمه الناس اتقاء شره، یا علی شر الناس من باع آخرته بدنیا و شر من ذلک من باع آخرته بدنیا غیره، یا علی من لم یقبل العذر من متنصل صادقاً کان او کاذباً لم نیل شفاعتی» «1»

یا علی سفارشاتمی به تو دارم، چون به اجرای آنها اقدام کنی، پیوسته در خیر و خوشی باشی.

یا علی، هر کسی خشم و کینه‌اش را فرو نشاند، در حالی که قدرت به انجام آن را داشته باشد، خداوند در قیامت او را در امن و امان قرار می‌دهد، و لذت این کار خود را در آن روز می‌یابد.

یا علی! هر کس به هنگام مرگش نیکو وصیت نکند، از نظر جوامردی کمبود دارد، و شفاعت مرا به دست نمی‌آورد. یا علی برترین جهاد این است که انسان به احدی از مردم قصد ستم نداشته باشد.

یا علی، کسی که مردم از زبانش بترسند اهل آتش است.

یا علی، بدترین مردم کسی است که مردم برای ایمن ماندن از شرش به او احترام کنند.

یا علی، بدترین مردم کسی است که آخرتش را برای به دست آوردن دنیایش بفروشد، و بدتر از او کسی است که آخرتش را به دنیای دیگران بفروشد.

(1) - مکارم الاخلاق ص - بحار ج

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 358

یا علی کسی که عذرخواهی شخصی را که از ستمش اظهار پشیمانی و ندامت می‌کنند نپذیرد، از شفاعت من محروم است چه این که شخص پوزش خواه راست بگوید یا دروغ.

وصیت پیامبر به ابوذر غفاری

«یا اباذر حاسب نفسك قبل ان تحاسب، فانه اهون لحسابك غداً، وزن نفسك قبل ان توزن، و تجهز للعرض الاكبر يوم تعرض لا تخفى على الله خافية الى ان قال:

یا اباذر لا یكون الرجل من المتقين حتى یحاسب نفسه اشد من محاسبة الشريك شریکه، فیعلم من این مطعمه و من این مشریه و من این ملبسه امن حلال او من حرام یا اباذر من لم یبال من این اکتسب المال لم یبال الله من این ادخله النار:»
«1»

ابوذر خود را نسبت به اعمال و اخلاق و رفتارت محاسبه کن، پیش از آن که مورد محاسبه قرار گیری، چه این که این محاسبه گری حساب قیامت را آسان می کند.

و خود را در همه امورت بسنج، پیش از آن که در معرض سنجش قرار گیری، و خود را برای عرضه بزرگ قیامت که تو را در معرض دادگاه های آن روز قرار می دهند.

آماده کن که در آن روز هیچ چیز از خدا پنهان نمی ماند، آنگاه فرمود: ای ابوذر انسان به مقام والای تقوا نمی رسد و از متقین به حساب نمی آید تا به حساب خود برسد، قوی تر از حسابرسی شریک از شریکش و در این حسابرسی دقیق آگاه گردد که خوراکی و آشامیدنی و پوشش از کجاست از حلال یا از

(1) - بحار، ج 77، ص

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 359

حرام، ابوذر کسی که به مقررات خدا اعتنا نمی کند و باک ندارد مال و ثروت از کجا به دست می آورد خدا هم در قیامت باک ندارد از چه طریقی او را به دوزخ وارد نماید.

وصیت پیامبر به معاذ

«... و اوصیک بتقوی الله، و صدق الحديث، و الوفاء بالعهد، و اداء الامانة، و ترك الخيانة، و لین الکلام، و بذل السلام، و حفظ الجار، و رحمة الیتیم، و حسن العمل، و قصر الامل، و حب الآخرة، و الجزع من الحساب، و لزوم الايمان، و الفقه فی القرآن و کظم الغیظ و ایاک ان تشتم مسلما، او تطیع آثماء او تعصی اماما عادلا، او تکذب اماما صادقا، او تصدق کاذبا، و اذکر ربک عند کل شجر و حجر و احدث لکل ذنب توبة السر بالسر و العلانية بالعلانية:» «1»

من تو را به پرهیز کردن از همه محرمات سفارش می‌کنم، و تو را وصیت می‌نمایم به راست‌گوئی، و وفای به عهد و پیمان، و اداء امانت و ترك خیانت و نرمی در گفتار و آغاز کردن به سلام و حمایت از همسایه و پناه‌دهی و مهرورزی به یتیم و کار و عمل خوب و کوتاه کردن آرزو، و دوست داشتن آخرت و ترس از حساب و ملازمت ایمان و فهم قرآن و فرو خوردن خشم و مبادا که مسلمانی را دشنام دهی، یا از گنهکاری پیروی نمائی، یا پیشوای عادل را نافرمانی کنی، یا امام راست‌گوئی را تکذیب نمائی، یا دروغ‌گوئی را تصدیق کنی، پروردگارت را کنار هر درخت و سنگی یاد کن، و برای هر گناهی توبه‌ای ایجاد کن، گناه پنهان را با توبه پنهان، و گناه آشکار را تا توبه آشکار.

وصیت پیامبر به امت

(1) - بحار ج 77 ص.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 360

پیامبر بزرگ اسلام ساعاتی پیش از رحلتش امیرمؤمنان و عمویش عباس «یا پسر عمویش فضل» را طلبید و با تکیه دادن به آن دو نفر وارد مسجد شد و به ستونی از ستون‌های مسجد تکیه کرد در حالی که مردم دور او جمع بودند، پس خدا را حمد و ثنا کرد و فرمود:

«معاشر الناس انه لم يمت نبي قط الا خلف تركه و قد خلفت فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي فتمسكوا بها فمن ضيعهما ضيعه الله:» (1)

ای مردم هرگز پیامبری از دنیا نرفت مگر این که ارثش را از خود به جای گذاشت، و من دو چیز گران در میان شما می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، پس به آن دو چنگ زنید، کسی که آن دو را در زندگی خد تباه کند خدا او را تباه خواهد کرد.

وصیت امیرمؤمنان به همه مردم

«تجهزوا رحمكم الله، فقد نودی فيكم بالرحيل، و اقلوا العرجة على الدنيا، و انقلبوا بصالح ما بحضرتكم من الزاد، فان امامكم عقبة كؤوداً، و منازل مخوفة مهولة، لابد من الورد عليها و الوقوف عندها، و اعلموا ان قلا حظ المنية نحوكم دابة، و كانكم

بمخالبها و قد نشبت فيكم، و قد دهمتكم فيها مفطعات الامور و معظلات المحذور، فقطعوا علائق الدنيا، و استظهر و ابزاد التقوى: «2»

خداوند شما را مورد رحمت قرار دهد، به آنچه باید برای سرای آخرت مجهز شوید آراسته گردید، که شما را برای کوچ کردن به آن جهان دعوت کرده‌اند، میل

(1) - علم الیقین فیض، ج 2، ص 662.

(2) - کلام 195 نهج البلاغه ترجمه این فقیر ص 195.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 361

ماندن در دنیا را کم کنید، و با توشه شایسته‌ای که دارید به سوی خدا باز گردید، که پیش روی شما گردنه‌ای سخت، و منزلی ترسناک و هول آور است که چاره‌ای از ورود به آن و وقوف در آن ندارید، بدانید مرگ با چهره‌ای جدی دیده خود را به سوی شما دوخته، گویا به چنگال‌هایش که در شما فرو رفته دچار هستید، و امور شدید و سنگین و طاقت فرسا بر شما حمله آورده، پس پیوندهای دنیا را از خود قطع کنید و پشت خود را به توشه تقوا محکم و قوی گردانید.

وصیت امیرمؤمنان به فرزندان و همه انسان‌ها

امام (ع) لحظاتی پیش از شهادتش و در حالی که آثار رفتن از دنیا بر چهره مبارکش پیدا بود فرمود: حسن جان و حسین جان من شما را به تقوا و پرهیزکاری وصیت می‌کنم، و این که دنیا را نخواهید هر چند دنیا به دنبال شما باشد، و بر چیزی که از دنیا از دستتان رفته متأسف نباشید، حق بگوئید و برای به دست آوردن پاداش بکوشید، دشمن ستمکار و یار ستمدیده باشید.

شما و همه فرزندان و خاندانم و هر کس را که این وصیتم به او می‌رسد به پرهیز و تقوای الهی و نظم در همه شئون زندگی و اصلاح میان مردم سفارش می‌کنم. چرا که از جد شما صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم می‌فرمود اصلاح ذات البین از عموم نماز و روزه بهتر است.

«الله الله في الايتام فلا تغبوا افواههم، و لا يضيعوا بحضرتكم و الله الله في جيرانكم فافهم وصية نبيكم، ما زال يوصي بهم حتى ظننا انه سيورثهم، و الله الله في القرآن لا يسبقكم بالعمل به غيركم و الله الله في الصلاة فانها عمود دينكم و الله الله في بيت ربكم لا تخلوه ما بقيتم، فانه ان ترك لم تناظروا و الله الله في الجهاد باموالكم و انفسكم و السنتكم في سبيل الله و عليكم بالتواصل و التبادل و اياكم و التدابر و التقاطع، لا تتركوا الامر بالمعروف و

تفسير حکیم، ج 4، ص: 362

النهى عن المنكر فيولى عليكم اشراركم ثم تدعون فلا يستجاب لكم ثم قال يا بني عبدالمطلب لا الفينكم تخوضون دماء المسلمين خوفا تقولون قتل اميرالمؤمنين قتل اميرالمؤمنين الا لا يقتلن بي الا قاتلى، انظروا اذا انامت من ضربته هذه فاضربوه ضربه بضربة و لا تمثلوا بالرجل فاني سمعت رسول الله صلى عليه وآله يقول: اياكم و المثلة و لو بالكلب العقور.» «1»

خدا را خدا را درباره یتیمان، آنان را گاهی سیر و گاهی گرسنه مگذارید مبادا که در کنار شما تباه شوند.

خدا را خدا را در رابطه با همسایگان که مورد سفارش پیامبر شمايند، پیوسته به رعایت حقوق آنان سفارش داشت تا جائی که گمان بردیم میراث برشان خواهد ساخت.

خدا را خدا را درباره قرآن، نیاید که دیگران در عمل به آن از شما پیشی جویند، خدا را خدا را در رابطه با نماز که عمود دین شماست، خدا را خدا را درباره بیت الله خانه پروردگارتان، تا زمانی که زنده هستید آنجا را خالی مگذارید که اگر خالی گذاشته شود از کیفر حق مهلت نیابید، خدا را خدا را درباره جهاد با اموال و جان و زیانتان در راه خدا، بر شما باد به پیوند و همبستگی با هم، و بخشش مال به یکدیگر، و از دوری از هم و قطع رابطه با یکدیگر پرهیزید، امر به معروف و نهی از منکر را ترك نکنید که بدکارانتان بر شما مسلط می شوند، آنگاه دعا می کنید و دعایتان به اجابت نمی رسد.

سپس فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب شما را نیام که به بهانه کشته شدن من در خون مسلمانان فرو افتید و گوئید: امیرمؤمنان کشته شد، امیرمؤمنان کشته شد، پس باید جمع کثیری را نابود کنیم! آگاه باشید که فقط باید قاتل من که يك نفر بود قصاص شود.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 363

توجه کنید هرگاه من به سبب ضربت او از دنیا رفتم تنها او را يك ضربت بزید و گوش و بینی و اعضای او را قطع ننمائید که من از رسول خدا (علیهما السلام) شنیدم می فرمود: از مثله کردن اجتناب کنید هر چند درباره سگ ها باشد.

اینها نمونه ای از وصایای بسیار زیاد اهل خدا به خاندان و افراد و همه انسان ها بود، که مجموعه آنها اگر گردآوری شود به ده ها جلد می رسد.

در هر صورت دلسوزی و خیرخواهی اولیاء خدا نسبت به نسلشان و به ویژه در جهت دینشان درس بسیار مهمی برای ماست، امید است خدای مهربان ما را در دین داری و دین سپاری به دیگران موفق بدارد، و منش و رفتار ما را در رابطه با فرزندانمان همانند انبیا و ائمه قرار دهد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 364

تفسیر آیه 133

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

آیا شما اهل کتاب هنگامی که یعقوب را مرگ فرا رسید در کنار بستر او حاضر بودید؟! زمانی که لحظه ی مرگ به پسرانش گفت: پس از من چه چیزی را می پرستید؟ گفتند خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحق را که خدای یگانه است می پرستیم و ما تسلیم فرمان ها و احکام او هستیم.

شرح و توضیح

خطاب در این آیه شریفه به اهل کتاب است، اهل کتابی که بر اثر دشمنی با حق، و وابستگی به مادیت، و حس شدید قوم‌گرایی، و حسادت نسبت به اولیاء الهی، ترس از این که درآمدهای کلان‌شان که از کیسه عوام یهود و نصاری به غارت می‌برند از دست برود، حاضرند در میدان هر نوع ستیزی با حقیقت و در عرصه هر نوع جنگی با اسلام الهی وارد شوند و از همه بدتر آماده‌اند هر تهمتی را به انبیا الهی و اولیاء حق بزنند.

آیه شریفه در مقام مردود دانستن گمان باطل و ظن بیجای آنهاست که بر اثر آن می‌گفتند: ابراهیم و یعقوب دارای آئین یهودیت و نصرانیت بودند چنان که در این آیه شریفه خداوند بزرگ از اندیشه و گمان غلط و باطل آنان خبر می‌دهد:

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 365

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا يَهُوداً أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ
بِمَنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ: «1»

آیا می‌گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان دارای مقام نبوت آنان یهودی یا نصرانی بودند؟!

بگو شما به وضع آنان داناترید یا خدا؟ «شما به یقین می‌دانید که آنان یهودی و نصرانی نبودند، پس چرا حقیقت را پنهان می‌دارید» و ستم‌کارتر از کسی که شهادتی را که از خدا نزد اوست پنهان بدارد کیست؟ و خدا از همه کارهایتان و گفتارهای باطلتان بی‌خبر نیست.

شما هنگام مرگ یعقوب حاضر نبودید، و از وصیت او آگاه نیستید، او به فرزندانش به توحید و عبادت خدای یگانه سفارش کرد، ولی شما به او و به ابراهیم و به اسماعیل و یعقوب چیزی را نسبت می‌دهید که دامن آنان از آن پاک بود، شما می‌گوئید آنان یهودی یا نصرانی بودند، و هنگام مرگ نسل خود را به داشتن آئین یهودیت و نصرانیت وصیت کردند، شما دروغی آشکار می‌گوئید، و تهمتی ناروا می‌زنید زیرا اگر منشأ یهودیت و نصرانیت را تورات و انجیل بدانید که تورات و انجیل زمان آنان نازل شده بلکه تورات زمان موسی و انجیل زمان عیسی نازل شده و موسی و عیسی مدت‌ها پس از ابراهیم و یعقوب و اسماعیل و اسحاق به وجود آمده‌اند و فاصله زمانی موسی و عیسی و نزول تورات و انجیل نسبت به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب زیاد بوده!!

و چنین آئینی که به عنوان یهودیت و نصرانیت در دست شماست سالیان درازی پس از نزول تورات پیامبر و انجیل و با تحریف هر دو به دست غارتگران دین و ایمان و دزدان راه انسانیت پدید آمده!

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 366

پس اندك احتمال هم در این داستان که آنان فرزندانشان را به یهودیت و نصرانیت سفارش کرده باشند هر دو راست، و این گفته شما تهمتِ بزرگ نسبت به پیامبران، و دروغی آشکار است.

یعقوب و دغدغه او نسبت به آینده دینی نسلش

یعقوب عزیز که دارای مقام نبوت، و پدری دلسوز و مهربان نسبت به فرزندان بود، هم چون جدّ بزرگوارش ابراهیم دغدغهای عجیب دربارهٔ با سرنوشت دینی فرزندان داشت، و با این که همه فرزندان در زمان حیات پدر از آئین توحید، و رسم بندگی نسبت به خدای یگانه بهره‌مند بودند، ولی برای پس از مرگش ترس سنگینی از خطر انحراف نسل از توحید و عبادت بر پایه داشت لذا در نفسهای پایانیاش از فرزندان پرسید پس از من چه چیزی را عبادت میکنید، همه پاسخ دادند: خدای تو و پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدای یگانه است عبادت می‌کنیم، قطعاً نسبت به فرمان‌ها و احکام او تسلیم هستیم.

از گفتگوی یعقوب با فرزندان استفاده می‌شود که بخش اعظم نگرانی یعقوب از خطر انحراف از توحید عبادی بوده نه فقط ترس از انحراف اعتقادی، زیرا خطر انحراف از توحید عبادی چنان که جریانات تاریخ امت‌ها نشان می‌دهد از دیگر انحرافات دینی بیشتر بوده است.

نکته دیگری که از آیه شریفه استفاده می‌شود این است که فرزندان یعقوب عموی اسماعیل را در کنار پدران یعقوب، اسحاق و ابراهیم به نام پدر می‌خواندند و این رسمی در میان آنان بود که بعد از آنان به عرب منتقل شد،

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 367

روی این حساب، آیات و روایات و تفاسیری که از آذر بت‌تراش که عموی ابراهیم بوده تعبیر به اب «پدر» نموده‌اند امری دور از واقعیت و عرف محاوره‌ای در میان گذشتگان نیست، و بر همین اساس است که باید در گفتارها و نوشته‌ها از این که پدر قهرمان توحید را بت‌پرست معرفی کرد جداً پرهیز داشت.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 368

تفسیر آیه 134

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

آنان گروهی بودند که در گذشتند، آنچه از عقیده و عمل و اخلاق به دست آوردند برای خود آنان است، و آنچه شما به دست آوردید برای خود شماست، و شما نسبت به آنچه آنان انجام میدادند مسئول نیستند.

شرح و توضیح

تصور یهود و نصاری اسن است که وابستگیهای نسبی و حسی و قبیلهای عشایرهای آنان را از فضایل و اعمال و حسنات بهرمند میسازد و سبب رشد و کمالشان در دنیا و نجاتشان در آخرت است.

قرآن مجید این پندار بیجا و اندیشه انحرافی را مردود میداند و اعلام میکند که هدایت و رشد فرد فقط و فقط وابسته به عقاید و اعمال و اخلاق اوست، و آنچه از پاداش یا عذاب چه در دنیا چه در آخرت به انسان میرسد نتیجه حالات و اعمال مثبت یا منفی اوست، و کمالات و فضایل دیگران اثری برای انسان ندارد.

اینکه کسی دل خوش به این باشد که من چون از نسل ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط هستم پس مورد عنایت ویژه حق، و فردای قیامت بخاطر آنان از پاداش بهرمند و از عذاب بخاطر فسق و فجورم مصون هستم ا زدیدگاه قرآن امری باطل و مطلبی مردود و مسئلهای نامعقول است.

نتیجه عقاید و اعمال و اخلاق هر کسی ویژه اوست، و نفع و زیانی از کوششهای مثبت و منفی کسی به کسی نمیرسد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 369

مقتضای حکمت و عدالت حق این است که هر انسانی از هر نسلی و از هر حسی و از هر عشیره و قبیلهای پاداش یا عقاب اعمال خود را ببیند و از ناحیه او نفعی و زیانی متوجه کسی نگردد.

آیه میگوید ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب در گذشتند اعمال و پاداش اعمالشان مربوط به خود آنان است، و اعمال و پاداش اعمال شما مربوط به خود شماست. خود را از این پندار بیهوده که از ناحیه آنان سودی عاید شما منحرفان و گمراهان و حسودان شود آزاد کنید که هر کسی در این جهان و آن جهان مالک اعمال خود و پاداش و عقاب آن است.

حضرت رضا (ع) و زید النار

حسن بن موسی بغدادی روایت می کند در شهر خراسان در محضر حضرت رضا (ع) بودم، آن حضرت با گروهی سرگرم سخن بودند در حالی که زید بن موسی برادرشان نیز حضور داشت، زید با چند نفر از کرامت حسب و نسبش و این که ما چنین و چنانیم صحبت می کرد و حالت افتخار و فخر بر دیگران داشت، او کسی بود که در مدینه بر بنی عباس خروج کرد و تعدادی را به قتل رسانید و خانه های بنی عباس را به آتش کشید از این جهت به او زید النار می گفتند، مأمون ارتش مجهزی برای مقابله با او فرستاد و نهایتاً به دست لشکریان مأمون دستگیر و او را نزد مأمون آوردند، مأمون دستور داد او را نزد برادرش علی بن موسی الرضا ببرید، وقتی او را به محضر حضرت رضا آوردند آن جناب خطاب به او فرمود:

ای زید گفتار برخی از جاهلان کوفه تو را فریب داده که می گویند:

«ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذريتها على النار»

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 370

ولادت فرزندان فاطمه پاك و پاكيزه است، نهایتاً خدا ذریه او را بر آتش دوزخ حرام نموده است.

ای زید این مقام ویژه حسن و حسن علیهما السلام فرزندان بلا واسطه فاطمه زهرا است، اگر تو آلوده به عصیان و هر کار زشتی باشی و در قیامت وارد بهشت شوی، موسی بن جعفر بندگی کند، روزها را به روزه بگذرانند، و شبها را به عبادت صبح کند، او هم وارد بهشت شود، پس مقام تو برتر از موسی بن جعفر است!!

به خدا سوگند

«ما ينال احد ما عند الله الا بطاعة»

يك نفر به رضایت حق و جنت پروردگار و مقام قرب نخواهد رسید مگر به طاعت خدا و بندگی برای حق.

اگر فکر کنی با معصیت خدا و مخالفت با حضرت او به آن مقام می‌رسی بد خیال و گمانی است، با توجه به این که زین العابدین (ع) فرمود: از برای نیکوکار ما دو پاداش و برای معصیت کار ما دو عذاب است.

زید گفت: من برادر و پسر پدر شمام، فرمود: آری تو برادر منی تا زمانی که خدا را اطاعت کنی.

نوح گفت: پروردگارا فرزندم از خاندان من است تو وعده نجات خانواده مرا دادی خطاب رسید.

«انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح»

او از خاندان تو نیست، او سرا پا عملی ناشایسته است.

حضرت حق به واسطه معصیت و طغیان پسر نوح، او را از خانوادگی نوح خارج نمود. «1»

(1) - بحار ج 12، ص 66.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 371

صاحب مجمع البیان در پایان توضیح آیه شریفه **تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ** می‌گوید: در آیه شریفه دلیل واضحی بر عقیده طایفه مجبره است که می‌گویند: فرزندان بخاطر گناهان پدرانشان به عذاب دچار می‌شوند، و همه گناهان ملت اسلام را به دوش کافران می‌گذارند. «1»

خواب عجیب رسول خدا

در زمینه این حقیقت که عمل هر کسی و پاداش آن ویژه خود اوست، و ربطی به دیگران ندارد، و راهی برای بهره‌گیری کسی از عمل کسی وجود ندارد، و آنچه موجب نجات یا هلاکت است عقیده عمل و اخلاق خود انسان است، و هر کسی در این مرحله مستقل است رسول بزرگوار اسلام خوابی را دیده‌اند که برای اصحاب نقل کرده‌اند.

دیشب خواب عجیبی دیدم، مردی از اتم را مشاهده کردم که ملك الموت برای قبض روحش آمده بود، نیکی به پدر و مادرش آمد و ملك الموت را از او رد کرد، و مردی از اتم را دیدم که عذاب قبر بر او گسترده شده بود، وضویش او را نجات داد، و مردی از اتم را دیدم که شیاطین گرداگرد او را گرفته و محاصره‌اش کرده بودند، ذکر خدا آمد و او را از میانشان رهائی داد، و مردی از اتم را دیدم که فرشتگان عذاب او را در میان گرفته بودند، نمازش آمد و وی را از چنگ آنان نجات داد، و مردی از اتم را دیدم که از شدت تشنگی زبان از دهان بیرون می‌آورد، هر گاه به حوض آبی وارد می‌شد او را از آب خوردن باز می‌داشتند، پس روزه‌اش آمد و نجاتش داد، و مردی از اتم را دیدم که می‌خواست به حلقه حلقه پیامبران ملحق شود به هر يك نزدیک می‌شد او را

(1) - ج 1، ص 401.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 372

میرانند، غسل جنابتش آمد و از او دستگیری کرده وی را در کنار من نشانید، و مردی از اتم را دیدم که از شش جهت در تاریکی بود و چهره‌ای حیرت‌زده داشت، حج و عمره‌اش او را از تاریکی بیرون آورده و در عرصه نور وارد کردند، و مردی از اتم را دیدم با اهل ایمان سخن می‌گوید و آنان با وی سخن نمی‌گویند، صله رحمش آمد و گفت ای گروه مؤمنان با او سخن بگوئید، و مردی از اتم را دیدم می‌خواهد چهره‌اش را با دستش از شعله و شراره آتش حفظ کند در حالی که امکان نداشت ولی صدقه‌اش آمد و میان او و آتش و شعله‌اش مانع شد، و بر سرش سایه انداخت، و مردی از اتم را دیدم که زبانه آتش از هر جا او را گرفته اما امر به معروف و نهی از منکرش آمد و او را از چنگ زبانه رهایی داد و با فرشتگان رحمت قرارش داد، و مردی از اتم را دیدم که به زانو در افتاده و میان او و حضرت حق حجاب است، پس اخلاق نیک و حسنه‌اش آمد و او را از حجاب میان خود و خدایش نجات داد، و مردی از اتم را دیدم پرونده‌اش از طرف چپ به پرواز آمد ولی خوفش از خدا آمد و آن را در طرف راست قرار داد، و مردی از اتم را دیدم که میزانش سبک است پس شتابش به کار خیر آمد و میزانش را از سبکی خارج ساخت، و مردی از اتم را دیدم لبه پرتگاه جهنم ایستاده دهره‌اش از عظمت حق آمد و او را نجات داد، و مردی از اتم را دیدم به دوزخ افکنده می‌شود اشک‌های دیدگانش از خوف خدا آمد و او را از دوزخ رهایی داد، و مردی از اتم را دیدم بر صراط ایستاده و چون لرزش شاخه نخل

می‌لرزد، پس حسن ظنش به خدا آمد و او آرامش یافت و از صراط گذشت، و مردی از امتم را دیدم گاهی روی زانو راه می‌رود و زمانی سینه‌خیز حرکت می‌کند و گاهی آویخته می‌شود پس صلواتش بر من آمد و دستش را گرفته پیا داشت و با قدم‌های استوار از صراط عبور کرد، و مردی از

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 373

امتم را دیدم که به انتهای درهای بهشت رسید ولی درها به رویش بسته شد، پس شهادتش به وحدانیت خدا آمد و همه درها را باز کرد و او را وارد بهشت ساخت. «1»

نمونه این روایت را در کتاب‌های معتبر حدیث زیاد می‌بینیم که همه آنها انسان را به این حقیقت آگاه می‌کنند که نجات یا عذاب فقط و فقط نتیجه و محصول اعمال و عقاید و اخلاق خود انسان است، و آدمی نباید برای نجاتش متکی به عمل دیگران یا به حسب و نسب و پیوندش با قبیله‌ای خاص و عشیره‌ای ویژه باشد و چه نغز و محکم قرآن مجید می‌گوید:

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى «2»

به راستی دعا کنیم و جداً از حضرت حق بخواهیم ما را از افکار غلط و خیال‌پردازی و دل‌گرمی‌های بی‌پایه، و آرزوهای بی‌مایه نجات دهد.

(1) - روح البیان ج اول ص 301.

(2) - نجم 39.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 374

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

اهل کتاب چه یهود و چه نصاری به مؤمنان به وحدانیت حق و رسالت پیامبر گفتند یهودی یا نصرانی شوید تا هدایت یابید، ای رسول من به آنان اعلام کن نه این است که شما می گوئید ما از آئین ابراهیم یکتاپرست حق گرامتباع می کنیم و او هرگز از مشرکان نبود.

شرح و توضیح

ابن عباس در رابطه با شأن نزول این آیه شریفه می گوید: عبدالله بن صوريا، و کعب بن الاشرف و مالک بن الضیف و گروهی از یهود و نصرانی های اهل بخران با اهل ایمان و مسلمانان واقعی بخاطر گرایش و روی کردشان به اسلام نزاع و مخاصمه داشتند، و با تبلیغات بی مایه و بی پایه خود و فعالیت بسیار چشم گیرشان در جهت انحراف مسلمانان از راه حق و از اسلام که آئین ابراهیم و همه انبیا بود قدم برمی داشتند، و آرزو داشتند چراغ اسلام را خاموش و مسلمانان را وارد عرصه گمراهی کنند، و هر کدام از دو گروه گرچه از نظر دینی اختلاف داشتند، اما در جهت نابودی اسلام و به انحراف کشیدن مسلمانان اتحاد داشتند، مدعی این مسئله بودند که تنها دین حق و آئین صحیح ویژه و خاص ماست.

یهود می گفتند پیامبر ما موسی برترین پیامبر و کتاب ما تورات برترین کتاب است، و نصاری ادعا داشتند پیامبر ما عیسی برترین پیامبر و کتابمان انجیل برترین کتاب است، و هر دو طایفه با تبلیغ فراوان و جوسازی به اهل ایمان می گفتند به دین ما متدین شوید که تنها دین حق دین ماست.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 375

آنان به این معنا آگاه بودند که ابراهیم موحد و یکتاپرست و تسلیم حق بود و دین حق جز اعتقاد به توحید و تسلیم به خواسته های حق و عبادت و بندگی خالصانه برای خدا نیست، و اسلام ابراهیم که اسلام همه انبیا و همان مجموعه وحی الهی برای هدایت انسان است انشعاب و رشته رشته شدن برنمیدارد، و تا قیامت يك راه و يك حقیقت است.

اختلافات و شعبه شعبه شدن دین که یهود و نصاری مسلمانان و دیگران را به آن دعوت می کردند و دعوت می کنند ساخته و پرداخته هوا و هوس کشیشان و خاخام های نصرانی و یهودی است، و با این دین سازی می خواستند و می خواهند جیب خود را پر کرده و در ضمن با نابودی حق موانع راه ساخته هوا و هوسشان را برطرف نمایند، آنان با دین سازی، و تحریف حقایق تورات و انجیل منافع دنیوی و اغراض مادی را به جای اهداف دینی قرار دادند.

آنان آیاتی را در تورات و انجیل دائر بر بشارت به ظهور پیامبر اسلام و وجوب اطاعت از او می خواندند و چه بسا ظهور او را انتظار می کشیدند، ولی نه این که به آن آیات عمل نکردند، بلکه به تحریف معانی آنها نیز دست زدند.

یهود با اعتقاد به این که عزیر فرزند خداست، در حالی که خدا جسم نیست و نمی زاید و زائیده نشده، و نصاری با اعتقاد به این که مسیح فرزند خداست و اب و ابن و روح القدس سه عنصری هستند که با ترکیب خود خدای واحد به وجود آورده اند، گرفتار لجن زار شرك بودند، و در ظلم عظیم دست و پا می زدند، و در عین این که دینشان ساخته هوا و هوس بود، و دستشان به تحریف تورات و انجیل نشان از سنگین ترین خیانت داشت، هر يك ادعا می کرد دین حق دین من است و هر که به این دین گرایش پیدا کند هدایت یافته است، ولی حضرت حق در آیه مورد بحث پیامبر عزیز اسلام را مأمور فرمود که به آن منحرفان مشرك

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 376

بگوید سخن شما با تناقضاتی که در آئینتان وجود دارد، و با اموری که مخالف عقل و فطرت است، و از سرپای دین شما و خود شما چرك و کثافت شرك سرازیر است سخن درستی نیست، و هر کس به آئین شما در آید به گمراهی و ضلالت افتاده، و دچار شرك گشته، روی این حساب ما از ملت ابراهیم یعنی آئین او که جز آئین توحید و یکتاپرستی نبود پیروی می کنیم و اعلام می داریم که ابراهیم انسانی به تمام معنی مسلمان و حق گرا و اهل توحید در اعتقاد و توحید در عبادت بود و دامنش از شرك، که شما به آن آلوده هستید پاک، و موجودی کامل و بی عیب و بدون نقص بود.

در هر صورت آیه شریفه تلویحاً از اسلام ابراهیمی که اسلام همه انبیاست، و مبتنی بر توحید و اخلاص و نفی شرك است، و فقط همین آئین سزاوار پیروی است دفاع می کند، و یهود و نصاری را محرف گر حقایق، و منحرف از صراط اسلام، و گمراه کننده ملت ها، و مودی و فریبکار و پیمان شکن و دروغ گو، و دین ساز و خائن به حقیقت معرفی می کند و هشدار می دهد که فریب تبلیغات گسترده آنان را مخورید، و بر اسلام ثابت قدم و استوار باشید که در صورت تسلیم به اسلام هدایت خواهید یافت.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 377

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ.

شما ای مردم مؤمن از روی حقیقت اقرار کرده و اعلام دارید ای یهود و نصاری ما به خدا و آنچه به سوی ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط نازل گشته و به آنچه بر موسی و عیسی و آنچه به پیامبران از جانب پروردگارشان داده شده ایمان آوردیم، میان آنان در این که از جانب خدا برای هدایت انسانها مبعوث شده‌اند فرقی نمی‌گذاریم و ما فقط در برابر خدا تسلیم هستیم.

اگر یهود و نصاری هم به آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان آورند یقیناً هدایت یافته‌اند و اگر روی برتابند جز این نیست که با حق و اسلام در ستیز و دشمنی‌اند پس به زودی خدا شر آنان را از تو دفع خواهد کرد و او شنوای هر سخن و دانای به امور است.

ما رنگ خدا را که همان ایمان واقعی است انتخاب کردیم و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست؟ و ما فقط پرستش کنندگان او هستیم.

شرح و توضیح

از جمله قُولُوا که فعل امر است استفاده می‌شود که بر همه مؤمنان و اهل اسلام واجب است اسلام خود را که آئینی کامل و جامع است، و دینی است که سعادت دنیا و آخرت انسان را تضمین می‌کند در برابر دشمنان به ویژه یهود و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 378

نصاری با صدای رسا اعلام کنند، و در این زمینه هراس و ترسی به خود راه ندهند، که این اعلام و اقرار آشکار هم بیان حقایق است، و هم پاسخی دندان‌شکن به تبلیغات دشمن، تبلیغاتی که می‌خواهد ادیان ساخته هوا و هوس را جایگزین دین واقعی کند.

در این زمینه هیچ مؤمنی حق پنهان کاری ندارد و نباید در اعلام اسلام حیا و شرم مانعش گردد، چنان که دشمن مکتب باطل خود را به هر شکل ممکن تبلیغ می کند، باید دوستان خدا هم مکتب حق و صحیح خود را تبلیغ نمایند.

بر مسلمانان از باب امر به معروف لازم است در برابر مخالفان حق و حقیقت به اظهار دین و اقرار به حقیقت برخیزند، و قولاً و عملاً اسلام را بنمایانند، و در این راه از نرمی و محبت و ارائه برهان و دلیل غفلت نورزند.

و جوب مقابله فرهنگی با دشمنان دین و به ویژه یهود و نصاری به خوبی از آیه شریفه استفاده می شود.

بیان آیه شریفه

مسلمان و مؤمن همه جا و همه وقت را باید میدان عرصه تبلیغ حق و اقرار به حقایق، و اظهار واقعیات بدانند و به این معنا یقین داشته باشد که در تمام موقعیت های اظهار دین و اقرار ایمانی و بیان حقایق حضرت حق او را یاری می دهد و در این جنگ فرهنگی دشمن را به دست دوست مغلوب و مقهور می کند، و این جنگ مأموریتی الهی است که بر عهده همه مؤمنان آگاه به دین گذارده شده، و دارای پاداش بسیار عظیم است. مؤمن براساس این آیه شریفه میگوید:

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 379

آمَنَّا بِاللَّهِ

ایمان آوردم به وجود مقدسی که مستجمع جمیع صفات کما لیسه و اوصاف جمال و جلال و اسماء حسنی است.

ایمان آوردم به ذات مبارکی که آفریننده پرده هستی و همه نقوش ظاهر و باطن است.

ایمان آوردم به آن خدائی که ایجاد و ابداع فقط و فقط ویژه اوست و بر هر کاری و بر هر چیزی تواناست.

ایمان آوردم به کسی که مالک و مربی و پروردگار جهانیان است و همه موجودات زنده سر سفره او نشسته و هر يك در خور خود روزی خور اوست.

ایمان آوردم به محبوبی که جز او مالکی در همه هستی وجود ندارد، و ذره ذره هستی، همه موجودات بالا و پستی مملوک حضرت او هستند.

ایمان آوردم به وجود مقدسی که کارگردانی عالم خلقت فقط به دست اوست و در هیچ زمینهای شریک و یا رو مددکار ندارد.

ایمان آوردم به آن حقیقی که تمام جریانات غیب و شهود به اراده اوست، و سراسر هستی از علم و حکمت و عدالت و رحمت او موج می زند.

ایمان آوردم به خداوندی که هر موجودی را آفرید او را در طریق هدایت مخصوص به او قرار داد، و بر اثر هدایتش موجود را به طرف کمال و رشد مطلوبش سوق داد.

ایمان آوردم به آن هستی بخشی که برای هدایت انسان پیامبران را برگزید و به آنان کتاب نازل کرد، و به قبول کنندگان هدایت وعده پاداش، و به طاغیان و یاغیان وعده عذاب و عقاب داد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 380

ایمان آوردم به معبودی که جز او شایسته عبادت شدن نیست و هر قدرتی و هر نیروئی و هر بت زنده‌ای و هر بت جاننداری در برابر او باطل و فانی و محو و نابود است.

ایمان آوردم به پروردگاری که جز او معبودی وجود ندارد، و حول و قوتی جز او نیست، و همه صفاتش عین ذات و ذات مقدسش بی نهایت، و اراده و علم و رحمتش به همه جا و همه چیز احاطه دارد.

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا:

ایمان آوردم به قرآن مجید، کتاب حکیم، فرقان عظیم که برای هدایت ما بندگان بر قلب عرشی و ملکوتی محمد (علیهما السلام) نازل شده است.

ایمان آوردم به کتابی که چشمه خوشگوار علم، منبع حکمت، دریای رحمت و مایه درمان دردهای روان و باطن و پرورش دهنده عقول و مربی نفوس است.

ایمان آوردم به کتابی که معجزه جاوید پیامبر، و تصدیق کننده نبوت حضرت ختمی مرتبت، و نور پر فروغ حضرت حق در خیمه حیات انسان است.

ایمان آوردم به کتابی که در حقانیت و وحی بودن هیچ شك و تردیدی وجود ندارد، و کتابی است که برای اثبات حق بودنش و این که وحی الهی است که هیچ دستی جز اراده حق در به وجود آوردنش در کار نبوده، از همه جن و انس دعوت به مقابله به مثل نموده و با فریاد رسا اعلام کرده اگر در وحی بودن من شك دارید. آیه یا سوره‌ای یا همانندم را بیاورید، ولی از زمان نزول تا این زمان که بشر به پیشرفت‌های شگرف علمی نائل شده دعوت قرآن برای مقابله به مثل بی پاسخ مانده و تا قیامت هم بی پاسخ خواهد ماند.

ایمان آوردم به قرآنی که بیان گر توحید ناب، و توضیح دهنده مسائل آفرینش، و روشن کننده راه و روش مستقیم، و عامل وحدت امت‌ها، و هدایت گر

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 381

گمراهان، و توضیح دهنده سرگذشت واقعی پیشینیان برای عبرت گرفتن قاریان است.

ایمان آوردم به کتابی که دریای رحمت خدا، و مشعل هدایت حق، و نظم دهنده به زندگی انسان، و تأمین کننده خیر دنیا و آخرت، و سفره پر برکت حضرت رب العزه، و مایه شرف و کرامت انسان، و زمینه ساز عدالت در همه شئون زندگی، و چراغ پر نور فراری دهنده ظلمت‌ها، و شفای سینه‌ها، و وسیله رسانیدن انسان به مقام قرب و لقا و رضایت الله و جنت الله است.

ایمان آوردم به کتابی که گوشه‌ای از حقایقش، و دورنمایی از فلسفه واقعیاتش به این صورت در یکی از حکمت‌های امیرمؤمنان که خود قرآن عینی و تجسم عملی قرآن و شاهد بر نزول آن و شاهد بر نبوت رسول اسلام است بیان شده است:

خداوند ایمان به خود را به معنای واقعی‌اش جهت پاک شدن قلوب از شرک، و نجات انسان‌ها از اسارت بت‌های جاندار و بی‌جان واجب و فرض نمود، و نماز را برای پاک شدن بندگان و رهائی آنان از تکبر و خود بزرگ بینی مقرر فرمود، و زکات را موجب رزق و روزی قرار داد، و صوم و روزه را آزمایش برای اخلاص ورزی مردم بر عهده آنان گذاشت، حج را که گردهمایی مؤمنان متمکن در روزهای معین است، و نقطه دیدار مسلمانان مستطیع از همه نقطه عالم برای تقویت دین معین نمود، و جهاد را مایه عزت و ارجمندی و پیروزی اسلام، و امر به معروف و بخاطر اصلاح عموم، و نهی از منکر را برای بازداشتن سبک مغزان از کارهای بیهوده و زیان‌آور، و صله رحم را برای فراوانی نفرت، و قصاص را برای حفظ خون‌ها، و اقامه حدود را برای بزرگداشت محرمات، و حرمت شرب خمر را برای حفظ عقل، و دوری از دزدی را برای پابرجائی پاک

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 382

دامنی، و ترك زنا را برای حفظ نسب، و ترك لواط را برای ازدیاد نسل، و شهادت در دادگاه‌های عدل را برای پشتوانه حق بر ضد انکارها، و ترك دروغ را بخاطر شرافت راستی و سلام را امانی از خطرات، و امامت و رهبری به حق را برای نظام حیات امت و فرمانبرداری را برای بزرگداشت مقام امامت برعهده همگان واجب نمود. «1»

ایمان آوردم به کتابی که خلاصه و نتیجه همه کتاب‌های آسمانی، و ارائه دهنده اسلام کامل و جامع و تمام کننده نعمت بر انسان تا روز قیامت است.

ایمان آوردم به کتابی که نور است و منور کننده قلب و جان و راه گشای مشکلات و نجات دهنده بشر از مهالك دنیا و آخرت است.

وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ ...

ایمان آوردم به آنچه از حکمت و معارف و وسایل هدایت و مایه رشد و تکامل انسان به قهرمان توحید حضرت ابراهیم و بنده مخلص خدا حضرت اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده، و ایمان آوردم به آنچه از حقایق به موسی و عیسی و همه انبیا برای نجات انسان از شرك و بت پرستی، و از چاه ضلالت و گمراهی، و برای اصلاح عمل و اخلاق آدمی عطا شده است، و من مانند یهود و نصاری گرایش به دین ساخته شده هوا و هوس ندارم، بلکه ایمان دارم که میان پیامبران در اهداف والایشان و این که همه آنان به اسلام وحی شده خدا که عبارت از توحید و یکتاپرستی و احکام و قوانین بر وفق مصالح دنیا و آخرت انسان است هیچ تفاوت و فرقی نیست، و همه را از آدم تا خاتم مبعوث شده حق می‌دانم، و قائل به پایان گرفتن نبوت به موسی یا به عیسی نیستم، و این

(1) - نهج البلاغه حکمت 252.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 383

تفرقه در دین را ابداً قبول ندارم و با همه وجود تسلیم خدا و فرمان‌های حکیمانه او هستم.

این حقایق که اقرار به آن و ابلاغش واجب است دین هر مؤمنی و راه و روش هر انسان مسلمانی و هر با انصافی است، دینی که چشم‌پوشی از آن برای يك لحظه جایز نیست و سکوت از ابلاغش حرام و تقویتش در هر دوره و در فشار هر نوع سختی و ناراحتی واجب عقلی و شرعی است.

خطاب حق به همه انسان‌ها و به ویژه یهود و نصاری در رابطه با هدایت

از آنجا که هدایت حقیقی و آئین واقعی ایمان به خدا و وحدانیت او و نفی شرك از حریم آن ذات مقدس، و ایمان به کتاب‌های نازل شده بر انبیا و تصدیق نبوت پیامبران و تسلیم بودن در برابر خدا و همه خواسته‌های اوست و جز این راه حق و صراط مستقیمی وجود ندارد، حضرت حق خطاب به یهود و نصاری و همه انسان‌ها فرموده:

که راه همه شما به هر رنگ و کیفیتی که باشد باطل است، و همه از گردونه هدایت خارج و در گمراهی و ضلالت به سر می‌برید، چنانچه آنان هم به همان حقایقی که شما ایمان آوردید ایمان بیاورند.

قطعاً هدایت یافته و در صراط مستقیم الهی قرار گرفته‌اند، و جهان جایگاه يك امت متحد و منسجم و همدل و هم‌راز خواهد شد، و همه مفاسد و فتنه‌ها و کشمکش‌ها خاتمه خواهد یافت، و امنیت و عافیت سراسر گیتی و خیمه حیات انسان را فرا خواهد گرفت، و اگر از این حقایق و مایه‌های خیر دنیا و آخرت اعراض کنند و روی برتابند جز این نیست که در چاه خطرناک نفاق، دوئیت، نزاع و ستیز قرار داشته و هر يك منبعی از شر و فساد و ظلم و ستم و مایه‌ای برای ایجاد تفرقه و قطعه قطعه شدن دین و ملت خواهند بود، ولی ای رسول من با توجه به این که لبه‌ی تیز حملات همه آنان نبوت و رسالت توست، و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 384

نمی‌خواهند جهان از پرتو تو و اسلام الهی روی آرامش ببینند، و در این فکرند که از آب گل‌آلود ماهی بگیرند، و دیگران را در جهل و بی‌خبری نگاه دارند، و در وادی ضلالت حیران و سرگراشان کنند و سپس به غارت گنجینه‌های معنوی و مادی آنان برخیزند ما نخواهیم گذاشت در سطح جهان موفق شوند، بلکه شر و زیان آنان را از تو برمی‌گردانیم که خدا شنوای هر صدا و هر راز و رمز و هر پیمان و قراردادی از هر کسی نسبت به هر چیزی است، و به همه امور و ترفندهای دشمن نابکار آگاه و داناست.

اینان بدانند که جنگ با خدا و ستیز با پیامبر، و دشمنی با اسلام هرگز پیروزی ندارد، و مطمئن باشند که نصرت و یاری خدا شامل پیامبر و مؤمنان است.

رنگ خدائی

تصدیق توحید، و یگانه دانستن معبود، و نفی هر عیب و نقص از او، و بندگی و عبودیت برای او، و باور داشتن نبوت همه پیامبران، و ایمان به همه کتاب‌های آسمانی صبغة الله و رنگ خدائی است.

قرآن از اسلام و دین الهی به تعبیر مختلفی یاد کرده که مفهوم و معنای همه آنها یکی است:

«فطرة الله، صبغة الله، كلمة الله، دین الله، صراط الله، هدی الله، نور الله، حبل الله، سبیل الله.»

راستی چه آئین و دینی نیکوتر از آئین خداست؟

ای یهود و نصاری و ای همه کسانی که به عقل و فطرت پشت کرده و از رنگ الهی اعراض کرده‌اید ما فقط و فقط حضرت الله معبود واقعی را عبادت می‌کنیم و دین ما همان اسلام خدا و آئین همه پیامبران است، و با درکی که به توفیق حق از دین داریم، تحت تأثیر تبلیغات پوچ و بی‌اساس شما قرار نمی‌گیریم.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 385

تفسیر آیه 139 - 140 - 141

قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ.

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ كَانُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

به یهود و نصاری بگو: آیا با ما درباره‌ی خدا گفتگوی بی‌منطق و احتجاج نادرست می‌کنید؟ در حالی که همه یقین داریم او پروردگار ما و شماس، و اعمال ما از ما و اعمال شما از شماست و ما نسبت به او از پرتو اسلام بی‌عیب و نقص اخلاص می‌ورزیم.

آیا می گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط یهودی یا نصرانی بودند؟! بگو شما داناترید یا خدا و ستم کارتر از کسی که شهادتی را که از خدا نزد اوست پنهان کند کیست؟! و خدا از آنچه همواره انجام می دهید بی خبر نیست.

آنان گروهی بودند که در گذشته، آنچه به دست آوردند مربوط به خود آنان است و آنچه شما به دست آوردید مربوط به خود شماست، و شما در برابر آنچه آنان انجام می دادند مسئول نیستید.

شرح و توضیح:

این سه آیه شریفه راه محکوم کردن خصم را با گفته‌هائی روشن و بیانی واضح و نقاطی مورد اتفاق دو طرف، نشان می‌دهد، و ادعاهای یهود و نصاری را

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 386

درباره‌ی خدا، و این که میتوان از اعمال و فضایل دیگران برای نجات خود مایه گذاشت مردود دانسته و به آن مهر باطل می‌زند.

این سه آیه شریفه توضیح و تأکیدی بر آیات گذشته است لذا از توضیح تفصیلی آن چشم پوشیده و به شرح مختصر آن قناعت می‌ورزم.

«المیزان می گوید محاجه و مباحثه اهل کتاب لغو و بیجاست، توضیح این که نزاع دو دسته که از چیزی پیروی می کنند نسبت به متبوع خود ممکن است یکی از سه جهت را داشته باشد: یا این که هر کدام متبوعی غیر از دیگری دارد، و می‌خواهند متبوع و معبود خود را بر متبوع دیگران برتری دهند، مانند مباحثه و محاجه بت پرست و مسلمان که یکی از خدا و دیگری از بت پیروی می کند، و یا این که در عین یکی بودن متبوع و معبود، هر کدام از آنان می‌خواهند فضیلتی برای خود قائل شوند و خود را به آن متبوع نزدیک تر جلوه دهند و دیگری را دورتر بدانند، یا این که یکی از آنها دارای اعمال و صفاتی است که به عقیده طرف مخالف، با داشتن آن اعمال و صفات شایسته نیست خود را منتسب به آن متبوع بدانند و این انتساب موجب هتک متبوع و سایرین است.

در حالی که هیچ يك از این سه موضوع در مورد مسلمانان و اهل کتاب وجود نداشت خدای همه یکی «وَهُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ» و اعمال هر يك مربوط به خود اوست و به دیگری ربطی ندارد، «وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ» و مسلمانان

دارای دین خالصی هستند که هیچ گونه نقطه ضعف و دست آویزی برای طرف مخالف خود باقی نمی گذارند وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ با این حال چرا اهل کتاب به محاجه برخیزند؟ «1»

(1) - المیزان ج 1، 436.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 387

آری ربوبیت و مالکیت و پرورش دهندگی او اقتضا کرد که نبوت همه انبیا را به نبوت پیامبر اسلام کمال و جامعیت بخشد، و اسلام را در دایره اکملیت قرار دهد، و راه نجات را از این طریق تا قیامت به روی همگان باز کند، و ربوبیت او اقتضا دارد که هر کس با مایه اعتقاد و اعمال صالحه و اخلاق حسنه در دایره رشد و کمال قرار گیرد او را بپذیرد و حسناتش را تا رسیدن به نقطه رضایت و جنت رشد دهد، و هر کس روی به ایمان و عمل صالح و اخلاق نیک نیابد او را بی نصیب بگذارد و چیزی از اعمال و فضایل دیگران را به او منتقل نکند، و هر کسی را مسئول عمل خودش بداند.

با این حساب روشن مباحثه و محاجه یهود و نصاری با پیامبر و مؤمنان لغو و بیهوده بود و عرض خود می بردند و زحمت برای دیگران فراهم می آوردند.

آنان دچار خود برتری و انحصارگرایی بودند، و بخاطر این دو صفت زشت پیوسته با اهل ایمان به ستیز و نزاع و گفتگوی بی منطق برمی خاستند.

مؤمنان واقعی مخلصان حقیقی بودند، آنان همه عقاید و اعمالشان برای خدا بود و از هر شائبه ای و آنچه منافات با حق داشت پاک و پاکیزه بود.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«بالاخلاص ترفع الافعال:» «1»

به سبب اخلاص کارها به جانب قبولی بالا می روند و رفعت می یابند.

«بالاخلاص تتفاضل العمال:» «2»

بخاطر اخلاص کارگزاران به برتری می‌رسند.

«بالاخلاص یكون الخلاص:» «3»

(1) - غررالحکم 332.

(2) - غررالحکم 333.

(3) - مواهب الرحمن ج 2، ص 86.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 388

رهائی از طریق اخلاص است.

«طوبی لمن اخلص لله العبادة و الدعاء:» «1»

خوشا به حال کسی که عبادت و دعا را برای خدا خالص و بی‌ریا و بی‌شائبه انجام دهد.

البته اخلاص حقیقی ذو مراتب است، و ظهور اخلاص در نیات و اعمال هر کسی به اندازه ظرفیت و سعه وجودی اوست.

«ابولفتوح رازی نقل می‌کند: حذیفه یمان گفت: از رسول خدا پرسیدم اخلاص چیست؟ رسول خدا فرمود من از جبرئیل پرسیدم، او گفت من از خدای عزوجل پرسیدم خداوند فرمود:

«لاخلاص سر من سری استودعته قلب من احبته من عبادی:»

اخلاص سری و راز و رمزی از اسرار من است، آن را در قلب بنده‌ای که او را دوست دارم به ودیعت نهاده‌ام.

ابوذر از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«ان لكل حق حقيقة و ما بلغ عبد حقيقة الاخلاص حتى لا يحب ان يحمد على شيء من عمل الله.»

بی تردید برای هر حقی حقیقتی است و عبد به حقیقت اخلاص نرسد تا نسبت به عملی که برای خدا انجام می دهد چشم از ستایش شدن بپوشد.

سعید بن جبیر می گوید: اخلاص آن باشد که انسان دین و عملش را برای خدا خالص نماید و در عبادت برای خدا شریک نیاورد، و در عمل برای جلب خوشنودی مردم وارد نگردد.

(1) - مواهب الرحمن ج 2، ص 86.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 389

ابوالحسن بوشنجی می گوید: اخلاص آن است که کرام کاتبین راهی برای نوشتنش در پرونده نیابند، و شیطان به تباه کردن آن موفق نگردد، و مردمان از آن آگاه نشوند. «1»

آنان می گویند ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط یهودی یا نصرانی بودند، در حالی که یهودیت و نصرانیت سال های طولانی پس از آنان به دست علمای تحریف گر و خائن یهود و نصاری به وجود آمد، چگونه آئینی که در زمان آنان نبوده، آنان را منتسب به آن آئین می کنید؟ آن هم آئین ساخت هوا و هوس دزدان راه انسانیت، آن بزرگواران تابع دین حنیف و اسلام واقعی و اهل توحید خالص و عمل بی شائبه و عبودیت و یکتاپرستی بودند، از کجا می گوئید آنان یهودی یا نصرانی بودند در حالی که فاصله زمانی شما با آنان قرن های زیادی است و علاوه بر این جریانات گذشته، و حوادث پیشین و عقاید افراد و سنن جوامع فقط در آگاهی خداست.

أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ؟!

خدا در تورات و انجیل به مبعوث شدن پیامبر اسلام و نزول قرآن شهادت داده، و شما به همه آن آیات واقف و آگاه هستید، ولی بخاطر از دست ندادن ریاستتان بر مشتی عوام یهود و نصاری، و برای حفظ منافع نامشروعتان، و برای این

که کیسه خود را از اموال مردم به ناحق پرکنید به کتمان شهادت که از اعظم گناهان و سبب گرفتار آمدن به عذاب دوزخ است آلوده شدید و به شما این خاطر از ستم کارترین مردم هستید، ادای شهادت برای اثبات حق امری واجب و کتمان آن ظلم سنگینی است، و شما از واجب خدا اعراض نموده، و به گناه بزرگ کتمان شهادت آلوده شده‌اید، و کتمان شما سبب شده که قومی در یهودیت

(1) - ابوالفتح ج 1، ص 345.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 390

و قوم دیگر در نصرانیت بمانند، و در گمراهی و شرك دست و پا بزنند و این گمراهی به نسل‌های پس از آنان منتقل شود و آتش نزاع و ستیز در میان انسان‌ها به خاطر حاکمیت مکتب‌های غلط روشن بماند.

و به همین خاطر است که شما ستم کارترین مردم روزگار هستید.

شرح و توضیح آیه شریفه 141 در آیه 134 به طور مفصل گذشت.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 391

تفسیر آیه 142 - 143

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يُكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ.

به زودی مردم سبک مغز و سخیف الرأی می گویند چه چیزی مسلمانان را از قبله‌ای که بر آن بودند یعنی بیت المقدس به سوی کعبه گردانید؟ بگو: مالکیت مشرق و مغرب فقط برای خداست، هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

و همانگونه که شما را به راه راست هدایت کردیم، شما را امتی میانه [و معتدل و پیراسته از افراط و تفریط قرار دادیم تا] در ایمان و عمل و درستی و راستی گواه بر مردم باشید و پیامبر هم بر شما گواه باشد، و ما قبله‌ای را که بر آن بودی فقط بخاطر این قرار دادیم تا کسانی که از پیامبر پیروی می کنند از کسانی که از اسلام و متابعت پیامبر برمی گردند، معلوم و مشخص کنیم، گرچه این حکم جز بر کسانی که خدا هدایتشان کرده گران و دشوار است و خدا بر این نیست که ایمان شما را تباه کند زیرا خدا به همه مردم رؤف و مهربان است.

شرح و توضیح

از دو آیه شریفه مورد بحث و تفسیر چند مطلب استفاده می شود: 1- خبر از تغییر قبله 2- رأی سبک مغزان در برابر حکم حق. 3- همه جهات هستی از

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 392

خداست. 4- صراط مستقیم. 5- امت وسط گواه بر مردم. 6- گواه بودن پیامبر. 7- تغییر قبله نوعی آزمایش حق. 8- حفظ ایمان و عبادت مؤمنان به وسیله خداوند 9- رأفت و رحمت حق.

خبر از تغییر قبله

بیان حقایقی از حیات نورانی ابراهیم، و ارائه گوشه‌ای از کوشش‌های خالصانه او، از قبیل آزمایشش به تکالیف سنگین بدنی، روحی، مالی، خانوادگی و اجتماعی، و سرفراز بیرون آمدن از میدان اجرای همه تکالیف، و رسیدنش به مقام با عظمت امامت و پیشوائی بر ناس، و ساخته شدن کعبه به دست او و اسماعیل، و درخواست‌های حکیمانه‌اش از حضرت حق، به خصوص تعلیم گرفتن مناسک حج و از همه مهم‌تر تسلیم بودنش در برابر خدای مهربان و همه احکام و فرمان‌های او، و تجلی توحید ذاتی و صفاتی و افعالی در اعماق جان و قلبش و این که آئین او آئین فطری و حنیف بود،

و کمترین شائبه شرکی در حیات پاکش و زندگی نورانی اش وجود نداشت، مسلمانان را آماده تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه کرد، تا پس از سیزده سال در مکه و حدود هیجده ماه در مدینه که روی برای نماز به سوی بیت المقدس داشتند، روی وجود و حقیقت خود را به سوی کعبه کنند، تا برای همیشه از غیر خدا و اوهام و خیالات بی پایه، و عادات و رسوم بی مایه و هر چه بوی شرك دارد برگردند و تسلیم اراده و فرمان و خواسته او که در بیت و مناسکش جلوه گر است شوند خبر از تغییر قبله چه برای اهل کتاب که می پنداشتند قبله عبادت برای همیشه بیت المقدس است، و چه برای مسلمانان که از شر افتخار فروشی اهل کتاب که می گفتند قبله عبادت شما قبله ماست خبر بسیار مهم و در عین حال جنجال سازی بود.

رأی سبک مغزان در برابر حکم حق

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 393

و این خبر دیگری بود که حضرت حق در اختیار مؤمنان قرار داد که در آینده ای نزدیک، پس از تغییر قبله در برابر چون و چرای سفیهان که مردمی کج سلیقه و سبک رأی، و گرفتار جمود فکری و نارسائی و کوتاهی اندیشه اند قرار خواهید گرفت اعتراض به حکم حضرت حق که بر اساس حکمت و مصلحت است، و در آن خیر دنیا و آخرت بندگان منظور شده، و اشکال تراشی در برابر تغییر حکمی به وسیله خداوند، محصول تلخ سفاهت و سبک مغزی است، و این سبک مغزی و سفاهت مانع دل دادن به حکم خدا، و عبادت و بندگی صحیح و سدّ خطرناکی است که نمی گذارد انسان تسلیم اراده حق شود.

انسان هائی که از معرفت و آگاهی گرچه اندک باشد، و از پختگی عقل و تجربه و انصاف و تواضع و فروتنی برخوردارند نسبت به احکام الهی گرچه بنا به مصلحتی تغییر کند تسلیم محض هستند و هیچگونه اعتراضی به آن ندارند.

در این آیه شریفه خداوند بزرگ مسلمانان را از موضعگیری سفیهان در برابر تغییر قبله و تبلیغات سوء و خطرناکشان خبر میدهد، تا آماده ایستادن در برابر آنان و پیشگیری از گفتارها و آراء سنجیفشان باشند. و نگذارند سخنان شیطانی و مطالب آنان در قلب ضعیفان از امت اسلامی تأثیر سوء بگذارد.

همه جهات هستی از خداست

در آیه شریفه در جمله مله المشرق و المغرب دست مایهای برای جواب به سفیهان در اختیار مسلمانان قرار میدهد، که اولاً خداوند مالک مشرق و مغرب همه جهات است، و ثانیاً حضرت او فعال ما یشاء است و در ارائه حکم ثابت یا حکم قابل تغییر دارای اختیار است و احدی در برنامه‌های او نفوذ ندارد، سالها مصلحت دانسته قبله عبادت پیامبر و مسلمانان بیت المقدس باشد، و سپس اراده حکیمانه، و مصلحت خواهی‌اش، و رحمت و لطف واسع‌اش اقتضا کرده قبله

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 394

عبادت را از بیت المقدس به سوی کعبه برگرداند، و احدی را نمی‌رسد که به خواست او و اراده عالمانه‌اش و لطف ویژه‌اش به محمد (علیهما السلام) بنده‌خاصش اعتراض کند، و اگر کسی به اعتراض برخیزد دلیل بر سفیه بودن او و سبک مغزی وی است.

ذات او و رحمت و ربوبیت او و اراده حضرتش محدود به جهتی نیست، تغییر قبله در حقیقت تغییر از جهتی به سوی جهت دیگر است، که هر دو جهت در مالکیت خدا و در احاطه رحمت و ربوبیت اوست.

بس که هست از همه رو و ز همه سو راه به تو - به تو برگردد اگر راهروی برگردد.

صراط مستقیم

در سوره مبارکه حمد تا جایی که ممکن بود به معنای صراط مستقیم اشاره شد، و بررسی لازم در رابطه با مفهوم و مصداق آن صورت گرفت، در اینجا به تناسب قرار داشتنش پس از حکم تغییر قبله باید گفت: روی وجود هر کس را به سوی کعبه برای عبادت برگرداند، در حقیقت روی او را به جانب امام هدایت که کعبه و مسجد الحرام و مناسکش جلوه وجودی و عبادت و نیت اوست برگردانده‌اند و این برگشت کیفی قرار گرفتن در صراط مستقیم است.

قبول کردن تغییر قبله، و تسلیم شدن به این حکم حکیمانه، و انجام عبادت خالصانه به سوی آن، هدایت به صراط مستقیم است.

امت وسط گواه بر مردم

بسیاری از مفسران بزرگ قدیم و جدید امت وسط را به معنای امت معتدل، برگزیده و میانه‌رو و پاک از افراط و تفریط گرفته‌اند، و توضیح داده‌اند که این

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 395

امت با مقررات و قوانینی که دارد، و با توجه به قرآن و احادیث و روایاتی که از پیامبر و اولیاء طاهرين اسلام در اختیار اوست، نه مانند یهود است که در مسیر مادی‌گری به شدت راه افراط پیموده‌اند تا جائی که هدی جز مال و ثروت و مقام و جاه ندارند، و نه مانند نصرانی‌های متدین به آئین نصرانیت‌اند، که تارك دنیا شده و دیرنشین گشته و به شدت دنبال معنویات است تا جائی که جز رسیدن به رشد روحی البته به گمان خودشان هدی ندارند و در این مسیر نسبت به امور مادی دچار تفریط شده‌اند.

برخی از مفسران هم امت وسط را به این معنا گرفته‌اند که وجود مبارك محمد (علیهما السلام) بر همه مقدم است، و امت البته به معنای واقعی‌اش بخاطر ملحق شدن به او حد وسط و در درجه دوم است و دیگر مردم و به تعبیر قرآن ناس در درجه سوم، و این امت هستند که باید در همه زمان‌ها واسطه میان پیامبر و دیگر مردم باشند، به این معنی که حقایق را از پیامبر دریافت کنند و علاوه بر این که خود عمل نمایند به دیگران هم ابلاغ نمایند و در این زمینه در مقام حفظ و تحمل حقایق اعمال مردم، یعنی سعادت و شقاوت و ردّ و قبول اعمال آنان و انقیاد و سرکشی باطنی آنان در برابر دستورات خدا در این دنیا، و گواهی دادن به آن در آخرت باشند **لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ**.

به یقین این مقام یعنی مقام شهادت بر حقایق اعمال، و ردّ و قبول امور مردم و تحمل انقیاد یا سرکشی باطنی آنان در برابر دستورات خدا در این دنیا و گواهی دادن به آن در آخرت شایسته و در خور تمام افراد امت نیست و ویژه امامان معصوم و اوصیاء طاهرين پیامبر و اهل بیت محمد است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 396

حتی طبقه متوسطین در سعادت یعنی مؤمنان عادل این مقام را ندارند تا چه رسد به افراد بی‌سر و پا و فرعون صفتان سرکش این امت. «1»

گواه بودن پیامبر

پیامبر بر اساس این آیه و دیگر آیات مانند آخرین آیه سوره مبارکه حج شاهد و گواه و به عبارت روشن‌تر حجت بر اولیاء طاهرين وائمه معصومین و آنان هم حجت بر دیگر مردم هستند، شهید به معنای حجت قولی است که امین الاسلام

طبری در تفسیر مجمع‌البیان نقل کرده است «2» و این فقیر این معنا را به سبک و سیاق آیه شریفه نزدیک‌تر می‌دانم، و روایات مهمی هم بر این معنا دلالت دارد که پیامبر حجت خدا بر امامان و امامان حجت خدا بر مردم‌اند.

تغییر قبله نوعی آزمایش حق

یقیناً خردورزان، و فروتنان در برابر حق، و اهل انصاف، و دارندگان فطرت بیدار در برابر تغییر حکمی از احکام الهی که بر اساس حکمت و مصلحت انجام می‌گیرد تسلیم هستند و چون پیش از تغییر حکم پس از تغییر حکم هم متعبد به خواسته حق و ادامه دهنده راه بندگی می‌باشند، ولی سفیهان و سبک مغزان در برابر تکلیف حق و تغییر حکم موضع مخالف نشان می‌دهند تا جایی که یا از اصل دین برمی‌گردند، یا با بی‌میلی و غیر خالصانه به عمل می‌پردازند.

در آیه شریفه حکم تغییر قبله را تکلیفی الهی بر عهده مؤمنان می‌داند و این تغییر را آزمایشی برای معلوم شدن پیروان واقعی پیامبر از متخلفان قلمداد می‌کند، و آن را جز بر هدایت یافتگان از جانب حق سنگین می‌داند.

(1) - المیزان ج 1، ص 448 با اندکی تصرف در عبارات.

(2) - مجمع‌البیان ج اول، ص 418.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 397

حفظ ایمان و عبادت مؤمنان به وسیله خداوند

خواه ناخواه برخی از مردم که ظرفیت فکری آنان محدود است و معرفت دینی آنان ضعیف، و آن چنان که باید حقایق را با عمق قلب لمس نکرده‌اند به هنگام تغییر قبله به چون و چرا برمی‌خیزند و نسبت به نمازهایی که بطرف بیت‌المقدس خوانده‌اند. دچار دغدغه خاطر و شک و تردید می‌گردند که آیا آن عبادات قبول است یا مردود، آیا قضا لازم دارد یا نه؟! و نهایتاً تکلیف آنان که پیش از تغییر قبله مرده‌اند از نظر پاداش و ثواب چه خواهد شد؟

خداوند مهربان در پایان آیه اعلام می‌کند که خدای رؤوف و مهربان بر این نیست که عبادات و نمازهای شما را که به سوی بیت‌المقدس خوانده شده به هیچ انگارد و ضایع و تباه کند، بلکه ثواب و پاداش نمازهای به سوی بیت‌المقدس که در

حقیقت انجام تکلیف و ادای مسئولیت بوده، با نمازهایی که به سوی کعبه خوانده می‌شود و آن هم انجام همان تکلیف است فرقی نمی‌کند، و این دغدغه و شک و تردید بی‌جاست و ناشی از عدم شناخت رأفت و رحمت الهی است، از این نکته هم نباید غافل بود که ایمان در آیه شریفه به فرموده امام صادق (ع) به قرینه مطالب آیه نماز است «1»

و از نظر ادبی از باب اطلاق سبب به جای مسبب است.

رأفت و رحمت حق

در تفسیر رحمان و رحیم مطالب بسیار مهمی مطرح شد، و حقایقی به رشته تحریر آمد، در این بخش به یکی دو روایت و چند قطعه ناب اشاره می‌شود، باشد که خواندنش کدورت قلب را برطرف نماید، و نورانیت باطن آورد، و امید به حضرت محبوب را بیفزاید.

(1) - کافی ج 2، ص 37 - نورالثقلین ج 1، ص 136.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 398

از حضرت عیسی سؤال شد:

«یا روح الله هل بعد هذه الامة امة؟ قال نعم قيل و اية امة؟ قال: امة احمد قيل يا روح الله و ما امة احمد قال علماء حكماء، ابرار، اتقياء كانوا من العلم انبياء يرضون من الله باليسير من الرزق و يرضى الله منهم باليسير من العمل، يدخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله.» «1»

ای روح خدا آیا پس از این امت شما امتی هست؟ فرمود آری، گفتند: و آن امت کدام است گفت: امت احمد، گفتند: امت احمد چگونه امتی است؟ گفت: دانایان، حکیمان، نیکوکاران، متقیان، گوئی از کثرت دانش پیامبران‌اند، و خدا به اندک از رزق راضی‌اند.

و خدا از آنان به اندک از عمل راضی است، آنان را به خاطر موحد بودنشان وارد بهشت می‌کند.

این شرف‌ها و کرامت‌ها که رب العزه امت احمد را داد نه از آن است که ایشان را سابقه طاعتی است یا حق خدمتی که از اینان آن خدمت نیاید که شایسته خدا باشد، و نه خدا را از خدمت و طاعت اینان سودی رسد، به فضل خود آنان را می‌نوازد، و هر چه عنایت می‌کند به کرمش عنایت می‌فرماید، و هر چه می‌سازد به رحمت و مهربانی خود می‌سازد که او خداوندی است به بنده‌نوازی معروف و به مهربانی موصوف، این است که در پایان آیه مورد بحث فرمود

إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَءَوْفٌ رَحِيمٌ.

(1) - کشف الاسرار ج 1، ص 396.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 399

خدا را بر بندگان بخشایش است و مهربانی دائمی، بخشایش خلق گاه گاه است و بخشایش حق جاودان، و نشان بخشایش ویژه حق و مهربانی او آن است که بنده را توانائی معصیت ندهد و به راه گناهش نگذارد تا مستوجب عقوبت نگردد، و این در باب رحمت بلیغ‌تر است از غفران معصیت.

از بعضی از صالحین حکایت شده که در منام بعضی را دیدم، به او گفتم، خدا با تو چه معامله‌ای کرد؟ گفت حسنات و سیئات را سنجیدند، سیئات بر حسنات سنگین‌تر آمد، کیسه‌ای از بالا در کپه حسنات افتاد و آن را بر سیئات رجحان داد، کیسه را باز کردم مشتی خاک در آن بود که هنگام پوشانیدن قبر مسلمانی روی لحدش ریختم! «1»

(1) - کشف الاسرار ج 1، ص 396 - 397.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 400

تفسیر آیه 144 - 145

قَدْ نَرَى تَغَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ.

وَ لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ.

ما گردانیدن رویت را در جهت آسمان چون کسی که به انتظار مطلبی باشد می بینیم، به یقین تو را به سوی قبله ای که آن را پسندیدی برمی گردانیم، پس رویت را به سوی مسجدالحرام گردان، و شما ای مؤمنان هر جا که باشید روی خود را به سوی آن برگردانید، و قطعاً اهل کتاب می دانند که این تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه از سوی پروردگارشان مسئله ای حق و درست است و خدا از آنچه بر ضد پیامبر و مؤمنان انجام می دهند بی خبر نیست.

به خدا سوگند اگر برای اهل کتاب هر نشانه و دلیلی بیاوری تا از قبله تو پیروی کنند، پیروی نمی کنند و تو هم از قبله آنان پیروی نخواهی کرد، و نیز برخی از آنان که یهودی اند از قبله دیگران که نصرانی اند پیروی نخواهند کرد، اگر پس از دانشی که چون قرآن برایت آمده از هوا و هوس آنان پیروی کنی مسلماً در آن صورت از ستمکاران خواهی بود.

«و قبله و لا یقبل من احد توجهاً الی غیره و عتره بینکم.»

روشن است که جاذبه ین سه کانون مغناطیسی فقط میتواند انسان را از جاذبه های شرور رها کند و خیر دنیا و آخرت را به سوی آدمی جلب نماید.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 401

پس هرچه عرفان انسان بحق آنها بیشتر گردد، و به هر مقدار دل داده آنها شود، در وجود خود بهتر مغناطیسی میشود، آنها سنگر دفاعاند- و دل انسان و عواطف مؤمن کمتر از سنگ مغناطیس نیست.

عقربه مغناطیس با آن که تیغه نازکی بیشتر نیست، کمکهای امواج طیف الکتریکی از تمام آتمسفر بر او هجوم میآورد که او را به طرف قطب میکشاند.

آیات آسمانی قرآن هم که راجع به جبهه کعبه از آسمان فرود آمده پرتوی از علم خدا و نقشه علم به نظام اصلح انفع است از آنها اسرار این خانه و رمز این بیت آنقدر که باید فهمیده میشود، شخص از آن الهام میگیرد، همین که در دل را باز کند تا اسرار و معانی و نظامات آنها را به طور عمیق دریابد و به آنها پیوندد، ریشه گیاهان از دل کنده میشود و هدفهای صحیح و مهمات اصلی زودتر کفایت میشود.»¹

دعا و آثار آن

ابراهیم و اسماعیل در حال رفع قواعد بیت که کاری بر پایه عبادت و اخلاص بود، نیازمندان به پیشگاه بیناز دست به دعا برداشتند و اموری بسیار بسیار مهم را از حضرت حق درخواست کردند، آنان به این حقیقت آگاه بودند که دعا در حال عبادت و دنبال عبادت کاری بسیار نیکو، و به اجابت به طور یقین نزدیک است.

آنان میدانستند که همه موجودات در حال دعا هستند چه اینکه همه ذاتاً فقیر و نیازمندند و فقیر و نیازمند برای رفع نیاز و فقرش محتاج به درخواست از غنی است.

(1) - آفاق کعبه 118

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 402

آنان میدانستند که انسان نیز مانند تمام موجودات نیازمند و فقیر است و در هیچ مری از امور از خود استقلال ندارد و برای رفع فقر و نیازش احتیاج به درخواست و گدائی از حضرت بیناز و غنی مطلق دارد.

آنان دعا را جزء بهترین عبادات میدانستند، و برای آنان روشن بود که هر انسانی مأمور است خواستههای خود را به زبان جاری کند و به پیشگاه دوست

دانشی چون قرآن به عناد و لجاجت اینان آگاهی داده‌ام نرمی نشان داد به خواسته‌های آنان که جز هوا و هوس شیطانی چیزی نیست ستم و ظلم است.

در هر صورت بر مؤمنان واجب است که برای تأمین خیر دنیا و آخرت خود، همه وجود خویش را از هر جاذبه‌ای و هر قبله‌ای و مرکز قدرت و سطوتی برهانند و آنگاه روی دل و صورت وجود، و همه هستی خود را با قرار دادن کعبه به عنوان جهت به جانب حق به سوی خدا برگردانند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 403

تفسیر آیه 146 - 147 - 148

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ.

وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيْهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اهل کتاب پیامبر اسلام را «بر اساس اوصافش که در تورات و انجیل خوانده‌اند می‌شناسند، شناخت آنان از او چنان است که پسران خود را می‌شناسند و بی‌تردید گروهی از آنان حق را در حالی که می‌شناسند پنهان می‌دارند.

ای امت این حق که تغییر قبله است از جانب پروردگار توست، بنابراین از تردید کنندگان مباش.

برای هر گروهی قبله‌ای است، که خدا گرداننده روی آن گروه به آن قبله است، [بنابراین درباره قبله نزاع و کشمکش نکنید و به جای بحث و گفتگو] به سوی نیکی‌ها و کارهای خیر پیشی گیرید، خدا همه شما را هر کجا که باشید به صحرای محشر می‌آورد، مسلماً خدا بر هر کاری تواناست.

شرح و توضیح

در این آیات سخن از عناد و لجاجت علمای اهل کتاب، و گناه زشت کتمان آنان نسبت به نبوت پیامبر اسلام است، که سبب شد بسیاری از عوام یهود و نصاری به پیروی از دانشمندان معصیت کارشان و کتمان کنندگان حق به اسلام

روی نیاورند و در گمراهی و ضلالت بمانند و نسل به نسل دنیا را به آتش بکشند و بنای امنیت را در میان ملت‌ها خراب کنند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 404

و باز سخن از تغییر قبله است که از جانب خدا امری حق و درست است و مقیاس کلی شناخت حق این است که از سوی حضرت رب‌العزه آمده باشد، بنابراین شك و تردید در آن راه ندارد، توجه خطاب به رسول اسلام

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ

بخاطر آن است که او کاشف و بیانگر حقایق و معارف و رافع شکوک و تردیدهاست، و زدودن هر شك و تردیدی نسبت به حق از قلوب مردم از جمله نقش‌های اساسی رهبر امت است، با توجه به این حقیقت که می‌دانیم پیامبر بزرگ اسلام نسبت به حق در نقطه اوج ایمان و باور تصدیق بود، و قلب مبارکش هیچ شك و شبهه و تردیدی نسبت به حق نداشت.

در آیه بعد فرمان می‌دهد که به مجادله و بحث درباره تغییر قبله خاتمه دهید و عمر خود را در انجام خیرات و نیکی‌ها هزینه‌نمائید و به سوی خوبی‌ها بشتابید که نهایتاً شما را در قیامت گردآورده و پاداش نیکی‌ها و خیرات را به شما خواهم داد، و اگر جز این باشید دچار عذاب خواهید شد، چنان که به معاندان و لج‌بازان و آنان که حق را کتمان کنند و با آن به معارضه و مخالفت برخیزند وعده عذاب داده شده.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 405

تفسیر آیه 149 - 150 - 151

وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِنَّهُ لِلْحَقِّ مِنْ رَبِّكَ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِي وَ لِأَيِّمٍ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يُزَكِّيْكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.

از هر جا برای سفر یا کار دیگر بیرون شدی رویت را در حال اقامه نماز به سوی مسجدالحرام بگردان، بی تردید این فرمان از جانب پرودگارت حق است، و خدا از آنچه انجام می دهی بی خبر نیست.

آری و از هر کجا بیرون شدی رویت را در حال اقامه نماز به جانب مسجدالحرام بگردان و شما ای مؤمنان هر جای باشید رویتان را به سوی آن بگردانید، تا مردم را جز ستمکاران لجوج و یاهوگو بر ضد شما گفتگو و بهانه نباشد [مشرکان نگویند اگر آئین ابراهیم را ادعا دارد چرا به قبله او که کعبه است رو نمی کند، و اهل کتاب نگویند پیامبری که تورات و انجیل وعده داده قبله اش مسجدالحرام است پس این شخص که به قبله ما نماز می خواند پیامبر موعود نیست.].

از دشمن که بخاطر تغییر قبله دست به تبلیغات سوء می زند، و بهانه تراشی می کند و به ستیز با شما برمی خیزند نهراسید و از من بترسید، تغییر قبله برای این بود که نعمتم را بر شما کامل کنم تا به احکام و سنن الهی هدایت شوید.

همان گونه که تغییر قبله کامل کردن نعمت است ظهور، این حقیقت هم کامل کردن نعمت است که در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم که همواره آیات

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 406

ما را بر شما می خواند و شما را از هر آلودگی ظاهری و باطنی پاک و پاکیزه کرده رشد و تکامل می دهد، و کتاب و حکمت به شما می آموزد، و آنچه را نمی دانستید به شما تعلیم می دهد.

شرح و توضیح

در زمینه تغییر قبله که از جانب خدا حق است، و این که معاندان و اهل لجاجت گرچه حق را بشناسند نسبت به آن سر ستیز دارند و بر ضد آن موضع گیری کرده به تبلیغات سوء دست می زنند و به هر نوع بهانه جوئی متوسل می شوند، و درباره مسئله خشیت و هدایت و رسالت پیامبر و اهداف با عظمت آن در آیات گذشته سوره مبارکه بقره به طور مشروح بحث شد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 407

تفسیر آیه 152

فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ.

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گزاریید و کفران نعمت نکنید.

شرح و توضیح

پس از بیان این حقیقت که نعمت با عظمت تغییر قبله را نصیب شما کردم، و نعمت بی نظیر رسالت پیامبر بزرگ اسلام را به شما عطا نمودم فرمان می دهد که مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، و با همه وجود به یاد من آراسته شوید تا به شما توجه نمایم، و مرا سپاس گزاریید و کفران نعمت ننمائید، در آیه شریفه دو موضوع مطرح است: ذکر و شکر.

بندگان تا به معنای حقیقی اش ذاکر نشوند، و یاد او را در همه جوانی حیات طلوع ندهند، از جانب خدا از آنان یاد نمی شود.

مسئله ذکر که در آیات بسیار مهمی از قرآن مجید و روایات و دعاها مطرح است از مسائل فوق العاده و قابل توجه است.

میدان بحث و عرصه تفسیر این حقیقت به پهنای هستی گسترده، و صدای این واقعیت اگر گوش شنوایی باشد از ذره ذره عالم وجود، و کارگاه خلقت به گوش می رسد.

در مسئله ذکر سه بحث رخ نشان می دهد:

ذکر و حقیقت آن، ذاکر و این که ذاکر در چه صورت ذاکر است و مذکور یعنی آن وجود مقدس و مبارکی که از او یاد می شود.

اگر چشم دل و چشم سر برای تماشای حقایق باز باشد و برای نگاه از نیروی عقل و فطرت کمک گرفته شود لحظه به لحظه انسان غرق ذکر می گردد.

ذکر حیات قلب، شیرینی جان، طراوت اعضا و جوارح، و سبب حرکت انسان به سوی معارف و حقایق است.

در رابطه با ذکر مطالب فراوان و مسائل بسیاری که را در آیات قرآن مجید و احادیث اهل بیت، و منابع علم اخلاق و کتاب‌های عرفانی مشاهده می‌کنیم که اشاره به آنها و توضیح و تفسیرشان اقتضای چند مجلد کتاب قطور را دارد، لذا چاره‌ای نیست جز این که به مواردی از آن پرداخته شود.

ذکر خدا از نگاه قرآن مجید.

ذکر خدا یعنی بیداری دل نسبت به حضرت او در همه امور، توجه قلبی در رابطه با وجود مقدس حق در همه احوال.

ذکر بدون تردید عبارت از خالی بودن باطن از غفلت و نسیان است و مراد از ذکر حقیقی یافتن حضرت محبوب در درون و در بیرون و حاضر بودن در محضر او به قلب است، به صورتی که جائی را در درون و در بیرون از نور او و جلوه او خالی ندید، و آنچنان این وجود خاکی در حرارت نور ذکر فانی گردد، که چیزی در میانه جز وحدت ذکر و ذاکر و مذکور باقی نماند، و این نهایت و منتهای ذکر است.

بزرگان از اهل الله و سالکان راه حضرت محبوب در معنای ذکر گفته‌اند: اظهار حقیقت به زبان یا به قلب یا به جوارح ذکر است.

از آیاتی که ذکر به زبان را می‌گوید این آیه شریفه است:

هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ وَ ذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي: «1»

(1) - انبیا 24.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 409

این اعلام وحدانیت خدا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»* و نفی مطلق شرك از او با صدای بلند ذکر همراهان واقعی من، و ذکر موحدان پیش از من است.

از آیاتی که ذکر به قلب را می گوید این آیه شریفه است:

فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا: «1»

پس خدا را آن گونه که پدرانتان را یاد می کنید یا بهتر و بیش تر از آن یاد کنید.

و از آیاتی که ذکر به جوارح را می گوید این آیه شریفه است.

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي: «2»

و نماز را به خاطر یاد من برپا دار.

ذکر لفظی که البته باید با توجه باطن به حضرت محبوب بر زبان جاری شود تسبیح و تحمید و تهلیل و شکر نعمت های اوست، و ذکر عملی عبادت و طاعت و کوشش های مورد رضای اوست، مانند عیادت بیمار مؤمن، و تشییع پیکر او، و دنبال قضای حاجت برادران دینی رفتن.

و ذکر قلبی توجه و خلوص و تقرب به جناب اوست.

و هر گاه عبادت با حال، و حرکات خالصانه، و انجام هر خیری برای پروردگار انجام گیرد و رو به اضافه شدن برود، مقام توجه به حضرت او بیشتر می گردد، چنان که از نبی اعظم اسلام روایت شده:

«لی مع الله حالات لا یسعی فیها ملک مقرب و لا نبی مرسل:» «3»

برای من با خداوند حالاتی است که ملک مقرب و نبی مرسل طاقت و توان آن را ندارد.

(1) - بقره 200.

(2) - طه 14.

(3) - مواهب الرحمن ج 2، ص 169.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 410

قرآن مجید درباره ذکر می گوید:

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعاً وَ حَيْفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ: «1»

پروردگارت را در درونت از روی زاری و بیم بدون فریاد یاد کن.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ: «2»

اهل تقوا هر گاه وسوسه‌هایی از شیطان به آنان رسد خدا را یاد کنند، پس بی‌درنگ بینا گردند و از دام وسوسه‌های شیطان نجات یابند.

به این نکته بسیار مهم نیز باید توجه کرد، که بنا به قول قرآن مجید هر کس پیامبر را در همه شئون زندگی سرمشق و الگو قرار دهد، و با همه وجود به آنان انسان بی‌نظیر ملکوتی اقتدا نماید غرق در یاد خدا شده و به ذکر کثیر متصل شده است.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً: «3»

یقیناً برای شما در روش و رفتار پیامبر خدا سرمشق نیکوئی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد و می‌خواهد بسیار به یاد خدا باشد.

کشف‌الاسرار در جلد اول ص 414 می‌گوید:

حقیقت ذکر طاعت‌داری است و حسن‌کردار، نه آراستن سخن و مجرد گفتار.

(1) - اعراف 205.

(2) - اعراف 201.

(3) - احزاب 21.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 411

فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ:

مرا یاد کنید در سرای محنت به زبان فاقت از سر ذلت به صدق و ارادت بر بساط مجاهدت، تا من شما را یاد کنم در سرای قربت به زبان عنایت از سر رعایت به صدق هدایت بر بساط مکاشفت.

مرا یاد کنید بر بساط خدمت، در ایام غربت در مشاهده منت بر ترك عادت، میان شرم و حرمت تا من شما را یاد کنم بر بساط زلفت، در ایام مشاهدت، میان انبساط و رؤیت / «فاذکرونی بالطاعات اذکرکم بالمعافات، فاذکرونی بالموافقات اذکرکم بالکرامات، فاذکرونی بالدعاء اذکرکم بالعطاء، فاذکرونی فی النعمة و الرخاء اذکرکم فی الشدة و البلاء، فاذکرونی بقطع العلائق، اذکرکم بنعت الحقائق، فاذکرونی من حیث انتم، اذکرکم من حیث انا؛»

مرا به طاعات یاد کنید تا شما را به بخششها یاد کنم، مرا به انجام اعمال هماهنگ با خواسته‌های من یاد کنید تا شما را به کرامات یاد کنم، مرا به دعا یاد کنید، تا شما را به عطا یاد کنم، مرا در نعمت و راحتی یاد کنید تا شما را در سختی و بلا یاد کنم، مرا به قطع علایق نامعقول یاد کنید تا شما را به بیان حقایق، یاد کنم، مرا از جایی که هستید یاد کنید تا شما را از مقامی که هستم یاد کنم.

از رسول خدا پرسیدند از کارها کدام بهتر و از کردارها کدام نیکوتر؟ فرمود این که هنگام مردن زیانت به ذکر خدا باز باشد.

غزالی در کتاب احیاء می گوید: ذکر گاهی به زبان است، و مرحله‌ای با قلب، و گاهی با جوارح.

ذکر خدا به زبان تسبیح و تمجید و تحمید و قرائت کتاب او و آیات هدایتگر قرآن عظیم است.

ذکر به قلب بر سه مرتبه است: اول این که در دلائلی که بر ذات و صفاتش دلالت می کند اندیشه شود، و عبد در شبهه‌های عارض بر این عرصه به تفکر برخیزد.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 412

دوم این که در دلائلی که دلالت بر کیفیت تکالیف و احکام حق و اوامر و نواهی حضرت او و وعده و وعیدش می نماید اندیشه کند، زیرا زمانی که کیفیت تکلیف را شناخت و کار موجب پاداش و عمل موجب عذاب را درک کرد، کوشیدن در راه خدا و اجتناب از گناه بر او آسان می شود.

سوم این که در اسرار مخلوقات چنان اندیشه کند که هر ذره ای از ذرات مخلوقات در برابر چشم سر و چشم عقلش چون آئینه جلوه کند، آئینه ای که محاذی عالم قدس است، که با نگاه در آن آئینه شعاع نگاهش به عالم جلال منعکس گردد و این مقام والائی است که حدی برای آن نیست.

و ذکر به جوارح به این است که چشم و گوش و زبان و دست و شکم و شهوت غرق در اموری باشد که خدا از انسان خواسته، و خالی از اعمالی باشد که از آنها نهی شده است و روی این حساب است که از نماز به ذکر خدا تعبیر شده:

فَاسْعُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ. «1»

به سوی ذکر خدا بشتابید.

در هر صورت از زوایای کلمات فقها و عارفان و مفسران و اخلاقیون استفاده می شود هر کار مثبتی چه در جهت عبادت حق که نسبت به آن فرمانی از خدا و رسول و امام معصوم رسیده و چه در جهت خدمت به خلق ذکر خداست.

ابوالفتح رازی در جلد اول تفسیرش در ضمن توضیح و تفسیر آیه شریفه **فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ** می گوید:

از عبدالله بن عباس نقل است که گفته:

«اذكروني بطاعتي اذكركم بمعونتي»

(1) - جمعه 9.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 413

مرا به طاعتم یاد کنید تا شما را به یاری و نصرتم یاد کنم سعید بن جبیر گفته:

«اذکرونی بطاعتی اذکرکم بشوایی.»

مرا به طاعتم یاد آرید تا شما را به پاداشم یاد آرم.

از رسول خدا روایت شده:

«من اطاع الله فقد ذکرالله و ان قلت صلاته و صیامه و تلاوته القرآن، و من عصی الله فقد نسی الله و ان کثرت صلاته و صیامه و تلاوته القرآن:» **«1»**

کسی که خدا را اطاعت کرد به ذکر خدا برخاسته، گرچه نماز و روزه و تلاوت قرآنش اندک باشد، و آن که خدا را عصیان کرده، محققاً خدا را فراموش نموده گرچه نماز و روزه و تلاوت قرآنش فراوان و زیاد باشد.

از بعضی روایت شده:

«اذکرونی بالتوحید و الایمان اذکرکم بالدرجات و الجنان مرا با توحید و ایمان یاد کنید تا شما را به درجات و بهشت یاد کنم.»

ابن کیسان گفته:

«اذکرونی بالشکر اذکرکم بالزیادة.»

مرا با شکر یاد کنید تا من شما را با افزودن نعمت یاد کنم.

اصمعی می گوید: اعرابی دیدم در عرفات ایستاده می گفت:

«الهی عجت الاصوات بضروب الغات، یسئلونک الحاجات و حاجتی ان تذکرنی علی طول البلاء اذا نسینی اهل الدنیا.»

خدایا صداها به سوی تو به زبانهای گوناگون بلند است و از تو درخواستها دارند، درخواست من این است که چون مرا در آن منزل وحدت و وحشت فرود آرند و همه فراموش کنند تو از من یاد کنی.

و گفته شده

(1) - بحار ج 77.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 414

«اذکرونی فی الخلاء اذکرکم فی الملاء.»

مرا در پنهان یاد کنید، تا شما را در آشکار یاد نمایم.

روایت شده در بعضی از کتب آسمانی این قطعه نازل شده است:

«انا عند ظن عبدی فلیظن بی ما شاء و انا مع عبدی اذا ذکرنی فمن ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه و من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعاً و من تقرب الی ذراعاً تقربت الیه باعاً و من اتانی مشیا اتیته هرولة و من اتانی بقراب الارض خطیئة اتیته بمثلها مغفرة ما لم یشرك بی شیئاً.»

من نزد گمان بندهام به من است، هر چه خواهد به من گمان برد، من با بندهام هستم چون مرا یاد کند، پس کسی که در باطنش مرا یاد کند من هم در باطنم از او یاد می کنم، و اگر مرا در جمعی یاد کند او را در جمعی بهتر از آن یاد کنم، کسی که يك وجب به من نزدیک شود من يك ذراع به او نزدیک می شوم و هر کس يك ذراع به من نزدیک شود من چند زراع به او نزدیک می گردم، و هر که با قدم به سوی من آید من با تاختن به سویش آیم، و هر که با کثرت گناهی که در همه روی زمین ننگجد به سویم آید با مغفرتی مانند آن به سویش آیم مادامی که به من شرك نیاورده باشد.

موسی بن عمران گفت: یا رب تو با بندگان نزدیکی تا با تو بسیار آهسته سخن گویند، یا دوری تا تو را به آوای بلند بخوانند حق تعالی گفت:

«یا موسی انا جلیس من ذکرنی»

ای موسی من همنشین با کسی هستم که مرا یاد می کند

موسی گفت: خدایا من گاهی بر حالاتی چون جنابت و قضای حاجت هستم که نمی خواهم در آن حال ذکر تو داشته باشم خطاب رسید:

«اذکرتی علی کل حال»

در همه حالات مرا یاد کن.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 415

به موسی وحی شد چون یاد من کنی باید اندام‌هایت از خوف من لرزان، و دلت از عقابم ترسان و به معرفتم ساکن مطمئن باشد، چون مرا خوانی باید دلت پیشرو زبان و زیانت و رای دل قرار گیرد، چون نزد من بایستی ایستادنت باید ایستادن ذلیلان و حقیران و اسیران باشد آنگاه به مذمت و ملامت خویش آئی که تو به ملامت شایسته‌تری و چون با من مناجات نمائی و زبان به ذکر برگردانی با دلی حزین و زبانی صادقانه مناجات کن.

روایات اهل بیت در باب ذکر

از پیامبر عزیز اسلام روایت شده:

«لیس عمل احب الی الله و لا انجی لعبد من کل سیئة فی الدنیا و الآخرة من ذکر الله قیل: و لا القتال فی سبیل الله؟ قال لو لا ذکر الله لم یؤمر بالقتال:» «1»

عملی نزد خدا محبوب‌تر و برای عبد نجات بخش‌تر از هر رنج دنیا و آخرت چون ذکر خدا نیست، گفتند حتی قتال در راه خدا؟ فرمود اگر یاد خدا نبود به قتال فرمان داده نمی‌شد.

و نیز حضرت فرمود:

«الله اخیرکم بخیر اعمالکم و ازکاهای عند ملیکم و ارفعها فی درجاتکم و خیر لکم من الدینار و الدرهم و خیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتقتلونه و یقتلونکم؟ قالوا بلی یا رسول الله، قال ذکر الله عزوجل کثیراً:» «2»

شما را به بهترین اعمالتان، و پاکیزه‌ترینشان نزد خدا و با رفعت‌ترینشان در درجاتتان و برای شما بهتر از دینار و درهم، و بهتر از این که با دشمنانتان روبرو

(2) - بحار ج 93 ص 157.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 416

شده با آنان بجنگید و آنان با شما بجنگند خبر دهم، گفتند آری ای رسول خدا فرمود پیوسته یاد خدا بودن.

در غرالحکم از امیرمؤمنان روایت د شده:

«ذكر الله جلاء الصدور و طمأنينة القلوب.»

ذكر خدا صیقل سینه‌ها و آرامش دهاست.

ذكر الله سحیة كل مؤمن

ذكر خدا سرشت و خلق و خوی هر مؤمن است.

«الذكر مجالسة المحبوب»

ذكر همنشین با محبوب است.

در حدیث قدسی آمده:

«إما عبدا طلعت على قلبه فرأيت الغالب عليه التمسك بذكرى توليت سياسته و كنت جليته و محادثه و انيسه:» «1»

بر قلب هر بنده‌ای نظر کنم و چیره بر قلبش را تمسك به ذكرم ببینم، عهده‌دار امور زندگی‌اش می‌گردم و همنشین و هم‌گفتار و انیس او می‌شوم.

امیرمؤمنان به نقل غرالحکم می‌فرماید:

«من عمر قلبه بدوام الذكر حسنت افعاله في السر و الجهر.»

کسی که قلبش را با ذکر دائم آباد کند، کردارش در پنهان و آشکار نیکو می‌شود.

«مداومة الذكر قوت الارواح و مفتاح الصلاح»

ذکر پیوسته غذای ارواح و کلید صلاح است.

«عليك بذكر الله فانه نور القلوب»

بر تو باد به یاد خدا، که یاد خدا روشنی دل هاست.

«ذكر الله دعامة الايمان و عصمة من الشيطان»

(1) - بحار ج 93 ص 162.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 417

ذکر خدا ستون ایمان و حافظ و نگهدارنده از شیطان است.

«قيل للنبي من اكرم الخلق على الله؟ قال: اكثرهم ذكراً لله و اعمالهم بطاعة:» «1»

به پیامبر گفتند: گرامی ترین انسان نزد خدا کیست؟ فرمود: آن که ذکرش برای خدا بیشتر و عملش در جهت طاعت خدا فراوان تر است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«ما من شيء الا و له حد ينتهي اليه الا الذكر فليس له حد ينتهي اليه، فرض الله عزوجل الفرائض فمن اداها فهو حدهن الا الذكر فان الله عزوجل لم يرضى منه بالقليل و لم يجعل له حدا ينتهي اليه ثم تلا هذه الآية: يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكراً كثيراً.» «2»

چیزی نیست مگر آن که برای آن حدی است که به آن پایان می پذیرد مگر ذکر که برای آن حدی که به آن پایان پذیرد وجود ندارد، خدای عزوجل فرائض را بر بندگان واجب کرد، پایانش همان انجام دادن آن است جز ذکر که خدا به اندک آن رضایت نداده و برای آن پایانی که به آن برسد مقرر نفرموده سپس حضرت این آیه را تلاوت کرد:

ای اهل ایمان پیوسته و دائم خدا را یاد کنید.

رسول خدا فرمود خدا فرموده:

«اذا علمت ان الغالب علی عبدی الاشتغال بی ثقلت شهوته فی مسألتی و مناجاتی فاذا کان عبدی كذلك فاراد ان یسهو حلت بینة و بین ان یسهو اولئك اولیائی حقاً:» «3»

(1) - بحار ج 93، ص 164.

(2) - کافی ج 2 ص 498.

(3) - بحار ج 93 ص 162.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 418

زمانی که مشاهده کنم توجه و اشتغال به من بر بندهام غلبه دارد، میلش را به درخواست از خودم و مناجات با من انتقال می‌دهم، هرگاه عبادم این گونه باشد و بخواهد به فراموشی از من بنشیند میان او و فراموشیش حایل می‌شوم به حقیقت اینان اولیای من هستند.

شکر و کفران نکردن

این دو موضوع مهم در ضمن تفسیر سوره حمد و بخشی از آیات اوایل سوره مبارکه بقره به طور مفصل گذشت.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ:

ای اهل ایمان از صبر و نماز «برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی‌ها و رسیدن به رحمت حق» یاری بخواهید زیرا خدا با صابران است.

در آیه شریفه چهل و پنجم سوره مبارکه بقره در رابطه با صبر و نماز و در بخشی دیگر از آیات پیش از این آیه مشروح و مفصل درباره صبر و نماز بحث شد.

و لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ.

و به آنان که در راه خدا کشته می شوند مرده نگوئید بلکه آنان زنده هستند ولی شما کیفیت حیات آنان را درک نمی کنید.

شرح و توضیح

اگر انسان در خیال خود، مرگ را هم چون هیولائی بیم آور، و چهره‌ای ترسناک و نقطه پایان همه چیز، و زنگ خاموشی ابدی و عدم و نابودی همیشگی ببیند، از عبادت رب که نتایجش به خود انسان باز می گردد، و خدمت به خلق که محصولاتش به خود انسان می رسد، و از قدم گذاردن در عرصه بسیاری از

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 419

خیرات و مبرات باز می ماند، و حیات او چون حیات حیوانات منحصر در شکم چرانی و شهوت رانی می گردد، و بر این پایه از هیچ گناه و معصیت و ظلم و ستمی روی نمی گرداند، و امید مثبت و آرزوهای سازنده و نشاط برای فعالیت های لازم را از دست می دهد.

انسان باید با تکیه بر فطرت که ابدی خواهی و جاوید طلبی در ذاتش نهفته است، و با بکار گرفتن عقل و اندیشه و با تکیه بر وحی و نبوت انبیا و امامت امامان که مرگ را پلی برای عبور از دنیای محدود به جهانی نامحدود، و عوض کردن لباسی و پوشیدن لباس دیگر، و انتقال از خانه ای به خانه دیگر می دانند، و سرای آخرت را جایی برای پاداش نیکان و محلی برای کیفر ناپاکان و ستم گران می شمارند، مرگ را زیبا و نعمت عظیم حق مشاهده کند، و بر این اساس به گردونه عبادت رب و خدمت به خلق درآید، و با شور و شوق و نشاط و مسرت، به انجام هر خیر و عملی صالحی برخیزد و از آنچه برای خودش و برای دیگران زیان دارد که به عبارت دیگر گناه نامیده می شود اجتناب ورزد.

آری به دلایل گوناگون و براهین واضح و محکم و حجت هائی استوار متین و مباحثی دقیق و حقایقی غیر قابل انکار که به بخشی از آنها در شرح و توضیح آیه 25 و 28 سوره مبارکه بقره اشاره شد، ثابت گشت که جهان پس از مرگ که در دو مرحله برزخ و قیامت صورت می گیرد وقوعش حتمی و قطعی است و هر انسانی پس از عبور از دنیا و ورود به عرصه دنیای دیگر بنابر عدالت و حکمت حق به پاداش اعمالش چه خوب و چه بد خواهد رسید و در این زمینه کمترین ستمی

به او نخواهد شد، و در زمینه حیات و زندگی پس از مرگ و دست یافتن به درجات عالی و مراتب ملکوتی برای شهیدان راه حق و کشته شدگان در راه دین پرونده ویژه‌ای باز است، و حیات خاصی به آنان عطا می‌شود که فوق حیات

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 420

دیگر مؤمنان در جهان پس از مرگ است، و این حیات در قدرت جذب الطاف و عنایات خدا و رحمت و مغفرت حضرت محبوب در حدی از کمال است که گوئی مرگ طبیعی گریبان آنان را نگرفته، بل احیاء بلکه زنده‌اند، و کیفیت حیات عالی آنان بگونه‌ای است که برای موجودین در دنیا قابل درک نیست.

قرآن مجید همه مؤمنان به حقایق را از بکار بردن لغت اموات درباره شهیدان موکداً نفی می‌کند، و از این اندیشه انحرافی، و خیال شیطانی که شهیدان را مرده پندارند برحذر می‌دارد.

خدای مهربان حیات با عظمت، و شکوه زندگی الهی و ملکوتی شهیدان را در آیات قرآن مجید تجلی داده و از همه دعوت می‌کند در آئینه آیات حیات پس از شهادت شهیدان را بنگرند، و آنان را اسوه و الگوی خود قرار دهند.

برای این که جوانان مدینه فاضله، شجاع و قهرمان بار آیند سقراط حکیم که برخی از بزرگان او را از جانب خدا پیامبری مبعوث به ملت یونان می‌دانند گفته:

باید به آنان درس‌هایی آموخت تا از اندیشه‌های هراس‌انگیز مرگ آزاد شوند، و لغات و اشعار و اساطیری که جهان دیگر را تاریک و وحشت‌زا می‌نمایاند، و هم‌چنین زاری‌ها و بی‌تابی‌هایی که به مردان بزرگ نسبت می‌دهند، نباید به گوش آنان برسد، و از زبان‌ها و نوشته‌ها باید حذف شود واجب است چنان آزادمش بار آیند که مرگ‌آری ذلت بندگی نه و مرگ دوستان و کسان را فاجعه نپندارند. «1»

گویندگان و نویسندگان باید شعارهای بسیار مهمی که از قلب ملکوتی اولیاء خاص طلوع نموده، و در آنها درس شجاعت و فداکاری و یقین و معرفت، و نگاه به جهان آخرت، و نشاط برای عبادت و خدمت موج می‌زند به مردم به ویژه به جوانان و نسل پر شور و نشاط بیاموزند و آنها را همه وقت و همیشه زنده و با طراوت نگاه دارند مانند:

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 421

«و الله لابن ابی طالب انس بالموت من الطفل بئدی امه»

به خدا سوگند پسر ابی طالب به انتقال از این جهان و رفتن به سرای آخرت که پلی جز مرگ ندارد از کودک گرسنه نسبت به سینه مادرش مأنوس تر است.

«انی لا اری الموت الا سعادة و لا الحیة مع الظالمین الا برما»

من مرگ را جز سعادت ابدی و خوشبختی سرمدی نمی دهم، و زندگی با ستم گران و زیر بار آنها رفتن را جز ملالت و عار و ننگ به حساب نمی آورم، این شعار حضرت حسین در برخورد با یزیدیان بود که او را به بیعت با خود و قبول برنامه های آنان دعوت می کردند.

قاسم بن حسن که شب عاشورا بیش از سیزده بهار از عمرش نگذشته بود در پاسخ حضرت حسین که به او فرمود مرگ در نظر تو چگونه است عرضه داشت.

«احلی من العسل»

عموی بزرگوارم مرگ نزد من از عسل شیرین تر است. آری مؤمنان، و اهل خدا، و آنان که تسلیم حق و وحی هستند، و دنیا را مقدمه ای برای آخرت می دانند و این جهان را مزرعه ای برای عالم بعد می شمارند، و مرگ را پایان کار ندانسته بلکه اول و مبدء حیات جاوید و زندگی پر از نعمت ابدی و همیشگی به حساب می آورند نظرشان نسبت به مرگ از شعارهای برخاسته از شعورشان پیداست.

علامه طباطبائی مفسر بزرگ زمان در پاسخ مطلب بی اساسی که ما دیگران و لائیک ها نسبت به حیات شهیدان می گویند که منظور از اموات نبودن آنان زنده بودن نام نیکشان در میان ملت ها و در کتاب هاست می فرماید:

«این نوع حیات «باقی ماندن نام نیک» يك حیات خیالی بیش نیست، که جای آن فقط در عالم وهم و خیال است و در خارج از خیال وجود ندارد، و چنین موضوعی شایستگی آن را ندارد که خداوند با این عظمت از آن یاد کند، این موضوع در واقع مصداق باطل است، در حالی که خداوند به حق دعوت می کند:

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 422

فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ «1»

پس از حق جز گمراهی نیست.

اینگونه خیالات باطل و اوهام کاذب شایسته افکار مادی‌هاست، آن‌هائی که معتقدند روح انسان هم مادی و پس از مرگ نابود می‌شود، و حیات دیگری بعد از این حیات وجود ندارد!

چنین اشخاصی چون از يك طرف قائل به بقاء روح و حیات پس از مرگ نیستند، و از طرف دیگر در خود يك احساس فطری به قائل شدن به بقاء نفوس و برخورداری از سعادت و شقاوت پس از مرگ می‌کنند و مشاهده می‌نمایند که اگر انسان چنین اعتقادی را نداشته باشد و مرگ را به معنی نیستی مطلق بداند هیچ‌گونه دلیلی ندارد که در مواقع مخصوصی فداکاری و جانبازی کند، کدام عقل به او اجازه می‌دهد که خود را نابود محض کند تا افراد دیگری از لذات حیات و زندگی برخوردار شوند، و یا این که تن به ظلم در دهد تا دیگران از نعمت عدل بهره‌مند گردند عقل می‌گوید: اساس کار انسان باید بر پایه مبادله باشد، یعنی اگر چیزی را از دست می‌دهد در برابر آن عوض و بدلی را دریافت، و اما از دست دادن بدون عوض مانند نابودی در راه بقاء دیگران و محرومیت در راه تنعم سایرین موضوعی است که فطرت انسانی جدا از آن امتناع دارد، این دسته افراد مادی با در نظر گرفتن این جهات ناچار شدند که برای جبران این نقیصه دست به دامن اوهام و خیالات باطله بزنند، و مطالبی را که جز در عالم خیال وجود ندارد برای خود درست کرده بگویند: انسانی که از چنگال اوهام و خرافات رهائی یافته! باید جان خود را در راه وطن و شرافت فدا کند تا حیات جاوید یعنی نام نیک ابدی پیدا کند، و به اصطلاح آنان تاریخ مشعشع طلائی از

(1) - یونس 32.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 423

خود به یادگار بگذارد، انسان باید انواع محرومیت‌ها را در راه آسایش دیگران و تأمین عدالت اجتماعی و حفظ اصول مدنیت و اجتماع تحمل کند تا از حیات شرافت برخوردار گردد.

ولی این طایفه از این نکته غفلت کرده‌اند که وقتی بنا شد انسان نابود گردد، و این ترکیب ماده به کلی دستخوش امواج فنا شود، در نتیجه اثری از حیات و شعور و ادراک او باقی نماند، این حیات و این شرف و نام جاوید را چه کسی دارا خواهد شد، و کی و چه زمانی آن را درک می‌کند و از آن لذت میبرد؟ آیا این سخن از خرافات نیست؟!

ذیل آیه شریفه یعنی جمله **وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ** ولی شما کیفیت حیات شهید را درک نمی‌کنید با این معنائی که آقایان می‌گویند هیچ‌گونه سازشی ندارد، زیرا موضوع نام نیک را همه می‌فهمند.

نظیر این آیه که در واقع مفسر آن است چنین می‌گوید:

وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ «1»

در این آیات خداوند اوصافی برای حیات پس از شهادت ذکر کرده مانند روزی خوردن، شاد بودن از نعمت‌های خدا، که هیچ‌گونه سازش با آن حیات خیالی ندارد و از اوصاف حیات حقیقی خارجی است.

آیه فوق همانند آیات مشابهش دلیل واضح و برهان محکمی بر وجودبرزخ یعنی دنیای میان این دنیا و آخرت است.

(1) - آل عمران 169.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 424

اگر کسی بگوید مؤمنان سطح بالا و نیز کافران سطح بالا بر اساس آیات قرآن دارای حیات برزخی هستند و هر يك به تناسب وضعشان یا متنعم از عنایات حق‌اند، یا معذب به عذابی که به سبب کفرشان دچار آن شده‌اند، پس حیات پس از مرگ و زنده بودن در برزخ اختصاصی به شهدا ندارد، در پاسخ باید گفت حیات شهیدان و نحوه‌ی روزی گرفتن آنان از خدا و شاد بودنشان به نعمت‌های الهی، حیاتی مافوق حیات برزخیان و رزقی مافوق رزق مؤمنان اوست، به خاطر قرب آنان به حضرت حق و تبدیل شدن همه وجودشان به نور محبوب حیاتی خاص و رزقی ویژه و مخصوص است و به کیفیتی است که گوئی بوی مرگ ابداً از آنان استشمام نمی‌شود **بَلْ أَحْيَاءٌ** و حیاتشان و بهره‌مندی‌شان از عنایات حق با حیات مؤمنان قابل مقایسه نیست.

چهره ملکوتی شهید در روایات

به سه نوع سند از حضرت رضا (ع) روایت شده که پیامبر فرمود:

«اول من یدخل الجنة شهید و عبد مملوک:» «1»

اول کسی که وارد بهشت می شود و شهید و عبد مملوکی است که عبادت پروردگارش را نیکو بجا آورده و خیرخواه مولایش بوده است. «2»

ابوذر می گوید وارد مسجد شدم در حالی که رسول خدا تنها نشسته بود فرصت را غنیمت شمرده عرض کردم:

«ای الاعمال احب الی الله عزوجل؟ فقال: ایمان بالله و جهاد فی سبيله الی ان قال قلت: فای الجهاد افضل قال من عقر جواده و اهریق دمه (فی سبیل الله)»

(1) - روایات مربوط به شهید را از جلد 16 جامع احادیث الشیعه ص 22 بعد نقل کرده ام.

(2) - اوصاف عبد مملوک در روایتی که مفید در امالی نقل کرده آمده است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 425

کدام عمل نزد خدای عزوجل محبوب تر است؟ فرمود: ایمان به خدا و جهاد در راه او تا جائی که گفتم: چه جهادی برترین جهاد است؟ فرمود: جهاد کسی که مرکبش را در میدان جنگ بدواند و از این عمل خسته نشود و خونسش در راه خدا بریزد.

امام صادق از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«فوق کل ذی بر بر حتی یقتل الرجل فی سبیل الله فاذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه بر:»

فوق هر صاحب نیکی، نیکی وجود دارد تا کشته شدن انسان در راه خدا، چون انسان در راه خدا شهید شود فوق آن برّی وجود ندارد.

حضرت باقر از پدر بزرگوارش حضرت علی بن الحسین روایت می کند که آن حضرت همواره می فرمود پیامبر خدا گفت:

«ما من قطرة احب الى الله عزوجل من قطرة دم في سبيل الله.»

قطره ای نزد خدا محبوب تر از قطره خون در راه خدا نیست.

امیرالمؤمنین (ع) خطاب به مردم فرمود:

«... انکم ان لم تقتلوا تموتوا و الذی نفس علی بیده لالف ضربة بالسيف علی الرأس اهون من الموت علی فراش.»

شما اگر شهید نشوید به ناچار با مرگ طبیعی از دنیا خواهید رفت، سوگند به آن کسی که جان علی در اختیار اوست هر آینه هزار ضربت با شمشیر بر سر، آسان تر از مردن در رختخواب است.

رسول خدا فرمود:

«اجود الناس من جاد بنفسه في سبيل الله»

سخی ترین مردم کسی است که جانش را در راه خدا داده است.

حضرت صادق می فرماید: به رسول خدا گفتند:

«ما بال شهيد لا يفتن في قبره فقال (عليهما السلام) كفى بالبارقة فوق رأسه فتنة»

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 426

چگونه است که شهید را در برزخش مورد پرسش و پاسخ قرار نمی دهند؟ حضرت فرمود: برق شمشیر بالای سرش برای آزمودن او کافی است.

امیرمؤمنان (ع) در پاسخ جوانی که از حضرت شئون جهاد و فضل آن را پرسید فرمود:

«الجنة تحت ظلال السيوف فتكون الطغته و الضرية اهون على الشهيد من شرب الماء البارد في اليوم الصائف و اذا زال الشهيد من فرسه بطغته او ضرية لم يصل الى الارض حتى يبعث الله عزوجل زوجته من الحورالعین فتبشره بما اعد الله عزوجل له من الكرامة فاذا وصل الى الارض تقول له مرحبا بالروح الطيبة التي خرجت من البدن الطيب ابشر فان لك مالا عين رأّت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر»

بمشت در سایه اسلحه‌هاست، زخم نیزه و ضربت شمشیر بر شهید آسان‌تر از خوردن آب سرد در تابستان گرم است، چون شهید به ضربت اسلحه از مرکبش به سوی زمینی سرازیر شود هنوز به زمین نرسیده خدای عزوجل همسرش از حوریان بهشت را به سوی او می‌فرستد، پس او را به آنچه خدا از کرامت برای شهید مقرر فرموده بشارت می‌دهد، و چون به زمین افتد می‌گوید: خوشا به حال روح پاکی که از بدن پاک بیرون آمد، بر تو بشارت باد به پاداشی که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر قلب بشری خطور نکرده است.

رسول خدا فرمود:

«للسهيد سبع خصال من الله: اول قطرة من دمه مغفور له كل ذنب، و الثانية يقع رأسه في حجر زوجته من الحورالعین، و تمسحان الغبار عن وجهه تقولان مرحبا بك و يقول هو مثل ذلك لهما، و الثالثة يكسى من كسوة الجنة و الرابعة يبتدره خزنة الجنة بكل ريح طيبة ايهم ياخذهم معه، و الخامسة ان يرى منزله، و

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 427

السادسة يقال لروحه اسرح في الجنة حيث شئت، و السابعة ان ينظر في وجه الله و انها لراحة لكل نبي و شهيد.»

برای شهید از جانب خدا هفت خصلت است: 1- اولین قطره خونی که از او می‌ریزد همه گناهانش آمرزیده می‌شود.

2- سرش در دامن دو همسرش از طایفه حورالعین قرار می‌گیرد آنان غبار از چهره‌اش پاک می‌کنند و می‌گویند به دنیائی فراخ و پر ناز و نعمت خوش آمدی و او هم به هر دو خوش آمد می‌گوید.

3- از لباس بهشت به او می‌پوشانند.

4- خزانه‌داران بهشت با هر بوی خوشی به سوی او می‌شتابند.

5- منزلش را در بهشت می‌بیند.

6- به روحش می گویند از هر کجا که خواهی در بهشت رو،

7- به وجه خدا نظر می کند که نظر به وجه خدا راحت هر پیامبر و شهید است.

حضرت باقر (ع) از پدرانیش از رسول خدا (علیهما السلام) روایت می کند:

«ثلاثة يشفعون الى الله يوم القيامة فيشفعهم، الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء»

سه طایفه در قیامت در پیشگاه خدا شفاعت می کنند و خدا شفاعت آنان را می پذیرد: پیامبران سپس علما آنگاه شهیدان.

حضرت صادق از پیامبر خدا روایت می کند

«اشرف الموت قتل الشهادة»

شریف ترین نوع مردن شهادت است.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 428

تفسیر آیه 155 - 156 - 157

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ.

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.

بی تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات نباتی یا ثمراتی چون فرزند آزمایش می کنیم و صبر کنندگان در این امتحانات و تکالیف را بشارت ده.

آنان که چون بلا و آسیبی به ایشان رسد گویند:

ما مملوك خدائيم و بی تردید به سوی او باز می گردیم. آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و هدایت یافتگانند.

شرح و توضیح:

مطالب مهمی از آیات شریفه استفاده می شود:

1- موارد پنج گانه‌ی امتحان. 2- برخورد صابران با مصائب، 3- الطاف حضرت حق به صابران.

موارد پنج گانه‌ی امتحان

شاید آیه شریفه **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ** بخواند به اهل ایمان بگوید ملاحظه کنید کسی که برای خدا در جهت رفتن به جنگ با دشمنان حق انواع سختی‌ها را در مقدمه‌ی به عرصه جهاد رفتن تحمل کرده، و از خانه و کاشانه و زن و فرزند و دیگر بستگان دست شسته، و از همه مهم‌تر از

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 429

پریمیتم‌ترین گوهری که در اختیار داشته یعنی جان عزیزش دست برداشته، نزد خدا به چه مقامات و منازل رسیده و از چه کرامتی برخوردار گشته، و دارای چه حیات ویژه‌ای با چه رزق خاصی شده، پس شما با توجه به وضع شهید نباید از سختی‌ها و شداید و کمبودها و مصائب و داغ اولاد، و مشکلات بدنی به هراس افتاده و به جزع و فرح و بی‌صبری و بی‌طاقتی دچار شوید، و برای دفع بعضی از آنها به غیر خدا پناه برید، و وجود خود را در گردونه دین و ایمان و عمل صالح حفظ نکنید و تحت این عنوان که در فشارم و حوصله ندارم و طی صراط مستقیمی که این همه رنج و مصیبت دارد مناسب با من نیست از حضرت حق و عرصه خواسته‌های او جدا شوید، و خود را از صلوات و رحمت خدا دور کرده به شقاوت و تیره‌بختی دچار نمائید!!

شما باید بدانید که آزمایشات الهی و به تعبیر دیگر تکالیف و مسئولیت‌هایی که در این پنج مورد متوجه شماست روش و سنت قطعی خدا نسبت به همه مؤمنان در تمام ادوار تاریخ است، و این آزمایشات تکالیف خارج از طاقت و توان شما نیست که حضرت حق هیچ گاه مؤمنی را با آنچه قابل تحمل نمی‌باشد امتحان نمی‌کند و تکلیف ما لا یطاق بر انسان

مقرر نمی سازد، علاوه بر این که این گونه تکالیف و آزمایشات که موارد خاصی است پخته کننده عقل، سازنده روح، تزکیه کننده نفس، زمینه قرب به خدا، و دریچه ای به سوی رحمت بی نهایت حضرت حق، و تبدیل کننده انسان به مانند فولاد آبدیده برای رو در روئی با حوادث دیگر به ویژه برای مقابله با دشمنان در جهت حفظ دین و ملت و مملکت است.

اهل ایمان باید به این حقیقت توجه داشته باشند که ایمان به خدا و قیامت و عمل صالح با وسعت رزق، و رفاه در دنیا، و گشایش در امور مادی هیچ

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 430

ملازمه ای ندارد، این امور بر اساس قانون خاص خود و بر پایه سنت های الهی در جریان است، و عرصه مادیت برای هر کسی بر مبنای مصالح او و حکمت خداوندی نسبت به وی است.

چه بسا کافران که در شدت فقر و فاقه دست و پا میزنند، و چه بسا بی دینان از شدت سیری نمی دانند چه کنند فقر کافر یا ثروت او ملازمه چندانی با کفرش ندارد، در عرصه ایمان هم فقر و ثروت ملازمه با امور معنوی و قلبی ندارد چه بسا افرادی از اولیاء خاص الهی هم چون ابوذر در بیابان ریزه از شدت گرسنگی و تشنگی جان دادند، و چه بسا مؤمنانی که به علت اموری ظاهری و زیر و رو شدن وضع اقتصادی به ثروت کلانی از راه حلال دست یافتند و بخش عمده ای از آن را هزینه راه خدا نمودند، بنابراین امتحانات الهیه جهت ظهور مقدار صبر و استقامت مؤمن و یا کمال ایمان او و تهذیب باطن وی از رذائل اخلاقی است، این اموری که از مقتضیات خانه دنیا و بافت این جهان است مانند خوف و گرسنگی و نقص اموال و انفس و ثمرات به عنوان امتحان الهیه جهت رشد و تکامل انسان و رسیدنش به مقام قرب پیش می آید، و بر مؤمن لازم است که از این امتحانات که در عرصه آنها تکالیفی مانند صبر، شکر، حمد الهی، و اجتناب از جزع و فزع و بی تابي، و ایراد گرفتن به حق و دستگاه آفرین متوجه انسان می شود با شوق و ذوق استقبال کند و در این زمینه در کنار اولیاء حق و در معیت صلحا و شهدا قرار گیرد، و زمینه را با ادای تکالیف لازم برای رسیدن به منازل ملکوتیه و مقامات معنویه و اتصال به صلوات و رحمت خدا فراهم نماید.

نظری به حیات پیامبران، و امامان معصوم و مؤمنان واقعی بیندازید و عنایت کنید که آن بزرگواران به انواع مصائب و سختی ها و مضیقه ها امتحان شدند و هر

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 431

يك به فراخور حال خود در میدان امتحانی که پیش می‌آمد به تکلیف و مسئولیتشان در رابطه با آن امتحان خالصانه عمل می‌کردند.

روشن است که گاهی این پنج برنامه در ارتباط با جنگ با دشمنان برای اهل ایمان پیش می‌آید، آری جنگ است که سبب ترس و گرسنگی و نابود شدن بخشی از اموال و شهادت بعضی از نفوس به ویژه جوانان مردم است که با شور و هیجان برای دفاع از حق به میدان جنگ شتافته‌اند، و گاهی برای يك فرد و یا يك خانواده و نهایتاً برای يك ملت در زمانی محدود يك یا دو مرحله یا چند مرحله از این امتحانات پیش می‌آید، که در هر دو صورت وظیفه انسان مؤمن است که نگذارد ترس و خوف مانع از حرکتش به سوی انجام وظیفه شود، و اجازه ندهد گرسنگی و شکم او را از راه خدا منحرف سازد، و از اینکه نقص مال و نفس و ثمرات سدی در برای سلوک او به سوی مقام قرب شود جلوگیری نماید.

آری ترس از دشمن، یا ترس از عذاب، یا خوف از مقام حق، و اندك گرسنگی بخاطر قحطی و تنگی در معیشت و نقصان مال بر اثر حوادث، و دگرگونی عرصه اقتصاد، یا بلاهای آسمانی، و نقص نفس به سبب جنگ با دشمن یا بیماری و پیری و ضعف و سستی، و کم شدن میوه‌جات از پی آفات آسمانی و زمینی یا مرگ فرزندان، همه و همه داروهائی است که طبیب طبیبان برای ما بیماران مقرر نموده، تا بدین وسیله درمان شویم و به عافیت دنیا و آخرت برسیم.

اینجاست که حضرت حق که رحمت و لطفش و احسان و محبتش شامل حال مؤمنان است پیامبر را مأمور می‌کند که به مصیبت دیدگان و بلاکشیده‌ها، و رزمندگان میدان جهاد فی سبیل الله، و داغ دیدگان و خلاصه آنان که از باد

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 432

امتحان نمی‌لرزند، و قدم از میدان ایمان و عبادت و خدمت به خلق بیرون نمی‌نهند و همه وجود خود را با آن همه مصائب در کنار خدا حفظ می‌کنند بشارت دهد، و در این زمینه متعلق بشارت را ذکر نمی‌کند برای این که عظمت و بزرگی موضوع بشارت را در دیده باطن به تصویر کشد و بگوید که در این دنیا عقول گنجایش فهم متعلق بشارت را ندارد.

برخورد صابران با مصائب

صابران در برخورد با مصائب شعارشان **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** است، و این شعار نه این که فقط بر زبان آنان جاری است، و نه این که معنایش را در ذهن خود خطوط می‌دهند، بلکه حقیقت این شعار از افق تك تك سلول وجودشان در طلوع است، به این معنا که برای هستی از روی ایمان و صدق فقط يك مالك قائل‌اند و همه ملکیت‌های اعتباری مانند مالکیت انسان را بر مال و ضیاع و عقارش به اذن خدا جاری در حیات می‌دانند و اینگونه مالکیت‌ها را فانی در

مالکیت حق می‌بینند، و نهایتاً چون خود را و زن فرزند و مال و اموال و آنچه را دارند مملوک حق مشاهده می‌کنند، و نسبت به همه همه هستی و همه موجودی خود مالکی جز خدا نمی‌شناسند و رجوع هر مملوکی را ضرورتاً به مالک اصلی می‌دانند، و مبدء و معاد همه موجودات را حضرت حق می‌بینند در برابر حوادث و مصائب از حالت عادی و طبیعی خارج نمی‌شوند، و همه آنها را از جانب محبوب ملاحظه می‌کنند، و سرمایه‌هایی که معشوق در اختیار عاشق گزارده به حساب می‌آورند، لذا صبر و استقامت پیشه می‌کنند، و به قضای الهی تسلیم می‌شوند، و به ادای تکالیف در دایره امتحان پیش آمده برمی‌خیزند، و در این راه از حضرت حق درخواست ثبات قدم و تحمل می‌نمایند و حتی نسبت به پیش آمدها خدا را شکر و سپاس می‌گویند!!

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 433

یقیناً انسان از آنچه را مالک است لذت برده، و از فقدان و از دست رفتنش به شدت اندوهگین می‌شود، اما کسی که برای خود به حقیقت هیچ مالکیتی قائل نیست، و همه هستی و آنچه را خود دارد مملوک خدا می‌داند، چرا بخاطر داشتش مغرورانه خوشحال گردد، و به هنگام از دست دادنش به اندوه و حسرت و غصه و غم دچار شود؟

«خداوند کراراً در قرآن مجید فرموده: مالکیت ویژه خداست، و مالکیت هر چه در آسمان‌ها و زمین است مخصوص خداست، و آنچه در آسمان‌ها و زمین است مال و ملک خداست، البته کسی که به حقیقت این مالکیت آگاه باشد، و بداند هیچ يك از موجودات استقلالی از خود ندارند، و در هیچ قسمت از ذات مقدس او مستغنی نیستند، و خداوند مالک حقیقی ذات هر چیز و آنچه مربوط به ذات اوست می‌باشد، و به این حقیقت ایمان قطعی داشته باشد، در نظر چنین کسی تمام موجودات، هم از نظر ذات و هم از نظر صفات و افعال از درجه استقلال می‌افتند، واضح است چنین کسی ممکن نیست غیر خدا را طالب باشد و خضوع و خوف و رجاء و امیدی نسبت به دیگری پیدا کند، یا از غیر خدا لذت ببرد، یا بر غیر او تکیه کند، یا کار خود را به دیگری واگذارد، او جز حق نمی‌خواهد و جز خدا نمی‌جوید، خدائی که ذات مقدسش باقی و همه چیز فانی است،» «1»

الطاف حضرت حق به صابران

بدون تردید انسانی که با ظرفیتی معین در برابر حوادث سخت به خاطر خدا صبر می‌کند، و قدم از صراط مستقیم الهی بیرون نمی‌گذارد، و عبادتش را چون

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 434

زمان رفاه و خدمتش را به بندگان چون زمان خوشی ادامه می دهد، و پس از برطرف شدن حادثه باز هم به انتظار امتحان الهی می نشیند، و هر جریانی را بر اساس مصلحت و حکمت از خدا می داند، شایسته و لایق صلوات خدا و رحمت حضرت اوست، و این گونه انسان ها هستند که به هدایت الهی دست یافته و در مقام کرامت مقیم شده اند.

گویا با گوش جان شنیدند: هر که وصل ما جوید و قرب ما خواهد، او را چاره ای نیست جز بار محنت کشیدن، و شربت اندوه چشیدن.

آسیه همسر فرعون همسایگی حق طلب کرد و قربت وی خواست گفت:

«رب ابن لی عندک بیتاً فی الجنة»

پروردگارا در همسایگی تو حجره ای خواهم که در کوی دوست حجره نیکوست، آری نیکوست ولی بهای آن بس گران است، اگر چیزی به زر فروشند این به جان و دل فروشند، آسیه گفت: باکی نیست اگر به جای جانی هزار جان بودی دریغ نبود، پس آسیه را به چهار میخ کشیدند، و در چشم وی میخ آهنین فرو بردند و او در آن شکنجه از دل می خندید و شادمانی داشت.

هر جا که مراد دلبر آمد يك خار به از هزار خرماست

«بشر حافی و مستغرق عشق»

بشر حافی که به دست موسی بن جعفر بنا به نقل عالم بزرگ ملا احمد نراقی در کتاب طاقدیس توبه کرد و از اولیاء خدا شد می گوید: در بازار بغداد می گذشتم، یکی را هزار تازیانه زدند ولی آه از نهادش برنیامد، آنگاه او را به زندان بردند، از پی او رفتم، پرسیدم که این زخم برای چه بود، گفت: از آن که شیفته ی عشقم، گفتم چرا زاری نکردی تا تخفیف دهند، گفت: بخاطر این که

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 435

معشوقم به نظاره بود، به مشاهده معشوق چنان مستغرق بودم که پروای زاریدن و آه کشیدن نداشتم! گفتم:

اگر به معشوق اکبر و محبوب ازل و ابد نظر می‌کردی چون بودی؟ نعره‌ای کشید و در برابر این سخن جان نثار کرد!!

آری چون عشق درست بود بلا و مصیبت به رنگ نعمت شود، دولتی بزرگ است این، جمال معشوق تو را به خود راه دهد تا در مشاهده‌ی وی همه قهر به لطف برگیری! «1»

خدایا مرا از من آزاد کن ج

ضمیرم به عشق خود آباد کن ج

سرم را به یاد خودت زنده کن ج

روان مرا منبع یاد کن

به روی خودت باز کن دیده‌ام

دلم را به نظاره‌ات شاد کن

خرابم کن از مستی و بی‌خودی

وجودم به ویرانی آباد کن

به فردوس اعلام راهی نما

به علم لدنی‌ام ارشاد کن

دروغم به اسرار معمور دار

برونم به طاعات آباد کن حج

ز شیطان و نفسم پناهی بده

ز جور اعدایم آزاد کن

بس اندوه و غم بر سر هم نشست

گشادی بده سینه را شاد کن

بود فیض در بند خود تا به کی

خدایا دلی از من آزاد کن

شأن نزول آیات امتحان و استرجاع

درباره‌ی سبب نزول این حقایق از حضرت صادق (ع) روایت شده:

چون حضرت حق آیه

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ

(1) - کشف الاسرار میبیدی ج اول ص 423.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 436

را نازل کرد، رسول خدا (علیهما السلام) فرمود:

«نعم الخلیل ابراهیم ابتلی فصبر و اعطی فشکر و لولا انی اخاف علی عترتی لسألت لهم الامامة و ما لهم و الدنیا فانهم خلّقوا للآخرة و خلقت الدنیا لهم.»

ابراهیم برای خدا نیکو دوستی بود، او را به انواع تکالیف آزمودند، و او صبر و استقامت ورزید، و نعمتش عطا کردند به شکرگذاری نشست و با اتمام کلمات به مقام والای امامت رسید، اگر من بر عترت خود از حسادت حسودان و عناد معاندان نمی‌ترسیدم از خداوند مقام امامت را برای آنان درخواست می‌کردم آنان را با دنیا چه کار که برای آخرت آفریده شده‌اند و دنیا از پرتو وجود آنان و به میمنت آنان به وجود آمده است.

جبرئیل نازل شد و آیه شریفه **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ** را بر قلب ملکوتی پیامبر تلاوت کرد.

آن حضرت امیرمؤمنان را طلبید و این آیه را بر او خواند و فرمود:

«هذه كلماتك و كلمات ابراهيم هي الشمس و القمر»

یا علی موارد امتحان تو در حقایق قرار داده شده در این آیه است و کلمات ابراهیم که با آنها امتحان شد شمس و قمر بود.

آری این کلمات توسست که دنبال کردن آن، و سرفراز بیرون آمدن از امتحان نسبت به آنها رساننده توبه مقام امامت و پیشوائی ناس است، و کلمات ابراهیم در ابتدای راه آزمایش نسبت به نفی الوهیت و ربوبیت از شمس و قمر و اثبات توحید و ربوبیت حق بود که به آن رتبه امامت یافت.

«و لقد سبقت اجابة الله مسئلتی»

محققاً اجابت خدا بر درخواست من که امامت را اگر خوف نداشتم برای عترتم می خواستم پیشی گرفت.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 437

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ یعنی شما اهل بیت را به چیزی از خوف در هنگام قتال و جهاد امتحان کردیم، و اتمام این امتحان به گونه ای که از افق وجود علی طلوع کرد برای هیچ کدام از اصحاب در میدان های جنگ تحقق نیافت، او از زمان جنگ بدر تا پایان عمرش که شرکت در میدان نهروان بود، هرگز از ورود به عرصه جهاد و رو در روئی با کفار و مشرکان و شجاع ترین قهرمانان عرب مانند عمرو بن عبدود و مرحب خیبری کمترین ترسی به خود راه نداد و اندک بیمی بر دل ملکوتی او ننشست، هر کجا سری از گریبان کفر برآمد آن را به تیغ آبدار برداشت.

و او به جوع امتحان شد، جوع بر اثر مضيقه معیشت و جوع به خاطر روزه های بسیار که در غیر ماه رمضان در شدت گرمای مدینه به عنوان عبادتی مستحب بر خود هموار داشت و اکثر به لقمه نانی جوین افطار کرد، و گاهی همان لقمه نان جوین بی خورش را در راه خدا به مسکین و یتیم و اسیر ایثار نمود.

و به نقص اموال چه در مرحله پرداخت زکات و چه در مرتبه انفاق پنهان و آشکار امتحان شد، و عاشقانه جهاد با مال را به جائی رسانید که از عهده کسی بر نمی آمد.

و به نفس نفیس در خوابیدن در جایگاه پیامبر در حالی که خطرات سنگینی او را تهدید می کرد امتحان شد و از آن سرفراز بیرون آمد، و در همه میدان های جنگ جان بر کف شرکت نمود و قدمی عقب نشینی نکرد، و چون پیامبر خبر کشته شدن و شهادتش را به دست اشقی الاشقیاء به او داد کراراً می گفت:

«ما یحبس اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم»

چه منع می کند بدبخت ترین امت را که محاسن مرا از بالا به پائین به خون سرم رنگین کند.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 438

و به نقصان ثمرات امتحان شد، که رسول به شهادت حسن و حسین و دیگر از ذریه اش او را خبر داد و حضرتش در این زمینه تسلیم محض خدا بود.

آری او و اهل بیتش به انواع امور امتحان شدند، و با بهترین نمره قبولی از کوران امتحان بیرون آمده به مقام والای امامت رسیدند. «1»

پاداش صبر

ام سلمه همسر پیامبر که از زنان پاک سرشت و نیکو سیرت و اهل ایمان و مطیع پیامبر و اهل بیت بود می گوید:

روزی همسر سابقم از نزد پیامبر به خانه آمد و گفت: مطلبی از پیامبر شنیدم که خوشحال شدم، آن حضرت فرمود: هر مسلمانی به هنگام برخورد با مصیبت کلمه استرجاع: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** بر زبان جاری کند و بگوید:

«اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلف لی خیراً»

خداوندا مرا در این مصیبت پاداش ده و بهتر از فوت شده ام را به من عطا کن، خدا او را پاداش عنایت می کند، و بهتر از فوت شده اش را به او می بخشد.

ام سلمه می گوید من این کلمات را حفظ کردم، زمانی که همسر از دنیا رفت آنها را می خواندم بعد فکر می کردم چگونه بهتر از ابوسلمه همسر نصیب من خواهد شد، عده وفات شوهرم از من سپری شد، روزی رسول خدا از من اذن ورود به خانه ام را خواست، من سرگرم دباغی پوستی بودم، حرکت نموده و دست خود را شستم و زیراندازی از چرم که در درونش

لیف خرما بود برای آن حضرت قرار دادم و آن بزرگوار بر روی آن نشست، و پس از چند لحظه مرا برای خود خواستگاری کرد!

(1) - ابوالفتح رازی ج اول ص 386 با اندک تصرف در عبارات و خلاصه‌گیری از روایت.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 439

عرض کردم ای رسول خدا آیا امکان دارد مرا به مانند شما رغبتی نباشد؟ اما چون زنی غیور هستم بیم دارم در زندگی با شما کاری از من صادر شود که خداوند به خاطر آن مرا عذاب نماید، علاوه بر این که سنی از من گذشته و عیال دارم.

حضرت فرمود: اما عیال و فرزندان فرزند من هستند، و اما مسن بودندت مانع از این معنی نیست زیرا من هم مسنم، با توجه به فرمایشات رسول اکرم به آن ازدواج الهی و ملکوتی رضایت دادم، خداوند به جای همسرم ابوسلمه با توسل به آیه استرجاع و آن دعا بهتر از او را که پیامبر اسلام است به من عنایت فرمود. «1»

روحیه صبر و مقاومت در برابر مصیبت

در کتاب‌ها در این زمینه از شخصی روایت شده که با دوستم به جانب بیابان رفتیم، پس از مدتی از سیر و سفرمان راه را گم کردیم، در سمت راست بیابان چادر و خیمه‌ای نظر ما را جلب کرد، به جانب آن آمدیم زنی در آنجا بود سلام داده جواب شنیدیم گفت: کیستید گفتیم مسافر راه گم کرده به امید این که راهنمایی شویم نزد شما آمدیم، گفت صبر کنید تا برای شما زمینه پذیرائی آماده کنم، گلیم کهنه‌ای انداخت گفت استراحت کنید تا پسر من از راه برسد برای شما غذا تهیه کنم، آمدن فرزندش به تاخیر افتاد، و او هم چنان به انتظار بود، ناگاه از دور شترسواری پیدا شد، زن گفت: خدا به خیر کند، شتر از پسر من است ولی سواره او نیست، شترسوار نزدیک شد و پس از سلام زن را به مرگ فرزندش تسلیت گفت، به شترسوار گفت راست می‌گوئی؟ پاسخ داد آری شتر دم کرد و او را به چاه انداخت، گفت اینک پیاده شو و کمک کن این گوسپند ذبح شود تا

(1) - بحار ج 6 ص 726.

تفسیر حکیم، ج 4، ص: 440

غذائی برای میهمانان آماده کنم، از صبر او در شگفت شدم، پس از صرف غذا به ما گفت آیا از قرآن آیاتی می دانید گفتیم آری گفت قرائت کنید آیه شریفه **وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ رَأْسًا أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَعْتِدُونَ** خواندیم برخاست چند رکعت نماز خواند و دست به دعا برداشت و گفت:

«اللهم انی قد فعلت ما امرتني فأنجزلی ما وعدتني به»

خدایا به آنچه فرمان دادی عمل کردم اینک تو به آنچه وعده دادی وفا کن.

تصور کردم خواهد گفت چه خوب بود پسرم برایم می ماند چون به او نیاز داشتم ولی شنیدم می گفت: اگر بنا بود کسی بماند هر آینه حضرت محمد (علیهما السلام) برای امتش می ماند.

